

مبسوطه مسطورست به حسب تقدیر ایزدی در دارالسلطنه قزوین روی داد آن جناب
این رباعی به رشته نظم کشیده در مجلس بهشت آیین شاه جنت مکان بیان فرمود، رباعی:

دست ستم سپهر بیداد نما

• سر پنجه فتنه داشت از پنج بالا

چون دعوی زور پنجه بابخت تو کرد

اقبال تو ساخت دستش از پنجه جدا

و این بیت نیز از نتایج افکار آن بزرگوارست که در دیوان خوشتر از آب

حیاتش به نظر درآمده، بیت:

نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کویش

که ترسم بوی او گیرد گل و غیری کند بویش

✽ صاحب کتاب «هفت اقلیم» مرقوم ساخته که اشرف الفضلا مولانا شرف-

الدین علی بافقی در ملک سخنوری و لطافت بیان سرآمد بود، تا اخترا فضایلش به افق

کمال برآمد از پرتو طلوع آن عرصه ساخت حال فصاحت روشن گشت و تا

گلبن افنازش از جویبار سراستان کمالات سر کشید فضای دلگشای بلاغت

۱۵ نورانی گردید و آن جناب در ملک فضلا به زمان خود انتظام داشته در غایت عزت و

احترام روزگار به پایان رسانید و اشعار بلاغت آثارش اکثر قصاید است که مزین^۱

بنام نامی و القاب گرامی خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب انارالله برهانه

گردانیده و آنچه نوشته می شود از آن جمله است، نظم:

ز عنبرین خط او بر بیاض صفحه ماه

نوشت کلك قضا شرح ثم وجه الله

بقدر طول زمان گر زمین پذیرد عرض

ترا هنوز کم است از برای «عرض سپاه»

۱ - اصل: مزیل

✽ از ستاره بیعد در حاشیه برگهای ۲۱۸ ب- ۲۱۹ الف مسطورست و نسخه وزیر فافه
آنست.

ظفر برون نرود ار شمار لشکر تو

بدان صفت که شش ارزشست و پنج از پنجاه

حسود جاه ترا با کمال پستی طبع

فکنده است به چاه عمیق بخت سیاه

که آفتاب اگر بگذرد به تحت الارض

نمایدش به نظر همچنان که آب از چاه

ز بس که خاک نشینان آستان ترا

بلند ساخته ایزد اساس مسند و گاه

بزیر طارم عالی اساس چرخ برین

۱۰ گوی که راست نشینند و کج نهند کلاه

روزی از اوقات خاقان وافر احتشام اعنی شاهنشاه زمان با آن جناب سخنی

می گفت و او از گرانی گوش بدان واقف نشد. بعد از آنکه پرتو شعورش بدان تافت

در بدیهه فرمود، شعر :

از گرانی صدف نشد گوشم

۱۵ قول شه را که بود در ثمین

جای آن بود کز گرانی گوش

پای تا سر فرو روم بزمین ☆

و مولانا فخرالدین احمد در مبادی ایام جوانی و عنقوان ایام زندگانی

به تحصیل فضایل و کمالات مشغولی می نمود تا آنکه پادشاه بی انباز مفاتیح سلطنت

۲۰ ایران را به قبضه اقتدار خسرو کامکار، بیت :

شایسته افسر کیانی زینده تخت خسروانی

اعنی خاقان گردون احتشام گیتی ستانی شاه عباس ماضی داد و آن حضرت

پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده پرتو عاطفت و عدالت بر تنظیم امور جمهور

نزدیک و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان گسترده. آن جناب به امداد بخت خداداد به پایه سریر خلافت مصیر شتافت ، مثنوی :

خسرو کامران عدل طراز شاه عالی مکان بنده نواز

التفات و عنایت بی نهایت درباره او فرموده فرمان همایون شرف نفاذ یافت
 ۵ که آن جناب در دارالشجاء بافق و دارالعباده یزد موازی سیصد نفر از مبارزان
 جلالت آثار و دلاوران رستم اقتدار در سلك ملازمان سر کار خاصه شریفه انتظام دهد
 که در معارك درموب کب فلك فرسای نقد جان نثار خدام عالی مقام پادشاه کشورستان
 نمایند [۲۱۹ الف] و از آن باك ندارند . آن سر خیل افاضل حسب فرمان
 شاهنشاه عادل به بلاد مذکوره شتافت و موازی سیصد نفر از تفنگچیان قدر انداز
 ۱۰ و قلعه گشایان شجاعت شعار که هریک در صحرای هیجا به نوک سنان ثعبان مانند کوه
 الوند را از پیش برداشتندی و در معرکه نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل
 در زمین دل مخالفان کاشتندی و به گلوله تفنگ آتش فعل تزلزل درار کان قلعه
 اولاد مرزبان انداختندی فراهم آورد و آن جوانان ، نظم :

همه با دل شاد و با ساز جنگ

همه گیتی افروز با نام و ننگ

به اتفاق آن جناب به پایه سریر خلافت مصیر پادشاه هفت کشور شتافتند و
 ۱۵ مشمول عواطف بی دریغ گشتند و خسرو جهان پناه قامت قابلیت مین باشی اخلاص پناه
 را به تشریفات فاخره بیاراست و ولایت بافق و سریزد و فهرج یزد و بعضی از محال
 حومه کرمان و مفازه^۱ و جندق و نوقات و غیر ذلك را به تیول و ضبط او مقرر فرمود
 ۲۰ و به جهت اولاد امجاد آن جناب سیور غالات تعیین نمود ، مومی الیه در حکومت
 آن ولایت استقلال یافت [۲۱۹ ب] و لوای اقتدار افراخته پرتو انوار عدالتش بر
 وجنات احوال رعایا و متوطنان آنجا تافت و بی شایبه تکلف و غایله تصلف آن حضرت
 شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات رایت سعی و
 اهتمام می افراشت . از صبح تا شام در اشاعت نصفه و احسان گذرانیدی و از بام

تا شام در اوقات نوافل و قرائت قرآن بسر بردی . در میدان مصاف و قتال روح رستم و اسفندیار بر وفور جلالت او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان عباد و زهاد بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین به جای آوردی ، بیت :

به روزش همه معدلت کار بود*

- ۵ شب از بهر طاعات بیدار بود
- ز شمشیر خونریز او روز جنگ
- همه روی صحرا شدی لاله رنگ

و چون آن افتخار اهل اقتدار به جمع نقایس اموال و افزونی ابطال رجال و به حسب استقلال و اجلال استظهار تمام پیدا کرد ناگاه پیک اجل در رسیده مرضی مهلك بر ذات شریفش طاری گردید [۲۲۰ الف] و مدبر طبیعت دست از تدبیر ۱۰ امور شهرستان بدن کوتاه کرده از عالم فانی به جهان جاودانی انتقال نمود ، مصراع :

آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود.

رباعی

- ای دل چو فنای عالم از حکم قضاست
- ۱۵ هر روز مصیبتی به تقدیر خداست
- خوش آنکه صحیفه حیات خود را

پیوسته به خاتم عبادت آراست

و از آن عالیشان پنج خلف نیک اختر به یاد گار ماند، بدین ترتیب : میرزا هدایت بیک و ملا محمد مظفر المشتهر به میرزا خان و میرزا عنایت بیک و میرزا شمس الدین ابراهیم و میرزا سلطان مسعود. و از آن جمله میرزا عنایت بیک و میرزا سلطان مسعود ۲۰ به رتبه جلیل المرتبه مین باشیگری سرافراز گردیدند و احوال خیر مآل هریک در محل خود رقم زده کلك بیان خواهد گشت، انشاء الله تعالی وحده العزیز.

و سایر فرزندان و برادران، و اقوام آن عالی مکان در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دارالشجاعه با فقر روزگار

گذرانیدند و می گذراندند و طوایف انام [۲۲۰ ب] از خواص و عوام آن دیار به وجود
فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده و هستند .

و آن حضرت در داری وفا و سرای بی بقا عمارات رفیع ارتفاع و باغات دلگشا
احداث نموده، و از آن جمله در «محلۀ مال امیر» خارج دارالعبادۀ یزد منزلی در نهایت
تکلف و صفا ساخته و در آنجا سکنی داشتند . و بعد از آن که افتخارا کابرو اهالی
رایت عزیمت به دیار بقا برافراخت منصب عالی مین باشیگری حسب الحکم قضا جریان
خاقان والا شان گیتی ستان شاه عباس ماضی به اقبال پناه جلالت دستگاه جلالا محمد
برادرزاده آن حضرت مفوض گردید . فروغ این معنی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان
آگاه می تابد که نصارت روضۀ دولت و اقبال از سرچشمۀ شمشیر آبدار است و
۱۰ اضاعت شمع امانی و آمال از پرتو شعله سنان شهاب آثار روشنی دیده امید در غبار
معرکه پیکار توان دید و فروغ حدقه سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید
طلبید ، شعر :

هر کس که کشید از میان تیغ جهاد

پیوسته قدم به وادی غزو نهاد

گردد به ریاض ملک دایم دلشاد

۱۵

[۲۲۱ الف] در سایۀ شمشیر بود باغ مراد

مصدق این سیاق صورت حال خجسته مآل رفعت و اقبال پناه جلالا محمد
است که از مبادی ایام جوانی تا نهایت اوقات اقبال و کامرانی همواره در رکاب
فلك فرسای فرمانفرمای ربع مسکون اعنی خاقان ولایت پناه گیتی ستان خلدالله
۲۰ ملکه و سلطانه مانند ظفرونصرت ملازم آستان اقبال آشیان بود ، و در اکثر معارك
نقد جان در کف گرفته به سبب قوت دولت پادشاهی و به امداد شجاعت موروثی بر
عسا کر روم و گرجی غالب می آمد . در معرکه شجاعت و دلاوری از کمال جلالت
و میدان داری روح رستم را خجل ساختی ، و در میدان محاربت و تیغ گذاری از
صعوبت ستیز و خونریز بنیاد شجعان اسفندیار توان را بر انداختی ، و از سهم گرز گران-

- سنگش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی، و از بیم پیکان تیر خدنگش چشم مریخ
شبى بر بستر فراغت نغمودی. شمشیر آبدارش در دریای هیجاهمه جاوهمه وقت بگردن
خضم می رسید، و شعله سنان خونریزش در صحرای و غامدام خرمن حیات اعدا [را] محترق
می گردانید. لاجرم دست عنایت ایزدی ابواب مواد [۲۲۱ب] بر روی او گشود
و از رشحات سحاب مر حمتی شاهنشاهی گل دولتش در مملکت تمنی^۱ شکفته گردید ۵
- و منصب جلیل القدر عظیم الشان مین باشیگری و حکومت بافق و بهاباد و توابع
و لواحق و نوقات و حومه کرمان مع مفازه^۲ و جندق و سریزد و فهرج در قبضه
اقتدارش قرار گرفته پایه قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت. در زمان
کامرانی و استقلال و ایام دولت و اجلال همواره به ایثار درم و دینار خاطر بیگانه
و خویش و ضمائر غنی و درویش را خرم و مسرور می گردانید و پیوسته بساط عیش ۱۰
و نشاط مبسوط داشته به تجرع شراب از غوانی و استماع الحان صبح را به عیوق و عیوق
را به صبح می رسانید تا در سنه^۳ و از بعین و الف که سلطان مراد فرمانفرمای
ولایت روم به اراده تسخیر و فتح دارالسلام بغداد با لشکری که اندیشه حساب و تعداد
ایشان در ضمیر وهم و قیاس نگنجد روی توجه به عراق عرب نهاد حسب اشاره
شاهنشاه ملایک سپاه مظهر الطاف ربانی ۱۵ و در فیوضات جاودانی آفتاب جهان تاب افق-
معدلت و انصاف شعله جهانسوز نهال جور و اعتساف ملاذ سلاطین بلند اقتدار سلطان
شاه صفی بهادر خان آن جناب به اتفاق بعضی از امرای عالیشان [۲۲۲ الف] به جهت
محافظت شهر و قلعه بدان ملک شتافت و محافظت طرفی از حصار و نگاهداشت بعضی
از بروج در عهده اهتمام آن جناب مقرر گردید.
- ۲۰ چنانچه در جلد دوم این مجلد مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده سلطان مراد
بعد از جنگ و جدال شهر و قلعه را بهید تصرف و قبضه اقتدار در آورده در آن حین
یکی از بروج که فی الجمله از آسیب توپ و تفنگ محفوظ مانده بود آن حضرت
با جمعی از بهادران شجاعت آثار و جوانان رستم اقتدار که عدد ایشان به دو یست
می رسید، شعر:

همه با دل شاد و با ساز جنگ

همه گیتی افروز با نام و ننگ

قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خاقان سکندر اقتدار استوار
گردانید و سبک دست به تیر و کمان یازید و چپ را الف و راست را دال ساخته ،
شعر :

خدنکش الف از خم نون و دال

روان کرد بر سینه بد سگال

جوانان بافق که به بهادری و حصار داری مشهور و در واقع ایشان طایفه‌ای اند
در شیوه شجاعت و بهادری بحد کمال و در دلاوری و پهلوانی بی‌شبه و مثال
به موافقت او چون ستاره در خیل ماه [۲۲۲ ب] از چرخ کمان شهاب پیکان آتش-
فشان و گلوله تفنگ آتش خوی به جان رومیان روان گردانیدند. چون خبر جرأت
آن فوج نصرت شعار و قتل عسا کر روم نکبت دثار به سلطان مراد رسید به خیال
آنکه دفع ایشان به اسهل وجهی میسر خواهد گردید از پیکار ایشان چندان حسابی
بر نداشت و متعاقب هم عسا کر خود را به پای برج می فرستاد و بهادران ایران به زخم
تیر و گلوله دمار از نهاد آن قوم بر می آوردند، تا مدت چهار روز هر روز از وقتی
که جمشید شرقی انتساب آفتاب سنجق ارتفاع از قلعه حصار فیروزه کار سپهر بر
می افراخت تا اوانی که رایت عزیمت به جانب نهانخانه مغرب انعطاف می فرمود
لشکر ادبار شعار روم به پای برج شتافته در تسخیر آن می کوشیدند و چون دست
قدرت و کمند همتشان به کنگره آن نمی رسید ناچار خاک بی ناموسی بر مفارق
خویش ریخته باز می گردیدند . آخر الامر سلطان روم خود به پای برج آمده امان-
نامه مانند اساس دولت خویش ناستوار و رسولی به نزد دلیران فرستاده به هر حيله
که دانست و توانست آن جماعت را به زیر آورد . جلالا محمد ا مکمل و مسلح داخل
بارگاه [۲۲۳ الف] فرمانفرمای روم شد. در اثنای مکالمه و گفتگو شعله غضب
در کانون دل سلطان مراد مشتعل شد و دود سبکباری روی به روزنه دماغش نهاد و

عقل از تیرگی دخان خبث باطن که چون ابر ظلمت سبب تاریکی دیده او گشته بود به قتل دلیران فرمان داد و اسباب حشمت و تجمل مین باشی مذکور را که زیاده از چند و چون بود در حیطة ضبط [و] تصرف در آورده او را به موکلان هوشیار سپرده به جانب دیار روم برد و بعد از آن از آن جناب خبری به ایران نرسید و حقیقت این مضمون به وضوح انجامید، شعر:

جهان را هر گلی بر نوک خاریست

خزانی در پی هر نو بهاریست

وصال غنچه بی خار جفا نیست

چراغ لاله بی باد فنا نیست

جهان گر گنج دارد مار با اوست

و گر خرما نماید خار با اوست

و چون خامه مشکین عمامه بر سیل اجمال شمه ای از حال آن جناب جلالت-

آثار را در سلك تحریر کشید اکنون عندلیب بنان را در گلزار باغات آن حضرت به ترنم در آورده بر صفحه بیان می نگارد که آن جناب در اوان اقتدار

بل زمان اختیار در قصبه بافق [۲۲۳ ب] به احداث باغی فردوس نما امر فرمود ۱۵

و آن باغی است در غایت نیکویی و نهایت زیبایی، مشهور به «باغ عمارت». همارا تش از قصر و ایوان همه منقش و بساتینش سبزی با طراوت و دلکش، و در میان باغ قصری ساخته شده که ایوان او در رفعت با کیوان دعوت همسری می کند و شرفاتش

از روی اوج سر بر ماه و مهر می افرازد، شعر:

تبارك الله از این قصر آسمان مقدار

که روبد از سر بامش فلک به دیده غبار

فراز شرفه او ماه قبه سیمین

درون غرفه او مهر شمس زر کار

گفتار در بیان وصول کوکب طالع^۱ مطلع الانوار جاه و جلال
میرزا عنایت بیک به درجه شرف و اقبال و ذکر شمه‌ای از صادرات
افعال آن قدوه ارباب استقلال

خامه گوهر فشان بر صفحات بیان بدینگونه رقم می زند که آن حضرت
۵ به صفت عدالت و شجاعت اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت
ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا می گماشت و در ایام دولت و حکومت
سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ کرام [را] که در قصبه بافق و بهاباد ساکن بودند
از مؤونات و تکالیف دیوانی معاف [۲۲۴ الف] و مرفوع القلم ساخت و به همین منوال
به حال ضعف و بیچارگان پرداخته و مدد معاش به جهت هر یک مقرر داشت
۱۰ و هم در عنفوان اوان جوانی به تهور و دلاوری معروف گشته در میدان شجاعت گوی
مسابقت از مبارزان رستم آیین در ربود، بیت :

به دور شاه عباس جوان بخت

که زبید آسمانش پایه تخت

کوکب اقبالش در نفاذ امر و علو شأن و مزید اقتدار و کمال اختیار روی
۱۵ به اوج شرف و رفعت نهاده به منصب یوزباشیگری سرافرازی یافت و کمر خدمت بر
میان جان بسته همواره در موکب فلک احتشام پادشاه می بود تا آنگاه که به اراده
پادشاه ملک بخش خاقان سکندر شوکت دارا کیاست فریدون شان سلطان سلاطین
جهان سلطان شاه صفی صفوی موسوی بهادر خان قدم بر سریر پادشاهی ایران نهاد
و به سر پنجه قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون به قبضه درایت آن
۲۰ حضرت داده ماهچه رایت ظفر آیینش از مشرق عظمت طلوع کرد. حکام زمان
و سلاطین نافذ فرمان سر بر خط فرمانش نهاده روی به آستان ملایک آشیان
گذاشتند، مثنوی :

به گردش ز گردان هر کشوری

به اندک زمان جمع شد لشکری

بگسترده سر خیل کار آگهان

[۲۲۴ب] بساط بزرگی به رسم جهان

- طهماسب قلی خان حاکم دارالملک ایروان خاک بی ناموسی و ادبار بر فرق خویش پاشیده روی از آستان ملایک آشیان گردانید و قلعه ایروان و سایر محال قلمرو چخورسعد را به تصرف قیصر داده روی به خدمت سلطان روم نهاد. و چون این خبر به
- ۵ مسامع جاه و جلال رسید رای مملکت آرای خاقان بلند مکان اقتضای آن فرمود که به جانب ایروان و دیار روم حرکت نماید و ولایت موروثی را به حیطة تصرف در آورده سلطان مراد والی ولایت روم را گوشمالی دهد که دیگر باره پای غرور از حد قدرت و مکنت خود فراتر نگذاشته بندگان عاصی این دودمان عالیشان را به خدمت خود راه ندهد، شعر:
- ۱۰

کان سیه دل که شد از جام هوی مست غرور

فتنه انگیز تر از غمزه خوبان گردد

- بنا برین سایه التفات بر ترتیب سپاه انداخته در اول بهار سنه^۱ و اربعین و الف که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود و سلطان گل به اصناف حشمت و تجمل روی به باغ و بستان آورده به زخم پیکان خار جنود
- ۱۵ شتوی را از فضای^۲ گلزار منهزم گردانید با سپاهی مانند [۲۲۵الف] اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بی شمار همه چون کوه آهن پولادپوش و چون سیل تندرو با افغان و خروش رایت عزیمت به صوب چخورسعد برافراخت و بعد از وصول بدان ارض و بام سراپرده حشمت و عظمت برافراشته گشت. پاشایان و سنجق بیگیان روم که در قلعه ایروان بودند از وسوسه دیو غرور و پندار به حصانت حصار و تیغ بسیار
- ۲۰ مغرور گشته سر به ربه متابعیت و گردن به طوق بندگی و اطاعت در نیاورده دست به انداختن توپ و تفنگ گشادند. چون جرأت و سرکشی ارباب خلاف ظاهر گشت حسب فرمان قهرمان زمان عسا کر نصرت نشان دایره کردار قلعه و حصار را در میان

گرفته در تضییق محصوران کوشیدند و ازدو طرف نیران جنگ اشتعال یافته توپ و تفنگ صاعد و هابط گردید و چند روز از وقتی که بر افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان می شد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب نیام می ساخت شمشیر کینه و جدال آخته رابات جنگ و قتال افراخته بود ، بعد از انقضای يك ماه در هنگامی که جمشید منوچهر چهر به عزم تسخیر حصار زبرجد نگار سپهر لوای ضیا ۵ بر افراخت و شهر بند گردون به تیغ جهان ستان عالم اقطاع [۲۲۵ ب] شعاع از حشر اختر و مواکب کواکب پرداخت شهر :

کشید از کمین تیغ کین شاه مهر

بپرداخت ز انجم حصار سپهر

۱۰ مصراع:

خدیو جهان بخش گیتی ستان

جبه تو کل پوشید و برسمند دولت ابد پیوند به سعادت و اقبال سوار گشته غریو و خروش کور که و کوس در خم طاق آبنوس سپهر افتاد ، لشکر فیروزی اثر ، مصراع :

به فرمان سلطان صاحب قران

روی قهر به حصار و قلعه آورده از هر جانبی جنگ در انداختند و از آهن تیغ بر سنگ دلها و از تیغ آتش پیکار افراخته کمند همت بر تسخیر آن حصن حصین انداختند ، شعر :

ز هر سو چو تنگ اندر آمد سپاه

یکی ابر گفتی بر آمد سیاه

که باران او بود شمشیر و تیر

جهان شد به کردار دریای قیر

و یکی از بروج قلعه که تسخیر آن در عهده شیر بیشه مردی و نهنگ دریای پر دلی میرزا عنایت بیک و تفنگچیان تابین او بود و آن برجی بود به غایت محکم و استوار ، بلندی بارویش به مرتبه ای که چون پاسانش به کنگره برآمدی از آسیب

۲۰

شیر فلک در خطر بودی و عمق خندقش به حیثیتی که اگر در تپش سبزه دمیدی از تعرض گاو زمین امان نیافتی، از پهنای خندقش [۲۲۶ الف] عقاب به یک پرواز نتوانستی گذشت، و مرغ بر کنگره اش اگر توانستی برسد از شدت حرارت آفتاب نتوانستی نشست، نظم:

۵ به غایتی ز بلندی که عقل نتوانست

کمند فکر فکندن به طرف بام حصار

آن شیر دل که در بحر کین نهنگی بود مردم خوار و در بیشه پیکار شیری بود پیل شکار پای مردی پیش گذاشت و دست شجاعت از آستین تأیید آسمانی بر آورده به یک ساعت قبل از غازیان شیر شکار خود را بر فراز چنان برجی رسانیده علم فتح را استوار ساخته ز نظر ارباب شجاعت ظاهر نمود، فلک دوار ازان حرکت ۱۰ حیران و مریخ خنجر گذار از آن کار انگشت تعجب در دهان بماند، شعر:

گر آن جنگ رستم بدیدی به خواب

شدی از نهیبش دل و زهره آب

قورچیان عظام و سائر ملازمان آستان خلیق مکان چون چنان دیدند عرق حمیتشان در حرکت آمده روی جلادت به فتح قلعه و حصار آوردند و از اطراف و ۱۵ جوانب هجوم نموده جنگ در انداختند. مثنوی:

به جنبش در آمد سپه فوج فوج

چو دریای جوشان به هنگام موج

دل و جان پر از کین قیصر همه

۲۰ به کف گرز و شمشیر و خنجر همه

[۲۲۶ ب] لا جرم نسیم فیروزی از مهب دولت غرّا وزیدن گرفت و والی

قلعه از نهیب صولت بهادران گردون سطوت مضطرب و مضطر گشته از در عجز و مسکنت در آمد و آوازه این فتح نامدار که سرمایه فتوح سلاطین کامکار است به اقطار امصار رسید، شعر:

جهان شد پر آوازۀ فتح شاه
 ز هر جانبی تا بیک ساله راه
 فزود اهل اسلام را خرّمی
 دل مشرک از خوف وحشت غمی
 از آن اهل ایمان به امن اندرند

۵

کزو کافران خون دل میخورند
 بنا بر چنان دلیری که از آن جناب صادر گشت تحسین پادشاه حشمت آیین
 بروجنات احوالش تافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت و رفعت
 ترقی زیادت می یافت تا در سنه^۱ اربعین و الف هجریه که کوکب بخت جلّالا
 محمدا به حدود و بال رسید آفتاب اقبال آن حضرت سمت ارتفاع گرفته به منصب
 جلیل المرتبه مین باشیگری معز و مفتخر گشت و چون [نهال] قامت قابلیتش بر
 جویبار اقبال بالا کشید به فرمان خاقان جهان روی توجه به حکومتگاه خود نهاد و
 در تشیید قواعد نصفت پرداخته درهای عدل و انصاف بر گشاد و به نفس نفیس سرانجام
 کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت [۲۲۷ الف] و در تعمیر باغ
 و بستان و ترفیه حال رعایا و برابری سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعه
 حسنات و انعام علما و اکرام فضلا کمال اهتمام فرمود . و هم در آن ایام در اصل
 قصبه بافق مصالایی در نهایت وسعت و تکلف بنا کرد و به اتمام رسانید و در کمال
 اعتبار و اقتدار گاهی در رکاب فلك فرسای پادشاه سکندر آیین به خدمات لایقه
 قیام نموده بعضی اوقات به امر حکومت در محال ترشیز و تون و طبس لوای ابهت
 می افراخت و مابقی ایام اقبال در متنزهات فردوس نمای یزد و محال تیول خود
 با اکابر و اهالی به عیش و عشرت و صحبت روزگار می گذرانید و چون رایت اعتبار و
 اقتدار آن جناب در غایت ابهت و اقبال سر به فلك دوار کشید و در سنه اثنی و خمسین
 و الف که فراشان قضا و قدر بساط جهان بینی و سریر سلطنت و فرمانروائی عرصه
 ربع مسکون را جهت جلوس همایون نواب کامیاب سپهر رکاب کیوان بسارگاه

ملایک سپاه باسط بساط امن و امان رافع لوای عدل و احسان سلطان سلطان نشان
صاحب قران گیتی ستان ابوالمظفر ابوالمنصور سلطان شاه عباس ثانی بهادرخان
خلدالله ملکه و سلطانه زیب و زینت داده منشیان دیوان « والله یوتی ملکه من یشاء »
منشور خلافت معموره جهان بنام نامی آن حضرت نوشتند سلاطین اطراف و گردن -
کشان [۲۲۷ ب] آفاق و امرای نامدار و بهادران امصار غاشیه بندگی بر دوش و ۵
کمر فرمان برداری بر میان بستند ، نظم :

سراسر دلیران ایران زمین

کشیدند صف بر یسار و یمین

پی تهنیت یک بیک همگنان

۱۰ زبان بر گشادند زانو زنان

که شاهها به زیب و فرو تخت و تاج

بمان تا بماند ز آدم نتاج

ترا بندگانیم از جان و دل

ولی بندگانی ز خدمت خجل

۱۵ نه ما چاکرانیم و تو شهریار

که ما بندگان تو خداوندگار

و چون شاهنشاه ایران بر مسند خاقانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین

بگشاد و مجموع از کان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدام را

به مواهب فراوان و عطایای بی کران بنواخت ، شعر :

رعیت ز انصافش آباد شد

۲۰

ز بخشش سپاهش همه شاد شد

و امرا و خوانین و سایر مقربان را به مناصب بلند و مراتب ارجمند مفتخر

و سرافراز گردانید و همگی همت خاطر قدسی مظاهر ملکوت ناظر بر آن گماشت

که دارالملک قندهار که بسبی از اسباب چنانچه در جلد دوم این مجلد بدستباری

كلك وقایع نگار مرقوم قلم فیروزی رقم شده در تحت تصرف فرمانفرمای بلاد
هند در آمده بود مجدداً در حیطة ضبط و تصرف [۲۲۸ الف] این دودمان خلافت-
نشان قرار گیرد، و به این اراة همیون در زمستان سنه ثمان و خمسین والف که آفتاب
تابان در اواخر جدی بود و از شدت برودت آب رود منجمد شده مانند نقره خام
می نمود و از بسیاری برف قلعه کوه و فضای صحرا و بساط هامون مسطح شده و
با هم مساوی و از وفور طوفان باران کره خاک غدیری می نمود صاحب قران زمان
از سریر خلافت مصیر برمر کب کوه شکوه قمر مسیر بر آمده عنان عزیمت بدان
ولایت ارتقاع فرمود، شعر :

روان کرد لشکر به عزم جهاد

سمند ظفر زیر ران مراد

و چون رایت نصرت شعار محفوف به عنایت آفرید گار در ساحت قندهار رسیده
سرا پرده ابهت و تمکین افراشته گشت و قبه بارگاه کیوان دستگاه ازواج افلاك
و ذروه سماك در گذشت حاکم نافر جام و امرایی که در آن قلعه بودند چون از
دانش مایه و از سعادت پیرایه نداشتند به اقدام اطاعت و فرمانبرداری پیش نیامده
طریق طغیان و عصیان سپرده ابواب قلعه چون بخت خود بستند و پای جهالت از
طریق ضلالت فراتر نهاده دست جسارت از آستین بی باکی بر آوردند، لاجرم امر
واجب الامتثال به فتح قلعه و استیصال آن زمره صادر گشت [۲۲۸ ب] و در اول بهار
طراوت شعار تسع و خمسین و الف که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه عالی محل
حمل نهضت نمود و بهار در تیز تاز صا از هوا داری خسرو ربیع جهانگشا قلعه
غنچه را بی آنکه سنان خار بخون لاله رنگین گردد به چستی و چالاکی بگشود،
شعر :

صبا به قلعه گشائی غنچه بسته کمر

به فر دولت شاه ربیع عدل سیر

نکرد خار سنان را به خون لاله خضاب

حصار غنچه شده فتح با ذخیره زر

- عسا کر گردون مآثر روی جلادت واقتدار به فتح حصار آوردند و از اطراف و جوانب هجوم آورده چنان جنگی در پیوست که تابهرام خون آشام به کوتوالی قلعه زبرجد فام حصار فلک موسومست واقعه‌ای بدان هولناکی یاد نداشت و چون ۵ نزدیک شد که قلعه را به غلبه و قهر بگشایند سیلاب رعب و بیم در خانه تمکن ساکنان بروج افتاد و والی قلعه از نهیب صولت بهادران گردون سطوت مضطرب و مضطر گشته از در عجز و مسکنت در آمده به اقدام عبودیت و بندگی طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت و با اکابر و اهالی از حصار بیرون آمده روی بر آستان سلطنت آشیان که سجده گاه سرافرازان روی زمین و بوسه گاه سلاطین جمشید تمکین ۱۰ بود نهادند. [۲۲۹ الف] در آن یورش شیر بیشه هیجا میرزا عنایت پیک، شهر :

گروهی نه پر دل که یک پاره دل

نیوشیده آهن که آهن گسل

- شجاعتی نمود که داستان رستم و اسفندیار در نظر ها خوار و بی اعتبار گشت .
- ۱۵ لاجرم حضرت خاقان صاحبقران صنوف مراحم و عواطف خسروانه درباره اوارزانی داشته به خلاع فاخره و انعامات مفتخر و سرافراز فرمود و داروغگی و حکومت تون و طبس علاوه آن گردانید. و ایضاً چنانچه در همان کتاب افادت ایاب مرقوم است سپاه تیره رای هند که محاسب و هم به عقد انامل و قیاس تخمین و شمار آن نمیتوانست کرد به اراده تسخیر قندهار روی جلادت به آن مرز و بوم نهاده و از دستبرد سپاه اقبال پناه ایران شکسته راه فرار پیموده بودند در سنه ثلث و سستین بعد ۲۰ الف باز به فرمان پادشاه هندی یکی از شاهزادگان با لشکر فراوان متوجه قندهار گشت. چون پرتو این خبر بر ضمیر منیر خاقان سکندر تمکین رسید حسب اشاره همایون بعضی از امرا و شجعان روانه آن ملک گشتند و بعد از ورود به فرمان حاکم قلعه هر یک از بروج و محافظ دروازه بجمعی از دلیران و مبارزان رستم

تؤامان مقرر شده نگاهبانی «دروازه ماشول» بعهده اهتمام میرزا عنایت بیك وجوانان [۲۲۹ ب] تایین او قرار گرفت. به حسب اتفاق عسا کره‌ند در برابر آن دروازه رحل اقامت گسترده کمر همت به فتح وجدال بستند. مین باشی اسفندیار شوکت دروازه مزبور را چون بخت خاقان دارا احتشام گشاده تخته پل بر روی خندق انداخته در شاه برج قرار گرفت. سران سپاه مخالف چون چنان مشاهده کردند آن را فوزی عظیم دانسته بهیأت اجتماعی قدم جرأت پیش گذاشتند. بهادرانی که بر فراز برج و باره بودند دست به انداختن تیر و تفنگ گشاده بسیاری از آن قوم تیره رای را بر خاک مذلت^۱ انداختند، نظم:

کمان گشت دهقان صفت تخم کار

۱۰ ورا تخم پیکان و دل کشتزار

سپاه ناقص عقل‌هند چون حال بدان منوال دیدند خجلت زده و شرمسار خاک بی‌ناموسی بر فرق خویش پاشیده روی به بنگاه خود آوردند و تا مدت چهار ماه و ده روز حال بدین منوال جاری بود، عاقبت چون دانستند که دست قدرتشان به خاکریز نمی‌رسد نا کام راه فرار پیمودند.

۱۵ بر مرآت ضمیر منیر ارباب جاه و جلال مستور نماناد که در آن اوقات که سپاه مخالف در برابر قلعه و حصار نشسته هر روزه به طرف «دروازه ماشول» که محل قرار مین باشی شجاعت قرین بود [رایت] جنگ و جدال افراخته می‌گشت^۲ [۲۳۰ الف] از بسیاری سعی و زرد و خورد^۳ مزاج آن عالی‌مقدار از نهج استقامت انحراف یافته به سرحد سقم و علت شتافت و اطبا هر چند سعی نمودند فایده بر استعمال دوا و غذا مترتب^۴ نگشت، عاقبت مدبر طبیعت دست از تمشیت امور قلعه بدن کوتاه کرد، شعر:

اینست همیشه عادت چرخ کبود

چون بی غمی دید زوال آرد زود

۱- اصل: مزلت ۲- ازینجادر صحافی دو ورق پس و پیشی روی داده است، اصلاح شد.

۳- اصل: خرد ۴- اصل: مرتب

از آن حضرت خلف ارجمند سعادت‌مندی که ماه برج جلال و آفتاب اوج مکرمت است موسوم به **میرزا فخرالدوله** به یادگار ماند. سیمای بزرگی از ناصیه خجسته اثرش ظاهر و امارات اقبال و جاه از حرکات و سکناش باهر، مصراع :
چو بدر درخشنده روشن لقا

خاقان صاحبقران سکندر مکان رعایت حقوق خدمات والد غفران پناه و اجداد عظامش نموده او را به منصب جلیل‌القدریوزباشی گری سرافراز و بین‌الاقربان ممتاز فرمود، و حال تحریر این صحیفه که سنه اربع و ثمانین و الف است آن فرازنده^۱ مسند جلال بر وساده ابهت و کامرانی متمکن و به امر مزبور قیام و اقدام دارد.

ذکر شمه‌ای از حشمت و کامرانی رفعت و اقبال پناه میرزا سلطان

مسعود و بیان مجملی از احوال آن عاقبت محمود

۱۰

باز بلبل طبع خرد سخن ساز این نغمه آغاز نهاد که در آن زمان که افتخار [۲۳۰ ب] فضایی روشن ضمیر و مرجع ارباب جاه و اهل شمشیر مولانا **فخرالدین احمد** والد آن حضرت به دیار عقبی شتافت بنا بر آنکه آن عاقبت محمود هنوز در صغر سن و در مبادی اوان صبی بود در قصبه بافق که مسکن و موطن آباء عظامش بود توقف نموده همت بر تحصیل گماشت. بعد از چندی به دلالت هادی توفیق به دارالعلم شیراز تشریف داده به تحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و همواره به مجلس اکابر علما تشریف برده نسبت به سایر صلحا و فقرا طریقه اخلاص و ارادت بجای می‌آورد و به طاعات و عبادات اوقات شریف صرف می‌فرمود، نظم :

نشستی به اهل عبادت همه

۲۰

سر انجام کارش سعادت همه

فرو نامدش سر به چرخ کبود

همین سر به محرابش آمد فرود

در آن اثنا شمه‌ای از حسن کردار و عظمت و اقتدار آباء نامدار آن جناب بر

پیشگاه ضمیر انور خاقان فریدون حشمت دارا کیاست ، شعر :

فرازنده تاج کیخسروی

طرازنده تخت اسکندری

• شعر

عظیم قدری که قدر او و حشمت او

اگر در افتد بر اوج نه سپهر ظلال

چنان ز قدرش قدر فلک بیفزاید

که گر چونش کند آفتاب از اختربال

دگر ز سطح فلک با کمال گرم روی

[۲۳۱ الف] دقیقه ای نکند طی بصد هزاران سال

السلطان بن السلطان بن السلطان سلطان شاه صفی موسوی الصفوی بهادر خان

روشن گشته فرمان واجب الامتثال عز وود و شرف صدور یافت که روی امید به

آستان سلطنت آشیان آورد . بنا بر فرمان پادشاه کامران آن حضرت روی ارادت

به پایه سریر خلافت مصیر آورده زبان به ثنا و ستایش بر گشاد که ، شعر :

ای در پناه چترت خورشید پادشاهی

محکوم امر و نهیت از ماه تا به ماهی

هم ملک تست ایمن از صدمه تزلزل

هم دور تست فارغ از وصمت تباهی

از رای تست عالی رایات کامکاری

در شان تست منزل آیات پادشاهی

التفات و عنایات بی نهایت خاقان وافر احتشام شامل حالش شده منظور نظر

مرحمت گشت و به خلایع فاخره و منصب یوزباشیگری جلو خاصه شریفه سر افتخار

به اوج اعتبار رسانید و پیوسته در رکاب ظفر انتساب و اسفار و معارك نقد جان

بر کف گرفته نثار اقدام شاهنشاه زمان کرده به خدمات لایقه قیام و اقدام داشت ،

تا در سنه اربع و ستین و الف که غفران پناه میرزا عنایت بیك چنانچه در صدر این

صحیفه مرقوم گشته در قندهار جان نازنین به جوار مغفرت [۳۱۰ ب] رب العالمین سپرده رخت به ریاض رضوان کشید، پرتو آفتاب عنایت خاقان کامران خلد. آشیان صاحبقران از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بروجنات احوال خیرمآل آن حضرت تافت و من حیث الاستقلال در مسند مین باشیگری و حکومت دارالشجاءه بافق و بهاباد و نوقات و مفاز^۱ و جندق تکیه داده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت، و بی شایبه تکلف و سخنوری آن مهر سپهر سروری حا کمی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و نهایت معدلت و مرحمت گستری. نسبت به اهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال رعیت و زیردستان می گماشت، نظم:

۱۰ فرو مرد بدعت در ایام او
نبودی بجز مکرمت کام او
و هم در زمان استقلال در منزل «چاه قادر» که وسط راه یزد و بافق و چون تیه موسی از آب و آبادانی دور است سرایی در نهایت وسعت و تکلف ساخته گرد ستم از چهره مترددین بسترده و در قصبه طیبه بافق حمامی در افروختگی و گرمی چون سینه عاشقان و در لطافت و پاکیزگی مانند خاطر ارباب عرفان بنا فرمود و ۱۵ از جامه خانه التفات لنگهای لطیف و کیسهای پاکیزه به جهت صادرین و واردین معین نمود و حجامان چرب دست جهت خدمت برپای داشته [۲۳۲ الف] خاطر ها را از اجرت آزاد کرد، شعر:

که گرما به در دهر دید این چنین؟
۲۰ که گلشن ازو گشته گلخن نشین
جهانیست از جامش اختر شناس
که هست این رصد بر ضمیرش قیاس
به مهر آب و آتش در آغوش هم
در آن خاک تن ایمن از باد غم

ز شامش فروزان صفای سحر
 در آن فرش مرمر به جای صخر
 برای جدارش ز کاشی تراش
 دل کان فیروزه اندر خراش
 در آن لاله رویان به بالای سرو
 ز جامش نگه رشک بال تذرو

و چون رایت اعتبار و اختیارش در غایت ابهت و اقتدار سر به فلک دوار کشید
 به تاریخ شهر سنه احدى و سبعین بعد الف در دار السلطنه اصفهان به عارضه صعب
 مبتلی گشت، چنانچه اطباء حاذق و حکماء مدقق هر چند در ابراء آن مرض و
 ازاله آن سعی نمودند جوهر ذات یسندیده صفات را صورت صحت دست نداد و صفت
 ضعف قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض
 قدس در پرواز آمد، شعر:

جانش مقیم روضه دور السرور باد

خلوتسرای مرقد او پر ز نور باد

۱۵ چون واقعه آن حضرت به عرض مقربان بارگاه جلالت خسرو کامران رسید
 و از چهره حال و صفحه آمال جلالت و اقبال پناه محمد حسین بیک برادر زاده
 [۲۳۲ ب] غفران پناه مزبور دلایل عزت و شواهد عظمت پیدا و در میدان جلالت
 و سپاهگیری گوی مسابقت از یکه سواران معرکه دلیری می ربود و حسن خدمات
 و جان سپاری آبای نامدارش منظور نظر خاقان سکندرشان بود لاجرم او را به عنایات
 ۲۰ پادشاهانه و نوازشات خسروانه ممتاز و به منصب موروثی سرافراز گردانید، به جهت
 محافظت دارالقرار قندهار روانه آن سرحد فرمود.

و آن عالی مقدار بعد از ورود بدان دیار علم شوکت افراخته به خدمات
 سرکار خاصه شریفه قیام و اقدام می نمود و با وجود غلوی جوانی و استعداد عیش
 و کامرانی حیا و تقوی بر او غالب و از مناهی و ملامی به غایت محترز و

مجتنب می بود . چون مدت چند سال در آن مملکت در غایت ابهت گذرانید در سنه ثلث و سبعین و الف موافق توشقان ئیل بنا بر اقتضاء قضاء مالک الملک واجب- التعظیم سر بر بستر ناتوانی نهاده مضمون آیه کریمه « و ما تدری نفس بای ارض تموت » وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقرر به سر آمده بود داعی « یا ایتهالنفس المظئنه » رالبیک اجابت گفته به هزار حسرت و در گذشت ، بیت:

تا دیده دید واقعه زین صعتبر ندید

دل کین خبر شنید کسش با خبر ندید

پس از فوت آن حضرت قره العین سپهر جلالت و ماه اوج حکومت [۲۳۳ الف] میرزا فخرالدین احمد که انوار بزرگی از ناصیه خجسته اش طالع و ۱۰ آثار جلالت و حکومت از بشره همایونش ساطع به وفور شجاعت و دلاوری مشهور و به صفت نباهت و سخاوت بر السنه وافواه مذکور، مصراع :

فلک احتشام معالی پناه

به فرمان خاقان صاحبقران گیتی ستان افسر حکومت بر سر نهاده لوای استقلال منصب مین باشیگری افراشت و با عجزه و زیردستان عدل و داد ورزیده با کافه ۱۵ برایا بر وجه احسن معاش فرموده والی یومنا هذا که مسود اوراق در دارالخلد حیدر آباد [است] و تاریخ هجری به شهر رجب المرجب سنه اربع و ثمانین و الف رسیده آن حضرت جلالت دستگاه در قصبه بافق و بهاباد به امر حکومت اشتغال دارد و رجاء واثق و وثوق صادق که آن عالی مقام در سایه دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه به اعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ ۲۰ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابد ، شعر:

خواهم که به ظل دولت شاه جهان

بر مسند اقبال بماند جاوید



[۲۳۲ب] و چون به مراقبت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار این طبقه جلیله را تا این غایت در سلك عبارت کشید از رشحات چشمه حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان به صوب تحریر بدایع وقایع دیگران معطوف گردانید. ۵

بر ضمیر دانش پذیر والیان ممالک سخن و خاطر مهر تنویر وافغان حکایات نو و کهن پوشیده نماند که در صدر مقاله اولی مقرر شده بود که برخی از احوال مباشرین اوقاف و عمال جزو سرکار دیوانی در مجلس سادس و سابع نگارش شود و چون کمیت خوش رفتار قلم در عرصه احوال هر طبقه تکاپویی نموده به سر منزل ایشان رسید مسود اوراق که غریب وادی حیرت و نا کلامی بود ۱۰ در رکاب ظفر انتساب نواب قدسی القاب^۱ [۲۳۴ الف] پادشاهزاده نامدار کامکار، قره باصره دولت، غره ناصیه سلطنت. تازه نهال بوستان رفعت، نوباوه گلستان ابهت، نور حدیقه شوکت و حشمت، ثمره روحیه عظمت و جلال، یکتا گوهر دودمان گیتی ستانی، خلاصه اولاد حضرت صاحبقرانی، عالی نژاد والا گهر سلطان محمد ۱۵ اکبر به تاریخ نهم شهر شعبان المعظم سنه تسع و ثمانین بعد الف بدارالامان ملتان داخل گردید. اما چون هر خزانی را بهاری در عقب و هر لیلی را بهاری متعاقب می باشد در خلال اختلال احوال ریاح امانی و آمال از مهب جاه و جلال در اهتزاز آمده غنچه دل مانند دل غنچه از تنسم نسیم بهاری تبسم آغاز نهاد و انوار [۲۳۴ب] لطف و افضال از مطلع دولت و اقبال لامع گشته نرگس دیده را مانند ۲۰ دیده نرگس از خواب ناز باز گشاده شجره امید به ثمره سعادت جاوید بارور گردید، بیت:

دمید صبح سعادت ز مشرق آمال

رسید مرده دولت ز هاتف اقبال

یعنی به محض موهبت ایزد متعال بنده خاکسار منظور نظر کیمیا اثر آن

پادشاهزاده عالی گهر که مهر منیر در سپهر مستدیر هر صباح اقتباس نور ازعصباح
رای جهان آرایش می نماید و زحل بلند محل بر فراز طلسم هفتم هر شام جهت
پاسبانی قصر کامرانیش ابواب افتخار بر روی خود می گشاید، **نظم:**
پایه قدر او ازان بیش است

۵ که توانم ادای آن [۲۳۵ الف] کردن
بلکه نتوان به صد هزار زبان

عشر اوصاف او بیان کردن

- گردید، و مهم وزارت و خدمت «خان سامانی» سرکار نواب مستطاب معلم القاب
آفتاب احتجاب قمر رکاب مریم آداب علیه عالیۀ متعالیه حرم محترم خود که بلبقیس
۱۰ سراپرده عصمت و شاهزاده دودمان سلطنت و عظمت است علاوه منصب «دو صدی» حقیر
نموده به خطاب «خان سامان» سرافراز فرموده به مقام عنایت و التفات در آمد.
بنا برین امور فرصت تألیف و تحقیق احوال جمعی که ملتزم شده بود نماند.
و سبب دیگر آنکه برخی از خصوصیات هر يك از این طبقه به تقریب
مناسبت در ضمن وقایع سابقه به قید کتابت [۲۳۵ ب] در آمده و به عون عنایت
۱۵ یزدانی مجملی دیگر در تحت حکایات آینده تحریر خواهد یافت. لا جرم درین
مقام طریق اختصار مسلوك داشته متعرض [۲۳۶ الف] حالات ایشان نگشت و عنان
جواد خامۀ بلاغت نژاد را به صوب تحریر مقاله ثانیه انعطاف داد، و هو الهادی
فی سبیل الرشاد.

[۲۳۶ ب] مقاله تازیانه از مجلد سیم

در ذکر علما و قضاة و محاسبان و واعظان و خطباء و منجمان و خطاطان و اطبا

و شعرا و اشراف و اعیاد از خواص و عوام

که خامه بلاغت نشان به همین ترتیب درده فصل بیان خواهد نمود، انشاء الله تعالی
۵ وحده العزیز، شعر :

خدایا ثنای تو گویم نخست
که بالاتر از هر سخن حمد تست

تویی صانع انجم و نه سپهر
ز انوار لطف تو یک ذره مهر
ز انشای صنع تو در روزگار

سواد شب است و بیاض نهار

فصل اول

در بیان شمه‌ای از احوال علما و فضلا

بدان ای عزیز که این ضعیف طریق طلب قدم قدم نور دیده و اوراق صحف
۱۵ ورق ورق گردیده و از هر کس سخنی شنیده تا سرمایه احوال این زمره جلیله
چون خرقة و لقمه درویشان هر پاره از جایی و هر لقمه از سرایی فراهم آورده ،
نظم :

به پوست تخته و کشکول و بانگ شیء الله

جهان بگشتم کاینک منم گدای سخن

ز نقد عمر عزیزم هر آنچه رایج بود

به رونمای سخن رفت و در بهای سخن

۵. علما و فضلا که در خطه یزد در ظلال مرحمت نامتناهی الهی در غایت فراغت به نشر فضایل و کمالات اشتغال نموده بشمارند و بیان حالات مجموع موجب اطناب و تطویل، لاجرم خامه نکته دان صحابف [۲۳۷ الف] این اوراق را به ذکر مجملی از حال مشاهیر این طبقه می آراید و تقدیم و تأخیر منظور نمی دارد.

اشرف فضلی ایران والطف علمای دوران جامع کمالات صوری

و معنوی مولانا شرف الدین علی الیزدی

۱۰. آن حضرت به کمال دانش و سخنوری علم گشته و به جمال فطنت و هنر پروری از امثال و اقران در گذشته، عقود منشوراتش کما مثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خواطر و در منظوماتش در نظر دیده و ران مبصر بهتر از عقود جواهر، شعر:
- روشن روان تیز زبان بلند قدر

۱۵. مجلس فروز انجمن آرای سرفراز

- همواره در عراق و فارس نزد سلاطین حشمت آیین معزز و محترم می بود و به قلم لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحیفه روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر می نمود. مدتی مدید در کمال اعتبار انیس خاص و ندیم بزم اختصاص خاقان مظفر-لوا معین السلطنه شاه رخ میرزا بود و به لفظ گوهر بار آن حضرت به «جناب مخدومی» ملقب گردیده بود. در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه فارس مضمار تهور ۲۰ میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در ممالک عراق به تخت سلطنت متمکن گشته در دار المؤمنین قم نزول اجلال فرمود. به سمع شاهزاده رسید که مخدوم جهان مولانا شرف الدین علی در بلده یزد بر مسند افاده نشسته [۲۳۷ ب] و چندانکه سلاطین زمان استدعای حضور شریفش میکنند التفات نمی فرماید. شاهزاده عالیقدر را داعیه

صحبت آن جناب غالب گشته نشانی به استدعای حضور موفور السرورش در قلم آورده مصحوب بعضی از مقربان با تحف فراوان به جانب دارالعبادۃ یزد ارسال نمود. آن حضرت حسب فرمان قضا جریان متوجه پایۀ سریر سلطنت مصیر گردید. چون قرب وصول قریب گردید شاهزاده با خواص امرا به استقبال شتافت و آن حضرت را در آغوش عطوفت کشیده آن مقدار اشفاق و مهربانی اظهار کرد که هزیدی بر آن متصور نبود. بعد از ورود به منازل جنت آثار همواره شاهزاده عالی مقدار با فوجی از علما و خجسته صفات در خدمت آن جناب صحبت می داشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات به تحصیل فضایل و تحقیق مسائل همت می گماشت. و بنابر آنکه در آن ایام از اطراف بلاد و امصار اکابر و اشراف به درگاه شاهزاده عالیجاه جمع آمدند و دخل آن خسرو در یادل به خرجش وفا نمی کرد بعضی از مردم فتان به عرض رسانیدند که ضعف شیخوخت^۱ بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوا به مرتبه ای ضعیف شده که آن حضرت را مجال حرکت نماند. فرصت غنیمت باید شمرد و بلده اصفهان و شیراز را به تحت تصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان [۲۳۸ الف] حکومت اصفهان تعلق به امیر سعادت خواند شاه می داشت و میرزا عبدالله ولید میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می افراشت. القصه میرزا سلطان محمد آن سخنان را قبول نموده بیک ناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخته اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده به سپاهیان بخشید و یورش فارس را پیشنهاد همت بلند نهت گردانید. چون این خبر به سمع شریف خاقان عالی گهر رسید با وجود ضعف شیخوخت^۱ به واسطه رعایت ناموس پادشاهی در شهر سنه خمسین و ثمانمائۀ لوای نصرت انتما به جانب فارس و عراق بر افراشت. چون مملکت ری مضرب خیام عسا کر نصرت انجام شد از استماع این خبر از یورش فارس عنان باز کشیده راه فرار پیش گرفت. خاقان سرافراز فرار شاهزاده را معلوم فرموده عنان انصراف به صوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلك هواداران

میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤاخذ و معاتب گردانید ، بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر آن قوم عالیشان را به یاسا رسانید و جناب اشرف الفضلاو المحققین مولانا شرف الدین علی را طلب فرمود و بنا بر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاهزاده خوانده که ، شعر :

۵ [۲۳۸ ب] چرخ است پیرو اختر بخت تونوجوان

آن به که پیر دولت خود با جوان دهد

و می گفته که حضرت خاقان سعید متوجه این جانب نخواهد شد ، پرسید که تو از کجا می گفتی که من بدان جانب نخواهم آمد . مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی گفتم بلکه به قیاس عقلی عرضه می داشتم ، زیرا که شاهزاده نهالست خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال بالا کشیده ، و ۱۰ آفتابست فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده . ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالی گهر از پای در نیاید و در برج عاطفت خاقان بحروبر از وصمت زوال و عقدۀ کسوف ایمن ماند .

میرزا عبداللطیف که خاطر متوجه مخلص حضرت مولوی داشت عرض نمود

۱۵ که پدرم میرزا الغ بیک مدتیست به جهت اتمام رصد در سمرقند طالب خدمت

مولوی است ، اگر رای عالی اقتضا فرماید او را به نزد والد گرامی فرستم . حسب-

الاستدعای شاهزاده اشاره خاقان سعید درین معنی نموده شد و میرزا عبداللطیف آن

جناب را در کمال اعزاز و اکرام به جانب ماوراءالنهر فرستاد . بعد از وصول به

بلاد ترکستان مدتها در نهایت احترام مصاحب میرزا الغ بیک می بود . بعد از واقعه

۲۰ هایلۀ خاقان سعید چون سلطنت بلاد خراسان با میرزا [۲۳۹ الف] سلطان محمد

قرار گرفت حضرت مخدومی را رخصت انصراف به جانب دارالعبادۀ یزد داد و

مایحتاج سفر از خیمه و خرگاه و سایر اسباب سرانجام فرموده هر ساله به جهت

مدد معاش آن جناب مبلغ پانزده هزار دینار از بابت وجوهات یزد مقرر فرمود .

در شهر سنه ثلث و خمسين وثمانمئة حضرت مولانا شرف الدین علی بلده

یزد را به نور حضور منور فرمود و پس از يك ماه به قریه تفت در «باغچه مخدوم» که به یمن همت عالی نهمتش عمارت یافته بود رحل اقامت گسترده و به موجب استدعای علما آغاز درس و افاده نموده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبه تافت.

- ۵ در کتاب «سلم السموات» که از جمله مؤلفات شیخ ابوالقاسم ولد شیخ ابو حامد کازرانی (کذا) است مرقوم و مسطور گشته که حضرت اشرف العلما مولانا شرف الدین علی یزدی صاحب «ظفر نامه» و جناب خواجه صابن الدین محمد تر که اصفهانی، شارح «فصوص الحکم» بعد از تحصیل علوم رغبت تمام به مشاهده درویش صاحب حال و ولی صاحب کمال داشتند. چنان مصلحت دیدند که در جست و جوی این معنی مسافرت نمایند با کتب و مؤونات بسیار به توجه بغداد شدند و در مدرسه نزول نمودند و به طریق طلب گرد محلات و کوچه های بغداد گشتند.
- [۲۳۹ ب] به درخانه ای رسیدند که دو درویش در آنجا نشسته بودند. از حال ایشان پرسیدند. گفتند ما را پیر است، در این خانه ساکن است و ما در خدمت او بر این در مجاوریم. استدعای ملاقات پیر نمودند و بعد از صحبت التماس رفاقت و همراهی او کردند. وی گفت طریقه ماترک است و شما را کتب و متعلقات بسیار هست.
- ۱۵ ایشان به مدرسه آمدند و جمله کتب و مؤونات سفر بر طلبه علوم و مستحقین ایثار کردند و به خدمت درویش باز گشتند و مدتها با درویش مسافرت کردند و احتمال ریاضات نمودند. اصلا فتح الباب که منظور ایشان بود دست نداد و چیزی از مشاهده کرامات و خارق عادات اتفاق نیفتاد. از صحبت پیر جدا شدند و به مصر رفتند.
- ۲۰ شنیدند که درویشی صاحب حال مدتیست که از خلق منقطع گشته و در بالاخانه خانقاهی منزویست. بر خانقاه رفتند و مدتی مجاور شدند. اتفاق صحبت نیفتاد، تا آنکه آن درویش وفات یافت. ناچار عزیمت مراجعت نمودند. چون به تبریز رسیدند شنیدند که زنی مجذوبه از غیب خبر می دهد و خلقی بروگرد آمده اند. ایشان نیز آنجا رفتند. آن زن از خصایص سفر و اسامی ایشان خبر داد و گفت سبب آنکه درویش ثانی با شما خلطه نمود [۲۴۰ الف] بی وفایی بود که با درویش

اول نمودید .

از جمله مؤلفات افادت ایاب آن جناب یکی کتاب بلاغت ایاب «ظفرنامه» است که به اعتقاد اکثر مؤرخین در فن تاریخ به لطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه‌ای مکتوب نیست، و آن کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهر سنه ثمان و عشرين و ثمانمایه به اتمام رسید . و «حقایق التهلیل» و «حلم مطرز» و «منتخب» آن در فن معما و لغزو «شرح قصیده برده» و «کنه المراد در علم وفق اعداد» از جمله نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالی مقام است .

وفاتش در سنه ثمان و خمسين و ثمانمائۀ اتفاق افتاد و در «مزار شرفیه» واقع در جنب «مسجد جامع محله میرچقماق» که بانی آن مولانا شمس الدین علی والد آن جناب بود و حضرت مخدومی در جنب آن عمارت مدرسه ساخته و «شرفیه» نام کرده مدفون گشت .

جناب غفران پناه مولانا شمس الدین محمد برادر زاده آن جناب در عمارت و تعمیر «مدرسه و خانقاه شرفیه» کمال اهتمام فرمود و اطعام هر روزه به جهت فقرا و درویشان و مرسوم قراء و مؤذنان تعیین نموده مدتی مدید هر صباح و مسا درویشان و فقرا مستفیض و بهره‌مند می‌بودند . الحال آن عمارت روی به خرابی آورده [۲۴۰ ب] و حکم سایر بقاع الخیر به هم رسانیده .

بر رأی جهان آرای ارباب استعداد مخفی نخواهد بود که «جناب مخدومی» گاهی زبان به نظم اشعار می‌گشود و این غزل از نتایج طبع آن حضرت است که در حین تحریر به خاطر بود ، غزل :

۲۰ سواره بر سر ره جلوه‌ای نمودی و رفتی

هزار تیر بلا بر رخم گشودی و رفتی

سواره دوش به میدان چومست ناز گذشتی

به يك کرشمه دل عالمی ربودی و رفتی

چه آتش از دل من کم شود ازینکه تویکره

بسان برق زدورم رخی نمودی و رفتی

نه کشتن شرفه قصد بود در دم رفتن

به صید می شدی و خنجر آزمودی و رفتی

افضل الفضلاء المتقدمین اعلم العلماء المتأخرین افتخار الحکماء

المتبحرین مولانا مؤمن حسین یزدی

۵

از غایت تبهر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع

و اصول بر جمیع فضلا فایق بود و در میدان تحقیق و آن حلال معضلات رسایل و

توضیح خفیات متقدمین قصب السبق از دانشمندان زمان می ربود ، بیت :

سپهر علم را بود آفتابی

۱۰

فنون فضل را جامع کتابی

آن استظهار العلماء در مبادی ایام زنده گانی همت بر کسب کمال گماشت

و در صحبت دانشمندان شرایط تلمذ بجای آورد و به واسطه قابلیت اصلی [۲۴۱]

الف] بلکه به محض عنایت لم یزلی هنوز در سن شباب بود که از شمیم فضایل و

کمال آتش مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش

ریاض دانش در حضرت و نصارت از ساحت بوستان ارم در گذشت . لاجرم اعظم

افاضل به امید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک آن سعادت

عظمی از شعشعۀ ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات می نمودند . در ایام جهان بینی

خسرو گیتی ستانی به حسب تقدیر مفتاح الابواب آن جامع فضل و کمال را عارضه ای

دست داد که اطبا از معالجه عاجز آمدند . آخر الامر مرغ روح شریفش از تنگنای

۲۰

قفس قالب به فضای عالم ارواح طیران نمود .

رباعیات آن فاضل عالی مقام در میان ارباب فضل مذکور و منظومات فصاحت-

آیاتش ورد زبان خاص و عام این چند رباعی که از نتایج طبع مستقیم آن دانشمند

یگانه است و در حین تحریر به خاطر بود زینت این صحیفه گردید ، رباعی :

در مرتبه علی نه چون است و نه چند
در خانه حق زاده به جانش سو گند
بی فرزندی که خانه زادی دارد
شک نیست که باشدش بجای فرزند

۵

[۲۴۱ ب] ایضا

گه بسته زلف همچو زنجیر شدم
گاه از نگهی نشانه تیر شدم
آزادی هر دو کون می خواست دلم
در بندگی نفس و هوی پیر شدم

۱۰

ایضا

مست می عشقیم و جنون در سر ماست
این کهنه سفال چرخ کی در خور ماست
آبی که ازو عمر ابد یافته خضر
بر خاک فشانده ته ساغر ماست

۱۵

ایضا

شادی ز دل کسی گریزنده مباد
بر گریه کس زمانه را خنده مباد
هر دم غمی از رهگذری باید خورد
روزی کسی چنین پراکنده مباد

۲۰

ایضا

لبریز ز باده ساغر جهان است
پیمانه ما ز غصه مالا مال است
اوضاع جهان اگر برین منوال است
خوبست که رسم عمر استعجال است

ایضا

در دهر بنای خرمی منهدم است
و اسباب نشاط و عیش نامنتظم است
خون می خورم و نمی زنم دم گویا
طفلم من و تنگنای گیتی رحم است

۵

و حضرت بخشنده بی منت دو خلف نیک اختر سعادت مند به آن قدوه اصحاب
فضل و کمال عنایت فرموده بود که به حسن صورت و سیرت آراسته و نهال جود
ایشان از صفات ذمیه پیراسته . یکی میرزا ابوالحسن که به جودت طبع و حدت
ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف و هم در عنفوان ایام جوانی
ازین منزل فانی به دیار باقی خرامید . و دیگری حضرت [۲۴۲ الف] خجسته صفات
میرزا ابوالهادی که از ناصیه سعادت اثرش انوار بزرگی طالع و آثار جلالت از
بشره پاکیزه اش ساطع ، در زمان خلافت و فرمانروایی ماه آسمان عظمت و شهر یاری
مرکز دایره شوکت و جهان داری خاقان جمجاه ملایک سپاه مظهر الطاف اله ، شعر :

شاه قوی طالع فیروز جنگ

گلبن این روضه فیروزه رنگ

۱۵

داغ نه ناصیه سرکشان

تیغ زن تبارك لشکرکشان

ابوالمظفر سلطان شاه صفی صفوی موسوی بهادر خان اراده سفر هندوستان
نمود و بعد از عرض رخصت سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت قامت قابلیتش را
به تشریفات شاهانه آراسته اجازت رفتن فرمود . بعد از ورود بدان مملکت در کمال
اعتبار به ملازمت حضرت پادشاه آن دیار شهاب الدین محمد شاه جهان رسیده چند
سر اسب عراقی با سایر نفایس به رسم پیشکش به نظر گذرانیده درجه قبول و
شرف استحسان یافت و به تشریفات معزز گشت . بعد از چندی عنان ابلق مراد به
جانب دارالخلد حیدرآباد انعطاف داد و در آن خطه به خدمت قطب فلك سلطنت

۲۰

و کامکاری سلطان عبدالله قطبشاه رسید. چون از اوضاع و اطوارش لواضع نجابت درخشان و از حسن گفتار و کردارش دلالت سعادت نمایان بود بنا بر آن منظور نظر آن پادشاه والاحاجه گردید و مدتی در غایت [۲۴۲ب] فراغت و رفاه حال و در نهایت عزت و اجلال در متنزهات فردوس نمای آن ملک روزگار می گذرانید ، تا در شهرور سنه^۱ به حسب اقتضای قضا آن حضرت به عارضه ای افتاده چنانچه طبای حاذق و حکمهای مدقق هر چند در ازاله آن سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات را صورت صحت دست نداد وضعف صفت قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد و فحوای مضمون این رباعی به ظهور پیوست ، رباعی :

بی خار اگر گلی میسر بودی

۱۰

هر دم به جهان لذت دیگر بودی

این کهنه سرای زندگانی ما را

خوش بود اگر نه مرگ بر در بودی

بعد از این واقعه هایلله قدوه ارباب جاه و جلال امیر محمد سعید میر جمله

حیدرآباد نظر بر دوام آشناییهای سابق نموده یکی از معتمدان خود را تعیین

۱۵

فرمود تا نعش آن غفران پناه را از حیدرآباد به نجف اشرف نقل نموده در آن

ارض مقدس به خاک سپرد و به جهت مجاوران آن مکان متبرک تحف کرامت و ارسال

فرمود .

و از حضرت مرحوم مغفور خلف سعادت مندی میرزا محمد صفی نام

به یادگار مانده که به فنون فضایل و کمالات آراسته و به محامد سیر و محاسن

۲۰

شیمم پیراسته و به ذکر مکارم اخلاق و قدم خاندان معروف و مشهور و از اکابر و

اشراف ممتاز گشته و سیمای بزرگی و نجابت از ناصیه اش طالع و ظاهر، مصرع:

«به دانش بزرگی و به همت بلند» و از طرف ام نهال سیادت از دودمان رسالت پناهی

می افرازد چه نسبت صبیبه زادگی با عالی حضرت سیادت و غفران پناه حاوی علوم

مصطفوی، جامع کلام مرتضوی، الواصل الی رحمة الله الولی^۱ امیر معزالدین محمد شیخ الاسلام دارد و پیوسته در خطه بهشت منزله یزد با کمال اقتدار اوقات با برکات به اکتساب فضایل و کمالات مصروف می دارد.

جامع اصناف علوم محسوس و منقول حاوی انواع مسایل فروع و اصول مولانا محمد صادق

علوشان آن جناب در میان، [۲۴۳ الف] علما کالشمس فی وسط السماء هویدا و کمال دانش و تبحر در علوم معقول و منقول ضرب المثل فضلا، در علم فقه و حدیث بی مثل و بدل و در فنون علوم از اکثر علما افضل، در حسن سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایت سبحانی، به جودت طبیعت وحدت قریحت جامع انواع کمالات نفسانی. ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم به درجه کمال ترقی نموده، طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از علمای زمان ربوده، جواهر زواهر مصنفاتش مثال المؤلوء المکنون، شعر:

ای طبع تو مشاطة ابدکار سخن

از رشحه کدک تو جهانی گلشن

آن فاضل فرخنده صفات به صفت تواضع و پرهیزگاری و حلم و دینداری اتصاف داشت و همواره نقش افشاء و تألیف بر صفحات خاطر شریف می نگاشت. در اندک فرصتی آوازه فضل و کمال و زهد و دیانت آن فاضل بی نظیر روی زمین در اقطار و امصار رسیده و پرتوی از آن بر پیشگاه ضمیر منیر خاقان گیتی ستان، مصراع:

که ختم گشت برو تا ابد جهانبانی^۱

تافت، [۲۴۳ ب] رای حقیقت بین خسرو عدالت آیین، مصراع:

سلطان تاج بخش جهاندار تخت گیر

اقتضای آن فرمود که مبلغ یک هزار تومان نقد و جنس که همه ساله از بابت خالصه در وجه مستحقین آن خطه مقرر است آن جناب به ارباب وظایف و استحقاق

رساند . چون اطاعت امر پادشاهی بر کافیه خلایق واجب و لازم است آن جناب انگشت قبول بر دیده گذاشته در غایت اختیار و نهایت دیانت و اعتبار به لوازم آن مهم اقدام نمود و هر روز مرتبه او در تزايد می بود ، تا مدت چهل سال من حیث الاستقلال بدان امر اشتغال داشت و چون به مقتضای کربمه « کل شیء عهالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون » ثبات و دوام خاصه ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیای دوزن لازم وجود محنت فرسود، در شهرور سنه ثلث وستین بعد الف آن ، مصراع :

سپهر فضل و مهر اوج افضال

در بلده یزد به جوار مغفرت ایزد متعال پیوست ، مصراع :

شد مقیم کوی ارباب وصول .

اعاظم اهل علم واجتهاد و اکابر اصحاب زهد و ارشاد و مطهر فیض

الهی مولانا محمد باقر یزدی

برادر اعیانی طغرای فرامین فضل و کمال و عنوان مناشیر عزت و جلال

مولانا محمد صادق بود ، شعر :

هر یکی در مکارم اخلاق

شده چون آفتاب عالم گیر

فضایل و کمالات ارسطو حکمت، افلاطون دانش مولانا محمد باقر بسیار است

و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینی و فنون نغلیه و ریاضی و سایر علوم بی شمار

و محتاج به شرح و بیان نیست ، مصراع :

به ماه تاب چه حاجت شب تجلی را .

لاجرم خامه گوهر فشان بر صفحات بیان به همین قدر اختصار نمود و به

مناسبت کلام عنان خوشخرام بنان به صوب ثبت اثری از اولاد امجاد آن جناب

انعطاف می دهد که جامع فضل و کمالات مولانا محمد حسین که ، مصراع :

به فضل و هنر مثل او کس نبود

خلف ارجمند سعادتمند آن جناب بود . و عالیجناب حقایق و معارف آگاه مولانا محمد مجید که در فضل و کمال به درجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی نموده شرف صبیبه زادگی مولانا زین العابدین برادر آن جناب با کمال و قابلیت ذاتی جمع نموده و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح بیان می نگارد و پیوسته در مسجد جامع دارالسلطنه اصفهان مجلس افاده گشاده جمعی کثیر و جمعی غفیر از طلبه علوم از میامن با بر کاتش مستفیض و بهره مند می گردند .

[۲۴۴ الف] عالیجناب فضایل پناه افادت دستگماه افتخار المحققین

استظهار المحدثین حاوی الفروع والاصول

مولانا محمد مقیم یزدی

۱۰ علوم مرتبه آن نقطه دایره تقوی و طهارت در تحصیل علم و فضیلت به مرتبه ایست که در مذهب علمای علیّه امامیه کمال درجه یافته و از غایت تبجر در علوم فقه و حدیث معتقد حکام اسلام و مرجع علمای واجب الاحترام آن دیار گردیده ، فصاحت بیان و طلاقت لسان آن جناب از درجه توصیف بیرون و نهایت دینداری و پرهیز- گاریش نزد اکابر و اصاغر بسان فروغ آفتاب ظاهر و هویدا . و چون آن مزین ۱۵ محراب عبادت به صفت علم و عمل موصوفست و به غایت تقوی و دینداری معروف هر گز از هیچ پادشاه و الاجاه و صدور عالیجاه انعام و سیورغال و وظیفه و مدد معاش قبول ننموده و به سبب آنکه پیوسته صفحه درس و فتوی و ایوان علم و تقوی آراسته و ابواب تقریر معانی تفسیر و حدیث گشاده جمعی کثیر از طلبه علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر می برند [۲۴۴ ب] و از نتایج طبع و میامن ۲۰ باطنش بهره ور گردیده شرایط تلمذ و ارادت بجای می آورند .

از جمله مؤلفات بلاغت سمانش ترجمه « جامع الاخبار » و کتاب « من لایحضره الفقیه » است و تفسیر قرآن مجید معروف به « سفینه النجاة » که به نکات بدیع و استعارات دقیق نوشته و در میان طوایف انام مشهور گردیده . و چون امامت و گزاردن^۱ نماز جمعه و جماعت از سنت سنیه حضرت خاتم الانبیا علیه من الصلوات

و حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است آن پیشوای اهل طاعت متابعت امام الرسل و پیشوایان اهل توکل نموده در اوقات صلوٰه به آب دیده وضو ساخته و به پای خضوع به مسجد شتافته ، مصراع :

روی نیاز بر زمین ، دست دعا بر آسمان

به آداب فرایض می پردازد . و امید که توفیق طاعات قرین اوقات خجسته ساعاتش باد.

بر ضمیر منیر واقفان سلسله انساب مخفی نماناد که حضرت بخشنده بی منت تعالی شأنه جهان بین آن جناب را به دیدار اولاد امجاد که هر یک در میدان عبادت گوی مسابقت از زهاد ربوده اند روشن ساخته و در وقتی [۲۴۵ الف] که آن جامع فضل و افضال به معرکه جهاد با شیطان رجیم و نفس اماره کمر ۱۰ اجتهاد بسته به آداب صلوٰه خمس می پردازد صف اول به پشت گرمی و شجاعت فرزندان گرامی استحکام می یابد .

و فرزند ارشد اکبر آن جناب مولانا کمال الدین محسن به حسن خلق و صفای بشره و طلاق لسان و سیرسنیه معروف و به غایت فضل و کمال و نهایت زهد و تقوی مشهور ، پیوسته ایوان درس و افاده گشاده جمعی از طلبه علوم از صحبت با برکاتش ۱۵ مستفیض می گردند.

دیگری مولانا حسنا که از غایت زهد و تقوی محتاج به تعریف نیست ، همواره اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات و عبادات صرف می نماید.

و دیگری مولانا محمد تقی که به تمامی صفات حسنه آراسته و به زیور

۲۰ کمالات و فضایل پیراسته ، شعر :

خلوت دیگران و صحبت او

وحدت این و آن کثرت او

پای رفعت بر آسمان دارد

سر خدمت بر آستان دارد

در عبادت به گفتن و دیدن

حق او طرز حق پرستیدن

در دلش این و آن نمی گنجد

• هیچ جز حق درو نمی گنجد

۵ [۲۴۵ ب] و این معانی در شأن او آیتیست نازل: گوشه حق شنو، زبانی حق گوی، چشمی حق بین، دلی حق جوی، خاطری عرفان رای، سینه [ای] معرفت خیز، تار کی آسمان سای.

و دیگری مولانا محمد مفید است که سیرت پسندیده و اطوار گزیده دارد. صاحب خلق و جمال و جامع فضل و کمال به مطالعه تألیف الفتش بیگانگان در

آنکه رخسار او ندید چه دید

و آنکه نشنید ازو سخن چه شنید

سال و ماه ابد پیوندش در سرخیابان عشر سیوم، و غلغله فضایل و کمالاتش در مغز ساکنان سپهر هفتم.

۱۵ و خامس ایشان مطیعاً محمداً و سادس مولانا محمد ابراهیم. آن دو گوهر گرانمایه تحصیل کمالات و فضایل در خدمت والد بزرگوار نموده اند. اولین در اوان شباب و عنفوان جوانی شرف زیارت بیت الله الحرام و روضه منوره حضرت سید الانام صلوات الله و سلامه علیه دریافته و ثانی از راه زهد و عبادت متابعت ابراهیم ادهم نموده امید که روز به روز خاص و عام این دیار به میامن با برکاتشان مستفیض و بهره ور گردند.

[۲۴۶ الف] ذکر اهتزاز صرصر خزان از مهب تقدیر حضرت سبحانی

در بهار چمن زندگانی اعلم العلماء مولانا محمد مقیم یزدی

گفتم که ز غصه مشکلی بنویسم

وز درد فراق حاصلی بنویسم

کو دل که از آن حال غمی شرح دهم

کو دست کزان درد دلی بنویسم

افسوس که سپهر غدار ارباب فضل و کمال را در مسند افاده آسوده و برقرار
نمی گذارد و فریاد که زمانه ستمکار پیوسته تخم آزار در فضای ضمیر خاص و عام
می کارد ، شعر :

آن روز که آب و خاک برهم زده اند

بر طینت آدم رقم غم زده اند

خالی نبود آدمی از درد و بلا

کین ضربت اولین بر آدم زده اند

۱۰ باغبان قدر نهال ثمر بخش کدام فاضل افادت دستکاه را در چمن زندگانی
پروزش داد که بالاخره خریف اجل اوراق شجره وجودش را به باد فنا بر نداد و
کاتب دیوان قضا نام کدام حقایق آگاه را در دیوان «برفع درجات» ثبت کرد که
عاقبت الامر رقم ختم بر حاشیه اوراق حیاتش نکشید ، شعر :
خورشید حیات که بود پاینده

۱۵ [۲۴۶ ب] دایم نبود نور بقا تابنده

چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده

باشد همه را به يك اجل آینده

۲۰ «کل شیء هالك الاوجه له الحکم و الیه ترجعون» . غرض ازین تحریر و مقصود
برین تقریر آنکه آن جناب در صغر سن نزد علمای انام در تحصیل علوم محسوس و
منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و به اندک زمانی
سرآمد علمای عالم گشته شمایم نتایج طبع سلیمش مانند رویح گلهای بهاری ازوزیدن
نسیم به مشام ناظران مناظم فضیلت وری رسید و نسایم خصایص ذهن مستقیمش
همچون فوایح فیض اثر حواشی ریاض مؤلفات عالمیان معالم سخن سازی را تزیین
داده ، خامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی در دست امانی شرایف امثال

نهاد، شعر:

ز لفظ درفشانش گشت بی قیل

مبین معنی آیات تنزیل

ز ابر کلك او بحر معانی

شدی پر از زلال زندگانی

۵

لاجرم آن فاضل ستوده شیم به التماس مسلمین به لوازم درس و افاده پرداخت [۲۴۷ الف] و نیز مدت چهل سال در «مسجد جامع کبیر» دارالعباده یزد به اقامت فرایض جمعه و جمعاعات قیام و اقدام نمود و در فیصل شرعیات کافه برایا خود را معاف نداشته در این ابواب غایت جد و جهد به جای می آورد. و در هنگام فرصت و ایام تعطیل به تألیف و تصنیف همت نیکو نهمت مصروف و معطوف می داشت و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمه قضا به نشان «لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون» ثبت یافته بود در رسید و تاریخ هجری به روز جمعه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک سنه اربع و ثمانین و الف رسید، موکلان قضا و قدر گریبان جان آن جناب را گرفته کشان کشان به عیادت دوستی به «محلّه میرچقماق» بردند. بعد از مراجعت در وقتی که به «میدان قلعه» عبور می نمود سه جاهد از ملازمان تجار قزوینی از روی جهل و غرور به دوانیدن مراکب اجل سیر اشتغال داشتند، از باد حمله مرکبان آن فاضل عالی مکان بر خاک ناتوانی افتاده اعضایش توتیا- آسا گشت. نهال ثمربخش گلزار فضل و کمال از اهتزاز صرصر بیداد عالم پر ملال از پای در افتاد و کوکب آسمان علم و هنر از اوج برج افصال روی به حسیض خانه و بال نهاد. مؤمنان آن حوالی ازین واقعه عبرت بخش اطلاع یافته آن جناب را بر دوش مهربانی گرفته به منزل شریفش رسانیدند.

[۲۴۷ ب] فرزندان و متعلقان و اصحاب و دوستان از وقوع این واقعه بی طاقت گشته آواز گریه و افغان به مرتبه ای بلند ساختند که غلغله در زمین و زمان افتاد و به موافقت ایشان سیلاب اشک از دیده معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلی بگشاد

و بعد از سه روز که یکشنبه بیست و هفتم ماه مبارک رمضان بود عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد و نایره حزن و اندوه کانون درون خاص و عام را فرو تافت و آواز ناله و فغان بر ناو پیر صدا در گنبد سپهر مدّور انداخت ، شعر :

زین مصیبت جان آن دارد که چشم آفتاب

دامن گردون ز اشک گرم آلاید به خون

لیک با حکم قضا جان را چو می افتد رجوع

مرجع دل نیست جز « انا الیه راجعون »

چه گویم که متوطنان بلده یزد را از حدوث آن واقعه هایلّه چه مقدار

اضطراب دست داد و چه نویسم که سادات و افاضل را از وقوع آن حادثه شامله ۱۰ چگونه اندوهی اتفاق افتاد ، شعر :

ز اندوه این ماتم جان گسل

روان کرد وز دیده ها خون دل

عاقبت همگنان دست در حبل متین تحمل زده به تجهیز و تکفین قیام نمودند

و به ختمات آیات بینات کلام ملک علام روح شریفش را شاد فرمودند و جسد مطهرش ۱۵ را در « حظیره » حوالی « میدان وقت [و] ساعت » به مقتضای سنت خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند .

* اعارف معارف از لی واقف علوم خفی و جلی علامه العلمایی

شفیع محمد المخطاب به خطاب مستطاب « دانشمند خانی »

شمه ای از اوصاف کمال و اندکی از فضل و افضال و مجملی از جاه و جلال ۲۰

آن حضرت حمیده خصال بیان می گردد ، ظاهر حالش به وفور دانش و تبجر علوم

آراسته و به درجات عالیّه اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته ، باطن فیض موطنش به

فقر و درویش نهادی موصوف ، ظاهر جباه و جلالش مانند آفتاب تابنده معروف ،

نظم :

آراسته بود جانش از زیور علم

- بر فرق سر مبارکش افسر علم
در اوایل ایام شباب تحصیل علوم در خدمت سلاله خاندان حضرت خیرالانام
امیر معزالدین محمد شیخ الاسلام که لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعه انوار کتب
الهی و صحیفه خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی
بود نموده. بعد از آن چند وقتی در دار السلطنه اصفهان اوقات شریف به افاده و استفاده
صرف فرمود و در سنه ۱ الف هجری به حسب سر نوشت و تقدیرات ازلی متوجه بلاد
هندوستان شده چون وارد آن ملک شد کو کب طالع ارجمندش از افق سعادت و اجلال
لامع گردیده منظور عین التفات خسرو آن دیار گردیده نخست به منصب «یک هزاری»
ذات و پانصد سوار سرافرازی یافت و پس از آنکه انوار دانش و فضل و کمال آن
منبع فضل و افضال بر پیشگاه ضمیر انور پادشاهی پرتو انداخت به خطاب مستطاب
«دانشمند خانی» و منصب جلیل المرتبه «پنج هزاری» ذات و سه هزار سوار یک اسبه
و دو اسبه مفتخر و سر بلند شده «بخشی الملک» گردید و آن جناب معدلت شعار به نشر
عدل و احسان قریب جود و امتنان لوای مفاخرت و باقای ذکر جمیل و ادحاء فضل
جلیل را مقصد همت بلند ساخت و تخم محبت در فضای سینه ارباب عرفان کاشت.
و چون خیاط قضا فبای اقبال بر قامت قابلیت او دوخت و دست صنع و قدرت
انگشتی اجلال در انگشت دولت او کرد. باران انعامش چنان بر خاص و عام
هر دیار بارید که آوازه آن به گوش اهلالی روم و شام رسید، بلکه چمن آمال ساکنان
اقطار و امصار از رشحات سحاب قیمتی آثارش تازه و ریّان گشت، در بذل و سخا طریق
افراط می سپرد و در جود و عطا گوی از متقدمان و متأخران می برد. به حکم آنکه، شعر:

جهان نیمی ز بهر شاد کامیست

دگر نیمی ز بهر نیک نامیست

چو بگشایی گشاید بند بر تو

فرو بندی فرو بندند بر تو

از منافع و مداخلش آنچه می رسید بی ثبوت مستوفی و مشرف می بخشید و خط
نسخ بر حکایات حاتم و آل برمک می کشید . هیچ سایل از زبانش کلمه لاوالم
نشنید و هیچ فقیر از مایده احسانش بی بهره باز نگشت ، شعر :

ز غایت کرم اندر کلام تو نی نیست *

در اعتقاد تو ضد است نون مگر نی را
آدمیزادگان اقطار که در محبس هند به قید مفلسی گرفتار می گشتند کیسه
امید ایشان را به نقود ابیض و احمر مالا مال گردانیده روانه وطن می کرد . و در ایام
اقتدار آن مقدار کتب نفیسه جمع ساخت که هرگز هیچ صاحب جاهی را میسر
نگشت .

و بنابر آنکه بقای موجودات از جمله ممتنعات است در شهر سنه احدی
وسبعین و الف آن جناب پهلوی بر بستر ناتوانی گذاشته بعد از روزی چند جهان
فانی را وداع کرده روی به عالم باقی آورد ، نظم :

هر کس به بهانه ای ازین دیر فنا

شد عازم آن سرای جاوید بقا

باقی نبود کسی به عالم ابد

غیر از احدی که نیست او را همتا

دوستان و محبان و ملازمان حسب الوصیت در شاه جهان آباد به مقام قدم
حضرت رسول حظیره ای که آن جناب به جهت همین مصلحت ساخته بود مدفون
ساختند . از جمله آثار آن جناب حظیره ایست که مسطور گشت و دیگر خانه ایست
که در کمال تکلف و صفا و غایت زینت و بها در شاه جهان آباد معمار همت عالی
نهمتش به اتمام رسانیده .

و حضرت رب جلیل آن حاوی علوم نبوی را خلف ارشد ارجمندی موسوم
به میرزا محمد نصیر کرامت فرموده که به جود طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم
از ابنای زمان امتیاز تمام دارد و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده

مقبول اعالی و اصاغر گردیده و در این اوقات در غایت اعزاز و احترام و نهایت حرمت و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود اعنی خطه بهشت نمای یزد تشریف دارد و طوایف انام به وجود با کرامتش مستظهر و به صحبت پر فیضش مشعوف اند. ۱۵

[۲۴۸ الف] جامع فضل و کمال مولانا علاء الدین محمد

ولد رشید مرحوم مولانا محمد حسین قاری بود و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار می نمود. طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور، و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر. رشحات خامه بدایع نگارش بسان خط خوبان گل عذار دلفریب، و اثر آب کلاک بدایع لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب. در مبادی ایام جوانی از تحصیل علوم و فنون محسوس و مفهوم در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربود و به دستگیری عنایت حضرت پروردگار و به پایمردی توفیق دومرتبه سفر حجاز و یثرب نموده، بعد از آن در قریه تقه من اعمال یزد همت بلند برادای وظایف طاعات و عبادات گماشت و به درس و افاده اشتغال نمود و الحق در آن اوقات طلبه علوم [۲۴۸ ب] از نتایج طبع نقادش مستفیض می گشتند و سالکان زهد و تقوی و طالبان دولت عقبی نسبت به آن جناب در غایت اعتقاد سلوک می نمودند تا در اوایل محرم الحرام سنه ثمانین و الف بر بستر ناتوانی افتاده بعد از هفت هشت روز از محنت آباد جهان به ریاض راحت فزای جنان انتقال فرمود، قطعه:

مخدوم اهل علم علاء جهان فضل

دردا که کو کب شرفش در وبال رفت

آمد ز اوج عزّ قدم همچو روح قدس

در عالم مثال ولی بی مثال رفت

عنایت ایزدی آن، مصراع:

علامه بی مثال آفاق

را فرزندی کرامت فرموده که آثار صلاح از ناصیه حالش هویدا و به سن هفت سالگی رسیده امید که به مراتب والد مرحوم رسد.

محل سکنی آن جناب در اوایل حال منزلی بود موروثی در «محلّه خلف بقعه» و در اواخر حیات «باغچه قاضی مشهور» در قریه تفت و «باغ زرگری» اهرستان که از غایت شهرت محتاج به تعریف و توصیف نیست.

و «حمام فرط» و بازار جنب آن ملک شرعی آن جناب بود.

افادت پناه امینا محمد عادل

فاضلی است زاهد صفت با امانت و عالمی است کم آرار با دیانت. در علم صرف و نحوی بدل، [۲۴۹ الف] و در علم کلام و منطق ضرب المثل، به صیام دهر روزگار می گذارند و همواره به وظایف طاعات و عبادات قیام می نماید.

در صلاح و تقوی منزلتی یافته که گوشه نشینان آن دیار در یوزه همت از باطن او می کنند و گرم روان بادیّه مجاهدت استمداد عنایت از بدرقه نظر او می نمایند، بیت:

روی خوبست و کمال هنر و دامن پاک

لاجرم همت پا کان دو عالم با اوست.

فضیلت و کمالات دستگاه مولانا محمد داود

ارشاد اولاد توفیق آثار حاجی محمد شفیع مصلائی بود. مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصه اوقات زندگانی است به اکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نموده به اندک زمانی حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون معقول را بر لوح خاطر نگاشت و در نوشتن خطوط خصوصاً خط ثلث و نسخ^۱ ورقاع و ریحان قلم نسخ^۱ بر خطوط استادان ماهر کشید و جمال حالش به حلیه اسناف فضل و هنر آراسته گشته رایت بی مثلی برافراشت [۲۴۹ ب]

به طلاق لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس مشهور گشت. حاصل الامر آن جناب در بیان فضایل و آداب بحری بود بی کران و در معرفت و حقایق گنجی بود گوهر افشان. لاجرم اکابر و اهالی به صحبت شریفش مبل نمودند و به مجالست او اظهار دلخوشی میکردند و هم در ایام شباب آن جناب به گزاردن^۱ حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف شده به وطن مألوف مراجعت نمود و به افاده و استفاده مشغولی می نمود. تا در شهر سنه ثمانین و الف قاید تقدیر عنان جاننش گرفته به جانب هندوستان کشید. چون به حوالی جهرم رسید سر بر بستر ناتوانی نهاد و مضمون آیه کریمه «و ماتدري نفس بای ارض تموت» وصف الحال او آمده همچنان منزل به منزل طی می نمود. چون زمان حیات مقرر به سر آمد به مقام کوخرد حوالی بندر گنگ رسید و داعی «یا ایتها النفس المطمئنة» را لبیک اجابت گفته به هزار حسرت عازم سفر عقبی گشت، نظم:

کرد عزم سفر ولی سفری
[۲۵۰ الف] که از آن هیچکس نداد نشان

سفری چون شب دراز فراق
همچو روز وداع آفت جان

بود کان هنر غریب بدان
که نهان شد به زیر سنگ چو کان

قصه کوتاه به خاک غربت مرد
گشت در خاک همچو گنج نهان

در خط استاد بود لبیک چه سود
که نبودش ز مرگ خط امان

اعیان علما و افضل فضلا مولانا محمد شریف مزنگ

آن جناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود. درمبادی ایام شباب به تکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته تا آخر

ایام حیات^۱ به افاده مشغولی میفرمود ، نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت کشیده اش در مرآت رخسار مهر و یان جز پرتو جمال حقیقت صورتی ندیده ، از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام به رکوع و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده ، شعر :

همه ذکر او در رکوع و سجود

همه فکر او در قیام و قعود

محل سکنی آن جناب [۲۵۰ ب] در داردنیادر « محله خلف باغ عزاباد » بود و انتقال روح مطهرش به منزهات عالم عقبی در شهر سینه^۲ اتفاق افتاد.

۱۰

فضیلت پناه نورا محمدا اعلمی

آن جناب برادر اعیانی وزارت و غفران پناه برهانامیرزا خلیل اللهاء وزیر بود و به شرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب دفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایای آنجا سخنان به عرض عمال می‌رسانید و عمال خجسته اعمال آن سخنان را به سمع رضا می‌شنودند .

بدان ای عزیز که آن جناب به طلاق لسان معروف و در گفتن الفاظ مغلظه^۳ مهارت تمام بهم رسانیده در نهایت ادب تکلم می‌نمود .

چنانچه مشهور است که گبری بهرام نام خرواری هیمه به جهت فروختن حمل الاغ نموده متوجه محلی بود . آن جناب اراده خریداری کرده به این عبارت فرمود: خدام حضرت رئیس کمال الدین بهرام حفظه الله این وقر حطب که بهر یسمان رطب بر خلف حمار مرتب داشته‌اید^۴ به چند دینار عراقی به داعی باخلاص مبیع^۵ می‌فرمایید . گبر این سخن را فهم نکرده گفت ملاتر کی نمی‌دانم . آن جناب متبسم شده فرمود عجب از هوش خدام با کمال دانش و قابلیت ذاتی کلام فضلا را به لسان اتراک نسبت جنسیت دهند . چندان که گبر سعی نمود آن سخنان را

ندانست، و آن جناب هر چند خواست که به او فهماند نتوانست. ناچار از سریع و شری گذشتند.

و ایضاً اشتها دارد که میرزا خسرو که از نبایر خواجه قطب الدین خسرو شاه

- میبیدی است در مبادی عنفوان جوانی بعضی از اوقات شریف به کبوتر پرانی
 ۵ صرف می نمود و منزل او در همسایگی خانه نورا محمدا بود. پیوسته آن جناب از
 کـردار میرزا خسرو انکار نموده در نصایح او تقصیر نمی نمود. اما او اصلاً آن
 سخنان را به سمع رضا اصغاء نمی فرمود و در امر مزبور غایت سعی به جای می آورد.
 نوبتی به همان شغل بر فراز بام با همکاران در گفت و شنود بود. جناب فضیلت
 پناهی بر بام خانه خود رفته زبان به نصایح او گشود: که ای میرزا خسرو تا چند
 ۱۰ حمامه بازی را شعار خود ساخته و به قبول نصیحت من نپرداخته قدم بر سطح
 می گذاری و احجار ارضی را به ید بد خود برداشته به سوی سماء مطبق معلق
 می اندازی و اندیشه نمی نمائی که بعد از رجوع آن از فلك مطبق معلق به سوی
 درك اسفل که مرکز اصلی اوست اگر خدا نخواسته بردست یا پای یکی از اهالی
 حرم محترم ما که بدایع و دایع حضرت آفرید گارند خورده اشل یا اعرج گردد
 ۱۵ چگونه از عهده جنایت آن بیرون می توانی آمد. میرزا خسرو از راه مزاح تفك آتش خا
 را از پنبه و باروت پر ساخته به جانب نورا محمدا آتش داد. آن عزیز بر پشت
 افتاده فریاد کرد که: حضرت والدۀ ماجده نوشیدم! والدۀ عصمت پناهش فرمود
 چه چیز؟ گفت شما فنگ! آن صالحه از صدای تفنگ و اضطراب فرزند جامۀ صبر
 و شکیبایی چاك زده خود را برسانید و چندانکه ملاحظه نمود اثر زخم ندید. باز
 ۲۰ آن جناب فرمود نیکو ملاحظه کنید که به جان و سر برادر عالیقدرم برهانا خلیل
 اللہاء سلمه الله تعالی که مکرر مشاهده افتاده که بندگان میرزایی ما تحت مناقیر
 عصفیر را زده، عجب با کمال مهارت که تیر او خطا شده باشد. بعد از آنکه
 برو ظاهر گشت که اثر گلوله و زخمی نیست برخاسته^۱ گفت الحمد لله که خلل در

هنر آن عزیز راه یافته و تیر او خطامیشود .

بدان ای عزیز که به این قسم سخن گفتن مخصوص آن جناب نبوده و دیگران هم در نهایت غلظت تکلم می نموده اند . چنانچه در « حبیب السیر » مرقوم است که خواجه جمال الدین یلغز وزیر پادشاه مرحوم سلطان حسین بن سلطان اویس مقید بود به آنکه بغایت مغلف تکلم نماید .

و دو پسر داشت موسوم به عبداللّه و فضل اللّه . نونتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک را جهت طلب کاه به خدمت خواجه جمال الدین فرستاد . چون آن شخص پیغام بگزارد خواجه جواب داد که به سر عبداللّه و به جان فضل اللّه که در متبن ما چندان تبنی موجود نیست که عسافیر به مناقیر بر سطوح بیوت کشند . ترک بیچاره معنی این کلمات را ندانسته باردیگر گفت چه جواب فرمودید . ۱۰ خواجه فرمود که اعادت عبارات از عادات اولوالالباب بعید است . آن ترک چون دید که هر چند می ایستد سخنی مفهوم نمی شود باز گشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت من هر چند از خواجه کاه می طلبم او قران می خواند . ۱۱ اعظم اهل علم واجتهاد و اکابر ارباب زهد و

۱۵ رشاد مولانا زین الدین

توضیح کلام الله را عبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی را اشارات حقیقت صفاتش کافی ، کشف مشکلات رسائل سلف را منطق بلیغش مبین و رفع شبهات [۲۵۱ الف] مسایل خلف را بیان بدیعش متضمن ، خلاصه روزگار متقدمین در مرآت طبع نقادش مصور و نقاوه آثار متأخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرر ، شعر :

۲۰

هست نوك كلك او مفتاح باب مشكلات

هست نور رای او مصباح راه اهتدا

می برد لطف کلامش تاب از آب حیات

می زند بحر کمالش موج بر اوج سما

و آن جناب در سلك اشراف و اعیان ولایت یزد منتظم ، و به رقت قلب و کثرت عبادت از زهاد زمان ممتاز ، و به مزید مکنت و اسباب و افزونی املاک و رقبات از ارباب حال مستثنی بود . و اکثر اوقات خجسته ساعات به اداء وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود . و همواره بر سجاده پرهیزگاری و دین داری نشسته شرایط

۵ افادۀ علوم ظاهری و باطنی به جای می آورد ، نظم :

ازو نور ایمان فروزنده بود

به او سنت مصطفی زنده بود

و آن جامع فضایل را دو خلف نیک اختر پسندیده خصال حمیده اخلاق خجسته افعال بود :

۱۰ یکی میرزا محمد صالح نام که بواسطه اتصاف به وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره نقش خیر خواهی بر صحایف خاطر نگاشته نهال مودت در پیشگاه ضمیر صغیر و کبیر می نشانید [۲۵۱ ب] و چون سن شریفش قریب به هفتاد رسید متوجه ریاض قدس گردید . محل سکنی آن جناب درین دار بی بقا منزلیست بهشت نما در « محله گنبد سبز » مشهورا .

۱۵ و دیگری به میرزا محمد سلیم موسوم که سیمای نجابت از ناصیه خجسته اثرش ظاهر و وفور فهم و جودت طبع و قابلیتش نزد همگنان باهر ، پیوسته اکابر و اهالی جویای صحبت شریفش بودند و در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام با وی سلوک می نمودند .

و چون متقاضی اجل موعود در رسیدن سنه خمس و سبعین و الف دامن از صحبت بر چیده متوجه عالم آخرت گردید . و از آن جناب خلف سعادت مندی به یاد گار مانده

۲۰ میرزا محمد مظفر نام که به زیور قابلیت و کمالات آراسته و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار گشته طبع پاکش از اقسام کمالات بهره ورو ذهن دراکش نقاوه علم و هنر . [منشورات] منشوراتش مثال سخنان سبحان به زیور جواهر بلاغت آراسته و منظومات منشآتش مانند لآل بحر عمان

از شوایب عیب و منقصت پیراسته . رشحات خامه بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب ، و ترشح کلك لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب . [۲۵۲ الف] مهارتش در فن معما و نظم تاریخ به جایی رسیده که رقم نسخ بر گفتار چهره آن صنف کشیده . محبتش در خاطرها چنان سرشته گشته که نقش غم را در آن جای نمانده . قصاید و مقطعات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین ، رخسار عرایس ابکار سخن و غزلیات خامه گهر نثارش « کامثال اللؤلؤ المکنون » زیور گوش هوش اصحاب انجمن .

چون در حین تحریر احوال خیر مآل آن زبده نجباء این غریب وادی سرگردانی در حیدر آباد رحل اقامت گسترده ندامت تمام به احوال و اوضاع خود داشت و مضمون این ابیات به خاطر گذرانیده دریافت صحبت عزیزان از درگاه احدیت ۱۰ مسألت مینمود ، بیت :

غرض ز عمر بجز وصل دوستداران نیست
ز زندگی غرضی جز حضور یاران نیست
قسم به جان عزیزان که شاد کامی دهر

۱۵ به غیر صحبت یاران و غمگساران نیست
از منظومات آن جامع کمالات چیزی به خاطر نمی رسید ، لاجرم طوطی کلك شیرین منقار زبان در کام خاموشی کشیده صحایف این اوراق زیب و زینت نیافت .

افادت مآب قدوة المحققين و افضل المتأخرين

۲۰ [۲۵۲ ب] مولانا وجیه الدین فضل الله

عالمیست متبحرو به طلاقت لسان و فصاحت بیان مباهی و مفتخر ، و به جودت ذهن و حدت طبع سرآمد افاضل . مولد و منشأ آن جناب قریه عقدا من اعمال یزد است . در مبادی ایام شباب و جوانی همگی همت به تحصیل مصروف ساخته در اندک زمانی از اکتساب فضایل و کمالات بهره تمام یافته در سلك علما منتظم گشته

بلکه رایت بی مثلی برافراخت . و بعد از آن بر مسند افاده نشسته به مباحثه علوم دینی اشتغال فرمود و الیوم حسب الاستدعای اکابرو اهالی در آستانه مقدسه فرزند حضرت خیر البریه اعنی امامزاده واجب التعظیم والتکریم امامزاده ابو جعفر محمد علیه التحیه والتسلیم و در بقعه رفیعہ خونزاده و مخدومزاده به لوازم افاده می پردازد و از برکات انفاس شریفش تلامذه مستفیض و بهره ور می گردند و به زبان حال مضمون این مقال به ادا میرسانند، نظم :

ای مشکل اهل فضل از کلاک تو حل

گشته به فنون علم در دهر مثل

طبع تو در انواع فضایل کامل

ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل

و بخشنده بی منت آن جناب را چند خلف صالح زاهد عابد عالم کرامت فرموده .

بزرگتر هولا نامسعود نام که در خدمت [۲۵۳ الف] والد بزرگوار تحصیل علوم نموده و از اقسام فضایل بهره تمام یافته .

سیادت و افادت پناه علامی شمسالسیاده

امیر محمد صالح اردکانی

جمال حالش به علونسب و تبجر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد فضلالی دوران می نمود . طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات فضلالی متأخرین . در عنقوان اوان جوانی از بلده اردکان که منشأ و مولودش بود بعضی اوقات به دارالسلطنه اصفهان رفته و برخی احوال به دارالعباده یزد آمده تحصیل علوم نمود و به اندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود . آنگاه علم عزیمت به جانب دیار هند برافراشته روانه گردید . بعد از ورود چون شاه جهان آباد و کهنه دهلی را از وحشت هندو نژادان ظلمات « بعضها فوق بعض » مشحون دید خاطر عاطرش متأذی گشت و به مقتضای حدیث حب الوطن

مراجعت فرمود و در خطه بهشت منزله یزد رحل اقامت انداخته چند گاه به قلم دانش نقش افاده بر صحیفه خاطر طلبه می نگاشت تا در شهر سنه^۱

[۲۵۳ب] توجه به صوب عالم آخرت نمود و دو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت :

میرزا محمد نصیر و میرزا وجیه الدین ، و این دو جوان فضیلت نشان به لطف طبع

و صفاء ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف و معروف اند . و میرزا محمد^۵

نصیر در سنه ثمان و سبعین و الف مستوفی موقوفات سرکار مشایخ عظام کرام

دادائیه علیه الرحمة والتحیة گشته مدت سه چهار سال در آن امر اشتغال داشت .

افادت پناه جامع الاوصافی حاجی

محمد تقی استیغاجی

- ۱۰ آن جناب به صفت ورع و پرهیزگاری و وقوف و کاردانی در امور دنیوی اتصاف دارد و به زیور حسن خلق که نور یست از انوار حکمت الهی و سوری از اسرار عزت پناهی که بدان نور شریف دیدۀ بصیرت منور گردد ، آراسته . از بدایت حال تا این زمان که سن شریفش از خمسین سنه تجاوز نموده اوقات با برکات به تحصیل علوم و به اکتساب کمالات مصروف داشته در خیر خواهی [۲۵۴ الف] عباد الله و کلمة الحق خود را معاف نداشته ، و از گفتار و کردارش بوی نفاق به مشام^{۱۵} اولوالالباب نرسیده ، بلکه پیوسته نقش خیر خواهی کافه برایا بر ضمیر منیر نگاشته رعایت و مراقبت همگنان را واجب و لازم میدانند . لاجرم ارباب جاه و جلال به صحبتش راغب و اهل فضل و کمال به مجالستش مایل و عجزه و زیردستان به دیدارش خرسنداند^۲ ، شعر :

۲۰ هر چند فکر میکنم از هر چه در جهان

نام نکوست حاصل ایام آدمی^۳

و چون میدانند که ملاحظه دیانت لازمست و دیانت محافظت امانت نیست که

میان بنده و خداوندست و کسی بر آن اطلاع نیابد مگر بعد از اظهار آن، وصیانت

قانون دیانت موجب سعادت هر دوسرای بلکه سبب وصول رضای خداست ، شهر :
در دیانت کوش تادنیا ودین گردد فروغ

بی دیانت را نه دنیا بر مرادست و نه دین

آن جناب در گفتار و کردار همین شیوه ستوده منظور نظر همت داشته یکسر موی پای از شاهراه دین داری بر نداشت. بنا بر آن درسنه اربع و ستین و الف که مسند آرای وزارت صفی قلی بیك خلف مقرب الخاقانی محمد علی بیك ناظر بیوتات سرکار خاصه شریفه بامر حکومت و وزارت به مملکت یزد آمد [۲۵۴ ب] به تکلیف تمام و مبالغه مالا کلام مهم استیفا چیگری اقمشه انقادی سرکار خاصه شریفه در عهده اهتمام او گذاشت . و آن جناب در زمان صاحب دخلی رایت کفایت و درویش نوازی برافراشت و در رعایت و جانبداری زیردستان و اهل حرفه خود را معاف نداشت . و چون از اشغال دنیوی ملول گردید و اجل مقرر در رسید جهان فانی را وداع نموده در شهر سنه ۱۰ ثمانین و الف متوجه ریاض رضوان گردید .

مولانا محمد شرفی

به ذکر مکارم اخلاق و قدم خاندان ممتاز بود و نسبت قرابت با اشرف العلماء

۱۵ افضل الفضلا مولانا شرف الدین یزدی المشتھر به «مخدوم» که از غایت اشتھار احتیاج به توعیف و تعریف ندارد درست می نمود و در اوایل حال سالها صاحب رتق و فتق سرکار حضرت کرامت منقبت ولایت مرتبت مرتضی ممالک اسلام شاه نورالدین نعمت الله ثانی بوده لوای و کالت و نیابت می افراشت و در اواسط زمان خلافت و فرمانروایی . مصراع :

شهریار کامیاب کامبخش کامکار

۲۰ ابوالفتح شاه ظهاسب بهادر خان انارالله برهانه از بلده یزد که وطن مألوفش بود به دارالسلطنه قزوین رفته منظور نظر کیمیا تاثیر پادشاه جنت مکان گشته در سلك ندمای بارگاه فلک جاه انتظام یافت و مادام الحیوة در نهایت اعتبار روزگار

گذرانیده تخم محبت و اخلاص در مزرعه دل همگنان می کاشت . این رباعی از نتایج فکر آن جنابست که در حین تحریر به خاطر آمده در این اوراق [۲۵۵ الف] نگارش یافت ، رباعی :

خواهم که به کام خویش ای مهر گسل

- ۵ در زلف دلاویز تو آویزم دل
چین در سر زلف دلکشت بگذارم
تا هیچ دلی درو نگیرد منزل

الموفق بتأییدات الهی مولانا

معین الدین معلم یزدی

- ۱۰ در زمان خود اعلم علما و افقه فقها بود و پیوسته اوقات با برکات را به درس و افاده علوم عقلی و نقلی صرف نمود . به قلم بلاغت رقم تألیفات فصاحت شیم بر صفحات روزگار مرقوم می گردانید ، و از اوایل زمان سلطنت سلاطین حشمت تمکین آل مظفر که شهریاران نیک سیرت ملک نهاد و جهانداران خوب صورت پاك اعتقاد بودند تا اواخر استقلال آن زمره عدالت کیش در بلده فاخره یزد بر سجاده تقوی و برهیز گاری نشسته مردم آن دیار از تزکیه نفس نفیس و تصفیة خاطر خطیرش بهره مند می گشتند . و همواره جمعی کثیر از فضلا و اهل طلبه طریق ملازمتش پوئیده به صحبت با فیض مستفیض بوده مضمون این مقال به گوش هوش یکدیگر می رسانیدند ، شعر :

صحبت غنیمتست عزیزان درین چمن

- ۲۰ فرداست همچو گل همه برباد رفته ایم

و پادشاه مطاع سلطان [۲۵۵ ب] جلال الدین شاه شجاع از زمان صبی تا اوان اوقات [شباب] زندگانی به قدم اخلاص به مجلس درس آن جناب شتافته به تحصیل علوم دینی و کمالات انسانی اشتغال داشت ، و حسب الاستدعای پادشاه و افر احتشام آن حاوی فضایل « تاریخ معینی مظفری » که مشتمل است بر ذکر جهانگیری و

خصوصیات و وقایع احوال خسروان مظفری به قلم فصاحت رقم‌رقوم ساخته و بلبل-
نویان گلشن انشا و نغمه پردازان چمن املا به هزار زبان اعتراف نموده‌اند که در
هیچ وقت و اوان عذار اجزای تألیف را به مثل الفاظ درنثار آن نسخه به خط و
خال عنبر فام زیب و زینت نداده‌اند.

و در سنه تسع و ثمانین و سبعمائه معمار همت مولانا معین الدین در اهرستان
بموضع «داربندک» طرح مسجدی عالی اساس و گنبدی رفیع ارتفاع انداخته در
نهایت خوبی و تکلف به اتمام رسانیده و پنجره‌کاشی بر شارع گذاشت و باغی دلگشا
در جنب مسجد احداث فرمود و در سنه مذکوره به مقتضای «کل نفس ذائقة
الموت» بنای حیات آن جناب انهدام یافته در گنبد مسجد مزبور مدفون گردید.
[۲۵۶ الف] و بسبب طول زمان خرابی تمام به آن عمارت راه یافته بود و
از مجالست زهاد و عباد محروم گشته بود. در سنه احدى و ثمانین و الف هجری معمار
همت عالی نهمت حضرت سیادت منقبت فرشته خصلت نیکو سیرت زبده اکابر و اعظام
قدوه سادات ذوالمکرم، شعر:

همه حسن و همه خلق و همه حلم

همه لطف و همه جود و همه علم

اعنی میرزا محمد کاظم دادائی که ذات محمّدت صفاتش از ذکر مکرم و اوصاف
مستغنی و طبع دراکش به انواع فضایل و کمالات متحلی، شعر:

چراغ روشن از نور امامت

مه تابنده بر برج کرامت

به تعمیر مسجد و مزار مزبور ساعی گردیده در نهایت تکلف و صفا به اتمام رسانید.
الحال از رفعت فلك فرسای گنبد مقصوره و جماعتخانه اش خیمه مینافام سپهر
خجل گردیده و در لطافت ابنیه رفیعش قصر خورنق پرده احتجاب بر رخسارش کشیده،

بیت:

تا بر گذشت سقف رفیعش ز آفتاب

گرو ن سایه دارشپ و روز در غم است

مولانا عبدالله یزدی صاحب حاشیه

از جمله اشراف و اعیان بهاباد بافق است و پیوسته بقلم گوهر نگار نقش

تألیف و تصنیف بر لوح روزگار می نگاشت و در میدان درس و افاده [۲۵۶ ب] ۵
گوی سبقت و رجحان بر امثال و اقران می ربود .

از جمله تألیفاتش دو حاشیه است: یکم بر «مختصر معانی» و دیگری بر «حاشیه

خطائی» . و مهارتش در فنون علم فقه به غایتی بود که می گفته اگر متوجه بدان

علم کردم به توفیق الله تعالی برهان دلایل عقلی بر مسایل فقهی گفته چنان علم فقه

را مدلل سازم که مجال چون و چرا نماند . بر خواطر دانایان سلسله انساب پوشیده ۱۰

نماند که فخر الوزرا ^۱ برهانامیرزا خلیل الله وزیر خطه یزد نسبت قرابت قریبه با

آن فاضل افادت دستگاه داشت و بدان واسطه علم مفاخرت می افراشت .

مولانا حاجی حسین اردکانی

مردی صالح فاضل پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را به اغراض دنیوی

کمتر می آلود و پیوسته به ادای وظایف طاعات و روایت عبادات قیام و اقدام می- ۱۵

نمود. در اواخر ایام حیات به دار السلطنه اصفهان رفته به افاده و استفاده اشتغال داشت

تا وقتی که متوجه بلاد عقبی گشت. میرزا ابوالفضایل که جوان پسندیده اخلاق نیکو-

صفات است و لدار جمند آن جناب است و تاحین تحریر این اوراق در اردکان [۲۵۷ الف]

که مسکن آباء و اجدادش است به امر زراعت و عمارت و تحصیل ثواب آخرت

مشغولی می نماید . ۲۰

مولانا سلطان حسین ندوشنی

افضل و اعلم فقهاء و محدثین عصر خود بود. از وطن مألوف به دار السلطنه اصفهان

رفته به افاده و استفاده اشتغال نمود و بغایت دین دار و پرهیزگار و با تقوی بود

و در ترك مستلذات دنیا درجه علیاداشت. از ما کولات ومشروبات بهسدرمق قناعت می فرمود واکثر ایام صایم می بود و از غایب اشتهار منظور نظر توجهات پادشاه گیتی ستان اعنی خاقان والاشان ، مصراع :

جهان دار دین دار عباس شاه

۵ گردید و در سنهٔ عشرين و الف هجری که صدر اعظم قاضی خان به ایلچی گری روم مأمور شده حسب فرمان قضا جریان آن جناب به رفاقت مقرر گردید و بعد از مراجعت [۲۵۷ ب] از آن سفر چند سال دیگر در کمال اعتبار ونهایت زهد و وقار در اصفهان به افاده مشغولی داشت.

و بنا بر آنکه از دایره فنا و فوات هیچ کس را خروج ممکن نیست و هر که ۱۰ قدم در عالم وجود نهاد هر آینه شربت اجلش باید نوشید و لباس هلاکتش می باید پوشید ، اونیز چون دیگران ندای ارجمعی شنیده راه عالم باقی پیمود .

[۲۵۸ الف] ملاعباس گیلانی

فضیلت پناه مشار الیه در ایام شباب و عنفوان جوانی از بلاد گیلار که مولد ۱۵ مألوفش بود به دارالعلم شیراز آمده به طب علوم دینی و تحصیل کمالات اشتغال نمود و در آن روزگار بر مدارج دانش ترقی نمود ، اما به غایت تندخو و درشتگو بود و در حین درس و تعلیم با طلبه کمال درشتی کردی ، مصراع :

بی محابا ، پاک طینت ، تندخو ، آتش مزاج

و گاه بودی که به حرب و ضرب می رسانیدی .

نوبتی بنا بر مقدمه ای که شرح آن لایق سیاق نیست فیما بین آن فاضل ۲۰ شجاعت آثار و آصف عدالت شعار مناقشه و مجادله روی نمود و کار به حدی رسید که مولانای مومی الیه را بودن در شیراز محال مینمود. ناکام ترك مجاورت آن ملك داده به دارالعباده یزد آمد و در «مصلی کبوترخان»^۱ گوشه خلوتی اختیار نموده از تکلفات خورش و پوشش به کشکینه و پشمینه قناعت نمود و پشت بر اسباب دنیا

کرده روی به تهیه زاد آخرت آورد ، بیت:

سوخته تاب تجلی شده شیفته حضرت موسی شده

در اندک زمان آوازه فضل و صلاح آن عزیز [۲۵۸ ب] به حوالی و نواحی افتاد . فضلا و علما از دور و نزدیک به رسم تبسم و تبرک و تحصیل علوم در خدمتش آمد شد آغاز نهادند و چون او را به زیور دانش آراسته یافتند در مواد اعتقاد افزوده ۵ تردد بیشتر می نمودند . اما به احتیاط تمام مباحثه کرده مضمون این بیت به ادا می رساند، شعر :

رسیده ام من تشنه جگر به چشمه صاف

ولی چه سود که یارای آب خوردن نیست

چون سالی چند بریں گذشت از صحبت مردم آن دیار ملول گردیده اجابت ۱۰ دعوت حق نمود و از جام « کل نفس ذائقة الموت » بی هوش افتاد ، بیت:

هر آنکه زاد ز مادر ببایدش نوشید

ز جام دهر می « کل من علیها فان »

فضیلت و صلاحیت دستگاه مولانا عبدالله عادل

آن عزیز دوجوانی برمداج دانش عروج کرده و جوهر نفس ناطقه را به زیور ۱۵ فضایل تحلیل نموده و از صحبت خلق احتراز فرموده باندک کفافی قانع شده و دیده از خلائق دنیوی بردوخته و خاشاک اخلاق ناپاک را بشعله آتش ریاضت سوخته ، و دیده چشم بیدارش از فرط شب زنده داری چهره خواب ندیده ، گوش هوشش از غایت [۲۵۹ الف] پرهیزگاری جز ندای « والله یدعو الی دارالسلام » نشنیده، شعر:

۲۰ دمش گنجینه تحقیق ریزان

جبینش آفتاب صبح خیزان

آن جناب چهار مرتبه به دستگیری مؤونت و توشه توکل سفر به بطحا و یثرب کرده و به شرف زیارت بیت الله الحرام و مرقد منور و معطر سید انام صلوات الله و سلام علیه استسعاد یافته ، و در هیچ وقت از اوقات از پادشاهان ذی شان و صدور

عالی مکان وظیفه و مدد معاش نگرفته .

لله الحمد و المنة ده در حین تحریر که دوسنین از سنه ثمانین و الف هجری گذشته آن فاضل عبادت شعار در دارالعباده یزدتوفیق مقیم و ساکنین آنجا به میامن با فیضش بهره مند می گردند.

۵ جناب فضیلت پناهی کمالات دستگاهی خواجه محمدز کی

مکارم اخلاق و محاسن صفات در طینت آن جامع کمالات سرشته و قلم خجسته رقم آیت جوانمردی و فتوت بر صفحات حال آن جناب نوشته . به صیقل صحبت او غمار ملال از آینه دل دوستان محومی گردد و بنور حضور او ظلمات آفات از هوای سینه محبان مرتفع می شود ، شعر:

دل که آینه شاهی است غباری دارد

۱۰

از خدا می طلبم صحبت روشن رایی

[۲۵۹ب] از مبادی عنفوان جوانی تا این اوان که سن شریفش شش مرحله از منازل عشره طی نموده روزها بوادی کسب فضایل و کمالات به سر برده و شبها مناهج عبادت را به طریق جهد و مجاهده به پایان رسانیده ، بیت:

شمع محبت به دل افروختی

۱۵

هر چه به جز حق همه را سوختی

و خلف ارشد آن جنات خواجه محمد مغیث جوانیست به صفت کمالات معروف و به شرف ذات و حسن صفات موسوم و موصوف ، بیت:

با ادب جان فزا ، با سخن دلپذیر

۲۰

با خرد بیکران ، با هنر بی شمار

و آن عزیز مصاحبی است مناسب و دوستی است موافق و رفیقی است مهربان ، دل مصاحبان در صحبت او تازه و خرم و سینه محبان به محبت او مبتهج و بی غم . و در حین تحریر ، این غریب وادی تحیر خصلتهای ستوده و صفتهای پسندیده آن دوست حقیقی و برادر دینی را به خاطر گذرانیده این ابیات را نگاشته

این اوراق ساخت ، شعر:

مرد را دوستان صاحب‌دل

زیور دین و زینت دنیا است

نعمت دهر اگر چه بسیار است

نعمتی بهتر از رفیق کجاست

فضیلت و کمالات دستگاه زایر بیت‌الله الحرام حاجی میر شیخ احمد دادائی

[۲۶۰ الف] آن جناب به کمال خرد و صلاح هنر آراسته و به داد و امانت

و تقوی و دیانت زینت یافته و به حق‌گزاری^۱ و نصیحت و هواخواهی مسلمین

از امثال و اقران ممتاز گشته، اکابر و اشراف مشتاق صحبت او و خواص و عوام

آرزومند مجالست او. سلسله نسب پاکیزه اش به سلطان الاولیا و برهان‌الاعتقیا سلطان

تقی‌الدین دادا محمدا علیه‌الرحمه انتظام دارد و به دستور آباء عظام و اجداد کرام

از زمانی که نوبت جمشید سریر خورشید در پیشگاه ایوان « والسماء بینناها »

می‌نوارند و تا وقتی که بساط مشکین شعار سلطان شب در فضای « والارض فرشناها »

می‌گسترانند اوقات شریفش به موعظت عباد و قضای حاجات مسلمین و مسلمات

مصرف می‌گردد ، شعر :

بهر حرفی فلك را کیسه پرداز

بهر کاری قضا را محرم راز

و از هنگامی که مواکب سپاه نجوم و ثواقب در میدان سپهر به جولان

می‌آیند تا فرصتی که فراشان قدرت بواسطه قنديل صبح عالم آرا که از مطلع

افق فروزان شده آثار طلیعه آفتاب جهان‌تاب به ساکنان اقطار زمین می‌نمایند شمع وار

بر قدم طاعت ایستاده و از سوز محبت و شعله توفیق در گداز آمده [۲۶۰ ب]

اشك می‌بارد، نظم :

به آب دیده دست از خویش شسته
 ز کنج فقر گنج فیض جسته
 زده بر هر دو عالم پشت پایی
 ز خود بیگانه با حق آشنایی
 افادت و فضیلت دستگاه مولانا محمد محسن مصلاهی

۵

در فنون علوم و کمالات کمال مرتبه و درجه یافت و به نوشتن خطوط خط نسخ
 بر مرقومات خوشنویسان عراق و فارس کشیده، از لطافت صورت و اعتدال مزاج
 او استدلال خوبی توان کرد و از ذهن کاملش دلالت دانش فهم توان نمود. سقیم
 مزاجان کند فهم که به تربیت آن فاضل سر ارادت گذرانند، اگر چه طبع ایشان
 از نهج اعتدال منحرف گشته باشد به نظر تربیت و تازیانه تعلیم او در اندک زمان
 به مرتبه کمال رسند. چه از اثر تربیت آن جناب سنگ خاره یا قوت فرح افزای
 ولعل آبدار دلگشای تواند شد، چنانچه اکابر اشاره به آن نموده اند، شعر:

از تربیت است کاب گوهر گردد
 خون در تن نافه مشک اذفر گردد

وان آهن تیره روی بی قیمت را

۱۵

اکسیر چو تربیت کند زر گردد

مؤسس مبانی فضایل و مسالك کمال شهاب مولانا عبداللها

آن جناب ولد اکبر ارشد مولانا محمد محسن است که [۲۶۱ الف] به انواع
 آداب و حلی گشته و با اصناف فضایل و کمالات آراسته، چنانچه بزرگان فرموده اند:

بیت

ندارد پدر هیچ با یسته تر

۲۰

ز فرزند شایسته شایسته تر

و الحق در معرفت کمالات گنجی است گوهر افشان و به فنون فضایل

بحری است بیکران و در تحریر نمودن خط ثلث و نسخ «صیرفی» دوران.

الموفق بتأییدات ربانی میرزا تقی ولد توفیق آثاری

حاجی محمد رضای بندشی

جوانی است پسندیده خصال حمیده افعال، به کمال صلاح و تقوی موصوف و به صفت علم و فطانت و طلاقت لسان و فصاحت بیان معروف. چون موفق به تأییدات الهی گشته با آنکه در حین تحریر که هنوز هجده مرحله از منازل سنه طی نموده ۵ در اکثر علوم و عرف تمام بهم رسانیده، بلکه از بعضی فضلا و دانشمندان رجحان یافته و همگی اوقات در «مسجد جامع کبیر» بعد از ادای وظایف طاعات و عبادات به درس و افاده اشتغال می نماید و طلبه علوم از افاضه ضمیر فیض پذیرش مستفید می گردند و نیز در نوشتن خطوط سته گوی مسابقت از اقران ربوده و چهره جمال خط به نقطه خال ندرت گشوده و به حسن قدرت [۲۶۱ب] از استادان بلند رتبت در ۱۰ گذشته و به روش دلپسند خط نسخ بر رخسار آثار ناسخان سحرمدار کشیده. اگر این دو بیت از نتایج طبع سلیم آن عزیز می بود به غایت مناسب و بجا بود، نظم:

جوهری قدر خط من داند

ورنه در دهر مهره بسیار است

۱۵ زان سبب خط من بود شیرین

که نی کلك من شكر بار است

مولانا محمود طبسی

طالب علمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه اظهار مهارت می نمود و به ارشاد و نصایح فرق برایا به غایت مشعوف و در زهد و پرهیزگاری سرآمد زهاد و عباد. ۲۰ سالها در مقصوره جامع میرچقماق علم موعظه افراخته به نصیحت خالایق مشغولی داشت.

مولانا علی

برادر مولانا محمود طبسی بود و مدتها غاشیه ارادت علامه عصر مولانا

نورالله واعظ بردوش گرفته خود را از جمله شاگردان آن جناب می شمرد، و در تمامی

جمعات در «مسجد جامع کبیر» در وقتی که علامی مومی الیه بگفتن وعظ قیام می نمود در برابر منبر به قرائت کلام ملک علام اشتغال داشته در نهایت خوش - خوانی صدای بهجت فزا به گوش حاضران می رسانید .

اعلم العلماء و افضل الفضلاء مولانا رفیع‌المحمد اردکانی

آن جناب جامع اصناف فیوضاتست. به نصیحت و ارشاد فرق عباد می پرداخت و الحق در آن باب به احسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق برامثال و افاضل می افراخت. از سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام داشته همواره نقش تتبع سنن سنیة حضرت مصطفویه علیه التحیه بر لوح خاطر عاظمی نگاشت. در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال دقت و لطف طبع ظاهر می نمود. [۲۶۲ الف] سالها در قصبه طیبه اردکان من اعمال یزد که محل توطن و مسکن مألوفش بود به درس وافادت اشتغال می نمود. در اوایل سنه ثمانین و الف از محنت آباد جهان به ریاض راحت فزای جنان انتقال فرمود ،
شعر :

جانش مقیم روضه دارالسرور باد

خلوتسرای مرقد او پر ز نور باد

بر ضمائر آفتاب مآثر طالبان احوال علماء دین دار پوشیده نمازد که مسود اوراق از زبان گوهر افشان سرخیل فضلا مولانا رفیع‌الدین محمدا مزبور شنید که در اوایل ایام جوانی در مدرسه ای از مدارس اصفهان به تحصیل علوم اشتغال می نمودم و در شبی از شبها در حین مطالعه سلطان منام^۱ بر شهرستان دماغم غلبه کرده سر بر بستر آسایش گذاشتم. بعد از اندک زمان از حرکات و صدای جمعی از خواب در آمده چهار نفر را در نهایت حقارت جثه دیدم که دو بر بالای^۲ سرود و بر پایین پا گوشه های قالیچه ای که بر آن غنوده بودم

گرفته از جای برداشتند . از غایت خوف و دهشت به خواندن آیه کریمه آیه الکرسی شروع کردم . دو نفر که در بالای سر بودند دست از قالیچه برداشته به رفقا خطاب نمودند که به خواندن قرآن اشتغال دارد . دیگران در جواب گفتند با کی نیست و همه به اتفاق قالیچه را گردانیدند ، چنانچه سر به جای پا و پا به جای سر قرار گرفت . بعد از آن از نظر من غایب گشتند . بعد از تفحص ظاهر گشت که ۵ قرآن مجید در پایین پای بوده به خواب رفته بودم .

شیخ زاده محمد حافظ

در سلك حفاظ کلام ملك علام انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات شیب در «مسجد جامع کبیر» دارالعباده یزیدیه قرائت قرآن مجید اشتغال نموده همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات می گماشت و همواره اوقات شریف را مستغرق ۱۰ ذکر الهی گردانیده جمعی کثیر از باطنش اقتباس انوار سعادت می نمودند . و او را پسری بود میرزا ابراهیم نام که مهر درخشان روشنی از چهره رخشان او وام کردی و ماه تابان از زیبایی رخسارش و تازگی عذارش در میدان سپهر سرگشته گشتی و باوجود حسن صورت بخوبی سیرت آراسته بود و نهال جمال به ازهار کمال زیور بسته . از طرف مادر در زمره اولاد رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم انتظام یافته . ۱۵ ناگاه چشم زخم روزگار به آن جوان رسیده [۲۶۲ ب] به دست یکی از جهال کشته گشته به عالم آخرت شتافت . شیخ زاده محمد از فراق قره العین گریان و نالان نعش فرزند دلبنده بر راحله توفیق نهاده کربت غربت و خطر سفر قبول نموده از غم و ناله زاد و توشه بر داشته روی به آستانه عرش درجه سلطان کرامت و امامت صلوات الله و سلامه علیه آورده متوجه خراسان گشت و مضمون این بیت به ادا می رسانید ، ۲۰ شعر :

هر دو گامی کرد چشم چشمه خونین روان

حال رفتن چون بود این خود نخسین منزلست

بعد از ورود به آن مشهد عطر سا روی نیاز بر زمین و جسد نور دیده به خاک

نهاده به طاعت و عبادت شبانروزی همت گماشت ، تا آنگاه که داعی حق را لبیک

اجابت گفته در گذشت . مشهور است که آن موفق به تأییدات ابدی قرآن مجید در حفظ کتابت کرده و الحال در «مسجد جامع کبیر» در صف حفاظ گذاشته مؤمنان از قرائت آن بهره‌ور می‌گردند .

فضیلت پناه مولانا محمد طاهر

آباء و اجداد آن جناب در سلك اشرف و اعیان ولایت بافق انتظام داشتند و جد او مولانا عبد الله مدتی در آن ملک به امور دنیوی صاحب اختیار بود و چون رخت هستی به عالم بقا کشید و لد امجدش مولانا میر حسین [۲۶۳ الف] که در زهد و تقوی درجه علیا داشت بعد از تفحص و تجسس هر کس به غیر وجه شرعی چیزی به پدرش داده بود رد نموده ابراء الذمه حاصل نموده آنگاه به خطه یزد آمده به وظایف عبادات پرداخت تا وقتی که به ریاض حنان خرامید . و مولانا محمد طاهر که به مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد گشته از اوایل ایام صبی تا این زمان همواره به تحصیل علوم مشغول و به اداء وظایف طاعات و عبادات قیام دارد .

خواجه عبدالغالب

ولد حاجی محمد امین است ، در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است

از ارتکاب مناهی و ملامتی به یکبارگی در گذشت و روی به محراب عبادت و پرهیزگاری آورد ، و هم در آن ایام به اشاره هادی توفیق روانه حجاز و یثرب شده شرف طواف بیت الله الحرام و زیارت روضه حضرت رسول انس و جان صلوات الله المالك المنان دریافته به وطن مألوف مراجعت نمود و به تحصیل علوم مشغول شده در اکثر فنون علمی مهارت تمام بهم رسانید ، و الحال در «مصلی کبوتر خان» که محل فیوضات است به درس و افاده اشتغال دارد .

افادت و فضیلت پناهی مولانا هدایت الله آبشوری

از جمله دانشمندان خطه یزد است و در علم حکمیات و ریاضی عدیل و نظیر

ندارد و به وفور فضایل و محاسن خصایل [۲۶۳ب] برا کثر امثال و اقران امتیاز دارد. از مبادی ایام نشو و نما تا این زمان که سن شریفش قریب به شصت رسیده پیوسته بعد از افاده و استفاده سجاده دین داری گسترده به ادای وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام می نماید، و از غایت علو همت از صحبت و مجالست ارباب جاه و جلال روی گردانیده نظر التفات به مزخرفات دنیوی نمی فرماید و طالب درویشان اهل حال^۵ بوده به زبان مقال مضمون این رباعی به ادا می رساند، رباعی :

از هر دو جهان گذشته می خواهم

وز مهر و وفا سرشته می خواهم

مانند دل کباب در پهلوی خویش

۱۰ يك سوخته برشته می خواهم
و آن جناب را ولدیت صالح خواجه محمد زکی نام که اوقات خود را صرف عبادات می نمایند .

مولانا قطب

در زهد و تقوی درجه علیا داشت و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات می گماشت . در اوایل ایام جوانی از قریه «خویدک» که محل توطن آباء و ۱۵ اجدادش بود به یزد آمده به تحصیل علوم مشغول گردید و روی به محراب پرهیزگاری آورده جیب خود را به گرد گناه آلوده نساخت ، تا وقتی که متوجه عالم بقا گردید . و از وی پسری ماند ملا محمد ربیع نام که به تحصیل علوم ساعی [است] [۲۶ الف] و در ادای طاعات غایت جهد بجای می آورد .

۲۰ کمالات دستگاه خواجه اسمعیل مصلاهی

به لطف طبع و سرعت فهم و محاسن سیرت معروف است . در ایام شباب به تحصیل علوم و کمالات قیام نموده از امثال و اقران رتبه تقدم یافت و از حسن خط قلم نسخ بر خطوط استادان کشید و حال تحریر این صحیفه در دار السلطنه اصفهان به تحصیل و کسب کمالات اشتغال دارد .

سید حسیب نجیب امیر محمد رفیع ولد مرحوم
امیر محمد ابراهیم

جوانیست ستوده خصال به زیور صلاح آراسته و به اقسام کمال پیراسته، هم
در عهد شباب به دستیاری عنایت الهی و به پایداری همت متوجه حجاز گشته به شرف
طواف بیت الله الحرام استسعاد یافته به وطن مألوف مراجعت نمود و اکنون به
تحصیل علوم دینی و آداب فرایض اشتغال دارد .

افادت دستگاه مولانا عبدالباقی

خلف مرحوم مولانا زین العابدین است که شمه‌ای از صفات آن جناب به
دستیاری کلام و قایع نگار درین رساله نگارش یافته، و مولانا عبدالباقی در اکثر
علوم مهارت تمام بهم رسانیده و در حسن خط انگشت نمای دور و نزدیک شده خط
نسخ [۲۶۳ ب] ناسخ مرقومات متقدمین و حسن خطش مرضی طبایع متأخرین.

حاوی فضایل نفسانی شیخ یحیی عشیره اردکانی

به صفت علم و فضیلت و زهد و عبادت موصوف بود. در بدایت حال از قصبه
طیبه اردکان که محل توطن آباء و اجدادش بود به دار السلطنه اصفهان رفته به افاده
و استفاده همت گماشت و در خدمت علمای آن دیار استماع حدیث و تحصیل علم
فقه و تفسیر و قراءت نموده در جمیع علوم مهارت کامل پیدا نمود و در آخر علمای
انام و فضلالی کرام به اجتهادش اذعان فرمودند. اما او در همان ایام داعی «یا ایتهای
النفس المطمئنة، ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» را لبیک اجابت گفته به جهان
جاودان توجه نمود .

ملا میرزا علی بافقی

آن جناب به صفت فضل و تقوی و پاکیزه روزگاری و پرهیزگاری مشهور
و معروف بود و مدتها در «مسجد جامع کبیر» خطه یزد گوشه اختیار کرده به
طاعت و عبادت شبانروزی اشتغال داشت و بعد از چند روز که به صوم می گذرانید
یک روز [۲۶۵ الف] افطار میکرد و هرگز پیرامن دنیای فانی نمی گشت، شعر:

چو بودش ملک ملک جاودانی

نبودی طالب دنیای فانی

سید مرحوم امیر مظفر شیخ دادائی

[در] حقیقت زهد و عبادت و اطاعت او امر و نواهی الهی و متابعت سنن سنیّه

- ۵ حضرت رسالت پناهی تقصیری از آن جناب واقع نشده، و در تمامی اصناف طاعات به مرتبه‌ای اجتهاد و اهتمام می نمود که فوق آن درجه [۲۶۵ب] تصور نتوان کرد و زیاده بر آن دقیقه‌ای به خزانه خیال در نتوان آورد.

[۲۶۶ ب] زینت مجالس و آیین محافل نورا محمداء جلد

بر خواطر فیض مظاهر ادب و قابلیت و استعداد و صدر نشینان مسند افاده

- ۱۰ و ارشاد ظاهر و مبرهن خواهد بود که آن عزیز صورت نیکو دارد و نیکویی صورت به زیبایی معنی دلیلیست روشن که «الظاهر عنوان الباطن» و بزرگان گفته اند حسن عنوان از لطف مضمون نامه خبر می دهد، بیت:
- هر که عاقل بود از خوبی عنوان داند

که در آن نامه خبرهای نکو خواهد بود

- ۱۵ و صفحه عذارش به آیت حسن مزین است و بدین دلیل نیکویی از تازه رویی او چشم توان داشت، مصرع:

کسی که روی تو ای گل ندید هیچ ندید

و رخساره حالش به خال خوبی آراسته است و حسن صورت نمونه لطافت

معنی است، نظم:

- ۲۰ هر که اخلاق ظاهرش با خلق

نیک بینی گمان بد مبرش

کاروانسالار عمر شریفش پنج مرحله از منازل عشره طی نموده و آوازه فضل

و کمالاتش در هفده محله یزد افتاده. درین مدت پیوسته جزو بیاض در بغل هرجا

مجلسی منعقد می شود از طلبه علوم به نور حضور آن مجمع را روشن می سازد و به دو

زانو در آمده بلی بلی می گوید و هر مسئله که به میان می آید [۲۶۷ الف] غواص فکر را بیحر تفکر فرستاده بعد از ساعتی گوهر جوابی بر طبق بیان نهاده نثار حضار می سازد، اما هیچ کس به جای خرف بر نمی دارد و با اینهمه سعی و کدّ که چون شمع گداخته و لمحه‌ای از سوز و گداز مطالعه و مباحثه فارغ نبوده تا «شرح جامی» خوانده و به اعتقاد ناقص خود هیچ عبارت نفهمیده، شعر:

اگر از مخزن توفیق عطایی نرسد

سعی سودی نکند جهد به جایی نرسد

چه کند بیچاره! هر چند جهد بیش می کند تصرفش در آن کمتر است و چندان که نهال عبارت در گلشن خیال می نشاند به جز ثمرهٔ نسیان بار نمی آورد و در لباس زهاد و عباد آراسته با تحت الحنک بسته به معبد گبران می رود، شعر:

هیچ کس منکر تحت الحنک زاهد نیست

اینقدر هست که حسابتر ازین می باید

و شانه و مسواک در دست و خرقة صوفیانه در بر، گوی مسابقت و جلد روی از چابک سواران ربوده به معرکه جنگ گاو و طاس بازی حاضر می گردد. و عجب اگر این بیت از زبان حال آن فاضل بر صفحهٔ مقالش مرقوم نگشته، نظم:

خرقه پوشی من از غایت دین داری نیست

پرده‌ای بر سر صد عیب نهان می پوشم

کمالات آن عزیز [۲۶۷ ب] بسیارست. به دست چپ خط را خوب می نویسد -

اما صورتی ندارد. و در فن تاریخ خوانی مهارت تمام دارد، اما سواد ندارد و از بس خوب می خواند عبارت در میان نمی ماند. نوبتی در حین خواندن «تاریخ عالم آرا» زینل بیک توشمال باشی [را] زنبیل بنگ^۱ توشمال باشی و «اللیل حبلی» را «لیلی چیلی» خوانده. در شیوهٔ عشق و عاشقی اندازه ندارد. گاه گاه عاشق دختران گبر می شود، اما معشوق معین نیست. و از وقتی که مرغ زرین جناح آفتاب در آشیانهٔ مغرب قرار می گیرد تا اوانی که زاهد سفید پوش صبح صادق از گوشهٔ خلوت قدم بیرون می گذارد

گرد محله و کوچۀ یار خود می گردد ، اما خانه را نمی داند و شمع وار از شعله
هجران می سوزد و اشک حسرت می ریزد و می گوید ، شعر :

همچو صبحم يك نفس باقیست کو دیدار یار

دلبرم گر رخ نماید جان بر افشام چو شمع

و از مضمون جانش فحوای این بیت مستفاد می شود ، بیت :

دارم امشب گرمیی در سر که نشینم ز پای

تا سرا پای وجود خود نسوزانم چو شمع

نیکوتر آنکه زود از عاشقی فراغت می باید و با آنکه سخن معشوق به گوشش

نرسیده اظهار محبت و تعشق و راز و نیازش می کند [۸ الف] نقلهای عجیب و غریب

از زبان معشوق معدوم نقل مجلس می سازد و به سوز سینه دود آه به کرۀ اثیر
رسانیده می گوید ، بیت :

محبت شمع فانوس است کی پوشیده می ماند

غم او عاقبت در پرده رسوا می کند ما را

حکایب ملال تربوق بن یشم بن پانزده را نیکو به رشته نظم کشیده و معانی

غریب و استعارات عجیب به یادگار گذاشته ، امید که به مطالعه آن موفق بوده
باشد .

به گوش هوش ابوالبصائر والابصار می رسد که فصاحت و بلاغت شعار مولانا

نورالدین محمد در اداء حکایات و بیان روایات مزخرفات نادرۀ دوران است ،

چنانچه در باب عشق بازی و کمال تعلقی که با دختر گبری داشته بدین عبارت در

رشته بیان آورده : که دخت زردشتی نژادی در دام فریب آورده ام در نهایت حسن و

غایت جمال ، آهو چشمی که به عشوه شیرین شیر شرزه را شکار نماید و به شیوه

یوباه بازی صد همچو من را خواب خرگوش سازد ، مثنوی :

در سرم دیگر همای عشق یار

ریخت طرح آشیان از خار خار

شوق بر گرد دلم پرمی‌زند
 از طپیدن حلقه بر دز می‌زند
 همچو فانوس از فروغ عشق دوست
 جمله خونم نور شد در زیر پوست
 [۲۸۰ ب] از دلم برخیزد آه از شوق یار
 چون ز تاب مهر از دریا بخار
 بر دلم زد عشق اکسیر گداز
 شد ز خون مرده‌ام پروانه ساز
 اشکم آید از دل پر اضطراب
 از گل بر قست در جامم گلاب
 عضو عضوم مشق سودا می‌کند
 از طپیدن بال و پر و می‌کند
 فکر خالی برده آرام از برم
 مژ را سر داده در مغز سرم
 گشت دل بر کاکل شمعی اسیر
 کش پر پروانه‌ام ریزد عبیر
 سوز غم در استخوانم یافت راه
 شد تنم چون شمع صرف اشک و آه
 یاد زلفی سوخت خون در پیکرم
 بوی عنبر می‌دهد خاکسترم
 باز در مغزم شرابی ریخت عشق
 روغنم با شعله‌ای^۱ آمیخت عشق
 دلبری برد از دلم صبر و قرار
 کز رخس برقع بود صبح بهار

۵

۱۰

۱۵

۲۰

فتنه جویی آفت صبر و شکیب

نوگلی چشم غزالش عندلیب

زلف پرچین کرده عمر دراز

نوك مژگان خامه تصویر ناز

گردش چشمی چو دور روزگار

صد هزاران فتنه‌اش اندر کنار

از زنخدان بر کباب دل ز دور

سرنگون کرده نمکدان بلور

از صفا سیب دقن کوکب شده

گشته شب‌نم هاله و غیب شده

[۲۶۹ الف] غمزه‌اش بر سینه‌ناوک می‌زند

خنده‌اش بر بوسه چشمک می‌زند

عنبر از سودای زلفش تردماغ

سینه ماهی ز پشت پاش داغ

سینه‌اش از بس که باشد نرم و صاف

بوسه از لغزش ناستد تا به ناف

صاف مروارید و مه را بیختند

طرح لوح سینه‌اش را ریختند

سینه‌اش دل برده از خوبی زحور

در صفا سرچشمه آب بلور

بوی گل در نسترن پنهان شده

غنچه سان بالیده و پستان شده

ابرویش از ناز چشم نیم خواب

می‌زند پشت کمان بر آفتاب

گشت شیدای چنین چشمی دلم
 ز آتش گل سوخت آخر حاصلم
 روزم از خورشید تابان شد سیاه
 رفت دین و دل به تاراج نگاه
 گفتمش ای از تو دلها کامیاب
 از تو زهر آرزو در شهد ناب
 شادی وصل و غم هجران ز تو
 گرمی هنگامه دوران ز تو
 گر توانی چاره کن درد مرا
 ارغوانی کن رخ زرد مرا
 سوختم از انتظار وصل یار
 ای بهشت از دوزخ هجرم برآر
 در جوابم با زبان حال گفت:
 کی شده با محنت ایام جفت

شب عشرت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان

که در عالم نمی داند کسی احوال فردا را
 [۲۶۹ب] و در اثنای تقریر حکایت، زمان به زمان آه سرد از سردرد کشیده
 می گوید که ای دوستان زبان سرزنش کوتاه کنید و مرا ملامت مکنید که منظور من
 چنان دلمربائیست که زلف شیرنگش در درازی شب یلدا را مدد می دهد و روی جان-
 بخشش به کمال حسن از مه چهارده سبق می برد. زاهد شب زنده دار اگر خیال
 جمال او را در خواب ببیند چون صبح پاکیزه دامن از مهر رویش گریبان خرقة
 پرهیز چاک زند، شعر:

به دیدن همایون به بالا بلند

به ابرو کمان و به گیسو کمند

چو سروی که پیدا کند در چمن

ز گیسو بنفشه ز عارض سمن

مرا با چنان نازنین دلبستگی بهم رسیده که مشاهده جمالش را حاصل-

الحیات می‌دانم و تماشای زلف و خالش را سرمایه زندگی می‌شمرم . هر نفس

جاذبه عشق جانان جوهر جانم را به جانب خود می‌کشد و طره طرار دلارام نقد
شکیبایی از جیب دلم درمی‌ریاید . شعر :

من نه به اختیار خود می‌روم از قفای او

گیسوی چون کمند او می‌بردم کشان کشان

و آن شوخ فتنه‌انگیز چون مرغ دل مرا مقید دام زلف دلاویز دیده کمان

ابرو را تابنا گوش کشیده [۲۶۰ الف] و خدنگ غمزه بر هدف سینه‌ام می‌گشاید و ۱۰
ساعت به ساعت به کرشمه‌های رنگین و عشوه‌های شیرین بندی دیگر بر پای دلم
می‌نهد ، شعر :

رسم عاشق‌کشی و شیوه شهر آشوبی

جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته است

و از آنجا که استغنائی^۱ حسن اوست به مجرد عشق‌بازی با من قانع نمی‌شود ۱۵

و از اطراف و جوانب دیگران را نیز می‌سازد و کمند دل‌ربایی در گردن
شوریدگان بیابان هوس انداخته به جانب خود می‌کشاند .

الحال با جوانی زیبا طلعت نیکو سیرت که خط سبزش مانند خضر بر لب

آب حیات رسیده و سبزه خطش چون سنبل بهشت بر کنار جویبار کوثر دمیده ،
شعر ، ۲۰

به گرد لعل لب او دمیده سبزه خط

چو بر حوالی آب حیات مهر گیاه

سر و کاری آغاز نهاده و آن جوان نیز به غرقاب عشق در افتاده و بر جریده

خالش از دفتر ثبت رقمی و بر صفحه روزگار از اثر حیات‌رمقی نمانده . چون به

خلاف طبع از جانان این حرکات دیدم که ناپسندم آمد دامن از صحبت او در کشیدم
و مهر ازو برچیده و گفتم ، شعر :

برو هرچه می بایدت پیش گیر

سر مانداری سر خویش گیر

۵ بر پیشگاه خاطر عشق بازان عرصه جهان مختفی نماناد که با آنکه حکایت
آن عزیز بطول کشید سخن ناگفته و در ناسفته درین باب بسیار ماند . شعر :
سخن دراز کشیدیم ، همچنان باقیست

حدیث دلبر فتان و عاشق مفتون

ملا محمود دارد کانی

۱۰ مدتی مدید همت [۲۷۰ب] بر تعلیم و تعلم اطفال مسلمین گماشته جمعی کثیر
در خدمتش راه هدایت یافتند. اکنون در مسجد جامع چقماقیه که جامع اصناف
فیوض است به امر پیش نمازی و نصیحت و ارشاد فرق عباد اشتغال دارد و همواره
نمش سنن سنیه حضرت مصطفویه بر الواح خاطر همگنان می نگارد .

خواجه محمد علی ولد خواجه عبدالله

ساکن خلف باغ عز آباد

۱۵

مرد درویش و شپسندیده اخلاق است و دامن غرض خود را به اغراض دنیویه
کمتر آلوده می سازد و پیوسته به ادای وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام
نموده بر سجاده پرهیزگاری نشسته به اظهار زهد و تقوی و ارشاد فرق برایا به
غایت مشعوفست و جهة سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر می نماید،
۲۰ و در سلوك و ریاضت و داشتن چله و تسخیر کواکب و اجنه اوقات شریف صرف
نموده در آن باب حکایات نقل می کند و گاهی به معالجه امراض و علل عباد امة
همت گماشته به مداوا می پردازد . از عزیزی استماع شد که وقتی از اوقات آقا
رفیع ولد آقا جلال بر بستر ناتوانی افتاده اطباء حذاقت دستگاه از معالجه عاجز آمده
به عجز اعتراف [۲۷۰الف] نمودند . آن سجاده نشین مسند زهد و تقوی بر بالین اورفته به

معالجه پرداخت و به سمع جمع رسانید که چند یوم دیگر جهانینش از دیدن عاقل و باطل خواهد ماند و بعد از پنج شش یوم روشن می گردد. بلکه صحت بدنی نیز یافته در سلك تندرستان منسلک می شود. به حسب اتفاق چنانکه بیان نموده بوده واقع گردیده مشاهده اولوالابصار گردید .

۵ شیخ یحیی معلم اردکانی

حافظ کلام الله است و در علم قراءت مهارت تمام حاصل نموده و در صلاح و تقوی تتبع قدما می کند. مدتی مدید در «مسجد جامع کبیر» در صدر حفاظ به قراءت قرآن مجید و فرقان حمید اشتغال داشت و هم در آن ایام در جنب مسجد مزبور به تعلیم اطفال همت می گماشت و به تازیانه شفقت تأدیب ایشان می کرد . ناگاه شوق سفر هند و خیال دور و دراز عنان اختیار او را گرفته بدان دیار برد و پس از دو ۱۰ سال به الهام ملهم توفیق و دلالت هادی سیل به حجاز و یثرب شتافته و شرف طواف رکن و مقام و زیارت رسول آخر الزمان علیه التحیه والسلام دریافته به خطه یزد مراجعت نمود و الحال به امر حافظی و به تعلیم اطفال مؤمنین مشغولی دارد .

ملا محمد کوزه گر

به مزید زهد و تقوی و کثرت طاعات و عبادات از زهاد [۲۷۱ب] و عباد ۱۵ زمان ممتاز گشته چندین سال به طلب علم مشغولی نموده مهارت تمام در مسائل شرعی بهم رسانیده بود و به سبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای خاطر صغیر و کبیر می کاشت ، شعر :

معاصی نیامد ازو در وجود

۲۰ ز لوث گنه پاک و معصوم بود

به جهت کمال دین داری و پرهیز گاری مردمان به تقبیل انامش رغبت داشتند و او سپر ممانعت بر روی کشیده به غایت از آن حرکت احتراز می نمود و این معنی سبب آن گردیده بود که اکثر مسلمانان از روی اعتقاد و یا از راه مزاح

همت بر تقبیل دست و پای او می بستند و احیاناً اگر احدی را این معنی میسر می گشت آن صالح متقی اراده می کرد که در عوض دست آن شخص را بوسه دهد و سر در عقب او نهاده کوچه به کوچه در قفای او می گشت، و گاه بودی که در اثنایی که به نماز مشغول بود احدی این حرکت می کرد. بعد از سلام سر در عقب آن مرد گذاشته تا دست و پایش نمی بوسید دست از سرش بر نمی داشت و چون عمرش قریب به هشتاد رسید از سجاده تقوی برخاسته^۱ متوجه ریاض خلد گردید.



و چون جواد خوش خرام خامه از جولان در میدان احوال این طبقه کرام باز پرداخت به موجب وعده که کرده بود عنان به صوب احوال قضاة اسلام معطوف ساخت.

www.tabarestan.info
تبرستان

[۲۷۲ الف] فصل ثانی از مقاله دوم

در بیان احوال قضاة اسلام

بر مرآت ضمیر آفتاب کردار علمای دین دار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که قضات اسلام و مقویان مهام ملت خیر الانام علیه الصلوة و السلام هر گاه که در فیصل قضایای شرعیه از اغراض دنیوی اعراض و اجتناب نموده میل مدافعه نمایند و جمال حال خود را به حلیه امانت و دین داری که بهترین صفات انسانیت بیارایند ، هر آینه شرع شریف احمدی و دین حنیف جعفری رواج و رونق تمام خواهد یافت و مسلمین و مسلمات که بدایع و دایع حضرت آفرید گارند جلالت عظمت در مهادر امن و امان روزگار می توانند گذرانید و جمعی ازین طبقه جلیله که به صفات موصوفه و اطوار گزیده آراسته و در خطه یزدبر مسند قضا تکیه داده ۱۰ و احوال خیر مآلشان برین خادم دین مبین ظاهر و هویدا گردیده بر صفحه بیان می آورد ، بمنه و کرمه .

قاضی کمال الدین میر حسین میبیدی

در سلك افاضل علمای عراق بلکه اعظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد به امر قضا منصوب بوده علم دیانت و امانت می افراشت، [۲۷۲ب] و عالی- ۱۵ جناب صاحب اعظم دستور وزراء معظم خواجه معین الدین علی میبیدی ولد آن حاوی فضایل و کمالات نفسانی وزیر دارالعباده یزد بوده و احوال خجسته مآل آن منبع جود و احسان در ذیل حالات و زرا به دستیاری کلك حقایق بیان مرقوم گردیده .

از جمله مؤلفات قاضی کمال الدین میر حسین شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدسه امیر المؤمنین علیه التحیه و الثنا تصنیفی است دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور. همچنین آن جناب بر «کافیه» و «هدایه حکمت» و «طوالع» و «شمسیه» حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در آن مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را بر منصفه عرض و بیان نهاده. در فن معنائیز رساله‌ای نوشته مفیده به میزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده.

ز در یکی از مؤلفات درج نموده که روزی در مسند قضا نشسته و بر متکاء افاده تکیه داده بودم. شخصی مذکور ساخت که در «کوچه دیگ بندان» حوالی «میدان وقت [و] ساعت» عورتی که مدت هفت سال حامله بود و روز قبل ازین وضع حملش شده و دختری ازو تولد یافته و او را فاطمه سربزرگ نام نهاده، هر کس بخانه ایشان در می آید آن دختر وصف الحال آن کس [۲۷۳ الف] بیتی از اشعار خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی می خواند. ازین سخن متعجب گشتم و به اتفاق جمعی از اهل فضل و دانش به در آن خانه شتافتم. چون حلقه بر در آشنا کردیم آن دختر مادر خود را آواز داده گفت: قاضی شهر با جمعی بدیدن ما آمده اند، در بگشا تا در آیند. چون در آمدیم و چشم او بر ما افتاد در کمال فصاحت این بیت را بر ما خواند، شعر:

چون ما به گرد دامن مردی نمی رسیم

شاید که گرد دامن مردی بمارسد

تعجب کنان باز گشتیم. روز دیگر استماع افتاد که به مزخرفات دنیوی ناپایدار التفات نموده و به عالم باقی خرامید.

۲۰ صاحب «نگارستان» مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده که قاضی کمال الدین

میر حسین مزبور در شرح دیوان معجز بیان حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوة الله و سلامه علیه ایراد نموده که از جمعی مردم مقبول الروایه شنیدم که در خطه یزد طفلی تولد یافت که انواع سخنان می گفت و قرآن و اشعار می خواند و از احوال خفیه غیبیه خبر می داد و چون دو ساله گشت

وفات یافت و خواجه معین الدین علی پدرم آن طفل را دیده بود ، قطعه :

از غرایب هر آنچه می شنوی

که نیابی به منع آن برهان

ممکنش دان نه ممتنع که حکیم

گفت دعه ببقعة الامکان ۵

بالجمله به تقدیر ایزد سبحانی در اوایل دولت و پادشاهی خاقان سلیمان شان

ابوالبقا شاه اسمعیل بهادر خان سجل حیات آن قاضی کامل الصفات به خاتم انقضا

مختوم گشت و نقد حیات به قابض ارواح سپرد .

مکشوف رأی حقیقت پیرای ارباب دانش و بینش آنکه از اسناد معتبره به نظر

ذره بی مقدار در آمده که در آن ایام که قاضی کمال الدین میر حسین در مسند قضای ۱۰

خطه یزد متمکن بوده القاب آن جناب را بدین عبارات در اسانید مرقوم می نموده اند:

« عالی حضرت شریعت شعار حقیقت دثار ، مخدوم علی الاطلاق ، قاضی القضاة فی الافاق ،

اعلم العلماء المتقدمین ، افضل الفقهاء المتأخرین ، جامع المعقول والمنقول [۲۷۳ب] ،

حاوی الفروع والاصول ، کشاف المشکلات العقلیه ، حلال المعضلات الثقلیه ، صاحب

النفس القدسیه و الکمالات الانسیه ، المؤید من عند الله مالک الکوینین خواجه کمال ۱۵

الشریعة و الحقیقة والطریقة والتقوی والدین امیر حسین قاضی نافذ الحکم خلد الله

تعالی ظلال معدلته و اقباله بین الانام . »

خلف الاکابر والاهالی میرزا عبدالرشید انجم از اولاد امجاد آن جنابست و

از عمارات رفیع بنایش که در نظر ارباب بصایر ظاهر است « حمام قاضی » است که در

حوالی « میدان خواجه » ساخته . آن جناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار ۲۰

است و « منطقی » تخلص می فرموده ، این غزل از جمله دیوان اشعار او بخاطر بود

ثبت افتاد ، غزل :

رفتیم و دل ملازم آن آستان بماند

چون مرغ پر شکسته که در آشیان بماند

افروختیم شمع محبت هزار بار
 از آتش فراق که در استخوان بماند
 ماریست گرد گنج حقیقت بر آمده
 ذأغت که در درون دل ناتوان بماند
 گردون به سینه داغ تو دارد ز روی مهر
 اینک ببین که ماه ز داغش نشان بماند
 هر کس بروی یار دهد آب دیده را
 جز «منطقی» که دیده او خون فشان بماند
 این معما با سم «حسام» زاده طبع آن فاضل عالی مقام است ، معما :
 از حسن بی حد تو ای نازنین شمایل
 عاقل شدست مجنون مجنون شدست عاقل

جامع سعادات دنیوی و اخروی و مظهر لطف الهی شیخ علی صبح جبل عاملی

در فضل و کمال به درجه بلند و مرتبه ارجمند رسیده بود . [۲۷۴ الف] در
 اوایل سلطنت پادشاه گیتی ستان به منصب جلیل المرتبه شیخ الاسلامی خطه یزد معزز
 گشته علم شریعت پروری برافراخت و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت
 خیر الانام علیه الصلوة والسلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده ، درهای معاصی بر روی
 خلائق بر بست و به آب تقوی گرد گناه از چهره اهالی آن دیار فروشت . و
 چون پیشنهاد خاطرش تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی بود پادشاه شریعت-
 پرور دست تصدی آن زبده متورعین را در تمشیت آن امر خطیر قوی ساخته زمان-
 زمان پرتو تحسین بر وجنات احوالش می تافت . و در باب منع از شراب و آزار
 شراب خوارگان به نوعی اهتمام می نمود که در آن عصر مستی جز در چشم مشکین-
 خطان خطایی مشاهده نظاره گیان نمی گشت . رندان باده نوش از صولت تازیانه اش
 دست از گردن صراحی و لب از لب پیاله برداشته شکسته خاطر با تسبیح و مسواک

به مساجد آمد و شد آغاز نهاده بجای تهلیل به مضمون این دوبیت حافظ شیرین
کلام ترنم می نمودند ، غزل :

[۲۷۴ ب] بود آیا که در می کده ها بگشایند

گره از کاز فرو بسته ما بگشایند

۵

در میخانه بیستند خدایا میسند

که در خانه تزویر و ریا بگشایند

در شهر و نواحی هر جا خمخانها از گلاب ناب مالامال و اندیشه وصول به

آنجا جهت ریختن شراب امری محال بود ، مصراع :

آنجا مگر شمال وزد یا صبا رسد

۱۰ پیک شریعتش راه برده آن راح ریحانی و باده ارغوانی را برخاک راه می ریخت و
جویی از یاقوت حمرا در میان کوچه و بازار روان می ساخت . رندان می پرست
از استشمام رایحه آن از دست رفته از آشک عقیق رنگ رخساره را لعل گون ساخته
در غایت حسرت سر انگشت تأسف به دندان گزیده کلمه « بالیتنی کنت ترابا »
بر زبان می آوردند .

۱۵ نقلی است مشهور که در آن اوان جمعی از بی باکان اوزبک از جانب والی
ترکستان متوجه پایة سریر خلافت مصیر شاهنشاه ایران بودند . چون به خطه یزد
رسیدند چند روزی به جهت آسایش از رنج راه رحل اقامت گسترده به نای و نوش
مشغول گشتند . اتفاقاً [۲۷۵ الف] حضرت شریعت دستگاه سواره بدان محله رسید .
از نغمه پردازی طنبور و شادی دایره که حلقه غلامی او در گوش کرده از نشاط در
پوست نمی گنجید ، به غم آزی کمانچه پیک شعورش بدانجاراه یافته از اسب پیاده
۲۰ گشت و کلمه توحید بر زبان رانده فرداً و وحیداً بدان مجلس داخل شده صراحی
را از پای در آورد و آبروی دختر رز بر خاک مذلت ریخت و نای که همدمی ارباب
طرب می کرد بند از بندش جدا ساخت و دایره را به ضرب طپانچه از دایره نشاط
بیرون کرد . ترکان باده نوش از مشاهده آن حال جهان در چشمشان تاریک گشته

دم نیار ستند زد .

غرض از عرض این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین حشمت آیین
قضات و محاسبان امین دین دار متشرع تعیین نموده دست تکفل ایشان را قوی
و مطلق می داشتند و به این مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا
می کوشیدند لاجرم یوماً فیوما ساحت مملکت سعت وسعت می گرفت و ساعة فساعة
ریاض دولت صفت خضرت و نضارت می پذیرفت ، قطعه :

سرسبزی نهال سعادت به باغ ملک

[۲۷۵ب] بی رشحه عیون شرایع طمع مدار

لیکن زلال چشمه دین کی شود روان

بی یاری سیاست شاهان کامکار

امیر عبدالغفار المشتهر به میر بزرگ

مرجع سادات و اعلم علما بود. در زمان سلطنت و اقبال خاقان جنت مکان
در خطه یزد به لوازم امر قضا اشتغال داشت و در فیصل قضایاء بر ایا به دستور آباء و
اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک می نمود و مع ذلك به امر
درس و فتوی و نشر علوم دینی می پرداخت و همواره طلبه را از فواید ذهن وقاد و
مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور می ساخت .

شاه عبدالعلی

از اعظام سادات عبدالوهابی بود و به لوازم منصب اقاضی القضاتی بلده یزد علم
اقتدار بر می افراشت و از علوم دینی و کمالات نفسانیه بهره تمام داشت و هرگز
خیال مداهنه و ملاحظه بر ضمیر منیر نمی گذرانید. و چون علم عزیمت به جانب دیار
عافیت بر افراخت حسب فرمان قضا جریان خاقان گیتی ستان خلف ارشد ارجمند
سعادت مندش میرزا محمد ابراهیم بر مسند قضاء آن ملک متمکن گردید . و آن
جناب نیز به دستور آباء عظام و اجداد کرام مدتی مدید به لوازم آن امر جلیل القدر
اقدام می نمود .

[۲۷۶ الف] میرزا محمد مؤمن

مقتدای سادات عالیشان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود. در زمان سلطنت و جهانبانی اعلیحضرت خاقان فریدون مکان گیتیستان مدتی در کمال استقلال در خطه بهشت نمای یزد به تمشیت منصب جلیل المرتبه قضای القضاتی قیام و اقدام می فرمود و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بوده همواره نقش امانت و دیانت و خیرخواهی بر ایایا بر سجل ضمیر و صحیفه خاطر عاطر می نگاشت. بعد از وفات آن حضرت میرزا شاه عبدالباقی که خلف ارشد او بود تصدی موقوفات متفرقه آن ملک را اختیار نموده داد و ستد اوقاف در عهده اهتمامش بود تا آنگاه که متوجه عافیت آباد عقبی گردید. و از آن جناب سه خلف نیک اختر به یادگار ماند. میرزا ابوالفتح که ولد میانی بود، در سنه تسع و سبعین و الف هجریه از وطن مألوف هجرت نموده با توشه توکل و پامردی همت قدم در بلاد هند سیه بختان نهاد و نخست کوکب اقبالش درخشیدن آغاز نهاده به منصب «دوصدی» رسید و پس از دو سال چنانچه عادت روزگار است ستاره بختش روی به نشیب آورده در حوالی [۲۷۶ ب] پشاول در وقتی که فیما بین امرا و خوانین هند و افغانه یوسف زئی مجادله به مقاتله انجامید و افغانه چون سباع شکاری که در گله گور و آهوا فتند و مانند عقاب شکوهمند که قصد مرغان ضعیف غراب صفت کنند بر مردم هند حمله بردند و خرمن زندگانی جمله سوخته روز حیاتشان تیره تر از پرزاغ و روی زمین از خونهاش گونه منقار طوطی گرفت، شعر:

ز بس کشته کافتاد بر کوه و دشت

جهان گفت بس بس که از حد گذشت

۲۰. قلیلی از سپاه هند راه هزیمت یافته اسباب و جهات ایشان به باد غارت و تاراج رفت، اموال آن جناب نیز صورت هباء منثورا گرفت و بهزار مشقت جان خود را از ورطه خوف و بیم بیرون آورد. فرمانفرمای بلاد هند در مقام تدارک و دلجویی آمده یکصدی از منصب او کم نموده به تعیناتی کشمیر مقرر ساخت. در اوایل سنه

ثلث وثمانین و الف که آن عزیز روانه کشمیر بود مسود اوراق در شاه جهان آباد
با او به صحبت یکدیگر رسیده غمزدای خاطر هم گردیدیم .

امیر غیاث الدین محمد

آن جناب در انواع فضایل و کمالات نصاب کامل حاصل نموده در سلك
سادات رفیع مقدار و فضلاء کبار دارالسعادة ابرقوه انتظام داشت و در فن انشا و
علم املا بی مثل زمان خود بود. در اوایل سلطنت و فرمانروایی اعلیحضرت خاقان
رضوان مکان علیین آشیان به منصب شیخ الاسلامی بلده یزد علم اقتدارافراشت و
مدتی در آن امر اشتغال می نمود تا وقتی که سجل عملش به قلم عزل مزین گردیده
به وطن مألوف و مسکن معهود شتافت و در آنجا کارسازی سفر خیراثر فنا نموده
روانه گشت. از آن جناب يك پسر ماند میرزا ابوالفضل نام که بعضی اوقات در
ابرقوه به امر شیخ الاسلامی و مدتی در محال باوانات^۱ به شغل تصدی و منصب وزارت
اشتغال می نموده.

[۲۷۷ الف] افضل الفقها نورا محمداء مفتی

در سلك افاضل علمای دارالسلطنة اصفهان انتظام داشت. در زمان سلطنت
شاهنشاه قضا فرمان گیتی ستان سمی عمرسول ملك منان، نظم :
ابوالغازی آن شاه گیتی ستان

که دادست دوران به دستش عنان

جهاندار جم قدر گیتی پناه

که خورشید ملکست و ظلّ اله

۲۰ به منصب جلیل القدر شیخ الاسلامی خطه یزد ممتاز گردیده بدان ملك شتافت
و چند سال من حیث الاستقلال به لوازم آن مهم و فیصل قضایای فرق عباد اشتغال
داشت و در آن اوقات يك دینار و يك من بار از احدی طمع و توقع نکرده رایت
نیکنامی برافراشت . و بعد از آنکه از آن امر دلگیر گشت به دارالسلطنة اصفهان
مراجعت کرده مدتها بی آنکه مقید به منصبی باشد روزگار می گذرانید تا آنگاه

۱- در اصل چنین است. ظاهر امر ادبوانات است. در نسخه وزیر بوانات آمده است.

که عازم سفر آخرت گشت. و حالت تحریر که دوسنین از ثمانین و الف گذشته [۲۷۷ ب] خلف العلمایه، میرزا افضل که به محامد سیر و محاسن شیم آراسته و از مستعدان زمان و ولد ارشد آن جنابست در غایت احترام و نهایت اکرام در اصفهان بروساده عزت و اعتبار تمکن دارد.

میر محمد صفی

در سلك اشرف سادات حسینی قصبه نایین منتظم بود و با زبده [اولاد] آل عبا میرزا رفیع الدین محمد قرابت قریبه داشت. در اواسط سلطنت خاقان گیتی ستان به موجب فرمان واجب الاذعان متصدی شرعیات و شیخ الاسلام بلده یزد گردید و در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیه آباء عظام و اجداد کرام خویش کرده غایت سعی و اجتهاد و نهایت امانت بجای می آورد. بعد از دو سه سال بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسر انجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت. و در حین تحریر و لدارشدش میرزا محمد یوسف در غایت احترام در اصفهان بسر میبرد.

[۲۷۸ الف] عالی حضرت سیادت منقبت افادت مرتبت غفران پناه

الواصل الی رحمة الله امیر معز الدین

محمد شیخ الاسلام

سده سنیه اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف انام و عتبه علیه اش مجمع خاص و عام، لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعه انوار کتب الهی و صحیفه خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی، گنجینه سینه اش به جواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون. ۲۰
تیر شمایل نبوی از مشارق جمال خجسته مآلش طالع و شعشه آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع. رأی عالم آرایش کشف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل. فنون مکنون که

از علوم ابوعلی و علامه طوسی در ستر خفا محبوب بود در نظر بصیرتش جلوۀ ظهور داشت و اسرار آن مخزون که از معلم اول و ثانی مکتوب مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفه ضمیرش می نگاشت ، شعر :

زبانش مظهر اسرار تحقیق

ضمیرش مظهر انوار توفیق

جمال دین مزین ز اهتمامش

علوم شرع واضح از کلامش

ز توضیح بیانش گشته روشن

بر اهل علم هر مشکل زهر فن

آن حضرت در علم تفسیر و حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینی و انواع فنون تعیینیه از مفسران و محدثان به استحقاق در گذشته و پیوسته به قلم هدایت ازلی نقش و ارشاد و نصیحت بر الواح [۲۷۸ ب] خواطرا عظم اشراف و اکابر می نگاشتند و بعد از فراغ از آن شغل بقیه اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته به اذکار مثوبات اخروی می پرداختند. در زمان سلطنت خاقان زمان و فرمانفرمای جهان شاه صفی صفوی بهادر خان به تکلیف تمام و مبالغه مالا کلام منصب العظیم الشأن شیخ الاسلامی دارالعبادۀ یزد به وجود فایض الجود آن حضرت زیب و زینت یافت و دین مبین حضرت رسالت پناهی رواج و شرع شریف احمدی رونق مجدد گرفت ، شعر :

شد از سعیش قوی ارکان اسلام

ندارد جز شریعت پروری کام

اگر چه راضی به آن شغل نبود اما رعایت جانب امر و فرمان پادشاهی نموده در فیصل قضایای مسلمین و مسلمات توجه می نمود و چون محالست که سپهر غدار درین مرحله ناپایدار ارباب فضل و افضال را آسوده و بر قرار گذارد در شهر سنه ۵۰۳۰ الف هجریه داعی «والله یدعو الی دارالسلام» ندای «یا ایتهالنفس المطمئنه»

به گوش هوشش رسانید و آن جامع حقایق شرعیه خاطر از امور دنیوی فارغ گردانیده
به ضیافتخانه « و فیها ماتشتهیه الانفس و تلذالاعین » خرامید، نهال ثمر بخش فضل و
افضال به صرصر فنا از پای در افتاد و آفتاب درخشنده برج سیادت و نقابت از اوج
کمال روی به حسیض و بال نهاد، شعر :

روح پاکش در جهان پر نور باد

[۲۷۹ الف] چشم زخم از خاندانش دور باد

گاهی آن حضرت متوجه نظم اشعار می شدند و این رباعی در مدح حضرات
مطهرات فرموده :

از بعد نبی خواجه خورشید غلام

۱۰ میدان که دوازده امامند مدام

از مهر جهان فروز و شک نیست که مهر

گردد به دوازده مهش دور تمام

حضرت ستوده حسب حسینی نسب عارف رموز مسایل

شرعی واقف علوم عقلی و نقلی سلاله سلسله

امامزاده عریضی امیر محمد جعفر مفتی

۱۵

به زیور کمالات علمی و عملی متحلی و از رذایل و نقایص نفسانی متخلی،

[۲۷۹ ب] ذات کامل الصفاتش منبع فنون فضایل و معالی ، و محکمه حقانیت

اساسش مرجع اصاغر و اکابر و اعالی ، و مکنون ضمیر منیرش محض خیر و نیک

خواهی ، و به تحقیق که این سخن از تکلف بیگانه و از ریا بریست و نه از قبیل

۲۰ تصنیفات منشیانه و آرایش سخنور است شعر :

خجسته ذات شریفش به صورت بشری

تبارك الله گویی که رحمتیست جسیم

در علم فقه و حدیث کمال تفقه دارد ، چنانچه اهالی این دیار پیوسته از رای

رزینش استفتا می نمایند و در معضلات مسایل از ذهن وقادش انحلال می جویند. در

اکثر علوم متداوله خاصه در فن طب ید طولی دارند، اما از غایت دین داری متوجه
معالجه مرضی از امراض جسمانی نگشته سوداوی مزاجان علت تنازع را به داروی
سودمند تصالح مداوا می نماید. از لسان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضل و
احسانست در وقت افاده، نظم:

عقل واله شود و دیده بماند حیران

دل منور شود و قوت روان یابد جان

به ظرافت طبع وجودت ذهن و سرعت قریحت اتصاف داشت و جمهور عقلا به حسن
تداییر صایبه وصحت آراء ثاقبه اش اقرار و اعتراف دارند و از کمال وثوق و اعتقاد
همه روزه صغیر و کبیر درمهام کلیه وامور جزئیة برای مقتبس^۱ تقصی می نمایند،
شعر:

شد از سعیش قوی ارکان اسلام

ندارد جز شریعت پروری کام

[۲۸۰ الف] در تحریر سجلات و صکوک شرعیه متوحد زمان و منفرد عصر است.
چنانکه بر محررات مهره این فن همیشه نقطه شک گذاشته خط بطلان می کشند و
پیوسته فیصل معاملات شرعیه و قطع منازعات کلیه در خدمت شریفش می شود و آباء و
اجداد کرامش نیز در اعصار خود مشارالیه و مرجع الیه طوایف خلائق بوده اند.
امیدواری به کمال مکرمت کرد گاری آنکه پیوسته آن حاوی فضایل انسانی مقرون
به حصول انواع امالی و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار
گذراند و پیوسته از رشحات سحاب کلاک گوهر بار و قطرات غمام خامه گوهر نثار
ریاض فضل و کمال را ناضر و ریّان گرداند، بمنه و فضله و عونه و طولی.

مقوی شریعت غرا و حامی دین حنیف بیضا

قاضی صفی الدین محمد

بر سرابوستان خاطر فیض مظاهر ارباب فضل و کمال و صدر نشینان مسند
شریعت و اجلال آرایش یافته خواهد بود که اشتها آن افتخار قضاة عظیم المقدار

- به کمال علم و دانش در اقطار امصار به مرتبه ایست که احتیاج شرع و بیان ندارد و اعتبار آن استظهار فضایی بلاغت دثار در زمان سلاطین حشمت آیین به مثابه ای بود که قلم دو زبان [۲۸۰ ب] تبیین آن را کما ینبغی محال می شمارد و الحق آن شریعت دستگاه قاضی بود صایب تدبیر روشن ضمیر که به طریق مناصحت جهانی را به راه صلاح آورده بر شاهراه شرع اقدس ثابت قدم گردانیدی و به نوشاروی موعظت انحراف مزاج عدالت را زایل ساخته بر سمت سلامت صفت استقامت بخشیدی و چون مزاج بر مزاج آن جناب غلبه داشت همواره نکات رنگین و کلمات شرین بر لوح بیان می نگاشت و آنچه گفتی به صدق و صواب مقرون و به فواید حکمت و عواید فضیلت مشحون بود . و در ایامی که بر مسند قضا تمکن داشت احدی را یارای آن نبود که سرپایی از جاده شریعت غرا بیرون گذارد .
- تبیین این مقال بر سیل اجمال طوطی کلك بلاغت شعار بیان می نماید که قاضی صفی الدین محمد برادر زاده قاضی عبدالؤمن هرنندی است و قاضی عبدالؤمن سالهای بسیار به حساب ارث و استحقاق بر مسند شریعت آن ولایت اشتغال داشت و قاضی صفی الدین محمد در ایام خجسته آغاز فرخنده انجام سلطنت خاقان وافر احتشام گیتی ستان از وطن مألوف هجرت نموده به یزد آمد و هم در آن روزها از جناب صدور عظام به امر تصدی موقوفات [۲۸۱ الف] اشتغال نموده در اندک روزی نظارت سرکار مزبور نیز در قبضه اختیارش قرار گرفت و او به رهنمایی نفس سلیم و ارشاد پیر عقل با رعایا و برایا بوجه احسن سلوک مسلوك می داشت و چون جمال حالش به متابعت ملت حضرت خیر الانام علیه السلام زیب و زینت داشت و همواره همت عالی نهمت بر تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضامی گماشت بنابر آن کار فرمایان قضا و قدر منصب اقصی القضاتی دارالعباده یزد و توابع و لواحق و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال در کف کفایت و قبضه درایت او گذاشتند و آن جامع کمال بر مسند جلال نشسته به آب معدلت و انصاف گرد ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فروشت و در ترویج امور شریعت مساعی جمیله به تقدیم

رسانید و در تمشیت آن امر بر وجهی آثار اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس از مردم آن دیار خیال ارتکاب مناهی در حواشی ضمیر نمی گذاشت و زمان تا زمان پرتو تحسین پادشاه سکندر آیین بر وجنات احوالش تافته تا در کمال دولت و نفاذ امر ترقی عالی یافته منصب نظارت کل خالصجات علاوه مناصبش گشت و بواسطه
 ۵ اطوار حمیده و آثار پسندیده به اندک زمانی اختیار ملک و مال آن ولایت [۲۸۱ ب] مسخر فرمان او گشته پایه قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت و فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سایر عمال از سخن و صوابدید آن قدوه اهل کمال تجاوز ننموده وجوه مستحقین و حاصل و مداخل خالصجات مادام که بروات به مهر آن جناب نرسد هیچکس داد و ستد ننماید. و چون دوام و ثبات جمیع ممکنات
 ۱۰ از مقوله محالاتست و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن آنکه کوکب اقبالش به کمال رسید آفتاب حیاتش به حضيض و بال تحویل نموده سر بر بستر ناتوانی گذاشت و چون دانست که از دایره فنا و فوات هیچکس را خروج ممکن نیست و هر که قدم در عالم وجود نهاد هر آینه شربت اجلش باید نوشید ناچار در شهور سنه ثلث و ستین و الف که عمر عزیزش قریب به هشتاد رسیده بود دل از مال
 ۱۵ و جاه بر داشته راه عالم باقی پیمود، مصراع :

ز دارالقضا شد به دارالسلام

از آن جناب گرامی خلفی به یادگار ماند میرزا محمد مفید نام که به لطف طبع وجودت ذهن و مکارم خلق معروف و به شیوه تهور و سخاوت و کمال همت موصوف است و از اوان رشد تا این زمان که عمر شریفش قریب به هفتاد
 ۲۰ رسیده پیوسته با حضرات عمال و حکام مصاحبت و مجالست نموده همگی اعزاز و احترام و اکرامش بجای می آورند. در شهور سنه احدی و ثمانین و الف امر جلیل القدر احتساب خطه یزد به آن جناب رجوع گردیده [۲۸۲ الف] و حالا در آن مهم استقلال دارد. و بخشنده بی منت جهانبین آن جناب را به دیدار دو اختر برج سعادت^۱ که دوجوان پسندیده خصال حمیده افعال خجسته اطوار که

به محاسن آداب و مکارم اخلاق و حسن خلق و استقامت طبع و سلامت نفس زیب و زینت یافته اند روشن ساخته: بزرگتر میرزا محمد عظیم که لمعات اصناف صفات محمدت آثارش بسان فروغ آفتاب بر تمامی فرق بشر ظاهر و هویداست و محتاج به شرح و بیان نیست ، مصراع :

۵ به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را

و آن حاوی کمالات نفسانی در سنه خمس و سبعین و الف بهامداد و توفیق سبحانی در ایام شباب و عنفوان اوان جوانی که بیست مرحله از منازل سنه طی نموده بود به دلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل « والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم » قدم از سر ساخته و آن را سرمایه همه مرادات شناخته پای در وادی بطحا و یثرب نهاد و بهادای مناسک حج اسلام و طواف بیت الله الحرام پرداخته به زیارت روضه منوره ۱۰ حضرت خیر الانام علیه السلام سرافرازی یافت و از آنجا به عتبات عالیات شتافته سعادت ابدی حاصل نمود، شعر :

پای ملامت زده بر سنگ آرز

روی نهاده به زمین نیاز

۱۵ و پس از آن در ضامن امان حضرت منان به وطن مألوف و مسکن معهود مراجعت نمود و اکنون در غایت اعزاز و احترام و فراغت خاطر در دارالعباده یزد مقام دارد و همواره اوقات شریف را بهادای وظایف طاعات مصروف می دارد .

و کهتر میرزا محمد سدید است که بواسطه [۲۸۲ب] اتصاف به وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب انگشت نمای خرد و بزرگ گشته و به سبب صلاحیت جبلی و ملایمت اصلی و توفیق سرمدی از مبادی ایام صبی اوقات خجسته ساعات را به ۲۰ تحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشته بواسطه جودت ذهن و وحدت طبع به اندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم بر افراشت، و بی شایبه تکلف درین روزگار آن جناب به مزید صلاح و تقوی و سعی

در اوامر طاعت و عبادت و تحصیل در علم و فضیلت از اکثر صنادید آن ولایت علم مفاخرت می افرازد .

بر خواطر از باب اجلال مخفی نماناد که جناب قاضی صفی الدین محمد در ایام اقتدار و کامرانی باجرای قنوت و انشاء عمارات عالی وقصور زرنگاری بسیار ۵ راغب بود و در شهر و بلوکات باغات بهشت بنیاد احداث فرمود. در بدایت حال در قریه توران پشت باغی مروح طرح انداخته عمارتی نیکو ساخت و در حوالی آن قناتی جاری ساخته مزرعه احداث کرد مشتمل بر باغات و عمارات و حمام و غیر ذلک و موسوم نمود به مفید آباد. و در قریه تفت باغی که رضوان از رشك آن انگشت تحریر بدنجان داشت در ید تصرفش بود و بعد از فوت او متعلق گشت بافادت پناه مولانا ۱۰ علاء الدین محمد. و در اصل قصبه مهریجرد خانه و باغچه که بنا کرده معمار همت خواجه عبدالعظیم سمنانی بود، با بسیاری از باغات و اراضی و حقا به عنوان تملیک شرعی داخل متصرفات او گشت. و در «محلّه پیر برج» خانه عالی اساس طرح انداخته در ایام حیات بلکه زمان اقتدار در آنجا بسر می برد. و همچنین در اکثر قری و مزارع املاک و رقبات و باغات بهم رسانید. و در اصل شهر مستغلات^۱ بیشمار خریده و فور آنها ۱۵ بحدی رسید که هر ساله مالوجها و وجهاتی که موافق قانون مملکت بسر کار دیوان میداد قریب بمبلغ سی و پنج تومان تبریزی میشد.

شریعت پناه قاضی محمد محسن

بعد از آنکه متقاضی اجل که حجتش در محلّه قضا بنشان «لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون» ثبت یافته بود در رسید و قاضی صفی الدین محمد علم عزیمت بصوب ۲۰ عالم آخرت بر افراخت. قاضی محمد محسن ولد قاضی عبدالؤمن هرندی که به شرف مصاهرت آن جناب اختصاص داشت بر مسند قضای خطه یزد متمکن گشت و پس از چندی سفر حجاز و یثرب اختیار نموده متوجه آن صوب گشت. مولانا شاه تقی که نسبت قرابت قریبه به آن جناب داشت به خدمت دیوان الصدارة العلیة العالیة عرضه داشت که مرغ روح قاضی محمد محسن که در تنگنای قفس قالب محبوس بود در

در بادیه از زندان بدن خلاصی یافته بطرف آشیانه عقبی پرواز نموده است و در ضمن این عرض استدعای منصب قضا کرده [۲۸۳ ب] بمطلب خویش فایض گردید. بعد از آنکه قاضی محمد محسن از آن سفر مراجعت نموده از فوت خود و نصب او درمسند قضا مطلع گردید به غایت متألم گشته آن زمان مرگ خود را معاینه دید، روی به اردوی معلی نهاده به عرض مقربان بارگاه خلافت پناه رسانید، شعر

نشان هستی من زان جهان همی دادند

امید لطف حقم باز این جهان آورد

و به شاهد و بینة ثابت و محکوم به نمود که در قید حیاتست، اگر چه وکلای دیوان الصدارة العلیه العالیه قول اول را اصح می دانستند و خلاف شبهه بآن راه نمی دادند، اما بنا بر اخذ ارمغان و رشوه سخن او را به سمع رضا اصغا نموده بدستور سابق مهم مزبور را رجوع به او نمودند. بعد از مدتی زمانه رقم عزل بر صفحه عملش کشید و در شهر سنه احدی و ثمانین و الف علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراخت .

سیادت و شریعت پناه افادت و فضیلت و نجابت دستگاه

خلف السادات شها با میرزا عبداللهاء نایب الصدارة

العلیه العالیه

۱۵

نخل بند حدایق اخبار گلدسته احوال آن حضرت را بدین روایت زیب و زینت می دهد که سیادت و غفران پناه [۲۸۴ الف] میر محمد حسین المشتهر به میر اجری والد ماجد آن حضرت از جمله اجله سادات صاحب سعادات عظیم القدر دار المؤمنین استرآباد است و به جود طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم و اتصاف به فضایل و اکتساب کمالات سرآمد اکابر زمان و مستعدان دوران بود و به وفور تمول و ثروت مشهور و به صفت نجابت و قدمت خاندان برالسنه و افواه مذکور . املاک و رقباتش از حیطة ضبط بیرون و نفایس اسبابش زیاده از چند و چون . همواره اوقات خجسته

۲۰

ساعات به صحبت ارباب نظم و نثر صرف می نمود و احیاناً زبان به نظم اشعار می گشود.
این دو بیت در سلك منظومات آن جامع کمالات انتظام دارد ، نظم :

ما نواسنجان محنت خانه زاد غریبتیم

در میان بیضه ما را ز آشیان برداشتند

وله

بس که کردم گریه بر یاد قد آن می پرست

سبزه ازویرانه ام يك گردن ازمینا گذاشت

و چون محالست که زمانه ستمگر ارباب مجد و معالی را پایدار و برقرار
گذارد و حکم محکم و قضای مبرم سمت تقدیم و تأخیر گیرد در شهر سنه سبع
و اربعین و الف جمعی از اهل شر و فساد که از آن جناب کینه دیرینه در سینه
بداندیش داشتند قاصد انهدام بنای حیاتش گشتند و شبی با تیغهای کشیده در قریه
اشکذر به سر بالینش رفته [۲۸۴ ب] چند زخم بروی زدند تا به رحمت الهی پیوست.
روز دیگر هر چند حکام آن ولایت تفحص و تفتیش نمودند از قاتل خبری نشنیدند
و نه بر حقیقت جرمه مقتول شهید مطلع گردیدند .

در آنوقت که نهال حیات آن سید ستوده خصال به تیغ ستم اعادی از پای درآمد
سلاله آل طه ویس میرزا عبداللها که عقل وافر و کیاستی زاید الوصف داشت و هم
از عهد خردی آثار بزرگی در ناصیه خجسته اش ظاهر و هویدا بود از خطه یزد که
وطن مآلوفش بود به دار السلطنه اصفهان رفته به اکتساب فضایل و کمالات پرداخته
آغاز درس و تحصیل علوم فرمود و به اندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از
امثال و اقران در رده پایه قدر و منزلتش ارتقا یافت و بواسطه کمال فراست و کیاست
و علو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و قرابت قریبه که باسید صاحب حشمت صایب
تدبیر مرجع و ملاذ فضلالی روشن ضمیر میرزا محمد شفیع مستوفی موقوفات ممالک
محروسه داشت پرتو التفات پدری و توجه و اشفاق خویشی [پروری] آن حضرت بر
وجبات احوال خیر مآلش تافته به مصاهرت آن قدوة ارباب جاه و به منصب جلیل القدر

احتساب دارالعباده یزد معزز گردید. و بنا بر آنکه آن سید مرتضوی خصال به زیور ایمان و اسلام و حلیه متابعت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام [۲۸۵ الف] زیب وزینت داشت و همواره همت عالی نهمت بر تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا می گماشت در سنه اربع و ستین و الف حسب فرمان قضا جریان خسرو خلد آشیان صاحبقران تقسیم وجوه مستحقین دارالعباده یزد^۵ که فی الحقیقه منصبیست از مناصب علیه به قبضه اختیار و اقتدارش قرار یافت و چون امانت رکنی اعظم است از خصال حمیده و دیانت اصلی محکم از اخلاق پسندیده، شعر:

شرع که بنیاد صیانت نهاد

۱۰ قاعده دین به دیانت نهاد
و این خصال حمیده و اوصاف پسندیده لازمه ذات شریف آن حضرت است مدت چند سال در آن مهم به نوعی قیام و اقدام نمود که موجب سعادت هردوسرای بلکه سبب حصول رضای حق سبحانه و تعالی گردید، شعر:

از دیانت کار می گیرد نظام

۱۵ وز امانت مرد کامل می شود

و همچنین میرزا عبداللها در سنه ثلث و سبعین و الف به منصب نیابت صدارت علم اقتدار افراشته در فیصل قضایای شرعیه غایت امانت و دین داری و نهایت دیانت و پرهیزگاری ظاهر ساخت و در کمال استقلال به قطع و فصل مهمات دینییه پرداخته مضمون حکم همایون « فاحکم بین الناس بالحق » همواره مطمح نظر عالی اثر گردانیده در هیچ قضیه از قضایای فرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام تجاوز نمی نماید. و حالا در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود اعنی خطه یزد تشریف دارد و به همان مهم پرتو اهتمام انداخته طوایف انام از خواص و عوام به وجود فایض الجودش مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن عقیدت به جای می آورند. و بخشنده بی ولد از فیض فضل ربّانی و اطعام

عام سبحانی آن حضرت را خلفی ارجمند موسوم به میرزا محمد مهدی کرامت فرموده که هم از عهد خردی آثار بزرگی از ناصیه خجسته اش ظاهر است. امید که در خدمت والد بزرگوار بر مدارج علیه عروج نماید. برپیشگاه خاطر اصحاب بینش مخفی نماند که آن حضرت سیادت منقبت در وقتی که قدم بر مسند منصب احتساب گذاشت در «محلّه مصلی عتیق» که منزل آباء عظامش بود طرح عمارتی دلگشا انداخته در نهایت تکلف به اتمام رسانید و میاه دها باد در میان حوضخانه و اطراف عمارت جاری ساخت و اکنون در خرمی و صفا به جایی رسیده که عذوبت زلال خوشگوارش از عین سلسبیل حکایت می کند و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت می نماید.

[۲۸۵ ب] اعلم العلما و افضل الفقها آقا بدیعا

محمد اشیخ الاسلام

لمعات فضایل و کمالات آن جناب مانند فروغ آفتاب جهان تاب منور عرصه [ربع] مسکون است و رشحات اقلام فیض انجام آن زبده شیخ و شاب بسان قطرات سحاب حضرت بخش فضای جهان بوقلمون. حاشیه سجاده اش مهبط فیوضات غیبی و آستانه خلوتش مستقر واردات عالم لاریبی، شعر:

بر سر ازشین شرع ساخته تاج

دل او عرش و مسجدش معراج

در شهر سنه خمسين و الف که قدوة ارباب علم و عرفان و دوحه چمن پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه من الملك العلام امیر معزالدين محمد شیخ الاسلام،

۲۰ مصراع:

کرد رحلت به سوی خلد برین

آن جناب به منصب جلیل القدر شیخ الاسلامی یزد منصوب گشت و در فیصل قضایا اقتدا به سنت سنیه حضرات ائمه هدی نمود و تمامی همت بر احیای رسوم شرع مصروف داشت و همگی همت بر امضای لوازم خیر مقصور ساخت. مرغ محبت دنیا

در ساحت سینه او آشیانی نیافته و پرتو التفاتی از خورشید ضمیرش بر جهان تیره‌وش
نتافته ، شعر :

خوش آن کسان که گذشتند پاک چون خورشید

که سایه‌ای به سر این جهان نیفکندند

و با وجود این ورع و زهدات [۲۸۶ الف] آنچه از خزانه ولله خزاین السموات^۵
والارض نصیب آن حضرت شدی بر فقرا و غربا ایثار فرمودی ، نظم :

رسان کواکب ایثار را بر اوج سپهر

ز برج بذل که ایثار را بسی اثر است

چون قریب مدت بیست سال در آن خطه به فیصل قضایای مسلمین قیام نموده

- ۱۰ از آن شغل هر گاه فراغت حاصل می نمود مجلس افاده گشاده از تفحات انفس فضایل
اقتباسش ضمائر بسیاری از طلبه علوم روشن می گشت . و چون سن شریفش از هفتاد
تجاوز نمود ناگاه گوش هوشش صغیر عقاب اجل شنیده مرغ روح پرفتوحش قفس
از قالب شکسته به سراستان جنان پرواز نمود . ولد ارشد ارجمند افادت پناهش
میرزا قواما محمدا قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار آن حضرت در آن ولایت از امثال
و اقران در گذشت و در فیصل قضایای شرعی غایت امانت و دین داری و نهایت^{۱۵}
دیانت و پرهیزگاری ظاهر ساخته مضمون حکم همایون « فاحکم بین الناس بالحق »
همواره مطمح نظر عالی اثر می نمود . و در هیچ دقیقه از قضایای فرق انام از مقتضای
فتوای علماء اسلام تجاوز نمی نمود ، بیت :

چو قاضی به فکر نویسد سجل

- ۲۰ نگردد ز « دستار بندان » خجل

بعد از چند سال که به آن شغل استقلال داشت در شهر سنه خمس و سبعین

والف ، مصراع :

از حکم قضا سجل عمرش طی شد .

[۲۸۶ ب] و از آن حضرت دوپسر عالی گهر به یادگار ماند :

مہتر عالی جناب فضایل پناه میرزا محمد مغیث و کہتر حضرت افادت و شریعت دستگاہ اقصی القضاۃ میرزا محمد حسیب . بعد از آنکہ والد غفران پناه ایشان ، مصرع :

یافت از حادثہ دہر نجات

منصب قضاء دارالعبادۃ یزد و مضافات مفوض بہ رأی صواب نمای حضرت شریعت پناہی میرزا محمد حسیب گردیدہ در فیصل قضایاء شرعیہ اقتدا بہ سنت سنیۃ آباء عظام و اجداد کرام خویش نمود . و در حین تحریر این اوراق کہ دو سنین از سنۃ ثمانین و الف گذشتہ ہر دو برادر خجستہ سیر در غایت اعزاز و احترام یکی بہ افادہ و ۱۰ استفادہ و دیگری بر مسند قضا تمکن دارند ، شعر :

آن بود خورشید منظر ، این بود برجیس قدر

آن بود محمود طالع ، این بود مسعود فال

حضرت سیادت و شریعت پناہی افادت و فضیلت

دستگاہی شمسۂ میرزا محمد باقر

امامی اصفہانی

در سلك اولاد امجاد امامزادۃ واجب التعظیم امامزادہ زین العابدین علیہ التحیۃ و التسلیم انتظام و بہر تبت برادر زادگی و شرف مصاہرت با قدوة السادات و النجباء شمسۂ امیر سید محمد مستوفی موقوفات ممالک محروسہ دارد . قامت قابلیتش بہ زیور کمال فضل و انسانیت و غایت مکارم اخلاق [۲۸۷ الف] و شریعت پروری آراستہ ، ۲۰ طبع لطیفش مدرك اسرار علوم و ذہن شریفش حاوی فنون . در بدایت حال بہ منصب احتساب خطۃ فردوس نمای یزد و استیفای کل موقوفات آن ملك معزز گردیدہ بر مسند استقلال نشست و بعد از چند سال امر اقصی القضاۃ بہ آن جناب متعلق گشتہ رقم بطلان بر دفتر موقوفات کشید . و چون چندی برین گذشت و

زمانه بسی اوراق لیل و نهار را به سجل شرع آرایی درنوشت به سببی از اسباب آن ،
شعر :

حامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مرتضوی

فی سنه ثلث و سبعین بعد الف قالیچه قضا را به مسند شیخ الاسلامی مبدل ساخت .
آنگاه همت بلند بر فیصل قضایاء فرق عباد گماشت و با ارباب مجد و معالی^۵
سلوک پسندیده مسلوک فرمود. و در شهر سنه خمس و سبعین و الف حسب الفرمان
قضا جریان خاقان خلد آشیان صاحبقران تقسیم وجوه مستحقین که از مناصب علیه
است علاوه مهماتش گشت ، و از آن اوان الی یومنا هذا در کمال اعتبار و نهایت
استقلال به مهمات مزبوره اشتغال دارد و به وظایف طاعات و عبادات غایت سعی به
جای می آورد. و در منزل جنت نمای « باغچه بهشتی » که عمارت یافته غفران پناه^{۱۰}
میرزا حکیم کلانتر است با علماء و اهل حال صحبت می دارد .

شریعت پناه مرحمت دستگاه مولانا

شاه تقی نایب الصداره

برادر زاده و داماد عمده المحدثین و افتخار المحققین آقا هدیه‌ء شیخ الاسلام
بود و از فنون علوم متداوله بهره مند، و در بعضی اقسام فضایل و کمال دعوی مهارت^{۱۵}
می نمود. در بنیادیت حال به امر نیابت صدارت به خطه یزد آمده چند گاه به همان مهم
راضی و شا کر بود. [۲۸۷ ب] در سنه خمس و ستین و الف که اقضی القضاتی قاضی
محمد محسن هرنندی که با آن جناب قرابت قریبه داشت به اراده گزاردن^۱ حج اسلام
روانه حجاز گردید جناب نایب الصداره به دیوان الصدارة العلیه العالیه عرض نمود
که شریعت پناه مذکور از راه بادیه عنان گردانیده به جانب دارالملک فنا رفته^{۲۰}
است، به جایزه و جلدوی این خبر منصب جلیل القدر قضا به دستیاری کارکنان قدر
و قضا به او متعلق گشت . قاضی محمد محسن بعد از مراجعت از سفر خیر اثر بر
آن حال اطلاع یافته آن زمان مرگ خود را معاینه دید و به اردوی معلی شتافته به
شاهد و بینة ثابت و محکوم به ساخت که در قید حیاتست. هر چند که و کلاء عظام

مشهور است که قوت عربیت و بلاغت آن جناب به مرتبه ایست که هر مرتبه خطبه غیر مکرر انشاء کرده به سمع خلایق می‌رساند و در علم انشا کمال وقوف دارد.

سیادت و فضیلت دستگاه

میر عبدالمطلب اشکذری

سید حمیده اخلاق خجسته اطوار به سلامت نفس و استقامت طبع مشهور و در خط نسخ سرآمد خوشنویسان نزدیک و دور است. در تحریر صکوک و سجلات مهارت تمام بهم رسانیده رایت بی مثلی می‌افرازد و به طریق آبا و اجداد در قریه اشکذر من اعمال دارالعباده یزد به امر قضا منصوب و به فیصل قضایای شرعیة فرق انام بر حسب فتوی علماء اسلام قیام و اقدام دارد.

شریعت پناه قاضی محمد محسن

به وفور فضایل و محاسن خصایل از امثال و اقران ممتاز و به سلامت نفس و کم آزاری و دین داری معروف است. آباء و اجدادش در قریه بهشت بنیاد تفت به امر قضا اشتغال داشته‌اند و به حسب ارث و استحقاق اکنون آن جناب بر مسند شریعت پروری متمکن و در فیصل قضایای [۲۸۹ ب] کافه برایا در غایت پرهیزگاری قیام می‌نماید. و شریعت پناه مزبور را خلف ارجمندیست قاضی میرحسین نام که به زیور صلاح آراسته و همواره اوقات به اکتساب فضایل و کمالات مصروف می‌دارد.

قاضی افضل

ولد قاضی میر محمد نصر آبادی است که به امر قضاء قریه نصر آباد و مضافات منصوب و نسبت قرابت با مرحوم مولانا سلطان حسین ندوشنی که اعلم علماء زمان خود بود درست می‌نمود. قاضی افضل در ایام شباب به اکتساب کمالات پرداخته مهارت تمام در علم تحریر و صکوک شرعی به هم رسانیده مدتی در دارالقضا در سلك محرران انتظام داشت و بعد از پدر به مهم موروث مأمور گشته در غایت

کدّو سعی در آن شغل اشتغال دارد .

☆☆☆

لله الحمد که خامهٔ مشکین عمامه بر سبیل اجمال شمه‌ای از حال قضاة اسلام و مقربان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام در سلك تحریر کشید .

☆☆☆

اکنون به موجب التزامی که نموده عنان بیان به صوب حالات محتسبان معطوف می‌دارد .

[۲۹۰ الف] فصل ثالث از مقاله دوم

در ذکر محتسبان لازم الاکرام

بر رای شریف صدر نشینان مجالس شریعت ظاهر و هویدا خواهد بود که منصب احتساب از اجل مهمات دین نبویست، و چون بی شایبه اغراض دنیوی بدان ۵ امر جلیل القدر قیام نمایند منتج سعادات اخرویست و به جهت تقویت ارکان ملت حضرت خیر البشر و تمشیت مهمات امر معروف و نهی منکر فضلاء دانشور پیوسته در دارالعباده یزد به اجتهاد رای شرع آرای فرق انام را به ادای وظایف طاعات و اقامت نماز جمعه و جماعات امر می فرموده اند و از مهابت تازیانه سیاست جهلاء امت را از منکرات بازداشته مستحقان عقوبت را تأدیب می نموده اند، لاجرم روز بروز رونق ۱۰ اسلام و رواج ملت خیر الانام علیه الصلوة والسلام در تزیاید بوده چنانچه یکی از شعرای بلاغت ایاب درین باب فرموده، رباعی:

تا مرشد احتساب آمد به ظهور

زاهد نکشد ز ترس او جام ظهور

شد دغدغه فسق ز خاطر مهجور

فاسق ز می مغانه در دور تو دور

۱۵

[۲۹۰ ب] و چون اوصاف و احوال برخی از آن طایفه جلیله در ضمن حکایات سابقه مرقوم قلم مشکسا گردیده و کیفیت انجام روزگار بعضی دیگر نزد این ضعیف به وضوح پیوسته بود و در حین تحریر این مقاله با خاطر مشوش در محنت غربت

سرگردان و [در] دارالقید هندوستان گرفتار و از صحبت فیض بخش دوستان و
ارباب اخبار محروم مانده در بحر حیرت و اضطراب افتاده هر ساعت تشویش و تفرقه
گوناگون دست می‌داد ، مثنوی :

هر روز که صبح نو دمیدی

۵ بر جان ستمی دگر رسیدی

از سیل سرشک چشم خونبار

هر شام شفق شدی پدیدار

دل از ستم سپهر خود کام

در سینه نداشت یکدم آرام

بنابر آن به پیرامن ذکر آن نگردید و کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان عرض ۱۰
احوال واعظان نصیحت انجام در تکاپوی در آورد.

[۲۹۱ الف] فصل رابع از مقاله دوم

در ذکر واعظان نصیحت انجام

برای عقده گشای واعظان منابر دانش و دانشمندان کارخانه آفرینش روشن و مبرهن خواهد بود که موعظه و نصیحت از جمله سنن حضرت خاتم الانبیا است و علی مرتضی علیه من الصلوة اتمها آن سنت را احیا فرموده اند. و واعظ را چند امر ضروریست: اول دانستن علم تفسیر و حدیث، دوم علم به اخبار و احوال انبیای مرسلین و ائمه معصومین و اولیای کرامت قرین، سیوم عالمی دانشمند فصاحت آیین که عبارت قریب الفهم مؤدا نماید و موزون بوده قوت حافظه داشته باشد و این معانی آیتیست نازل در شأن

عمدة المفسرین ناصح الملوك والاسلاطین عالم معالم التنزیل

واقف مواقف التأویل مولانا نورالله

الواعظ الیزدی

و اولاد امجاد آن هدایت شعار که به صفت زهد و تقوی موصوف و به حسن خلق و به استقامت طبع معروف [۲۹۱ ب] و به وفور علم و دانش و پرهیزگاری در اکناف عالم به غایت مشهور و به سعادت دارین موفق و مستسعد و در علم تفسیر و حدیث بی بدل و در سایر علوم عقلی و نقلی از اکثر علماء زمان افضل اند و آن عالی جناب هدایت دستگاه مقتداء فضلاء زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علماء یزد

بلکه مقتدای دانشمندان هر شهر بوده و سلسله نسب شریفش به علامه نیشابوری ملحق می گردد .

- از اوایل ایام جوانی تا نهایت اوقات زندگی همواره همت با نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات می گماشت و در جمعات به آواز خوش و صوت دلکش در مسجد جامع دارالعباده به امر و عظم و نصیحت عبادالله می پرداخت و در سایر لیالی^۵ به قلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبه علوم می نگاشت. و از آن منبع فضل و افضال تصنیف و تألیف عربی و فارسی بسیار مانده و در نظم اشعار قوت بیشمار داشته و پیوسته در منقبت حضرت رسالت پناه و شاه ولایت دستگاه [۲۹۲ الف] و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین تصنیفات و تألیفات می پرداخت و حالا آن صحایف بلاغت مآب به غایت مشهور است و برالسنه و افواه^{۱۰} محبتان آل عبا مذکور .

- و فور و قوف آن جناب در فن شعر و صفت انشا عربی و فارسی به مرتبه ای بوده که قلم سخن آرا از تبیین آن به عجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغتش در تحریر حکایات و تقریر روایت درجه ای داشته که بیان بنان فصحا توضیح آنرا کماینبغی از جمله محالات می شمارد .^{۱۵}

تألیف «مولودنامه» رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و کتاب «روضه الشهداء» بر ثبوت این دعوی برهان نیست معین و تلطیف عبارات آنها بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن. و چون اجل موعود در رسید زبان زمان به ادای این مقال گویا گردید که ، شعر :

- پیش واعظ منشین قصه طوبی مشنو^{۲۰}

قد برافراز که کوتاه شود این افسانه

و بعد از آنکه آن عالم ربّانی از جهان فانی به عالم جاودانی انتقال نمود

فرزند ارجمند سعادت مندش مولانا هدایت حسین

در علم یگانه در فضیلت نادر

عالی نسبی که بود در دین فاخر

[۲۹۲ب] قایم مقام والد بزرگوار خویش گردید و در هر جمعه در «مسجد جامع

کبیر» یزد که جامع فیوضاتست به نصایح و ارشاد فرق عبادمی پرداخت. و الحق معانی

آیات بینات و احادیث به احسن وجهی و ابلغ صورتی بیان می نمود و در آن باب رایت

تفوق بر امثال و افاضل می افراخت. از سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام داشت. و

چون واقعه ناگزیر در رسید مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت و

جای آباء عظام و اجداد کرام که حسب الارث در تصرف داشت به اعیان علما و ابلغ بلغا

و افصح فصحا مولانا نورالله فرزند دلبند سعادت مند خود تفویض نمود. و آن جامع

فضل و کمال به وفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف

و در انواع محاسن خصایل از اقران و امثال ممتاز و مستثنی و به لطافت طبع و طلاق

لسان سرآمد فصحا و افاضل دوران بود، شعر:

مادر گیتی نزاده همچو او صافی صفات

دیدۀ دوران ندیده مثل او صاحب کمال

و آن عالی جناب بعد از والد فضیلت مآب پای بر پایه منبر نهاد و به گفتن

وعظ و ارشاد عباد همت گماشت و در اثنای موعظه [۲۹۳الف] حکایاتی که مشتمل

بود به وفور حکمت و عبارتی که از صفا و لطافت مشابیه آب حیات بود و از شیرینی

و ظرافت همشیره شربت نبات ادامی نمود، شعر:

سخنهایی به پاکی از گهر به

به شیرینی ز حلوائ شکر به

کسی را کان سخن در گوش رفتی

گر افلاطون بدی از هوش رفتی

و در مبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی آرزوی حرم که عبارتست از استیناس « ان اول بیت وضع للناس، فمن دخله کان آمنا » از زاویه دلش ظهور نموده صدای داعی « و اذن فی الناس » را لبیک اجابت زنان عزیمت احرام و زیارت کعبه مصمم گردانید، نظم:

۵ امید طواف حرم کوی تو افکند

در وادی غم طایفه بی سر و پا را

لبیک زنان بر عرفات سر کویت

صد قافله جان منتظر آواز در را

و بعد از قطع مسافت به مکه معظمه رسیده لوازم وارکان حج بجای آورده توجه

۱۰ به آستان بوسی روضه مقدسه حضرت سلطان تختگاه رسالت و خاقان بارگاه عزت و

جلالت، شعر:

آن شهسوار گرم عنان بلند سیر

کز نه ادیم چرخ دوال رکاب ساخت

صلی الله علی محمد المختار و آله الاطهار نموده به سعادت تقبیل عتبه علیه نبویه

[۲۹۳ب] مستسعد گشت، شعر:

۱۵

ای خاکبوسی درت مقصود هر صاحب دلی

بردن ب خاک این آرزو مشکل تر از هر مشکلی

و پس از فراغ از آداب مراسم زیارت زبان به ادای این مقال گویا گردانید

که، شعر:

۲۰

سخن بست از لبم احرام طوف کعبه دها

تماشا کن دروچون کاروان کعبه محملها

ز زهد و توبه در کار دلم صد عقده افتادست

بیا ساقی مرا آزاد کن از قید مشکها

بود سیب ذقن نقل می تحقیق عارف را

بیابان حرم را بر سر چاه است منزلها

و به جانب وطن مألوف توجه نموده در ضمان امان حضرت ملک منان نزدیک

به یزد رسید. از نسیم مژده وصول مقدم آن فاضل خجسته سیما گلهای خاطر علما و

۵ فضلا و دوستان باوفا شکفته مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت:
مصراع:

چشم روشن شد که نور دیده ما می رسد

و بعد از وصول به دارالعباده در جمعاعات به شغل موروث قیام نمود مابقی

اوقات فرخنده ساعات را به تحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر

۱۰ اکتساب سعادت اخروی می گماشت و در لیالی تعطیل از درس و مباحثه مجالس

حضرات عالیان و اکابر عالی درجات را به نور حضور روشن ساخته [۲۹۴ الف]

در کمال شکفتگی و بشاشت با ایشان صحبت می داشت - چنانکه بزرگان اشاره به
آن نموده اند، شعر:

صحبت یاران غنیمت دان که نقد زندگی

خاصه از بهر نثار صحبت یاران خوشست

۱۵

خوش بود بهر تماشا گلشن عمر عزیز

وان تماشا هم به دیدار هواداران خوشست

و چون محال است که سپهر غدار درین مرحله ناپایدار از باب فضل و افضال

را آسوده و برقرار گذارد در شهر سنه سبع و ستین و الف هجریه نبویه بر بستر ناتوانی

۲۰ افتاد و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه

در گذشت. داعی « والله یدعوا الی دارالسلام » ندای « یا ایها النفس المطمئنة » به

گوش هوشش رسانید و او به طیب نفس اجابت نموده به ضیافت خانه « فیها ما

تشتهیه الانفس وتلد الا عین » خرامید. نهال ثمر بخش گلزار فضل به صر صرفنا از

پای در افتاد و آفتاب برج اوج کمال روی به حضیض و بال نهاد، بیت:

گردون که مرکز ستم و نقطه بلاست

يك دل که مبتلای غمش نیست در کجاست

و چون آن جناب دامن همت بر عالم افشاند از وی خلف نيك اختری به یادگار ماند .

و هو العالم الفاضل مولانا محمد هـ الله که در او ان صبی به تحصیل

علوم اشتغال نموده در اندك زمان در تمامی فنون متداوله به درجه کمال ترقی کرده و در میدان دانش قصب السبق از علماء زمان در ربود و بعد از آن آغاز درس و افاده فرمود . از شمیم فضایل و کمالاتش مشام گلزار طالبان علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش ریاض [۲۹۵ب] دانش در حضرت و نصارت از ساحت بوستان ارم در گذشت و بعد از آنکه والد غفران پناهش . مصراع :

۱۰

رفت از دار فنا سوی بهشت

آن علامه بی مثال آفاق که به جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علوم دینی تصاف دارد بر فراز منبر موروث برآمده به آواز فرح افزا و صوت دلگشا به امر موعظه و نصایح عباد الله پرداخت، به عبارات فصاحت آیات معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث نبوی صلوات الله و سلامه علیه را مبین به مسامع خاص ۱۵ و عام می رساند و به صیقل نصایح مشفقانه زنگار غفلت از مرآت غافلان می زداید ، شعر:

زهی ضمیر تو از سر کن فکان واقف

زهی بیان تو اسرار علم را کشف

امید که الی یوم القیام صدر منابر به وجود شریفش آراسته [و] فرق برایا از

نتایج طبع سلیمش بهره مند می گردیده باشند و چون راقم حروف نسبت به آن ۲۰ واضع کمالات که، شعر:

جز به قانون علم دم نگشاد

پای از راه دین برون نهاد

عقد اخوت استحکام داده اگر کلمه سخن گذار درین مقام بیش از این در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آن عزیز مبالغه کند شاید که دوربینان ارباب عرض به خودستایی حمل نمایند و گفتار این بی مقدار را داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بکشایند، لاجرم از اطناب اجتناب کرده تحقیق این معنی را به صحبت کثیرالفیض آن جناب حواله نمود .

[۲۹۵ الف] فصل خامس از مقاله دوم

در ذکر خطباء فصیح الکلام

- بر لوح خاطر فضلاء ستوده مآثر این معنی سمت تحریر پذیرفته خواهد بود که چون فصیح بیان انا افصح العرب علیه السلام والتحية از مکة مکرمة هجرت نموده در نواحی مدینه طیبہ نزول اجلال فرمودند، در روز جمعه که از محله قبا متوجه نفس مدینه طیبہ شدند در بطن رانونا فرود آمده خطبه ای در غایت فصاحت خوانده نماز جمعه به جماعت گزاردند^۱ و آن نخستین خطبه ای بود که بر زبان مبارک آن حضرت گذشت و اول نماز جمعه بود که مؤدا گشت. و هم در آن سال سنت اذان جهت اعلام وقت نماز معین شد. اما تا سال هفتم از هجرت آن حضرت بر چوبی که آن را حنانه گویند تکیه فرموده خطبه می خواندند و در سال مذکور منبری مشتمل بر سه درجه ترتیب یافت و ۱۰ مقرر گشت که من بعد خطبا بر منابر صعود کرده خطبه خوانند و آن سنت سنیه در میان امت تا قیام الساعة باقی ماند. و خطه مبارکه یزد که دارالعباده و محل اجتماع علما و فضلا بوده و هست همواره خطبای بلاغت شعار خطبه را به زبان فصیح [۲۹۵ ب] انشا نموده به حسن ادا قرائت نموده اند و احوال جمعی که بر این حقیر ظاهر گردیده به مناسبت مقام درین نسخه بلاغت انجام مرقوم کلاک اهتمام و درسلک بیان سمت انتظام یافته و ۱۵ حالات جمعی دیگر که نزد راقم حروف به تحقیق نپیوست همچنان در پرده اختفا گذاشته از سریبان آن در گذشت.

و حال تحریر این مجلد خطابت مسجد جامع کبیر آن خطه تعلق دارد
 به سید نجیب حسیب نیکو صفات جامع الخصایل امیر محمد ابراهیم مهریجودی
 که به شرف سیادت و علو نسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوفست و والد
 غفران پناه او امیر خلیل الله واجداد کرامش به این امر قیام داشته اند ، اقدام دارد .
 و در هر جمعه خطبه در غایت فصاحت به آواز دلکش به مسامع اصحاب دور و نزدیک
 می رساند .

[۲۹۶ الف] فصل سادس از مقاله دوم

در ذکر منجمان برجیس احترام

- حکمای دقیقه شناس و دقیقه شناسان حکمت اقتباس دانند که علم نجوم از جمله معجزات ادریس پیغمبر است علی نبینا وعلیه الصلوۃ والسلام. و منجمان در اکثر زمان محتاج الیه امیر و وزیر و برنسا و پیر بوده اند و در خطه میمنت -
- افزای یزد جمعی در آن علم شریف انگشت نمای صغیر و کبیر گشته کوکب طالع ایشان درخشیدن آغاز نهاده و به سبب حسن طالع و مهارت در آن فن آفتاب عنایت سلاطین آفاق سایه مرحمت بر وجنات احوال ایشان تافته خصوصاً زبده اصحاب تقویم افتخار ارباب تنجیم مولانا محمد طاهر منجم اردکانی یزدی
 - ۱۰ که تاسپهر دوار به نجوم ثوابت و سیار آرایش یافته و در گرد کره خاک دایراست و به صد هزار دیده در حال عالم و عالمیان ناظر، اختر بخت هیچ صاحب طالعی را مانند کوکب اقبال آن سعادت مند ندیده که در بارگاه فلک ارتفاع احدی از سلاطین به این مرتبه ارتفاع نیافته باشد و از شعشعه انوار خورشید مثال پادشاه مجازی به حضیض و بال نرسیده باشد، سوای اختر اقبال آن ستوده اوصاف که روز بروز به اوج رفعت و کمال رسیده و آفتاب عنایت خاقان ستوده خصال سرو گلزار جاه و
 - ۱۵ جلال سلطان شاه صفی ماضی انارالله برهانه بروجنات احوالش تافته به رتبه تقرب رسیده و پایه قدر و منزلت او از ایوان کیوان در گذشته از عقد خسوف و کسوف ایمن ماند. و بنا بر التفات خسرو کیوان جاه قصبه طیبه اردکان من اعمال دارالعباده

یزد که محل توطن و مسکن آباء عظام و اجداد کرام آن فاضل عالیمقام بود تیول و مقرری او مقرر گردید و خواص و عوام آن خطه بوجود فایض الجود [۲۹۷ الف] آن جناب مستظهر و مطمئن خاطر گشته در بستر راحت غنودند و لوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای آورده و مرفه و آسوده خاطر به عبادات شبانه روزی قیام و اقدام می نمودند. و چون دوام و ثبات در عالم محنت انجام به هیچ فردی از افراد ممکن و مسلم نیست لاجرم آن جناب در شهر سنه^۱ و الف هجریه از دست ساقی اجل جام راحت ممات نوشیده علم عزیمت به صوب عالم آخرت بر افراخت، مصراع:

بقا بقای خداست و ملک ملک خدا

۱۰ و از او دو خلف به یادگار ماند: یکی موسوم به میرزا محمدعلی که مدتی مدید دزمره مقربان آستان ملایک آشیان اعلی حضرت خاقان خلد آشیان صاحبقرانی انتظام داشت، و دیگری میرزا محمد شفیع که اکنون در وساده دولت متمکن و علم اقتدار می افرازد و به مجالست مجلس بهشت آیین خسرو سلیمان بارگاه سرافرازی دارد.

۱۵ و دیگری [۲۹۷ ب] نتیجه الا کابر العظام میرزا محمد مظفر خلف نجم محمود است که به علو قدر و رفعت مکان و شرف دودمان از اشراف و اکابر زمان ممتاز و مستثنی و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی آن جناب مانند حکم قضا و قدر تخلف نمی نمود، بیت:

همه زیج فلک جدول به جدول به اصطربلاب حکمت کرده مدخل

۲۰ ذات فایض البرکات آن مرجع اهل کمال به اداء وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش به خیرخواهی خالایق معروف. عمال خجسته افعال در تعظیم و احترامش می کوشیدند و اشراف و اهالی به مجالست و مصاحبتش مفتخر می بودند. و چون به اقسام کمالات حسنه آراسته گشته شرف مصاهرت مرجع سادات عالیمقام و ملاذ علماء اقطار جهان امیر معزالدین محمد شیخ الاسلام دریافته بود و بعد از

آنکه سن شریفش از هفتاد سال متجاوز گشت ندای «یا ایتهالنفس المطمئنة» را به گوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید. میرزا محمد سامع و میرزا وجیه الدین و میرزا محمدمجیب که از جمله اعظام اولاد خیرالبشر واجله سادات سعادت اثر و جوانان حمیده اخلاق خجسته اطوار پسندیده سیر که به سلامت نفس واستقامت طبع ومحاسن آداب ومکارم اخلاق معروف وبه صدق گفتار وحسن کردار موصوف پیوسته • به اکتساب فضایل نفسانی و کمالات انسانی قیام و اقدام دارند صبیحه زاده آن حضرت اند، ووالدغفران پناه ایشان سیادت و نجابت پناه سلاله السادات میرزا غیاث خلف میرزا رکنا محمد است که از مشاهیر سادات صاحب سعادت آن ملک بود.

و دیگری از منجمان صلاحیت دثار مولانا جعفرست که در علم نجوم بی مثل زمان و در اکثر علوم سرآمد امثال و اقرانست و پیوسته اوقات شریف را به اداء ۱۰ وظایف طاعات و عبادات صرف می نماید و در سلوک ریاضت و تقوی تتبع قدما می کند و همواره بر سجاده پرهیز گاری و دین داری نشسته شرایط اوراد بجا می آورد و به زبان راز مضمون این مقال به ادا ، می رساند، بیت :

از پی شوق و ذکر حق ما را

۱۵ در دو عالم دل و زبانی بس

وز طعام و لباس اهل جهان

کهنه دلقی و نیم نانی بس

و خالق بی مانند او را ولدی کرامت کرده مولانا عبدالواحد نام که سیماء

صلاح از ناصیه اش ظاهر و حرکات والد از سکناش باهر ، و آن دو فرشته خصال در

«محلّه اهرستان» به «کوچه عنبری» ساکن و به عبادات شبانه روزی قیام دارند . ۲۰

[۲۹۸ الف] فصل سابع از مقاله دوم

در ذکر خطاطان

علماء فن تاریخ و سیر اتفاق دارند که صنعت کتابت به امداد قلم و مداد مخترع
ادریس پیغمبرست علیه السلام و کعب الاحبار^۱ که از جمله اخبار علماء اخبار تمیز و اشتہار
دارد در اخبار درج کرده است که اول کسی که آغاز کتابت فرمود آدم صفی بود علیه السلام
و این صورت پیش از فوت آن حضرت به سیصد سال واقع شد، اما در مکتوبات آن حضرت
کاغذ و قلم و مداد مدخل نداشت زیرا که صفی الله بر گِل کتابت کرده آن را به آتش
مطبوخ گردانید تا به مرور شهرور از الواح خواطر محو نشود و دلیل بر آنکه صنعت
کتابت در زمان ابوالبشر علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام ظهور یافته و بصحت پیوسته
آنست که در آن وقت که حق سبحانه و تعالی ذریت آدم را در عالم رؤیا بدان حضرت نمود
نظر آن جناب بر جوانی افتاد که بسیار می گریست. از جبرئیل علیه السلام پرسید که
این جوان کیست و سبب گریه او چیست. روح الامین جواب داد که از جمله اولاد عظام
تست و در سلك انبیای عظام انتظام دارد واسم شریفش [۲۹۸ ب] داود است و گریه او را
سبب الله تعالی می داند. آدم باز سؤال فرمود که عمر داود چند سال خواهد بود؟ جبرئیل
جواب داد که مقدر چنانست که آن حضرت مدت شصت سال در جهان سریع الانتقال
زندگانی نماید. آدم علیه السلام بر قلت حیات داود رحم کرده و شفقت ابوت به حرکت
آمده فرمود که من چهل سال از عمر خود به داود بخشیدم و آن بخشش مقبول بارگاه
خالق موت و حیات افتاده مقرر شد که داود علیه السلام مدت صد سال در دارالملال

به سر برد و چون نهصد و شصت سال از عمر آدم علیه السلام بگذشت ابویحیی به ملازمتش رسیده قصد کرد که به قبض روح مطهرش قیام نماید. حضرت آدم فرمود که بخشنده بی منت عمر مرا به هزار سال مقرر و مقدر کرده است و هنوز چهل سال از آن باقی مانده، سبب تعجیل چیست؟ عزرائیل گفت که تو چهل سال از آن به داد و علیه السلام بخشیده ای. آدم از کیفیت واقعه فراموش کرده انکار فرمود. عزرائیل این صورت را معروض رای بارگاه ۵ حضرت عزت گردانید. فرمان الهی صادر شد که چهل سال دیگر مزاحم ابوالبشر نشود و عمر داود نیز صد سال باشد، مشروط بر آنکه من بعد هر کار که در میان بنی-آدم واقع شود وثیقه موشح به خطوط شهود و عدول نویسند تا در وقت فیصل آن [۲۹۹ الف] قضیه انکار نتوانند نمود. بالجمله در زمان انبیای سابق امت ایشان به خطی کتابت می کرده اند و در زمان حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله وسلم خط کوفی شایع نبود ۱۰ و حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب و حضرات ائمه معصومین صلوٰة الله و سلامه علیهم اجمعین به خط کوفی کتابت فرموده اند.

و صاحب تاریخ «هفت اقلیم» را اعتقاد آنست که خط کوفی اختراع حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است.

در زمان خلافت مقتدر یا قاهر که از جمله خلفاء عباسی اند محمد بن علی ۱۵ ابن مقله که بر مسند وزارت تمکن داشت رقم نسخ بر خطوط سابق کشیده اختراع خط ثلث و نسخ نمود و یاقوت مستعصمی در خلافت مستعصم تصرفات در آن نمود و به قلم مشکین رقم خط نسخ بر لوح تعلیق ثلث ابن مقله کشید و در تمامی اقطار عالم این خط شهرت یافته به آن کتابت کردند.

و در «رساله خط» که از جمله تألیفات میر علاء الدوله حسینی است مذکور و در ۲۰ صفحات آن مسطورست که خط کوفی از مخترعات حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب صلوٰة الله و سلامه علیه است و در سنه ۱۰ و ثلثمائة ابن مقله خط نسخ و توقیع را اختراع نمود و بعضی بر آنند که خط ثلث و توقیع و نسخ و ریحان و رقاع از استخراج ابن مقله است و خط نستعلیق در زمان حضرت

صاحبقران امیر تیمور گورکان مولانا میر علی تبریزی اختراع نموده و خط نستعلیق که از رقاع و توقیع مأخوذ است اسناد آن به خواجه تاج سلمانی کرده اند. و در همان کتاب مذکور است که یک روز خواجه تاج در سمرقند به اتفاق علما و اکابر و شعرا به سیر باغی رفت. در اثنای صحبت در فن کتابت و مهارت در آن سخن به میان آمد. خواجه تاج برای امتحان دوات و قلم طلب کرد و به نوشتن مشغول گردیده ۵ چون چاشتگاه شد و طعام ترتیب یافت و سفره در میان آوردند دو هزار و هفتصد سطر از جمیع خطوط نوشته بود که همگی متحلی بود بر تعلیم و اسلوب و قواعد خط و در آن باب وثیقه نوشته شیخ الاسلام و اکابر و علما و جمعی که حاضر بودند مهر کردند.

۱۰ و صاحب خطان عرصه دلگشای یزد به خامه خطوط شعاعی مهر منیر بر کاغذ زر افشان اطباق آسمان مشق فضایل کردند و در خطوط اصول که عبارتست از ثلث و نسخ و محقق و ریحان و رقاع و توقیع بجایی رسانیدند که دیده هیچ مبصری بر مانند رقمی که از قلم مانی شیم [۲۹۹ ب] ایشان نیفتاده بلکه خامه معجز طراز آن سرافرازان رقم نسخ بر خطوط جمیع خوشنویسان کشیدند و به خط تعلیق ۱۵ و نسخ تعلیق که از خطوط فروعت قصب السبق از امثال و اقران ربودند.

و سرآمد خوشنویسان نگارخانه یزد مرحوم مغفور سعید مولانا شمس الدین محمد شاه حکیم است که به صفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزگاری اتصاف داشته و در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل نموده به تخصیص در ثلث و نسخ و رقاع و توقیع و در علم کتابه نویسی عدیل و نظیر نداشته. چنانچه بی شبهه سطور آن ۲۰ رشك لؤلؤی منشور و نسخ و رقاع خوشنویسان نزدیک و دور است. اگر خوش خطان بلاد و امصار به دیده بصیرت بر کتابه مسجد چقماقیه و پیش طاق عمارت حاجی صدرالدین احمد ابیوردی که از نتایج قلم سحر آثار آن جنابست نظاره نمایند از روی انصاف خواهند فرمود، رباعی:

ای کلك تو ز آيينه دل زنگ زدای

از جوهر خط تو بصر نور فزای

هر چند که چشم تیره گردد ز غبار

بیند ز غبار خط تو دیده جلای

- ۵ وفات آن جناب در غره شهر محرم الحرام سنه اثنی و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و مدفن و محل آسایش او در «مزار زنگیان» واقع گردید .
- [۳۰۰ الف] و از جمله مشاهیر آن طبقه دیگری مولانا کمال الدین بن مولانا شهاب الدین المشتهر به عصار است که در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل فضایل نفسانی موفق گشته و با وجود حسن خلق و لطف طبع در خط ثلث و نسخ و رقاع و توقیع آن مقدار مهارت حاصل نموده و بر آن دست یافته که تعلیم مشکین رقم خط ۱۰ نسخ بر الواح خطوط خوشنویسان کشیده و آن جناب همواره به کتابت قرآن مجید اوقات شریف صرف می نمود و گاهی به جهت یادگار به کتابه نویسی همت می گماشت و کتابه آن جناب در عمارات دلگشای یزد بسیار است . کتابه که در بیرون حظیره آقا شمس که در حوالی «میدان شاه» واقع است از جمله تحریر مشارالیه است که چون خط عذار خوبان دلربا و در نظر ارباب بصیرت ظاهر و هویدا است و هر کرا ۱۵ نظر بر آن می افتد بی اختیار بر زبان می آورد ، رباعی :

ای خط تو از لؤلؤی مکنون خوشتر

چون خط عذار خوبرویان دلبر

کردی یا قوت اگر به خط تو نظر

- ۲۰ فی الحال زدی دست تعجب بر سر

و دیگری مرحوم ملا فاطمه سلطان صبیة ملا مقصود است که به حسن خط

ثلث و نسخ [۳۰۰ ب] سرآمد خوشنویسان و مانند هلال انگشت نمای متوطنان

اکناف بود و توفیق الهی شامل احوال ستر عظمی گشته پیوسته به نوشتن کلام الله

مجید و فرقان حمید و « صحیفه کامله » اشتغال می نمود و به اعتقاد مستعدان اطراف آن عفت شعار قلم نسخ بر خطوط یاقوت و خواجه عبدالله صیرفی کشیده ، و همشیره آن عفت قباب عمده نستعلیق نویسان جهان بوده .

و از جمله خوش نویسان این خطه جنت مرتبه مولانا ابوطالب که به صفت زهد و تقوی موصوف و معروفست و در نوشتن خط ثلث و نسخ سرخیل نویسندگان نزدیک و دور و در علم کتابه نویسی علم مفاخرت می افراخت و از رشحات خامه مشکین عمامه اش تتمه سوره انافتحننا [است] که در کتابه صحن مسجد جامع کبیر است ، معلوم همگنان می گردد .

و دیگری از آن جمله شیرازه مجلس اهل صحبت و طرب مولانا نورالدین محمد کجونی است که به لطف طبع و صفاء ذهن موصوف و به فنون کمالات معروف بود . در مبادی ایام جوانی تا اوان اوقات زندگانی پیوسته اوقات شریف را به صحبت فضلا و علما و اکابر اهالی صرف نموده دقیقه ای از دقایق [۳۰۱ الف] ندیمی و نکته پردازی فوت و فرو گذاشت نمی کرد و مهارت در علم تواریخ و شناختن خطوط از ابنای زمان امتیاز تمام داشت و در علم کتابه نویسی علم مفاخرت می افراخت و به قلم اعجاز کردار به نوشتن خط ثلث و نسخ خط نسخ بر خطوط استادان کشیده بود . و عمارات شهر و بلوکات بل اکثر بلاد و امصار که بنظر او در آمده و دست بدان رسانیده بقلم صحایف نگار اشعار آبدار بدیوار آن نوشته و اسم خود را در تحت آن به یادگار ثبت نموده . چنانچه در میانه ظرفا مشهور و معروفست که نو بتی با جمعی از مصاحبان حریف و جوانان لطیف به باغی در آمد که خلد برین از لطافت آب و هوای آن عرق انفعال بر روی جاری می ساخت و در آن باغ عمارات عالیه پر تزیین که رشك قصور جنان بود معماران مدقق و مهندسان مؤسس ساخته بودند و در جنب آن عمارت « صحت خانه » ترتیب داده بودند . آن عزیز بی آنکه پی بر آن برده معلوم نماید که چه مکان و کدام محل است در دیوار « صحت خانه » این بیت مرقوم می سازد ، نظم :

[۳۰۱] به نادانان چنان روزی رساند

که صد دانا درو حیران بمانند

العبد نورالدین محمد کجویی

ظرفا و ندما که بدین معنی اطلاع یافتند این بیت را ورد زبان ساخته پیوسته با آن عزیز «دهان خوانی» می کردند و چون عمر عزیزش قریب به هشتاد رسید از صحبت دوستان ملول گشته در سنه ثمان و سبعین و الف هجریه هجرت نموده در زاویه عدم منزوی گردید. محل سکنی آن جناب در دار فانی در «محلّه شیخ داد» بود و مدفنش در جوار سید میر اشرف حوالی بقعه رفیعۀ سلطان مشایخ شیخ تقی الدین دادا محمد علیه التحیه والغفران اتفاق افتاد، مصرع :

۱۰ روح پاکش در جهان پر نور باد.

و دیگری فضیلت و کمالات دستگاه مولانا افضل محرر محکمۀ علیّه دارالقضاء یزداست که در انواع فضایل و کمالات درجه علیا دارد و اکثر خطوط در غایت جودت بر صحیفه تحریر می آورد، شعر:

مشام دهر معطر شود گهی که کند

۱۵ بیاض صفحۀ کافور را به مشک افشان

خطوط باصفایش مانند سبزه گلزار جهان و قطعات دلگشایش زینت صفحات زمان، منشیان شیرین زبان [۳۰۲ الف] به بدایت مراتب کمال او نرسند و نظر دقیق هنروران صاحب عرفان به دقایق ارقام کلام معجز نظامش راه نیابند. قریب بمدت سی سالست که آن عزیز در محکمۀ دارالقضاء یزده امر تحریر اشتغال دارد.

۲۰ در این مدت احدی سخن بلند و رکیز ازو نشنیده و به ناخن بی حرمتی رخسار

اعتبار احدی نخراشیده، بلکه در نهایت خلق و شکفتگی و کم طبعی در فیصل مهمات مسلمین و مسلمات همت می گمارد. وقتی که گوش به حرف شخصی می دارد کمیت واسطی نژاد قلم را در عرصه میدان عرض دیگری جولان داده و یکی را به تحریر و

دیگری را به استماع تقریر راضی و خوشنود ساخته و پیوسته این مضمون را ورد زبان خود نموده ، شعر:

عمر به خوشنودی دلها گذار

تا ز تو خوشنود شود کردگار

• و دیگری از خطاطان سحر آثار استاد الماهرین و افتخار المعاصرین مولانا

زین العابدین آبشوری است که در نوشتن خط نستعلیق مرتبه عالی یافته و با وجود حسن خط به انواع فضایل و کمالات و تقوی آراسته بود . خطش در میانه خطوط استادان کالشمس من سایر الکواکب امتیاز تمام دارد و به قدرت و تعلیم از خطوط [۳۰۲ ب] متقدمین رجحان یافته و گاهی به نظم اشعار زبان می گشاد و دیوان اشعار او در میان فرق انام به غایت مهشور است و این غزل که از جمله منظومات آن جناب و بخاطر بود

۱۰ مرقوم گردید ، غزل:

تا عشق تو در جان من خسته وطن ساخت

شادم که سرای دلم از غیر تو پرداخت

تأثیر می شوق تو نازم که به یکدم

یکباره مرا بی خبر از هستی خود ساخت

تنها نه سر من به سر کار وفا رفت

صدهمچو مرا درد تو از پای در انداخت

تدبیر من سوخته دل غیر فنا چیست

گر آتش غم شمع وجودم همه بگداخت

ترك سر خود چون نکنم کای ستم اندیش

ساغر زده خنجر بکف از خانه برون تاخت

تر دامن من تو نکو یافتی ای عشق

کس قلب زراندود مرا غیر تو شناخت

تاراج الم شد خرد عزلتی آن روز کاندر دل او آتش شوقش علم افراخت

و آداب تعلیم را به شاگردان در لباس نظم ادا می نمود ، اکابر و اشراف به ملازمتش می رفتند و به شاگردیش مباحثات می نمودند . وفات مولانا مشارالیه در اواخر سلطنت خاقان علین آشیان شاه صفی صفوی بهادرخان اتفاق افتاد . و آن جناب را دو پسر بود : یکی مولانا محمد محسن و دیگری مولانا کمال الدین اصیل . هر دو در نهایت صلاح و تقوی و فی الجمله در خط نستعلیق دستی داشتند و بعد از مدتی ایشان نیز به دیدن والد خود شتافتند .

و دیگری از آن طبقه زبده الاماثل والاقران خواجه علی اکبر است که به خصایل و شمایل مرضیه اتصاف دارد . در مبادی ایام جوانی به رسم تجارت به جانب بلاد هندوستان رفته در کمال اعتبار چند سال در آن ملک ماند . بعد از مراجعت گاهی به نیابت غفران پناه میرزا محمد شفیع وزیر یزد که برادر خرد^۱ آن جناب بود به حکومت اشتغال می نمود و در امر نظم و نسق و سیاست دقیقه [ای] فرو گذاشت نمی کرد . چون از آن امور دلگیر گشت همت بر مشوبات [۳۰۳ الف] اخروی گماشت و به فراغت خاطر در منزل خود که در ایام قدرت و اعتبار در «محلّه مصلی ۱۵ عتیق» ساخته بود منزوی گردید و به نوشتن خطوط اشتغال نمود و در خط ثلث و نسخ رتبه اعلی و درجه قصوی بهم رسانید و در تناسب و استحکام رتبه اش به جایی رسید که دست اهل کمال به دامنش نرسید . در حال تحریر که دوسنین از ثمانین و الف گذشته آن جناب در یزد و در همان شغل مشغول است .

و دیگری ملا عبدالوهاب است ، که دروادی قوت کتابت و صفای خط ممتاز بوده خصوصاً ثلث و نسخ و محقق و پایه آن را به جایی رسانیده که دست قدرت خطاطان به آن نمی رسد و تتبع آن از حیث قدرت و امکان بیرونست . کتابه در «مصنعه درب شاهی» که از رشحات کلام آن جنابست برین معنی شاهدیست ظاهر .

و دیگر از خطاطان ماهر حاجی محمد حسین ولد حاجی قطبی بوده و در نوشتن خط ثلث و نسخ بهره تمام یافته و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن می گماشت و از نتایج قلم مشارالیه کلام الله مجیدی است که در مسجد جامع کبیر عباد الله تلاوت می نمایند.

۵ و دیگری از خطاطان آن ملک سیادت پناه میر محمد فضایل [۳۰۳ ب] طباطبایی است. مشارالیه سید درویش صالح متقی کم آزار است. قریب بیست سال میشود که در محکمه قضات به امر تحریر قیام دارد [و] احدی را از خود آزرده نساخته و حسب المقدور در فیصل قضایای درویشان سعی نموده و هر گاه از آن شغل فارغ می گردد بقیه اوقات صرف کتابت می نماید.

۱۰ و دیگری از خوشنویسان و سرآمد ظرفا و خوش طبعان مولانا رحیمای قاری است که در خط نستعلیق رایت بی مثلی می افرازد و با وجود حسن خط و خلق انواع فنون و اصناف کمالات حاصل نموده و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن می گمارد. قطعاتش چون گلهای بهاری روح افزای و خطش چون خط خوبان دلربای. در فنون شعر و معما سرآمد بلغا و اشعار آبدارش رشك چشمه حیوان و بنات افکار ابداعش غیرت حورو ولدان ابیات دلاویزش ناسخ سخنان سخن سنجان و لطایف لطف آمیزش مرغوب طبایع انسان. هر کس که اشعار شیرین او شنید و ظرافتهای رنگین او استماع نمود [۳۰۴ الف] به جان و دل جویای صحبتش گردید، شعر :

رخساره او ندیده چون مردم چشم

فی الحال درون دیده جایش دادند

۲۰ در شهر سنه ثمانین و الف به پایمردی قابلیت و به دستگیری استعداد به اردوی معلی شتافت و قطعات و اقسام کمالات خود به عرض مقربان بارگاه خلافت پناه خاقان سلیمان شان رسانیده به درجه قبول و خلعت استحسان رسیده سرافراز شد و مدتی در اصفهان جنت نشان با اعزه و ارباب دانش گوی مصاحبت و نرد مجالست باخته

باز به وطن مألوف مراجعت نموده و حال تحریر در خطه یزد با دوستان یکدل و
محبان مشفق صحبت داشته به زبان حال می گوید، شعر :

صحبت غنیمت است بهم چون رسیده ایم

تا کی دگر به هم رسد این تخته پاره ها

و این بیت را به آن جناب نسبت می دهند که در تعریف شکيله نام مطلوب ۵
خود فی البدیهه به رشته نظم کشیده، شعر :

شپش سر شکيله بنظر چنان نماید

که میان سنبلستان چرد آهوی خطایی

و دیگری از صاحب خطان ملازکی ولد کوچکتر فضیلت پناه مولانا محمد

محسن معلم است. در سنه احدی و ثمانین بعد الف که ولد مر حومش به سرای باقی ۱۰
خرامید بر زیلوچه تمکین قرار گرفته همت بر تعلیم اطفال مؤمنین گماشت،
مصراع :

به جای پدر شاد و خرم نشست

و تخته جفا بردامان خرد سالان دبیرستان بیغمی گذاشته به تازیانه [۳۰۴ب] صلابت و

زهر چشم نگاه رونق عیش و نشاط از دلشان در ربود، بیت: ۱۵

در ایام او روز طفلان چو شام

شب از بیم او خواب ایشان حرام

و یکی دیگر از خوشنویسان معروف و مشهور مولانا بهاء الدین هزارسپ

بود که چون یاقوت مستعصمی سرآمد گشته نظیر نداشت و در علم انشا و مهارت

در آن رایت بی مثلی می افراخت. اکثری کتابه های عمارات یزد مثل کتابه «مسجد ۲۰

جامع» که به فرموده شاه نظام کرمانی وزیر یزد سوره انا فتحنا منقوش نموده و

استادان سحر آفرین کاشی ساز به کاشی تراشیده نصب نموده، ترتیب داده اند.



لله الحمد والمنة که به تأیید احدی و توفیق سرمدی فصل سابع از مقاله دویم
من مجلد ثالث جامع مفیدی به اتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامه بدیع هنگامه
عنان بیان به صوب احوال اطباء عیسوی انقاس معطوف گردانید، بمنه و کرمه

[۳۰۵ الف] فصل ثامن از مقاله دویم
در ذکر اطبای مسیحادم و حکمای خضر قدم

به نام حکیمی که روز نخست
شد از حکمتش کار عالم درست
پی موری از حکم او سر نتافت
سر مویی از سر او کس نیافت
دهد قطره آب را چشم و گوش
نهد در کفی خاک فرهنگ و هوش
پدید آورد از تف خون و شیر
حکیمان دانای روش ضمیر
کند بخت بر آن زبان آفرین
که گوید ثنای جهان آفرین

بر رأی عقده گشای اکابر و اهالی مخفی نماناد که علمای فن تاریخ و سیر
اتفاق دارند که در زمان سلطنت و پادشاهی جمشید بن یافل بن لامخ که از نسل
قایل بن آدم علیه السلام بود در علم طب شروع نمود و پیش از وی کسی دیگر این
علم شریف را نمی دانست و طبقه جلیله اطبا همواره معزز و مکرم بوده اند و سلاطین
معظم در باب تعظیم و تکریم و رعایت و تربیت ایشان اعتنا و اهتمام می فرموده اند
و پیوسته در خطه دلگشای یزد اطبای حاذق و حکمای مدقق بوده و هستند و احوال

جمعی که بر فقیر حقیر بی بضاعت ظاهر گردیده به دستگیری خامه سخن گذار [۳۰۵ ب] بر صفحه بیان می آورد.

عالیجناب حکمت مآبی معالی آثاری مولانا
مؤیدالدین محمد الحموی

از سایر اولاد مولانا سعدالدین محمد حموی بلکه از اکثر علماء فضایل—
پناه و اطباء حذاقت دستگاه به جودت طبع سلیم و سلامت و ذهن مستقیم امتیاز تمام
داشته و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش
مهارت بر لوح خاطر نگاشته. و فورو و قوف آن حضرت در علم طب به مرتبه‌ای بوده
که اگر جالینوس و بطلمیوس در زمانش می بودند در خدمت او به دو زانو در آمده
دست ارادت و شاگردی به دامانش می زدند و به مطالعه نسخه‌جات افادت سماتش
زنگ امراض و علل از الواح خاطر سقیم مزاجان میزدودند. اگر تمامی صفحات
این اوراق به ذکر کمالات و فضیلت و بیان نجابت و حذاقت آن ارسطو صفت
بیاراید عشری از اعشار آن مرقوم نخواهد نمود. لاجرم درین مقام به همین قدر اختصار
می نماید و به دستگیری خامه بلاغت شیم به ذکر احوال خلف آن مسیحا دم می پردازد.

اعلم اطباء زمان و اکمل [۳۰۶ الف] حکماء دوران
مولانا سالک الدین محمد الحموی

آن حکیم مؤسس مبانی فضایل و سالک مسالك اخلاق با طبعی مخزن نقایس
علوم اسرار و حکم و ذهنی معدن سرائر خواص [حدوث] و قدم، شعر:
رای پیرش تنق سر قضا را محرم

دل پاکش نظر لطف خدا را منظور

در خطه فرح فضای یزد در معالجه مرضی و ازاله علل بر ایما میمنت انفس مسیحا
ظاهر می نمود و مهارتش در علم طب بلکه در سایر علوم به مرتبه‌ای بود که
قلم سخن آرا از تبیین آن به عجز و قصور اعتراف دارد و کمال فضل و دانش آن
جناب در جهای داشته که بیان بنان فصحا توضیح آن را کماینبغی از جمله محالات

می‌شمارد . تألیف کتاب افادت آیات « هیکل فیل » بر ثبوت این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات و بیان خواص اشیا و سایر فنون آن نسخه شریفه بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن .

در اواخر ایام سلطنت خاقان گیتی‌ستان شاه عباس صفوی موسوی بهادرخان پهلوی بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان [۳۰۶ ب] حلول اجل مقدر در رسیده بود استعمال اشر به واغذیه اصلا نافع نیفتاد، مصراع: طیب کیست فلاطون اگر شود بیمار؟ نا کام آن حکیم فطنت شعار دل برواقعه ناگزیر نهاده از عالم ناپایدار در گذشت، شعر: درین دقیقه بماندند جمله حکما

که آدمی چکند با قضای کن فیکون

۱۰ اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل

بلای عجز فرو رفت پای افلاطون

صلاح طبع چو روی فساد روی نمود

بماند بیهوده در دست بوعلی قانون

میرزا نجیم بیک و میرزا جعفری

۱۵ علو نسب و رتبت حسب ایشان بسان فروغ آفتاب بر تمامی معشر بشر ظاهر و هویداست و عظم‌شان و شرف دودمان آن دو جوان پسندیده خصال حمیده فعال محتاج به شرح و بیان نیست، مصراع:

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را.

آن دو نهال خجسته که در گلزار فضل و کمال پرورش یافته و از چشمه

۲۰ صافی حذاقت و به آبیاری باغبان حکمت آب خورده فرزندان مولانا سالک الدین

محمد بوده‌اند و در بلده یزد در معالجه مرضی و ازاله علل برایا میمنت انقاس

مسیحا ظاهر می‌نموده‌اند . میرزا نجیم بیک در « قلعه چاه خاور » که وسط راه بافق و

یزد است داعی حق را لبیک [۳۰۷ الف] اجابت گفته به منزهات ریاض جنان

شتافت .

و میرزا جعفری بعد از مراجعت از سفر هندوستان در سنهٔ خمس و اربعین و الف از بلدهٔ یزد، مصراع :

کرد رحلت به سوی خلد برین

و از آن ارسطو دانش افلاطون منش خلف ارجمندی میرزا سالک الدین محمد نام به یادگار مانده که به لطف طبع و صفای ذهن موصوف و در علم طب و مهارت در آن از ابناء زمان ممتاز و به احیاء سنن سنیهٔ آباء عظام و اجداد کرام قیام و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایا میمنت انقاس مسیحا ظاهر می‌سازد. محل سکونی و منزل حکمت انتماء آن سلسلهٔ حذاقت دستگاه در «مجلهٔ شهرستان» داخل شهر یزد بوده و هست .

۱۰ سلالهٔ اشراف و اعیان زبده و خلاصهٔ اطباء زمان میرزا

عبدالکریمای حکیم

به اصناف سیرسنیه و شیم مرضیه معروف و به لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و به تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات سرآمد ابنای روزگار می‌نمود. آن جناب حکیمی بود که «قانون» [و] «کلیات شفاء» [۳۰۷ ب] از طیب انقاس روح افزایش هویدا و رای صوابنمایش ۱۵ در ازالهٔ امراض و حصول اعراض حاوی اصناف کمالات بود . لاجرم آواز فضل و حذاقتش در اطراف و اکناف بلاد و امصار منتشر گشته سلاطین زمان و فرمانفرمایان جهان به صحبت و مجالستش راغب گشتند . تا در شهر سنهٔ خمسین و الف خاقان بلندمکان شایستهٔ سریر سلطنت فریدون خلاصهٔ اولاد سلاطین صفوی نشان ۲۰ شاه صفی بهادرخان آن جالینوس زمان را به رفتن بلادهند و شرف دریافت ملازمت نیر برج دولت و اقبال، کو کب سپهر عظمت و اجلال، درهٔ التاج نصرت و فیروزی، مصراع :

سلطان تاج بخش جهاندار تخت گیر

سلطان عبدالله قطب شاه تکلیف فرمود . چون اطاعت فرمان سلاطین عدالت

- آیین بر کافه برایا واجب و لازم است آن جناب انگشت قبول بر دیده اخلاص -
 بین گذاشته به جانب کلکنده روانه گشت.^۱ بعد از ورود بدان ملک شرف خدمت
 آن حضرت دریافته بر مدارج تقرب و دولت ترقی نمود و ساعت به ساعت سایه
 التفات پادشاهی بر وجنات احوالش می تافت و به فراغ خاطر در سایه مرحمت
 پادشاه نصفت پناه روزگار می گذرانید. تا در سنه خمس و سبعین و الف موافق قوی-
 نیل میرزا محمد ابراهیم خلف ارجمند سعادت مند حکیم افلاطون منش که سر وی
 بود بر جویبار حکمت پرورش یافته شوق ملاقات والد بزرگوار عنان جانش گرفت
 و به دستیاری قاید تقدیر به جانب حیدر آباد بهشت آباد کشیده بعد از وصول بدان
 خطه به دیدار یکدیگر خوشوقت گشتند و هم در آن چند روز به سبب عین الکمال
 حکیم حذاقت شعار سر بر بستر ناتوانی نهاده دست اطباء حاذق به دامن علاج آن
 عارضه نرسید و کار از تدبیر برنا و پیر در گذشت و طایر روح شریفش به منزهات
 آن جهانی پرواز نمود. میرزا محمد ابراهیم نعش والد غفران پناه را به آیین شریعت
 سید المرسلین صلوٰۃ الله علیه و آله الطیبین به خاک سپرد و خود با تجمل تمام و
 اسباب مالا کلام متوجه بلاد ایران گشت و از بندر سورت در کشتی نشسته زورق^۲
 حیات در سفینه ممات نزدیک نمود و در عین دریا کشتی عمرش در گرداب فنا افتاده
 بصد حسرت و نگرانی جان نازنین به قابض ارواح سپرده چون حضرت یونس علی
 نبینا و علیه السلام در کام ماهی جای گرفت و زبان روزگار به ادای این مقال گویا
 گردید ، نظم :

ز روزگار همین حالت پسنده آمد

که خوب وزشت و بد و نیک در گذر دیدم

برین صحیفه مینا به خانه خورشید

نگاشته سخن خوش به آب زر دیدم

۱ - از اینجا تا ستاره بعد در حاشیه صفحات نسخه لندن است.

۲ - اصل : ذورق

که ای به دولت ده روزه گشته مستظهر

مباش غره که از تو بزرگتر دیدم

مقارن همان ایام فرزند دلبندهش میرزا اسمعیل نام که تازه تر از نهال کامرانی و سرافرازتر از شاخ شجره شادمانی بود و ده مرحله از مراحل سته طی نموده بود در خطه یزد طبل رحیل فرو کوفته به دیدن والد رحمت پناه شتافت. بر نظاره کنندگان گردش روزگار مخفی نماند که اسباب و اموال و رقبات و مستغلات^۱ و نقود و جواهر واقمشه از حکمت پناه میرزا عبدالکریم پید تصرف وارثان قرار گرفت که از حیطة تعداد بیرون بود. اما در اندک روز بسیاری در معرض تلف در آمده صفت هباء منشورا گرفت. اما حلیله جلیله میرزا محمد ابراهیم خلف حکیم ارسطو منش در خیرات و مبرات تقصیر و تکاهل نکرده بسیاری از ضعفا و یتام و فقرا را به لباس و مایحتاج دستگیری نمود و در «محلّه چهار منار» به قرب «مزار سید عضد» مصنعه ای ساخت و همچنین در قضیه میبد بر سر راه مسافران اطراف و اکناف مصنعه دیگر احداث نموده کافه برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شانہ اند مستفیض می گردند.

افتخار حکماء حذاقت دستگاه حکیم عبداللّه

اعلم اطباء خطه یزد بود و در معالجه مرضی و ازاله علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهر می نمود و بصفت حسن خلق متصف بود. در اوایل ایام شباب علم عزیمت بصوب بلاد هندوستان بر افراخت و چون سلاطین و امراء آن ملک از ورود مقدم عزیزش مطلع گشته دانستند که «قانون» [و] «کلیات شفا» از طبیب انفاس روح افزای آن جناب هویدا و رای صواب نمایش در ازاله امراض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات است لاجرم صحبت فیض اثرش را مغتنم دانسته کمال توقیر و احترام به جای آوردند و پس از چند وقت مضمون حدیث حب الوطن من الایمان به خاطرش رسید و قائد توفیق گریبان جانش گرفته از راه دریا نخست به جانب حجاز و

یثرب برد و بعد از طواف بیت الله الحرام و شرف زیارت روضه رسول انس و جان صلوات الله الملك المنان به خطه بهشت منزله یزد که وطن مألوفش بود آورد و آن جالینوس الزمان تا در قید حیات^۱ بود به عنایت حکیم علی الاطلاق از دارالشفاء «واذا مرضت فهو يشفين» شربت شفاء به کام بیماران می رسانید. و آن جناب را سه ولد ستوده خصال بود: میرزا محمد مقیم، میرزا محمد شفیع، میرزا کاظم.

میرزا محمد مقیم به صفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزگاری اتصاف داشت و در طاعت و عبادت از واجبی و نوافل شبانه روزی دقیقه ای فوت و فرو گذاشت نمی کرد. اما بواسطه نفس الامری و تند خوئی و آتش مزاجی و اطاعت شرع شریف و رفع ظلم و ستم بعجزه و ضعف پیوسته بر روی اعمال ابواب تقریر می گشاد. در زمان سلطنت خاقان سرافراز، مصراع:

گل بخت بهارستان اقبال

سلطان شاه عباس صفوی مرحمت پناه میرزا حکیم کلانتر به سبب گفتگو و تقریر آن عزیز از اوج جاه و اعتبار به حسیض و بال و نکال افتاده روی از راه دریا به طرف هندوستان نهاد و در میان بحر کشتی عمرش در گرداب بلا سرگردان شده سفینه حیاتش غرق گردید. بعد از روزی چند قائد تقدیر و محصل قضا عنان اختیار میرزا محمد مقیم را کشیده به جانب هنددکن برد. چون اوضاع آنجا را موافق دلخواه ندید به جانب ایران مراجعت نمود و در آن اوان فراشان قضا شادروان عظمت و سلطنت خاقان کامران، مصراع:

چراغ چشم دولت شاه عباس

در بسیط زمین گسترانیده بود. آن جناب به منصب نظارت موقوفات و بعضی از تصدی کامیاب گردید و در آن مهمات چنانچه لازمه امانت و دیانت بود سر موئی فرو گذاشت نکرد. بالاخره به منصب نظارت خالصه خطه یزد سرکار خاصه شریفه سرافراز گردید و در کمال دقت و امانت وسعی در آن کار مدت چند سال قیام و اقدام نمود و بنا بر آنکه نقش کفایت و ضبط مال دیوانی بر لوح

خاطر عاطر مثبت ساخته بود و روز و شب نسبت به وزراء و متصدیان و سایر عمال رقم
تقریر بر اوراق ضمیر می نگاشت مزاج اهل عالم از وی متنفر گردید و دست او از
مهمات دیوانی کوتاه گشت. ناکام در کنج انزوا مقیم گشته به عبادت پروردگار
که همیشه پیشنهاد خاطرش بود اشتغال نمود، تا در سنه اثنی و سبعین و الف هجری
۵ داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت. و از مومی الیه یک پسر ماند میرزا
محمد داود نام، بیت:

چنین است کردار گردون سپهر
گهش زهر قهرست و گه نوش مهر
به ناز ار کسی پرورد در کنار
به خاک افکند آخرش خوار و زار

۱۰ و خلف دیگر آن جناب میرزا محمد شفیع است که در مکارم اخلاق و محاسن
اعراق و لطف گفتار و حسن کردار عدیل و نظیر ندارد. طبع پاکش از اقسام
فضایل و کمالات بهره ور و ذهن دراکش نقاد فنون دانش و هنر و پیوسته نیکویی
و خوش خلقی را شعار خود ساخته هر گز دلی را نیاززده به آستین مرحمت و کلام
۱۵ ملایم گرد کدورت از جبین و دل دوستان زایل کرده مزاحمت به حال احدی نرسانید
و از روی نیت پاک و اعتقاد درست به حجاز و شرب شتافت و بعد از گزاردن^۱ حج
اسلام و طواف رکن و مقام به زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام فایض گردیده
عنان عزیمت به جانب دیار خود انعطاف فرمود و باداء طاعات و عبادات مشغول
گردید.

۲۰ و خالق بی ولد آن مجمع مکارم اخلاق را دو ولد امجد کرامت فرموده: اول
میرزا محمد رفیع که در فضل و دانش و زهد و تقوی درجه علیا دارد و همواره همت
به تحصیل علوم دینیّه مصروف داشته اوقات شریف بر اداء وظایف عبادات صرف
می نماید.

و دیگری میرزا عبدالحسین است که از اوایل ایام جوانی که او ان نشاط و کامرانی است تا این زمان که سن شریفش قریب به چهل سالگی رسیده هرگز گرد گناه به خاطرش ننشسته و همواره به سلوک پسندیده با دوست و دشمن بسر برده در عبادت پروردگار عالمیان به تقصیر راضی نمی شود.

- و فرزند خردتر آن جناب یعنی جالینوس الزمان حکیم عبدالله میرزا محمد کاظم بود که در او ان عنفوان جوانی متوجه هندوستان شده ازو خبری نیامد و او را ولد یست میرزا عبدالله نام که در تاریخ تحریر این صحیفه در وطن مألوف اعنی بلده یزد به رفاه حال روزگار میگذراند ☆ ۱.

عالی جناب حکمت و حداقت دستگاه ارسطو صفاتی

- ۱۰ جالینوس الزمانی مولانا معینا محمداً
- آن جامع کمالات [۳۰۸ الف] در زهد و تقوی و صلاح و پرهیزگاری درجه علیا داشت و همواره همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات می گماشت و به وفور فضل و ادب و کمالات پیراسته و در حسن سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایات سبحانی بود و در تکمیل اسباب بزرگی و سعادت دارین ممتاز و مستثنی می نمود. در اوایل ایام جوانی که او ان نشاط و کامرانی است روی به محراب دین داری آورده هرگز گرد گناه به پیرایه ضمیر منیرش ننشست و به تعلیم علم طب و سایر علوم که موثری داشت اشتغال نموده به مرتبه کمال رسید بلکه از اکثر دانشمندان فاضل ارسطو - منش رجحان یافته در علم طب جالینوس زمان خود گردید و در معالجه امراض عبادالله همت گماشته سقیم را جان دردمند از انقاس عیسوی مثالش جان تازه می یافتند و با وجود اشتغال به این امر از اداء فرایض و نوافل شبانروزی ساعتی غافل و ذاهل نبود. چون اوصاف حمیده [۳۰۸ ب] و اطوار پسندیده و ذکر محاسن آداب و مکارم اخلاق آن جناب بر تمامی فرق بشر ظاهر و هویدا است محتاج به شرح و بیان نیست ، مصرع :

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را.

و چون عمر شریفش از هفتاد متجاوز گشت مرضی صعب بر آن جناب طاری شد و هر چند اطباء حاذق به تدبیرات لایق و ادویه و اشربه موافق در معالجه سعی نمودند اصلاً مفید نیفتاد و چون طومار عمر آن یگانه روزگار به بند «کل نفس ذایقه الموت» رسیده بود نفس شریفش دعوت «ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» را اجابت نمود

۵ و ازین نشیمن تغیر و انقلاب به گلشن عدن انتقال نمود ، شعر :

روانش به خلد برین شاد باد

ز اخلاف او عالم آباد باد

مرقوم كلك سخن گذارمی گرداند که ، مصراع : فاضل عصر و منشی دوران
میرزا محمد ابراهیم منشی رقعہ به خدمت شریف آن حاوی فضایل و کمالات نوشته
۱۰ و طلب مداوا نموده در حین تحریر احوال خیرمآل آن جناب در نظر بود لایق
نمود که درین صحیفه ثبت گردد، صورت رقعہ :

امید که همیشه حضرت حق سبحانه و تعالی [۳۰۹ الف] سرچشمه ابدی-
الاتصال احسان و عطای نهال برومند وجود باجود فایض الجود سعادت اثر فضیلت ثمر
حضرت مسیح الالقابی را خرم و شاداب و سرسبز و سیراب داشته ازهراس صرصر خزان
۱۵ تاهنگام ظهور صاحب العصر و الزمان محفوظ و مصون دارد تا شکسته دلان وادی
حیرت و سینه ریشان خارخار الفت و محبت که پریشان خاطران رنجور و سرگشتگان
از بلاد عافیت دوراند به مدد انفاس حیات افزای جان بخش آن افلاطون الزمانی
و بقراط الدروانی از فیض لذات نفسانی و جسمانی بهره مند توانند شد. حقیقت حال
و بیان این مقال چند مزخرفیست که نکته پرداز خیال در سلك نظم در آورده و به ارسال
۲۰ آن مصدع اوقات فرخنده مآل خجسته خصال گشته تا به یمن توجه خاطر عاطر
فیض مظاهر دریامقاطر خورشید مآثر آن مخدومی که مجاور دیار فضیلت [۳۰۹ ب]
و دانشوریست از ضعف القلبی خلاصی یافته به صحت مزاج تواند رسید ، قطعہ :

ای حکیمی که عقل دور اندیش

به ضمیر تو التجا دارد

- وی خردپروری که افلاطون
 گر سبق گیرد از تو جا دارد
 بنده راهست يك سخن لیکن
 خجالت از عرض مدعا دارد
- ۵ بی هنر عضو شهوت انگیزم
 پشت گرم از شکست ما دارد
 کام از جای بر نمی گیرد
 بند گویی مگر به پا دارد
 ضعفش از پا چنان در آورده
- ۱۰ که ز انگشت من عصا دارد
 نیست جز نام در میان چیزی
 حال سیمرغ و کیمیا دارد
 آنچه او کرد در حقم يك چند
 گر بود آن چنین سزا دارد
- ۱۵ لیک داغم از آنکه هر گوشه
 شوخ چشمی به من نوا دارد
 نسخه ای لطف کن که می دانم
 حرز خط تواس شفا دارد
 لطف فرما خلاصیم بخشا
- ۲۰ که مرا بخت^۱ مبتلا دارد
 حق تعالی به ظاهر و باطن اول و آخر حفیظ و حافظ و ناصرو معین باد بحق محمد
 و آله الامجاد.

[۳۱۰ الف] جالینوس زمان و افلاطون دوران جامع خلق و احسان

میرزا محمد مفیدای حکیم خلف ارشد ارجمند

سعادتمند قدوه حکماء ایران

معینا محمدا

به وفور علم و سرعت فهم وجودت طبع از اکثر اطباء حاذق امتیاز دارد و در تزکیه^۱ نفس نفیس و تصفیة باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر ندارد، بیت :

ای چو صبح آخرین سرتا به پاصدق وصفا

وی چو عقل اولین پا تا بسر فضل و هنر

و به سبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر می کارد، شعر:

ای چو وهم از افتتاح آزمایش دوربین

وی چو عقل از ابتدای آفرینش کاردان

به جهت تقرب به درگاه الهی و دریافت ثبوبات اخروی با وجود وفور

اسباب و مکنت و جلالت قدر و منزلت به طیب نفس و بشره شکفته بسر بالین فقرا و

مساکن تشریف می برد و از روی طوع و رغبت بی تکلف نخست از بیمار و مدت

مالال و کیفیت و کمیت علت و اسباب و علامات آن استکشافی تمام و استفساری شافی

می نماید [۳۱۰ ب] و بر کلیات و جزئیات و دلایل نبض و قوفی کامل حاصل

کرده بعد از آن در معالجت شروع و در مداوات خوض می فرماید لاجرم به میامن

انفاس با بر کاتش که دل مرده را حیاتی تازه و سیئه پثر مرده را نشاطی بی اندازه

می دهد شاید الم به عواید راحت مبدل می گردد، نظم :

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود

عیسی دمی خدا بفرستاد و بر گرفت

این قدر اوصاف آن مسیحا صفات که به تحریر و تقریر در آمده قطره ایست

از دریای بیکران فضل و ذره ایست از کمال دانش او ، بیت :

گر صد هزار قرن کنم وصف بی‌شکی

از صد هزار گفته نیاید مگر یکی

لله الحمد والمنة که بخشنده بی‌منت جهانین آن فرشته خصلت را به جمال

- ۵ خلف ارجمند که به شرف ذات و مجاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار مرضیه موصوف و به اصناف سیر سنیه و شیم رضیه و لطف طبع و به انواع فضایل و کمالات معروف و اسم شریفش میرزا محمد رضی است روشن ساخته، [۳۱۱ الف] امیدواری به کمال مکرمت کرد گاری آنکه ، مصراع :

تا جهان را بقا بود ممکن

- ۱۰ آن حاوی فضایل انسانی و مخدومزاده گرامی مقرون به حصول انواع امالی و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از دم عیسوی انفاس ایشان مستمندان خطه فرح آباد یزد مستفیض و بهره‌مند باشند. با وجود آنکه آن عالی جناب در حومه شهر و بلوکات منازل دلکشا و باغات فرح-افزا دارد خصوصاً در موضع خیر آباد اهرستان مشهور به «باغ شاه نگار» و آن چنان باغیست که به انواع اشجار آراسته و به گونه گونه ریاحن پیراسته ، رضوان از رشك آن روضه انگشت عبرت گزیده و آسمان در نظاره او دیده حیرت گشوده ، شعر :

از گل و سبزه نو خواسته و آب روان

چشم بد دور تو گویی که بهشت دگرست

- ۲۰ در اصل شهر به «محلّه وقت [و] ساعت» در خانه آباء کرام واجداد عظام خود نشسته [۳۱۱ ب] و خوان احسان و کرم بر روی خلایق گشاده و به تفقد احوال عجزه و مسا کین می‌پردازد .

مولانا شاه قلی ولد حکمت پناه مولانا زین الدین طبیب از جانب والد برادر غفران

دستگاه میرزا حکیم کلانتر بود و به صفت علم و عمل موصوف و اکثر اوقات [را] به اداء
وظایف طاعات و عبادات صرف می نمود و در میدان حذاقت گوی مسابقت از اکفا
می ربود و آن جناب را ولدار شدی بود مولانا محمد رحیم نام به وفور دانش و سرعت فهم و
جودت طبع مشهور و معروف و در معالجه مرضی و ازاله علل برایا غایت مهارت
ظاهر می نمود و هم در ایام جوانی علم عزیمت به صوب عالم آخرت برافراشت . ۵

قدوة اطباء مسیحا صفات و حاوی فضایل و کمالات

میرزا حسن بیک

به شرف دودمان و نجابت خاندان موصوف و به لطف طبع و صفاء ذهن و
اخلاق حمیده و اطوار پسندیده معروف. آن زبده اطباء حکمت اقتباس طبیعی است
حاذق مشفق که «قانون» علاج دانسته و «اغراض» حکما را «ذخیره» خاطر کرده و در
«شفای» امراض کلیات پرفن شده و در افاضة انفاس عیسوی ید بیضامی نماید ، شعر :
تازه گردد جان بیمار از دمش

روح را راحت رسد از مقدمش

در مبادی ایام جوانی و عنفوان اوقات زندگانی به تحصیل علم طب و سایر
علوم همت گماشت و در میدان دانش از امثال و اقران ممتاز گردید و به پایمردی
توفیق از خطه یزد که مسکن مألوفش بود به جانب مشهد مقدس رفته قریب به
بیست سال به دولت زیارت روضه رضویه عرش درجه سلطان خراسان علیه التحية
سرافراز بود و در آن ارض مقدس به معالجه عباد الله قیام نموده دم عیسوی [۳۱۲ الف]
ظاهر می ساخت . آخر الامر به مقتضای حدیث حب الوطن عمل نموده به یزد آمد
و حال تحریر که دو سنین از سنه ثمانین و الف هجریه گذشته در آن ملک تشریف
دارند و کافه برایا از انفاس با برکاتش مستفیض می گردند . ۱۵ ۲۰

حکمت پناهی حذاقت دستگامی حکیم

محسنای نصرآبادی

آن جناب به کمال هنر مذکور و به یمن معالجت و مبارکی دم و قدم مشهور،

دمی چون دم عیسی جان گشای و قدمی چون قدم خضر فرح افزای، شعر :

گر خواستی به يك دونفس آفت دوار

زایل شدی ز گنبد دوار بی ثبات

یمن قدم چنانکه به باغ ار در آمدی .

۵ دادی ز رنج رعشه سفیدار را نجات

و با آن کمال به صفت اخلاق حسنه آراسته و با منظر خوش درین گشاد-

بازار محبت و قحط سال الفت که دوستان قدیم از هم فراموش کرده اند و آشنایان

کهن از یاد هم رفته اند در دکان مصاحبت گشاده و ماع خلق بالای هم نهاده ،

مصراع :

۱۰ بالای هم نهاده چو تبار تنگ تنگ

و سبك روحی و شیرین حر کاتی را شعار خود ساخته اگر کسی به جهت بیع و شرای

محبت به خدمت شریفش میل نماید به برکت صحت آن عزیز اخلاق ذمیمه از وزایل

گشته [۳۱۲ب] مزاج حالش به اعتدال میل می کند ، چه سرکه ای به آن حدت و

ترش رویی که دارد چون با انگبین در آمیزد از صرافت حموضیت باز رسته موجب ازاله

۱۵ چندین علت می گردد ، بیت :

تو همچو سر که ترشو به انگبین آمیز

که دافع مرض و راحت روان گردی

مباش مرده دل و همدمی به جان بگزین

که از مصاحبت جان تو نیز جان کردی

۲۰ چو سایه باش ملازم به پیش اهل صفا

که آفتاب صفت شهره جهان گردی

و بنا بر آنکه نقد محبت آن جناب در دار الضرب اخلاص به سکه وفاداری

آرایش یافته و نهال مودت او در روضه اختصاص به رشحه یکجبهتی و رضا جویی

پرورش پذیرفته مصاحبت او راحت روح و مدد فیض و فتوح است ، مصراع :

شکر خدا که شربت صحبت چشیده‌ام .

عزیزی در باب لطفهای شیرین و ظرافتهای رنگین آن جناب چه نیکو گفته،

شعر

طبع را لذت از ظرافت او

روح را بهجت از لطافت او .

☆☆☆

چون شمه‌ای از حال اطبا در سلك بیان انتظام یافت، وقت آن شد که خامه

سخن‌دان در تحریر و تقریر وقایع دیگری شروع نماید و ذیل این صحیفه را به ذکر

مجملی از احوال شعرا بیاراید، ومنه الاعانة والتوفيق .

www.tabarestan.info
تبرستان

[۳۱۳ الف] فصل تاسع از مقاله دویم

در ذکر شعرای بلاغت شعار

بر ضمایر اولوالابصار مختفی و مستتر نخواهد بود که در بلده جنت صفات یزد از طبقه شعرا که ناظران مناظم سخنوری و پیرایه بندگان سلسله معنوی اند جمعی کثیر در میدان فصاحت گوی بلاغت از چابک سواران اقالیم سخنندانی ربوده اند. ۵
چون در حین تحریر احوال این زمره فصاحت آثار که در باب علو شان ایشان همین بیت کافیهست، شعر :

پیش و پسی بست صف انبیا

پس شعرا آمد و پیش انبیا

فقیر حقیر بی بضاعت در بصره بصیره گرفتار و سفر خیر اثر بلاد هند در پیش و ۱۰
مال حال خود را نمی دانست چه جای آنکه از احوال خیر مال دیگری باخبر باشد و راضی به آن هم نمیشد که صحایف جامع مفیدی از ذکر احوال این طبقه جلیله بالکلیه خالی ماند. چنانچه فرموده اند، بیت :
همچو بلبل های وهویی کن که بر خواهد پرید

۱۵ مرغ روح از شاخسار عمر تا هی می کنی

لهذا خامه نکته دان صحیفه این اوراق را به ذکر مجملی از احوال بعضی از آن طایفه که به خاطر بود می آرید و زبان زمانه به نیابت آن زمره مضمون این مقال به گوش هوش بنده خاکسار می رساند، نظم :

ای مگس عرصهٔ سیمرغ [۳۱۳ ب] نه جولانگه تست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

مجد همگر

یزدی الاصل است و معاصر اباقاخان بود و دیوان مجد از قصاید و غزلیات مشهورست و ابیات بلاغت آیاتش در السنه و افواه مذکور. در اوایل حال از یزد به اصفهان رفته چند گاه در ملازمت خواجه بهاءالدین محمد ولد خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان می‌بود. و در آن ایام که از یزد عزیمت اصفهان نمود منکوحهٔ خود را که به غایت مُسنّه بود در یزد گذاشت، و گویا که این دوبیت خواجه غیاث نقشبند یزدی مناسبت تمام به احوال آن عقیقهٔ عفت شعار دارد، شعر:

۱۰ درج لبش ز گوهر دندان شده تهی

سرو قدش چو بید موآه شده دو تا

چشمان به دستیاری عینک کرشمه ساز

قد در خرام و جلوه به پامردی عصا

مجد که جوان ظریف لطیف شیرین سخن خوش حرکات بود و مدت مفارقت از حد گذشت خاتون زیاده از آن تاب جدایی نیاورده از عقب شوهر به اصفهان رفت و در وقتی که مجد در خانه نبود به خانه منزل نمود. یکی از تلامذه^۱ مجد را از قدم خاتون خبر داده گفت مرده که خاتون به خانه فرود آمد و مرثدگانی طلبید. مجد گفت که مرثدگانی وقتی می‌دادم که خانه به خاتون فرو آمدی و خبر مرگ خاتون آورده بودی. همان ساعت [۳۱۴ الف] این سخن را رسانیدند، نظم:

۲۰ خاتون چو شنید این فسانه

زد آتش غیرتش زبانه

گفتا چه کنم چه چاره سازم

بیم‌است که جامه پاره سازم

مقارن آن مجد به خانه آمد. چون چشم زن بر شوهر افتاد آغاز عتاب کرده گفت، مصراع:

پیش از من و تولیل و نهاری بوده.

مجد گفت ای بی بی پیش از من بلی، اما پیش از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد.

در کتاب سلم السموات که از جمله مؤلفات شیخ ابوالقاسم کازرونی است مذکورست که خواجه مجدالدین همگر معاصر شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی بوده و مدتی به امر وزارت اشتغال نموده. شعرای آن زمان او را به استادی مسلم می داشته اند و نسبت میانه شعرای او سؤال می نموده اند. این دوبیت از آثار مکارم اوست، شعر:

۱۰ آن مهر گسل با دگری زان پیوست

تا بشکند آن عهد که با ما می بست

بر دیده نهم دست چو او بر گذرد

تا با دگری نینمش دست به دست

نام مناظم سخندان مولانا وحشی

۱۵ با فقی المولدست اما در خطه یزد نشو و نمایافته، جوان حمیده اخلاق خجسته

اطوار و شاعری شیرین کلام فصاحت آثار، در میدان بلاغت و سخندانی گوی مسابقت

از شعرای زمان خود روده بود و همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز

بر لوح بیان می نگاشت و در هیچ مجلس دقیقه ای از ندیمی و نکته پردازی نامرعی

نمی گذاشت و بی شایبه تکلف نادره دوران و وحید زمان بود. در غزل و مثنوی

۲۰ سرخیل فصحا و شعرای آن اوان. از غزلیات این چند بیت که از نتایج طبع آن

شاعر شیرین کلام است و در خاطر بود اکتفا می رود، غزل:

يك جهان جان خواهم و چندان امان از روزگار

کین جهان جان بر آن جان جهان سازم نثار

ایضا

مریض طفل مزاجند عاشقان ورنی
[۳۱۴ ب] علاج رنج تغافل دو روزه پرهیز است
ایضا

گرد ننشیند به طرف دامن آزادگان
گر براندازد فلک بنیاد این ویرانه را
می زرطل عشق خوردن کار هر بی ظرف نیست

وحشیی باید که بر لب گیرد این پیمان را
و کتاب «فرهاد و شیرین» که از رشحات کلمک بلاغت آیات انتظام داده بین-
۱۰ الجمهور مشهور و معروف و از جمله ابیات آن به این ابیات قطع می گردد ، شعر :
که گر بر سنگ خوردی نعل شیرنگ

وزان خوردن شراری جستی از سنگ
هنوز آثار گرمی با شرر بود
کزان در مجلس شیرین خبر بود

ایضا فرموده :

خوشا عشق خوش آغاز خوش انجام
همه ناکامی اما اصل هر کام
هر آن شادی که بود اندر زمانه
نهادند از کرانه در میانه

۲۰ چو کلی جمع گشت آن شادی عام
شدش آغاز عشق و عاشقی نام

ایضا

یکی صیاد مرغی بسته پر داشت
به بستان برد و بند از پاش برداشت

زدندش طایران آسمانی

صلای رغبت هم آشیانی

چو پر زد دید بال خویش بسته

عدوی خانه در پهلوی نشسته

۵

بر آورد از شکاف سینه خویش

صفیری پر خراش از سینه ریش

که مرغی راچه ذوق از سرو [و] شمشاد

که پروازش بود بر دست صیاد

شما کازادگان شاخسارید

۱۰

نشاط سرو و گل فرصت شمارید

که صیاد مرا با من شکار است

مرا هم با شکنج دام کار است

این دو بیت نیز از دیوان غزلیات اوست ، غزل :

ما بی خبر ز قاعده و کار عالمیم

۱۵

بیهوده گرد کوچه و بازار عالمیم

ما مردمان خانه بدوشیم و خوش نشین

نی ز آن گروه خانه نگهدار عالمیم

[۳۱۵ الف] مکارم اخلاق جناب فصاحت شعار و اشعار آبدار آن شاعر بلاغت

آثار زیاده از آنست که این مختصر گنجایش بیان تمامی آنها داشته باشد، لهذا به

۲۰ همین قدر اختصار نمود . وفات آن جناب در شهر سنهٔ سبع و تسعین و تسعمایه در

خطهٔ جنت نشان یزد اتفاق افتاد و در «محلّهٔ پیر برج» مقابل مزار کثیر الانوار سلالهٔ

دودمان رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شاهزادهٔ واجب التعظیم شاهزاده فضل رضا علیه

التحیة والثناء مدفون گشت ، نظم :

وحشی شیرین سخن نکته سنج

کالبدش شد به زمین همچو گنج

و در وقتی که مقرب الخاقانی محمد علی بیگ حسب الامر خاقان گیتی ستان
کر کراق و متصدی سر کار خاصه شریفه و در یزد می بود مقبره مختصر در غایت
تکلف و صفا بر سر قبر آن بلاغت انتما ساخت و تا حالت حریر این اوراق که سنه
۵ اثنی و ثمانین و الف است دایر و در نظر بینندگان ظاهر . مولانا ضمیری و مولانا
محتشم کاشی با آن جناب معاصر بوده اند .

عندلیب گلستان فصاحت و خوش الحانی

و طوطی شکرستان بلاغت و شیرین زبانی خواجه

غیاث الدین علی نقشبند یزدی

۱۰

به فصاحت بیان و طلاقت لسان وحدت فهم ولطافت طبع موصوف و در تحصیل
کمالات [۳۱۵ب] و تکمیل اسباب بزرگی و سعادت از سایر ابناء روزگار معروف و
ممتاز بود و آن جناب از بابایر جناب مولانا کمال خطاط^۱ المشتهر به عصار است که
یا قوت زمان و صیرفی دوران بود و جناب خواجه غیاث الدین علی همواره مقبول
سلطین و متبوع خواقین نافذ فرمان می بود و در زمان جهانبانی خاقان گیتی ستانی
۱۵ شاه عباس ماضی منظور نظر کیمیا اثر آن حضرت گشته از سایر مقربان درگاه
و مصاحبان بارگاه فلک اشتباه به مزید قرب و منزلت امتیاز یافت و به مجالست
مجلس اعلی سر افتخار به اوج مباهات می افراخت و پیوسته ایات ظرافت آمیز و
اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و مطالب خود را نظم نموده به خدمت
پادشاه سرافراز عرض می نمود، چنانچه در باب طلب مواجب درین رباعی درج نموده ،
رباعی :

ای از تو فروغ چشم خونبار مرا

بگشا به نگاهی گره کار مرا

ای عقده گشای ملک ایران سخن

امسال بده موجب پار مرا

مشهور است که زربفت مشجری تمام کرده بود که صورت خرسی

نقش شده بود به خدمت خاقان گیتی ستان برد . ابو قرداش^۱ که در کمال شوخی

- بوده بعد از مشاهده زربفت تعریف خرس که بافته شده می کند . خواجه غیاث در بدیهه می رساند که :

خواجه در خرس بیش می بیند

هر کسی نقش خویش می بیند .

وقتی قبای زربفتی تمام کرده در حاشیه آن این رباعی را که زاده طبع اوست

نقش نموده :

۱۰

ای شاه سپهر قدر خورشید لقا

خواهم ز بقا به قد عمر تو قبا

این تحفه بنزد چون تویی عیب نیست

خواهم که به پوشی ز کرم عیب مرا

۱۵

شاه در جواب فرمود که بچشم ببوشیم .

و آن جناب در مبادی زندگانی و عنفوان جوانی به شرب شراب [۳۱۶ الف] روح

افزا و مصاحبت ماهر و یان ناهید سیما شمع تمام داشت و اوقات زندگانی را بی راح

ریحانی و باده ارغوانی حرام می پنداشت و پیوسته در مجلس بهشت اساس خاقان

گیتی ستان در هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان

- ۲۰ خورشید عذار شراب خوشگوار طلبید و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس

ثوابت و سیار به گردش در آمدی از دست خویر و یان ماه دیدار جام باده غمگسار

در کشیدی تا آنکه توفیقات ازلی شامل حال او شده زبان به اداء کلمه

« توبوا الی الله » گویا ساخته عن صمیم القلب از جمیع مناهی توبه نمود . و سبب توبه

او آن بود که شبی از روی پشیمانی و ندامت روی نیاز بر خاک گذاشته توفیق

۱- اصل : ابو قرداس (تصحیح مبتنی بر تذکره نصر آبادی است) .

توبه از حضرت غفار الذنوب مسئلت نموده تیر دعای او به هدف اجابت رسید و در همان شب در عالم رؤیا به خدمت امیر المؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی- ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه رسیده در دست مبارک آن حضرت به شرف توبه [۳۱۶ ب] مشرف گردید و این چند بیت از آن جمله است که نظم نموده ،
 ۵ مثنوی :

شبی از دهشت تقصیر طاعات

به خاک افتادم و کردم مناجات

که غفّاراً به حق شاه مردان

کزین آلودگی ام پاک گردان

چو ظاهر کرد صدق دل زبانم

اجابت کرد استدعای آنم

همان شب نیک بختم دیدم در خواب

شه خیبر گشا را رو به محراب

دل بیدار بر وی اقتدا کرد

دو فرض اندر قفای او ادا کرد

چو فارغ گشت آن بحر حقیقت

کرامی کردم از پند و نصیحت

ز اندرزم در توفیق بگشود

ز شرب بادهام پس توبه فرمود

۲۰ و این چند رباعی نیز زاده طبع آن بلبل شکرستان فصاحت است ، رباعی :

امروز مرا به دشمنان غالب کن

و اندر طلب حقیقتم طالب کن

فردا که سر از خاک لحد بر دارم

حشرم به علی ابن ابی طالب کن

ایضا

من در گرانمایه این نه صدفم
 من مادر دهر راگرامی خلفم
 صدره ز ملک پیش ز قدر و شرفم
 یعنی سگ آستان شاه نجفم

ایضا

در دهر محبت علی حاصل ماست
 وین گل به ازل شکفته ز آب و گل ماست
 چون خون بهر گنج غیاث و چون جان به جسد

۱۰ مهر علی و آل علی در دل ماست

[۳۱۷ الف] خواجه غیاث الدین علی در فن نقشبندی عدیل و نظیر نداشت و پیوسته به قلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار می نگاشت و اقمشه نفیسه به اتمام می رسانید و در آن کار به مرتبه ای بلند آوازه گشت که پادشاهان عالیشان نافذ فرمان هند و ترک و روم تحف و هدایا به جهت او ارسال فرموده اقمشه ای که در کارخانه طبیعت او به اتمام رسیده بود طلب می نمودند و اسباب تجمل و نفایس از چینی و کتب و املاک و رقبات او به حدی رسید که محاسب و هم از حساب آن به عجز اعتراف دارد. و آن جناب به جهت سکنی در دار فنا در «باغچه دارالشفای صاحبی» عمارات عالی در غایت تکلف و صفا به اتمام رسانید و این غزلی که از نتایج طبعش بود در کتابه به آب زر مسطور ساخت ، غزل :

۲۰ خانه ما که بنای غم ازو ویرانست

وقف رندان خراباتی بی سامانست

خشك از رشك زلالش لب سرچشمه خضر

تر ز تأثیر شمالش چمن رضوانست

اثر نزهت این آب و هوا دانی چیست
اثر فیض قدوم ملک ایرانست
آن شهنشاه جهان بخش که از معدلتش
رشک فردوس برین کلبه درویشانست
خنک آن کس که درو رخت اقامت بنهد

۵

ز آنکه این مرحله سر منزل بیکارانست
اندرین عرصه مده زحمت کس گرخواهی
روضه خلد که مأوی کم آزارانست
غرض آسایش احباب بود ورنه غیاث
کی دلش را هوس قصر و سرایوانست
هشت بیت است که دم می زند از هشت بهشت

۱۰

حوریش بکر سخن حسن خطش غلمانست
و در ایام زندگانی در آنجا مأوی داشت و چون ثبات ودوام در عالم محنت-
فرجام هیچ فرد از طوایف انام رامیسر نیست اونیز اقتدا به قدما کرده از لباس حیات
عاری گشته خانه تن از میهمان روح باز پرداخت ، مصراع :
بقای جاودانی نیست ممکن .

۱۵

و چند وقت قبل از آنکه متوجه سفر عقبی گردد زبان به ادای این رباعی
گشاد ، رباعی :

افسوس که رفت حاصل عمر به باد
فریاد ز ایام جوانی فریاد

۲۰

[۳۱۷ب] ای پیر خرف مگر نمی آری یاد

سودا به میان شصت و هفتاد افتاد

و از آن جناب شش پسر به یاد گار ماند، چنانچه طوطی نطق شکر افشانش
اشاره به آن نموده ، نظم :

ای سرو سرور خردمندان
بشنو حال ما و فرزندان

من که در یزد، رشك ایرانم^۱

در هنر بر گزیده یزدانم

بر سر صد هزار گونه عطا

شش درم داده از دو درج خدا

افضل و اکمل و رفیع و معز

که نبینم زوالشان هرگز

اصغرست و ابوالفضایل خرد

صاف در سیرت و بصورت درد

از کرم ای کریم عقده گشا

صانع بنی شریک ارض و سما

همه را در هنر گرامی کن

در کمالات و فضل نامی کن

۱۵ و در حین تحریر این مقاله که دو سنین از سنه ثمانین و الف هجریه هجرة

نموده از نبایر واقوام آن جناب جمعی دربلده جنت صفات یزد در کمال عزت روزگار

می گذرانند و اشرف و افضل ایشان حکمت پناه جالینوس الزمان میرزا محمد مفید

ولد مرحمت پناه معینا محمد احکیم است که به صفت زهد و طاعت و حسن خلق و

عبادت [۳۱۸ الف] آراسته و در معالجه مرضی و ازاله علل برایا آثار نفس مسیحا

ظاهر می گرداند و از روی طوع و رغبت و طیب نفس و بشره شکفته در معالجه درویشان

و محتاجان شرایط اهتمام به جای می آورد و بی تکلف خواص و عوام آن دیار از

یمن انفس میمنت انجامش محظوظ و بهره ور می گردند .

مولانا محمد زمان رونقی

بافقی الاصل بود و در زمان خاقان گیتی ستان شاه عباس ماضی از قصبه طیبه

بافقی که وطن مألوف و مسکن معهودش بود به دارالعباده یزد آمده به تحصیل

کمالات کمال جد و اجتهاد نمود و پیوسته با اکابر و اشراف^۱ مصاحبت می نمود و از نظم اشعار مهارت و وقوفی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب و ابیات طرب آمیز بر لوح بیان می نگاشت و در حین تحریر این چند بیت که از منظومات اوست و به خاطر بود ثبت گشت : بیت:

زخم دندان خوبتر کرد آن لب پر خنده را

قیمت آری^۲ بیشتر باشد عقیق کنده را

ایضا

مکیدن، لب شاهد و زخم کردن

نمک خوردن است و نمکدان شکستن

[۳۱۸ ب] وله ایضا

دلم در زلف او گم گشت و من با شانه در جنگم

که در شب آنچه گم گردد به شبگردست تاوانش

و در ایامی که مولانای مذکور در بلده بهشت اساس یزد مقام نمود در مریاباد

حومه منزلی در غایت صفا ترتیب داد و در آنجا بسر می برد تا آن وقت که به عالم

عقبی منزل گزید . ۱۵

افصح البلغا امینا محمدا متصدی مشهوراً

در سلك فضلاء فصیح زبان و بلغاء ملیح بیان انتظام داشت و به متانت طبع

و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و مفهوم مشهور

و معروف بود. در عنفوان شباب از خطه یزد که مسکن معهود او بود بیای سعی و

اجتهاد به دارالعلم شیراز رفته به تحصیل علوم دینیّه و کمالات نفسانیّه اشتغال نموده ۲۰

در اندك زمانی ترقی بسیار کرد و در فن انشا و شعر و معما نیز مهارت تمام حاصل

نمود و چون پایه قدر و منزلت خود را زیاده از امثال و اقران یافت به اردوی معلی

شتافته از جانب صدور عالی قدر به منصب تصدی وقف [۳۱۹ الف] دارالعباده یزد معزز

گردید و چند سال به لوازم آن شغل اشتغال داشت و به واسطه وفور قابلیت و

استعداد قریب مبلغ چهل تومان تبریزی از سر کار خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و از حاصل اوقاف یزد مدد معاش وظیفه همه ساله یافت و چون از وجه معاش خاطر را اطمینان داد از سر چشمه ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار مرشح می ساخت و به نظم قصیده و تاریخ و رباعی از سایر اقسام شعر زبان می گشاد و این رباعی از جمله منظومات آن بلاغت شعار است که خامه فصاحت آئین بیان می نماید که ، رباعی : ۵

مجنون منشان عشق رب الارباب

در بحرو برند روز و شب بی خور و خواب

يك زاهد روزه دار در بحر ۱ سراب

يك صوفی چرخ زن به دریا گرداب

و این بیت نیز از جمله منظومات اوست که ، شعر : ۱۰

«یزد» از «ایزد» يك الف دور است تا دانی که نیست

ساکنان این بلد را دوری از حق بیش از این

و ایضاً این غزل از جمله منظومات اوست ، شعر :

آن روز بویم آن زلف شب بو

۱۵ کز هجر گردهم چون تار آن مو

بر گشته از من پیوسته با غیر

بر گشته مژگان ، پیوسته ابرو

نازم به داغم کز ذوق ناسور

از ننگ مرهم دزدیده پهلوی

۲۰ چون شاه حسنش آید به بازار

خورشید گردد سنك ترازو

آید به دالم شوخست بسیار

من کهنه صیاد او برّه آهو

بر ضمایر دانش مآثر از کیا مخفی نماناد که جامع الکمالات امینا محمدا به
سبب عارضه کوفت قریب سه چهار سال بر بستر ناتوانی افتاده قدرت بر قیام نداشت.
در برابر این غزل که از نتایج طبع «رافع» است که . غزل :

خضره شد تا مرا چون نقش پا افتادگی

میکنم در هر قدم صد جا به جا افتادگی

اختلاط ما و او باهم چو آب و آتشست

شیوه او سرکشی و کار ما افتادگی

دست پرورد سرشک ما بود سرگشتگی

خانه زادماست همچون نقش پا افتادگی،

لغزش پایی نمی باید مرا در هیچ باب

طفل اشکم قسمتم کرده خدا افتادگی

من کلام امینا محمدا

خاکساری طور و من موسی عصا افتادگی

وحی ما خاموشی و معراج ما افتادگی

کعبه ازما در گذشت از شوق استقبال ما

حبذا بیدست و پایی مرحبا افتادگی

هر کجا ره دور شد گفتیم یا گمگشتگی

هر کجا لغزید پا گفتیم یا افتادگی

حاصل آزادگی از سرو پرسیدیم گفت

ابتدا گردن فـرازی انتها افتادگی

در طریق عشقباری ای «امین» کوی عشق

هست مقصد خاکساری مدعا افتادگی

و چون ثبات و دوام در عالم محنت انجام هیچ فرد از طوایف انام را میسر

نیست لاجرم در سنه خمس و سبعین والف [۳۱۹ب] زوی به عالم آخرت آورد و از

مشارالیه سه پسر ماند .

مولانا ابوالآداب از همه یزرگتر و به وفور فضایل و کمالات و قابلیت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود و در فن انشا و شعر و معما انگشت نمای پیرو برنا بود و در عنفوان جوانی از دار السلطنه اصفهان به تاریخ شهر ذی حجه الحرام سنه سبع و سبعین و الف هجریه روی به شهرستان عدم نهاد. و در اندک زمان مولانا محمد کافی به دیدن پدر و برادر مهربان شتافت. و مولانا عبدالنبی که از همه کوچکتر است ۵ در حین تحریر این اوراق که سنه اثنی و ثمانین و الف است در بلده یزد اقامت دارد.

مولانا حسن علی یزدی

در اکثر اوقات به کسب کمالات اقدام نموده با ارباب فضل و دانش مصاحبت و مجالست می نمود و گاهی به گفتن شعر زبان می گشود. این چند رباعی از رشحات کلام بلاغت نظام اوست، رباعی: ۱۰

گوشم کرو چشم کور^۱ و پایم لنگست
این پیری نامرد سراپا ننگست
عیبم مکن ار کسی مرا ننوازد
کین ساز شکسته سخت بی آهنگست

۱۵

ایضاً

در زیر سپهر مرد در آزارست
در گلشن ایام ذلیل و خوار^۲ است
با زن طبعان زمانه دایم یار است
مهر مادر به دختران بسیار است

۲۰

ایضاً

جان چیست درون سینه سوزی و تنگی
دل چیست غم و درد و بلا را هدفی

۱- اصل: کند، تصحیح مبتنی بر نسخه وزیر است ۲- اصل: خار

القصة پی شکست ما بسته صفی
 مرك از طرفی و زندگی^۱ از طرفی
 راین غزل نیز از جمله منظومات آن عزیز است:
 غم هجران آن سرو قباپوش
 گرفته چون قباتنگم در آغوش
 زمانه با مراد من چنانست
 که غم با شادمانی زهر با نوش
 چنان با تلخکامی خو گرفتم
 که کردم جان شیرین را فراموش
 زمانه پر صدای کوس رحلت
 ولی ما را ز غفلت پنبه در گوش
 فلك با صد هزاران دیده حیران
 بکار ما و ما در خواب خرگوش

جامع الکمالات مولانا محمد امین المتخلص به وقاری

۱۵ جوان مستعد سخندان و شاعری بلیغ فصیح زبان به مکارم [۳۲۰ الف] اخلاق
 آراسته و در نظم و نثر گوی تفوق و رجحان از ابنای زمان ربوده است و در خط
 ثلث و نسخ و تعلیق به قلم اعجاز کردار خط نسخ بر خطوط متقدمین کشیده. آن
 جناب خلف مولانا عبدالفتاح برادر مرحوم مولانا عبدالکریم طبسی است و جد
 اعلای او مولانا شمس الدین محمد طبسی بود که در «تذکره دولتشاهی» بعضی از
 ۲۰ کمالات نیکو خصالش بر سبیل اجمال مذکور است و از آن تا حال تاریخ فضل و شعر از
 آن سلسله گسیخته. مولانا محمد امین چون در یزد بسیار بوده به یزدی شهرت یافته. در
 مبادی حال و اوان جوانی به مصاحبت عمش مولانا عبدالکریم از بلده طبس که مولد و
 منشاء او بود به قصبه طیبه بافق و خطه دلگشای یزد خرامیده به کسب علوم دینی و دنیوی و

استعداد ظاهری اشتغال نموده به درجه کمال رسيد و پيوسته با اکابر آن ولايات گوی مصاحبت می باخت و درشهر سنه سبعين و الف هجری ازبلده بهشت بنياد يزد هجرت نموده به دارالسلطنه اصفهان شتافت و به دستياری استعداد و قابليت مقبول اعظم و امرا و خوانين گريده به صحبت فيض مآثرش مستفيض می گردند. اين غزل از جمله منظومات و از نتايج طبع مشاراليه است ، غزل :

باخيال صنمی عيش نهان ما را بس

باغم دوست کناری زميان مارا بس

سايه سرو و لب جوی به عاشق نرسد

درغم سرو قدی اشك روان مارا بس

دل شاد و لب خندان به شما ارزانی

جان پر حسرت و چشم نگران مارا بس

عاشقان خسرو اقليم تجرد باشند

دل پرداغ ز اسباب جهان مارا بس

[۳۲۰] اگر مژده شهر از نظر انداخت چه باك

نظر مرحمت پير مغان ما را بس

مانداريم «وقاری» طمع بوس و کنار

سخنی از لب شیرین دهان ما را بس^۱

۱ - در نسخه وزیري اضافه دارد :

مراتب فضل و کمال و معارج متانت فکر و لطافت خیالش از مطالعه دیوان

حقایق بنيانش بر ارباب هوش و اصحاب شعور ظاهر و هویدا می گردد و خود در بعضی حقایق و قصاید اشارتی به این معنی نموده چنانکه خطاب به ممدوح میگوید:

قصیده

خدا یگانا دارم به دل گره دردی

ز عنقه دلم این عقده خار راه گشاد

بقیه حاشیه صفحه بعد

طوطی شکرستان فصاحت امیر محمد قاسم المتخلص به نبیره

چه گویم از شوخی طبع فرح افزای مشارالیه و چه بیان نمایم در ایانی
ظرافت مومی الیه. اهالی مجالس عمال و اکابر از دیدن روی او شادان و اشعار
آبدارش چون لؤلؤی مکنون آویزه گوش و گردن منعمان. د کاکین بازار
بزازان از یمن مقدمش چون غرفهای جنان و باغات بهشت آباد «اهرستان» از فرط لذتش
برساکنان روضه خلد نواخوان. جوانان ظریف طبع از استماع غزلیاتش در جوش
و پیران خردمند از شنیدن رباعیاتش در خروش. قطع نظر از تکلفات منشیانه و

منم که منفردم در جهان استعداد

به جامعیت من مادر زمانه نژاد

نماند در صدف کون گوهر هنری

که دست قدرت در جیب فطرتم نهاد

چه از رسوم علوم و چه از فنون خطوط

چه از طریقه انشاء، چه از ره انشاء

چه مثنوی، چه رباعی، چه قطعه تاریخ

چه از غزل، چه قصیده کفی بها الاشهاد

چه حل و عقد معما، چه قبض و بسط لغز

چه از مبادی مبدأ، چه از مآل معاد

دگر ز جنس هنر آن قدر که شخص گمان

گه شماره آن عاجز آید از تعداد

ولی چه سود که بختم نمی کند یاری

ولی چه سود که طالع نمی کند امداد

بهر دری که زدم حلقه زین فنون کمال

بهیچوجه مرا هیچ فتح روی نداد

«ظہیر» نادره گو قهرمان ملک سخن

مگر به وصف من این بیت کرده است ایراد

استعارات شاعرانه سیادت پناه بلاغت شعار جوانیست ظریف خوبرو و حریفیست -
 ندیم خوشخو . قصاید و مقطعات مولانا نظیری و انوری و ظهیر فاریابی که شعرای
 حال و ماضی از بیان معانی آن به عجز اعتراف دارند بی تأمل معانی ظاهری و باطنی
 را به عباراتی که هیچ گوش نشنیده بیان می نماید. اماظر فایزده بی انصافی بروی کشیده
 به جای تحسین وصله [۳۲۱ الف] خنده های خنک بيشمارا يثار می نمایند و آن عزیز از
 راه ایانی که سرشته ذات اوست گذرانیده در آن امر تغافل نمی کند و به تازیانه اشعار
 بدیهه هر يك را تأدیب می نماید . غزلیات آبدارش ورد زبان خاص و عام گردیده و
 طنطنه رباعیاتش آوازه در ربع مسکون انداخته . اگر به نوشتن تمامی دیوان خوشتر
 از آب حیاتش شروع نمایم از عهده بیرون نمی آیم . بازی این چند بیت که زاده طبع
 حکایت پرداز آن عندلیب گلشن اهرستان است و در حین تحریر این اوراق که منتصف
 شهر ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین و الف هجریه این غریب از اکبر آباد روانه دار -
 الخلافه شاه جهان آباد بود اکتفا نمود ، غزل :

دیر یست که ما چلو نخوردیم
 آلوبالو پلر نخوردیم

دیر یست که در طویلۀ دهر

پیشاهنگیم و جو نخوردیم

در چنک زدیم بر حریفان

صد شکر که پیشرو نخوردیم

« مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد

که هر یگی به دگر گونه داردم ناشاد »

سفینه کرده ام از لجه عدم سفری

ز رهزنان حوادث کشیده صد بیداد

کنون ز بندر دل می رسم به شهر امید

متاع فضل و قماش هنر مباد کساد

رفتیم به جلو گاه معشوق
از هیچ کسی مرو نخوردیم

وله

این سواد نیلگون دانی که در گردش چراست
بر دماغش خورده گویا بویی از مینای من^۱

وله

«نیر» جان به حق تسلیم می کرد
ندا آمد که ای طیار مگسل
و در باب معشوقی که کمال تعلق داشت گفته، شعر:

ای دلبر نیک چهره من
بردی به قیافه زهره من
تا سبزه و عارض تو دیدم
فریاد کشید کهره من

گر تشنه سلسبیل فیضی
آبی بخور از مطهره من

محل سکنی آن طوطی فصاحت آثارد در «اهرستان» واسم والدش میر محمد رضا
و شغلش بزازی و عملش خوش طبعی.

نتیجه السادات امیرسید علی [۳۲۱ ب] المتخلص به میرصوتی

در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابناء
۲۰ روزگار بود. طبع پاکش از اقسام کمالات بهره ور و ذهن درّاکش نقاد فنون هنر.
منظوماتش مانند لئالی بحر عمان از شوایب عیب پیراسته. در فن موسیقی و ادوار به
قانون ادراک خرده بر استادان ماهر گرفته و به دستیاری عنایت پروردگار پای در
وادی حجاز و یثرب نهاده در زمان سلطنت و فرمانروایی اعلیحضرت خاقان بلند

مکان شهاب‌الدین محمد غازی شاه جهان صاحبقران ثانی به پایمردی کمالات و استعداد پای در وادی طلب نهاده به بلاد هندوستان شتافت و منظور انظار پادشاه والجاه گشته مشمول انعام واحسان به وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دارالعباده یزد معاودت نمود و در سنهٔ سبع و ستین و الف به امداد کمالات و قابلیت به همراهی بخت بلند حسب الامر خاقان خلد آشیان صاحبقرانی سلطان شاه عباس ثانی به اردوی معلی رفته منظور نظر و التفات پادشاه عالم پناه گردیده به مجالست مجلس بهشت آیین مفتخر گردیده [۳۲۲ الف] رتبهٔ تقرب یافت و به انعامات وافره از نقود و خلایع فاخره بهره‌مند و سرافراز گردید و در اواخر سنهٔ ثمانین و سبعین بعد الف باز کوکب طالعش درخشیدن آغاز نهاده به مجالست مجلس بهشت نشان خاقان وافر احتشام سلطان شاه سلیمان معزز گردیده سر مفاخرت به اوج مباهات رسانید . ۱۰

و چون ثبات و دوام در عالم محنت فرجام ممکن نیست به ناکام پا در دامن انزوا کشیده در اصفهان به ریاض راحت فزای جنان خرامید . اشعار و تصانیف آن جامع کمالات بسیار است و این بیت از نتایج طبع درّاک اوست که در حین تحریر به خاطر بود ثبت افتاد ، نظم :

از وجود من وجود هر گناهی قائم است ۱۵
می‌توان گفتن مرا پروردگار معصیت
و نیز این بیت از جملهٔ اشعار آبدار مشارالیه است که تصنیف نموده و ورد زبان گلزاران^۱ گردیده ، شعر:

شاهها چمن گلی و «صوتی» بلبل حیفت که بلبل نبرد فیض از گل

۲۰ فصاحت و بلاغت شعاری مولانا شاه محمدیزدی

گلشن یزد را بلبلی خوشنوا و عندلیبی نغمه‌سراست . به خوشنوایی او هیچ مرغ از آن گلشن بر نخواسته و به نغمه‌سرایی او هیچ طوطی [۳۲۲ ب] شیرین -

زبان آن انجمن را نیاراسته. طبع سخن پردازش از نظم غزلهای گزین بازار جوهری شکسته و کلمک بلاغت شعارش آوازه رباعیات در ربع مسکون انداخته و به خامه مشکین شمامه خطوط سبعة خصوصاً خط نسخ خط نسخ بر خطوط استادان کشیده و با وجود کمالات و قابلیت و استعداد گوی صلاح و تقوی از زهاد عصر ربوده. چون در

• حین تحریر این اوراق ذره بی مقدار در جنت آباد شاه جهاناباد و از صحبت دیوان غزلیات آن عزیز که مطبوع خاص و عامست محروم گشته بود و راضی به آن نمی شد که اوراق جامع مفیدی از ذکر افادات بلاغت آثار مومی الیه چون کیسه مفلسان خالی ماند این قطعه که از واردات طبع آن جامع کمالات انسانیت. و در حینی که دستور عدالت آیین کمالا الله قلی بیکا وزیر به پوشیدن خلّاع فاخره خاقان سلیمان تمکین سرافرازی یافته بود در مدح آن حضرت در رشته نظم کشیده. و به خاطر بود

۱۰ ثبت افتاد، قطعه:

ای که از اقبال و جاه و رای و تدبیر و خرد
ساخت ممتازت ز اهل جاه و منصب پادشا
شاه شاهان جهان [۳۲۳ الف] یعنی سلیمان زمان
آنکه دارد آصفی همچون تو با عدل و سخا
از تو دولت بر نگردد تا فلک در گردش است

۱۵

تا بود دوران بود خورشید تابان را ضیا
گشت رشک گلشن جنت ز عدلت ملک یزد
چون دل ویران عاشق ز التفات دلربا
یزدیان از عدل و احسان تو در هر صبح و شام

۲۰

وردشان چون من نباشد جز دعای بی ریا
گاه تمکین از تو حسن خلق باشد دلپذیر
در بزرگیها بود که و چکدلیها خوشنما
ای تویی امروز در ملک سخن حرف آفرین
داند این معنی به معنی آنکه باشد آشنا

آسمان قدر آصفا چون از سلیمان زمان

شد مشرف از سراپایی ترا سر تا به پا

خواست «فایز» مصرع تاریخ پیر عقل گفت

قدر مه افزود مهر انور از زیب قبا

هر چند این قطعه در ضمن احوال خیر مآل آصف ملکی صفات درج شده

درین مقام نیز به تکرار نیندیشیده نگاشته کلك وقایع نگار گشت .

خواجه عبدالغالب ولد خواجه زینل بیک بارجینی

بسیار خوش طبع و نیکو روی بود و پیوسته با ارباب سخن معاشرت [۳۲۳ ب]

و مصاحبت می نمود . روزی در قهوه خانه نشسته چنانچه عادت اهل زمانه است

شخصی به خبث دوستان و مصاحبان زبان گشود . مشارالیه در بدیهه این بیت نظم

نموده به سمع جمع رسانیده ، بیت :

منصب هر که شد هزاری خبث

می شود قهوه خانه جا گیرش

این دو غزل نیز از نتایج فکر مشارالیه است :

شعله را سوزندگی از آتش آه منست

دردناکی ناله را از درد جانکاه منست

با وجود آنکه روزم تیره از زلف مهیست

مشعل خور روشن از آه سحر گاه منست

در طریق کعبه وصلش نمی خواهم دلیل

رهبری همچون محبت هادی راه منست

ای دل شوریده راز عشق او از من می پوش

محرم سر محبت جان آگاه منست

گشته ام بر نه فلك غالم، زیمن بند گیش

پادشاه ملك خاور چا کر ماه منست

غزل

کرشمه گوشه نشینِ سواد دیده تست
 دلاوت لب شیرین نمک چشیده تست
 شهید طرز تو گردم که گاه جلوه گیری
 ربودن دل عشاق آفریده تست
 به کعبه روی توجه نیاورم به خدا
 مرا که قباله دل ابروی خمیده تست
 دلم که گشته دگر باره میهمان غمت
 سفارشی که نکو داردش رسیده تست
 وفات آن عزیز در سنه اثنی و سبعین و الف بود .

۵

۱۰

نوری تنباکو فروش

مردیست عامی و شغلش تنباکو فروشی . هرگز به مجلس هیچ عالمی
 ننشسته و شرف صحبت هیچ دانشمندی در نیافته ، اما طبع نظمی دارد و گاهی به
 حسب اتفاق چند بیت نظم می نماید . روزی در «قهوه خانه میدان خواجه» این رباعی
 که از نمایج طبع پادشاه اهل سخن و ملک شعرای ما تقدم میرزا صایبای تبریزی است
 خوانده شد ، رباعی:

۱۵

یارب به نیاز و ناز مستان الست

صایب را کن ز جام هوشیاری مست

بخشای در آن شبی که ساییم بهم

ماساق به ساق و دیگران دست به دست

۲۰

نوری مزبور در گوشه ای ایستاده استماع می نمود . در همان ساعت در جواب

آن این رباعی به رشته نظم کشیده به سمع حضار رسانید ، رباعی:

گر زاهد شهری و و گر باده پرست

می باید داد جان و می باید رست

[۳۲۴ب] از مال جهان و نقد جان دل بر گیر

نی ساق به ساق مال و نی دست به دست
و همچنین در جواب این رباعی ملک الشعرا میرزا صایبا که :

وی آمده بود بر رخسار رنگ عبوس

- ۵ تا جام ز لعلش نکند جرأت بوس
از حسرت بط بسوخت ماهی و نشد
با خون کبوتر آشنا چشم خروس
نوری مذکور گفته، جواب:

ای صاحب این مسئله ساغر و بوس

- ۱۰ میدان به یقین که چین ابروست عبوس
بط شیشه و جام ساغر و ماهی دست
می خون کبوتر و دهان چشم خروس
و اکثر رباعیات و غزلهای ملک الشعراء مومی الیه را جواب گفته. چون این
نسخه گنجایش تفصیل همگی را نداشت به همین قدر اکتفا شد. وفات نوری در
سنهٔ خمس و ثمانین و الف در خطهٔ یزد اتفاق افتاد.
- ۱۵ ملا عرشی

در میدان زهد و عبادت گوی مسابقت از ابنای روزگار ربوده بود و همواره
اشعار آبدار از نتایج طبع او ترشح می نمود. در جواب این غزل خواجه شمس الدین
محمد حافظ شیرازی که، غزل:

- ۲۰ مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو
فرموده و زبانزد خاص و عام گشته. این بیت که مطلع آن غزلست و در حین
تحریر بخاطر بود ثبت افتاد، غزل:
- تخم دیگر به کف آریم و بکاریم ز نو
کانچه کشتیم ز خجالت نتوان کرد درو

مشهور است که بعد از فوت ملا عرشی عورتی زهره جبین نرگس چشم بنفشه -
موی سیمین ساق صنوبر قامت نازک اندام شیرین گفتار ، شعر

شب افروزی چو مهتاب جوانی
سیه پوشی چو آب زندگانی

سر زلفی ز نیاز و دلبری پر
لب و دندان از یاقوت و از در

دو شکر چون عقیق آب داده
دو گیسو چون کمند تاب داده

صنوبر قامتی آرام جانی
ز سر تا پای مقبول جهانی

[۳۲۴ ب] به نزد میرزا عبدالله ولد مشارالیه که در کمال حسن و ملاحظت
و در نهایت شوخی و بلاغت بود آمده گفت که میرزای من این معنی وقوع دارد
که والد بزرگوار شما فرمود که ، غزل:

تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نو

کانچه کشتیم ز خجالت نتوان کرد درو.

میرزا عبدالله را از شنیدن این سخن حال متغیر شده در همان چند روز از
گلشن یزد که مسکن مألوفش بود روانه هندوستان بهشت نشان گردید و دیگر
کسی از وی نشان نداد تا در سنه ثلث و ثمانین و الف هجریه که مسود این اوراق
به برهانپور که از جمله بلدان هندوستان است رسید شخصی مذکور [ر] ساخت که

میرزا عبدالله مزبور در قید حیات و ملبس به لباس فقر است و او را حالتی دست
داده که با اهل دنیا آمیزش نمی کند.

زمانای یزدی نیز در جواب این غزل گفته مطلعش اینست که ، غزل:

سوده شد بر سر این مزرعه داس مه نو

بس که دهقان اجل کرد به این داس درو

این دو بیت نیز از نتایج فکر ملا عرشی است :

نبود بدلی من غبار گله

ندهم به لب خود اختیار گله

آن کس که ز بیداد دلم را خون کرد^۱

۵ داغش کردم ز انتظار گله

وایضاً این دو بیت از نتایج طبع اوست، نظم:

مباش عاشق^۱ دنیا که این عروس مدام

کفیش پر بود از خون ، کفیش پر زحنا

نشان کشتن شوهر بود کف خونین

۱۰ حنا از آنکه کند شوهر دگر پیدا

ملا رمزی

از طبقه اتراک است . پدرانش در خطه دلگشای یرد اقامت داشته و او به نوعی

[۳۲۵ الف] در گفتن و خواندن اشعار خود مبالغه می نمود که در هر مجلس که داخل

می شد تفرقه در آن مجمع می افتاد . و این رباعی از نتایج طبع مشارالیه است که

۱۵ درحین تحریر به خاطر بوده ثبت افتاد ، رباعی:

عارف که همای عشق شد دمسازش

ز انجام نکوی تر بود آغازش

دنیاش حقیرتر نماید به نظر

هر چند بلندتر شود پروازش

۲۰ این بیت را نیز به خود نسبت می داد ، شعر:

دل خراب من و مهر بو تراب در او

خرابه ایست که تابیده آفتاب در او

ملا صاحب نائینی

اگرچه مولد او قصبه نائین بود اما بیشتر اوقات در یزد می بود و طبیعت نظم داشت ، این دو بیت از جمله منظومات اوست ، شعر:

مصاحب در ره این عشق جان سوز
محبت را از آن کودک پیاموز

که مادر بهر جورش چون ستیزد
همان در دامن مادر گریزد

ملا فوقی یزدی

بر ضمائر خورشید مآثر ارباب عظمت واصحاب خبرت واضح و لایح خواهد بود که او شاعری است شیرین زبان و زیبا بیان که در فصاحت گویی گوی از میدان بلاغت سخن گذاران ربوده و در بلاغت [۳۲۵ ب] قصب السبق از سخنوران زمان برده ، بیت:

روز بازار فصاحت را رواج از نظم او

صحن گلزار بلاغت راز شعرش رنگ و بو

و ندیمی بود تازه روی بذله گوی که به نکته های رنگین محفل را آراسته می داشت و به لطیفه های شیرین ابواب انبساط بر روی حاضران می گشاد و اکثر اوقات در بدیهه به نظم این مزخرفات که زاده طبع خودش بود زبان می گشاد ، نظم:

سیر و نمک به کون نهد لعل لب تو جام را

قیلقة نگون کند زلف کج تو شام را

ایضاً

ز کون خر دگر امروز فیضها بردم

به ریش بنده مخندید عالم غربی است

وله

فوقیا در زمانه خوش کلکی است

هر کرا یافتیم احمد کی است

و از جمله منظومات او یکی کتاب «فرهاد و شیرین» است که داد هرزه گویی داده و ابتداء آن نسخه شریفه به این ابیات نموده، نظم:

- سخن ترتیزك بستان فکر است
 سخن طوطی هندستان فکر است
 سخن پیسوز بزم خرمی دور
 سخن گوز دهان آدمی دور
 سخن سوداگر شهر خیال است
 سخن کاه معانی را جوال است
 سخن تیز و دهان چون تیزدانست
 سخن قاروره شاش بیان است
 توان گفتن سخن را پر طراوت
 که از کونش چکد مغز حلاوت^۱
 سراویل سخن بس نرم باید
 که کون طبع را راحت فزاید
 و لیکن کو شکرریزی که از فکر
 چکد از نیفه اش صد گوهر بکر
 کسی در هند معنی فیل راند
 که در دشت فضیلت خر چراند

- بدین روش به اتمام رسانیده و کتاب «لیلی و مجنون» و دیوان غزلیات او تمامی برین نمط است که به نظم آورده و در میان طوایف انام شهرت تمام یافته
 ۲۰ و مولانای مشارالیه دو مرتبه به بلاد هند شتافت و در آن ملک با اکابر و اهالی صحبت داشته کمال احترام او به جای آوردند و در مرتبه ثانیه در بندر سورت سفر آخرت اختیار کرده به دیار عقبی شتافت و آن عزیز در اکثر مقطع غزلیات تخلص و اسم و کنیت و لقب خود را به این قسم در رشته بیان می آورد: «فوق الدین احمد

سراجا شه . طلب قاسما .

مولانا اختری یزدی

[۳۲۶ الف] در علم طب و مهارت در آن علم کمال وقوف حاصل نموده و به دیگر فضایل و کمالات اتصاف داشت . در ایام شباب فی سنه ثلث و عشرين و الف که زبدة السادات العظام میرزا محمد امین شهرستانی المشتهر به میرجمله در مرتبه ۵ ثانی که متوجه بلاد هندوستان بود در قریه نصر آباد یزد که محل توطن مولانا مشارالیه بود عبور فرمود تقدیر ایزد متعال عنان او را گرفته در خدمت سلاله دودمان مصطفوی سلام الله علیه متوجه آن سفر شده قریب سی و هفت سال در بلاد هند به سر برد و در آخر عمر که سنش از هشتاد و پنج تجاوز نموده بود شوق وطن و دیدار دوستان گریبان جانش گرفته کشان کشان به خطه بهشت بنیاد یزد آورد ۱۰ و کریمه ای در حباله نکاح آورده ازو پسری در وجود آمد و آن مولود مسعود هنوز در عهد صبی بود که والد غفران پناهش طبل رحیل کوفته به سرای باقی خرامید و حال تحریر که دوسنین از سنه ثمانین و الف گذشته ولد مولانای مومی الیه که مولانا جلال الدین محمد نام دارد و بیست مرحله از مراحل زندگانی طی نموده در ۱۵ دارالعباده به کسب کمال اشتغال دارد.

مولانا اختری در نظم اشعار کمال مهارت [۳۲۶ ب] داشته و دیوان غزلیات او ورد زبان خاص و عام و مقبول طبایع است . در حین تحریر این بیت که از نتایج طبع آن جناب است و در خاطر بود ثبت گردید ، بیت:

شست اگر صاف نباشد نرسد تیر به صید

صاف کن دل که دعایت به اجابت برسد

و این دو مقطع در دیوان غزلیات آن جناب مذکور است ، نظم:

اختری در چه خیالی که چو تاری شده ای

مگر اسدیشه در ۱ خویش تنیدن داری

وله

لب بسته اختري زفغان يك دوشب گذشت

يا مرده است يا به وصالی رسیده است

ملا وارسته

- ۵ همدانی الاصل است، امامت چندسال در یزد ساکن بود و باعمال و ظرفا گوی مصاحبت و مجالست می باخت. این چند بیت زاده طبع آن شاعر بلاغت آثار است که در وقت تحریر به خاطر بود ، شعر:

آن چه برجستیم و کم دیدیم و در کار است و نیست

نیست در معنی به جز انسان که بسیار است و نیست

- ۱۰ نیست می گویند عنقا نیست باور کردنی

هست عنقایی ولی یار وفادار است و نیست

لذت وحدت به جز عنقا نمی داند کسی

يك كس از حال نهان ما خبر دار است و نیست

شیخ نور مال امیری

- ۱۵ خود را از احفاد شیخ صمدانی و قطب ربانی شیخ فخرالدین احمد فهادانی می شمارد . طبع نظمی داشت و پیوسته سخنان لطافت آمیز و اشعار مزاح انگیز در عرصه بیان آورده «مدامی» تخلص می کرد . این رباعی از نتیجه طبع اوست که در حین تحریر در اورنگ آباد بهشت بنیاد که از جمله بلاد هند است [۳۲۷ الف] و به خاطر بود ثبت گردید ، رباعی:

دلم را زلف جانان می شناسد

۲۰

پریشان را پریشان می شناسد

هنوز اندك شعوری با جنون هست

که دست ما گریبان می شناسد

وفاتش در شهر سنه احدی و ستین بعدالف اتفاق افتاد. میر علم الهدی آبشوری

این مصرع در تاریخ فوت او گفته، تاریخ:

از برم «ملا مدامی» همچو «نور» از دیده شد
 شیخ محمد مسیح ساکن «محلّه سرسنگ» که به زیور صلاح آراسته و با روزگار
 در ساخته و در کمال مردمی با مردم سلوک می نماید ولد ملا مدامی است .

مفیدا ملاغیاث بزاز

در کمال صلاح بود و گاهی به نظم اشعار اشتغال می نمود. این دو بیت از جمله
 اشعار اوست، نظم:

زلف پرتاب تو در آتش نهد زنجیر را
 برق پیکان تو همچون شمع سوزد تیر را
 گریه ما را سبب جز لعل شکر بار نیست

غیر شیرین هیچ باعث نیست جوی شیر را

خواجه محمد ظهیر مخمل باف

به اکتساب فضل و کمال، کمال سعی نموده در زمره آدمیزادگان آن ولایت
 و در سلك ناظران مناظم سخن گذاری انتظام داشت و پیوسته به ادای وظایف و عبادات
 اشتغال می نمود. در شهر سنه ثمانین بعد الف [۳۲۷ ب] متوجه ریاض جنت
 گشت. ازو سه پسر سعادتمند صالح عابد به یادگار ماند: ولدا کبر **خواجه محمد صفی**
 است که به زیور صلاح و تقوی آراسته و به لطف طبع و کثرت فهم معروف گشته در اثنای
 محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش می گذرد. و این بیت از نتایج طبع
 اوست که در حین تحریر به خاطر بود، شعر:

گو اختر ما زیر فلک اوج نگیرد

خورشید چو بر اوج رسد وقت زوال است

و دیگری **خواجه محمد مفیض** که به صفت عبادات علم گشته، وثالث **خواجه**
محمد مجید است که اوقات فرخنده ساعات به کسب علوم دینیّه مصروف می دارد.

صاحب وقار و تمکین آقا احمد ا مشهور به ناو خدا

- آن عزیز مردیست شیرین گوی شیرین زبان مطایبه دوست، هرگز گرد کدورت
 والم پیرامن خاطرش نگشتی، هر که را غنچه صفت دل تنگ یافتی به سخنان دلاویز و
 ظرافتهای مطایبه انگیز در کمال بشاشت و خرمی چون گل خندان ساختی، و هر گاه
 حکایتی به میان آمدی آن کلمات را به عبارات رنگین و باحر کات ملیح شیرین ادا
 نمودی و اکثر اوقات با کمال شکفته طبعی با حضرات عمال و اکابر و اشراف صحبت
 داشته همگی اورا چون جان عزیز [۳۲۸ الف] گرامی داشتندی. و در غنفوان او ان
 جوانی امر تجارت که مستحسن ارباب کیاست است اختیار نموده پادروادی غربت
 نهاد و قریب ده مرتبه به هند دکن رفته هر مرتبه به وطن مألوف مراجعت نمود و آنچه
 از منافع تجارت به دستش آمد با ارباب حاه و فقرا مصروف می گردانید. و الحق
 آن جناب بازرگان نیست صایب تدبیر دوراندیش تمام خرد که هنگام کفایت به عقل
 کامل رشته شب را بر گردن روز بستنی و در وقت معامله زر خورشید را از چار بازار
 فلك بدست آوردی، مصراع :

به دانش کار سازی گردانی.

- و در مدت مسافرت در بلاد هند در کمال اعتبار با امرا و خوانین آن ولایت
 گوی مصاحبت و مجالست باخته بدیدارش شادمانی می کردند. در شهر سنه ثلث
 و ثمانین و الف که از حیدرآباد متوجه ایران بود چون وارد بندر سورت گردیده
 خان عظیم الشان غیاث الدین خان مقدم آن جناب را مغتنم دانسته مدتی در کمال
 عزت و اعتبار به هم صحبت های منتعش می نمودند. در زمانی که مسود اوراق از جهان آباد
 مراجعت نموده متوجه اورنگ آباد بود [۳۲۸ ب] شخصی مذکور ساخت که
 فصاحت شعار مومی الیه قصیده در مدح خان عالی مقدار به نظم آورده و به غایت مستحسن
 افتاده و آن بزرگ آنچه لازمه بزرگی و احسان بوده به جای آورده و آن عزیز
 مقضی المرام از بندر سورت متوجه مکه معظمه شد و در ششم شهر ذی حجه الحرام سنه
 مزبوره به احرام گاه رسید و در آنجا از لباس حیات^۱ مستعار عربان گشته احرام

سفر عقبی پوشیده از عالم محنت قرین به فرادیس جنان خرامید. اشعار آبدار آن جامع
کمال بسیار و قصاید و غزلیاتش بی شمار. به این چند بیت که از نتایج طبع آن جناب
است و در حین تحریر در حیدرآباد شخصی از ارباب اعتبار مذکور ساخت اکتفا
میرود، نظم:

گذشته از سر مطلب به چرخ ناز کنید

مباد رشته امید را دراز کنید

عروس حسن چمن باز بر سر ناز است

در نگاه به روی کرشمه باز کنید

به پیش اهل جهان آب رو نگه دارید

برای مطلب خود رو به کار ساز کنید

مولانا نظامای فیروزآبادی المتخلص به ناظما

آن عزیز به فرط کیاست و کمال فهم و فراست بین الامثال والاقران علم گشته
و پیوسته به صیقل کلمات شیرین و سخنان دل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال
از مرآت خواطر دوستان می زداید. در بدایت حال سفرهند اختیار نموده چند گاه
در آن ملک سیر نموده و در سنه خمس و ستین والف به وطن مألوف مراجعت کرده
در قصبه فیروزآباد میبید پای در دامن فراغت کشیده اشعار آبدارش که چون لؤلؤ
و مرجان آویزه گوش و گردن جوانان [۳۲۹ الف] ظریف طبع تواند بود بسیار است.
در حینی که در هند دکن می بود این رباعی در رشته نظم در آورده، رباعی:

در هند نه من سیم و زری می خواهم

زیبا صنم خوش کمری می خواهم

افتاده هوای کدخدایی به سرم

بسیار بجدم پسری می خواهم

بخواه این بیت از جمله منظومات آن فصاحت قباب است:

اندوخته «ناظم» دگری خرج نماید
خود خرج نکردن عبث از کیسهٔ مارفت^۱

ملا محمد کاظم ساکن گوشهٔ باغ گندم

طبیعتی نظم دارد و گاهی زبان به نظم اشعار می گشاید . این رباعی از نتایج
فکر اوست ، رباعی:

ای با همه بی همه به صحبت انباز
با وصل تو مانده ام ز دیدار تو باز
کز چشم ترم نگه چو شبنم بر گل
افتد به رخت ولی نمی گردد باز

سعیدای مجنون

از کدخدا زادگان معتبر یزد است . در ایام شباب و عنفوان جوانی شورشی
درسش افتاده از لباس اعتبار عریان گشته و قریب مدت سی سال با کمال نشاء جنون
با ارباب عقل و هوش مصاحبت و مجالست نمود و اکثر اوقات در بدیبه اشعار
آبدار بر زبان آورده به مسامع حاضران می رسانید و این رباعی از جمله منظومات
اوست ، رباعی:

تا در صف لشکر جنون تاخته ایم
بر سر علم فتیله افراخته ام
داغی که چراغ خانه روشن کن ماست
قندیل کلیسیای دل ساخته ایم

[۳۲۹ ب] و ایضاً در بدیبه گفته ، بیت:

ما کجا و هوس لاله به دستار زدن
سایه داغ جنون از سر ما کم نشود

مولانا آزاد یزدی

آزاده وار می گردیده و گاهی زبان به گفتن شعر می گشاده ، این بیت ازوست ، بیت:

به طوف گلستان بودم که ناگه دل شد از دستم
عجب شاخ گلی دیدم چو غنچه دل درو بستم

مولانا صفائی

خراسانی الاصل بوده اما در یزد مجاور بود و اوقات به کاردگری می گذرانید، شعر:

سوختم چندانکه بر تن نیست دیگر جای داغ
بعد از این خواهم نهادن داغ بر بالای داغ

فیضی

یزدی بود و کسب اقصاری^۱ بود. بسیار فقیر و درویش نهادمی زیست. این مطلع از اوست ، شعر:

گر نباشد بامنت مهر و وفا کین هم خوش است
من به اینها پر مقید نیستم این هم خوش است

مولانا هیبت الله المتخلص به نوائی

از قاضی زادگان قصبه طیبه بافق است و آباء عظام و اجداد کرام او پیوسته بر مسند قضاء آن ولایت تمکن داشته اند و آن جناب به اصناف اخلاق سنی و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن اتصاف داشت و گاهی زبان به نظم اشعار می گشاد . این بیت از جمله منظومات اوست که در حین تحریر به خاطر بود ، بیت:

درد دل با سنگ گفتم آتش اندر وی فتاد
یادگاری آخر از ما در نهاد سنگ ماند

ملا مؤمن اردکانی

در اکثر علوم مهارت تمام داشت و در فن شعر و حل معما اظهار بی مثلی

می نمود و بنا بر آنکه در مجالس و محافل تلاش تقدم و در سخن سرایی غایت مبالغه کرده همواره به مدایح خود زبان می گشاد و با ناظران منظم سخنوری مجادلات کرده و کنایه با ایشان گفتگو می نمود همگی در مقام غیبتش بودند و مولانا فوقی یزدی بیش از همه در این باب ساعی بوده و در اکثر منظومات آن جناب را مخاطب می ساخت و او نیز به همین شیوه با ایشان سلوک مسلوک می داشت [۳۳۰ الف] ۵
چنانچه فرموده، شعر:

با ما نشدند صاف ناانصافان

هر چند که در شکرشان شیر شدیم

وله

۱۰

هیچ کافر زخمی تیغ زبان ما مباد

آب از خون جگر دادیم این شمشیر را

و چون عمر او از هشتاد تجاوز نمود روی از هم صحبتی اهل روزگار گردانیده متوجه بلاد عافیت گشت و خواجه غفورای یزدی در تاریخ آن واقعه گفته، مصراع:
«مؤمن» متقی ز دنیا شد.

۱۵

زمانای نقاش یزدی المتخلص به سالک

مدتی در خطه یزد به قلم اندیشه نقش امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار می نگاشت و پیوسته اشعار آبدار بر لوح خیال تحریر می نمود. ناگاه هوای هند بر سرش افتاده پادر وادی غربت نهاد و دیگر به وطن مألوف مراجعت ننموده در همان بلاد روانه ولایت عقبی گشت و این چند بیت که از نتایج طبع اوست فی سنه خمس و ثمانین و الف در حیدرآباد به نظر رسیده مرقوم گردید، شعر:

۲۰

صفحه رخ ز صفای خط او ساده شود

آب در کوزه ز فیض لب او باده شود

جلوه‌ای کرد و نهان گشت ز پیش نظر
آدمی زاده ندیدم که پری زاده شود

ایضاً

خوبست که دلدار وفا داشته باشد
چندانکه دلش میل جفا داشته باشد
ما خود سر فتراک جفا کیش تو داریم
فتراک تو آیا سر ما داشته باشد؟
[۳۳۰ب] رنجش ز تو خوبست ولیکن نه ز «سالك»

باید بروش یار ادا داشته باشد

ایضاً

جواب نامه ما غیر نا امیدی نیست
ز دست سودن بهال کبوترم پیدا است

ایضاً

از ما به اسیران قفس باد بشارت
کز بیضه به يك منزلی دام رسیدیم

ایضاً

دشت خالی شد و پر شد ز غزالان کویت
از تو آواره شهرند بیابان و طنان

ملاکسوتی

در سلك شعرای یزد انتظام دارد و این رباعی از جمله منظومات اوست، شعر
ای باده چه همنشین صها شده‌ای

زاهد تو چه موی بینی ما شده‌ای

باید که به ریش محتسب بند شوی

ای پنبه چه میخ چشم مینا شده‌ای

ملا آگهی

نیز از جمله شعرای آن خطه دلگشاست و به کسب خیاطی اشتغال داشته و به غایت ندیم شیوه و خوش محاوره بوده. صاحب تاریخ « هفت اقلیم » این قطعه را به او نسبت داده، قطعه:

۵ در جهان ده چیز دشوار است نزد آگهی

کز تصور کردن آن می شود کس بی حضور

زهد فاسق، نازعاشق، بذل ممسک، هزل رذل

عشوۀ محبوب بدشکل و نظر بازی کور

لحن و صوت بی اصولان، بحث علم ابلهان

۱۰ میهمانی به تقلید و گدایی به زور

و این دو بیت نیز زاده طبع مومی الیه است، شعر:

منم به روی تو حیران و آن کسان که نباشند

غریب بی بصرانند بهتر آن که نباشند

مکن ملامت اهل نظر در آینه بنگر

۱۵ ببین که عاشق روی تو می توان که نباشند؟

ملا کاسب

نیز از جمله شعرای آن ملک است و این دو بیت از منظومات اوست، شعر:

ای گل که چنین در بغلت تنگ گرفته؟

کز خون دلش پیر هنت رنگ گرفته

۲۰ با سوزن زنگال گرفته نشناسند

بس کز نم گریه مژه ام رنگ گرفته

ایضا فرموده

چو مه چارده از گوشه بامش دیدم

سعی بسیار نمودم که تماش دیدم

[۳۳۱ الف] شوقی

از نیکو طبعان یزد است. از زمانی که گل غفلت در چمن جهالتش شکفتن
آغاز نهاده تا هنگامی که یاسمن مأیوسی از عارض ندامتش سر برزده قدم در کوی
عاشقی داشته و اندیشه بر ملاقات گلرخان جفا پیشه می گماشته، شعر:

نداند عاشق بی دل قناعت

فیزاید حرص او ساعت به ساعت

دو دم نبود به يك مطلوبش آرام

به هر دم در طلب برتر نهد گام

چو یابد بوی گل خواهد که بیند

چو بیند روی گل خواهد که چیند

این دو رباعی ملا شوقی در تاریخ «هفت اقلیم» مسطور و بین الجمهور به غایت

مشهور است، رباعی:

شوقی غم عشق دلستانی داری

گر پیر شدی غم جوانی داری

شمشیر کشیده قصد جانها دارد

خود را برسان تو نیز جانی داری

منه

شوقی غم دوست را به عالم ندهی

باهر که نه اوست شرح این غم ندهی

مرغ غم او به حيله شد با ما رام

زنهار که مرغ رام را رم ندهی

سراج الدین

شاعری بود که سراج قلوب همگنان از نکته های دلفریب او ضیاء و روشنی

می داشت و در سخن سنجی بین الاقران گوی تفوق می ربود. این دوبیت ازوست:

استعداد ظاهری اشتغال نموده به درجه کمال رسيد و پيوسته با اکابر آن ولايات گوی مصاحبت می باخت و درشهر سنه سبعين و الف هجری ازبلده بهشت بنياد يزد هجرت نموده به دارالسلطنه اصفهان شتافت و به دستياری استعداد و قابليت مقبول اعظم و امرا و خوانين گريده به صحبت فيض مآثرش مستفيض می گردند. اين غزل از جمله منظومات و از نتايج طبع مشاراليه است ، غزل :

باخيال صنمی عيش نهان ما را بس

باغم دوست کناری زميان مارا بس

سايه سرو و لب جوی به عاشق نرسد

درغم سرو قدی اشك روان مارا بس

دل شاد و لب خندان به شما ارزانی

جان پر حسرت و چشم نگران مارا بس

عاشقان خسرو اقليم تجرد باشند

دل پرداغ ز اسباب جهان مارا بس

[۳۲۰] اگر م زاهد شهر از نظر انداخت چه باك

نظر مرحمت پير مغان ما را بس

مانداريم «وقاری» طمع بوس و کنار

سخنی از لب شیرين دهنان مارا بس^۱

۱ - در نسخه وزیري اضافه دارد :

مراتب فضل و کمال و معارج متانت فکر و لطافت خیالش از مطالعه دیوان

حقایق بنيانش بر ارباب هوش و اصحاب شعور ظاهر و هویدا می گردد و خود در بعضی حقایق و قصاید اشارتی به این معنی نموده چنانکه خطاب به ممدوح میگوید:

قصیده

خدا یگانا دارم به دل گره دردی

ز عنقه دلم این عقده خار راه گشاد

بقیه حاشیه صفحه بعد

بیت

به روزگار ستم هر شکایتی که مراست
 [۳۳۱ ب] به روزگار دراز از کنم نیاید راست
 چه سعیها به هنر برده‌ام خصوص به شعر .

۵ کزان هنر همه اکنون نتیجه رنج و عناست

مولانا زمانی

شعری دارد در غایت روانی. شیخ محمد ز رگر این رباعی در صفت اشعار و تعریف او گفته، نظم:

اشعار «زمانی» در مکنون باشد

۱۰ وصفش ز قیاس عقل بیرون باشد
 قانون فصاحت است نطقش در شعر
 پیچیدن آن گرفت قانون باشد
 و این چند بیت از جمله منظومات زمانی است، شعر:

گر خاک پای مردم صاحب نظر شوی

۱۵ در چشم روزگار چو نور بصر شوی
 روزی رسی به دولت آزادی ای پسر
 کز بندگان حلقه به گوش پدر شوی
 گر چه به خوبی تو ملایک نمی‌رسند
 می‌کوش جان من که از آن خوبتر شوی

۲۰ مننه

الا ای در وطن با عشرت و نوش

مبادا از غریبانت فراهموش

ازو یک گل بدست کس نیاید

مگر باغ بهشت است آن بر و دوش

بیا يك شب به راه ما بر افروز

چراغ زندگانی زان بناگوش

مولانا امینی

با وفور خبط دماغ فکری در غایت نازکی و اندیشه‌ای در نهایت راستی داشته،

۵ چنانچه ازین ابیات [۳۳۲ الف] مستفاد می گردد، نظم:

هرگاه ز توسنت برم نام

آغاز شود ردیف انجام

از غیرت کاسه سم او

مه بر سر خویش بشکند جام

همچون دل بی قرار عاشق

در خواب ندیده روی آرام

محمد باقر

در کتاب «هفت اقلیم» مسطور است که مومی الیه تتبع پاره‌ای از متداولات کرده

و شعر را نیز می گفته و این از جمله اشعار اوست، شعر:

پیوستن دوستان بهم آسان است

دشوار جدایی است ولیك آسان است

شیرینی وصل را نمی دارم دوست

از غایت تلخیی که در هجران است

مولانا شمس

شمس فلک هنر و عطارد آسمان کمال بود و طریقه مصاحبت و رموز مجالست

را نیک می دانست. این دو رباعی که ثبت می افتد اثر قریحت طبع اوست، رباعی:

دل گفت به یار رفته جز جان نرسد

جان رفت ولی به یار آسان نرسد

اکنون تن خسته بر جناح سفر است

ترسم که به جان رسد به جانان نرسد

منه

ای دل پی یار ناتوانی بس نیست
 ای چشم فکار خون فشانی بس نیست
 عمریست که یار رفت و جان با او رفت

هان ای تن زار زندگانی بس نیست

ملا محمد باقر

فضیلت بسیار و مکنّت بی شمار داشته و احیاناً بنا بر امتحان طبع شعری می گفته
 و این از آن جمله است، [۳۳۲ ب] بیت:

امشب که بلا به این ستم کش بارد

از دیده همه شراب بی غش بارد

من گریه ندیده ام بدین بوالعجبی

کز دیده به جای آب آتش بارد

معانی

در شاعری خود را کم از شعرای نامی نمی دانست. اما در اشعار او بحسب ظاهر

معانی کم می توان یافت، هر چند تخلصش «معانی» است. این مطلع از او است، شعر:

عاقبت دل کشته عشق بتان خواهد شدن

آنچه بیهودست آخر آن چنان خواهد شدن

ندائی

یزدی الاصل بوده و به شرف زیارت بیت الله الحرام مشرف گردیده بود و در شعر

مهارت تمام داشت. «روضه الشهداء» را نظم کرده، این مطلع ازوست، شعر:

من شمع جان گدازم تو صبح دلگشایی

سوزم گرت نبینم میرم چو رخ نمایی

.... يك این چنین ام دور آن چنان

بی تاب و وصل.... م بی طاقت جدایی^۱

ملا الفتی

علم ریاضی را نیکو می دانست و در اوایل ایام شباب از خطه بهشت منزله یزد
به ولایت هند رفته تقرب تمام در خدمت خان زمان یافت و به جایزه این بیت که،
بیت :

مشت خاشا کیم و دایم آتشی همراه خویش
دور نبود گر بسوزیم از شرار آه خویش
خان سخن فهم هزار روپیه به او انعام فرمود .

نجدی

در بدیهه گویی عدیل و نظیر نداشت . این ابیات از واردات طبع اوست ،
نظم : ۱۰

در من زبس که آتش هجر تو کرده کار
دارم دلی که دوزخ ازو هست يك شرار
طوفان هجر برده به جایی سفینه ام
کز من هزار ساله بود راه تا کنار
هر حسرتی که راه به جایی نمی برد
در کوچه فراق به من می شود دچار
شادی طلاق داده صد ساله منست
با او مرا چه نسبت و او را به من چکار

ذهنی نقاش

از جمله خوش طبعان یزد و سر حلقه ارباب سوز و درد بود. ذهن صافی و سلیقه
وافی داشت چنانچه ازین مطلع مفهوم می گردد، شعر:
بعد از وفات هر قلم استخوان ما

سر بسته نامه ایست ز درد نهان ما

[۳۳۳ الف] محمد سعید ولد استاد رضا حلاق ۱ مال امیری

جوانی بود خوش منظر شیرین سخن . در اوایل ایام شباب پای در وادی غربت
 نهاده به دیار هند شتافت و از آنجا به کلکنده رفته در حیدر آباد رحل اقامت انداخت
 و با صاحب طبعان آن ملک گوی مصاحبت و مجالست باخته پیوسته زبان به نظم
 اشعار می گشود و چون از آن امر دلگیر گردید بر راحله فنا سوار شده متوجه دیار ۵
 عقبی شد. این دو غزل از جمله منظومات او است که در حیدر آباد بنظر رسیده ثبت
 گشت، غزل:

مرحبا قاصد بگو آن شوخ بی پروا چه گفت
 از من شوزیده حال بی سرو بی پا چه گفت
 ۱۰ روز ما شد تیره بی رخسار او قاصد بگو
 از شب هجران و از اندیشه فردا چه گفت
 گفت می باید چو شمع از آتش غم سوختن
 سوختم بی درد آخر از دل شیدا چه گفت
 گفت با من در طریق عاشقی خاموش باش
 ۱۵ گشته ام خاموش از شور و شر دنیا چه گفت
 گفت با من در طریق آشنایی خاک باش
 خاک ره گشتیم ما از حاصل عقبی چه گفتم
 گفت در عقبی ترا با عشق من کار است و بس
 گفتمش دیگر بگو آن ماه بزم آرا چه گفت
 ۲۰ [۳۳۳ ب] گفت هر کس واله ما گشت از مای شود

«راغب» بی صبر و دل دیگر بگو از ما چه گفت

ایضا

بیا که جلوه آن شوخ دلربا آنجا است
 فغان و ناله عشاق بی نوا آنجا است

برون ز دایره عشق پا منه ای دل
 بهر طرف چه زنی گام رهنما آنجاست
 بر آستان تو دارم رخ نیاز ای دوست
 خوشم که سایه بال و پرهما آنجاست
 به شاهراه حقیقت بر آر دست نیاز
 بخواه حاجت خود قبله دعا آنجاست
 مرو به صومعه گر عارف سخندان
 در آبه میکرده جام جهان نما آنجاست
 به پیش نا کس و کس شکوه سرمکن «راغب»
 خموش باش دل خسته را دوا آنجاست

۵

۱۰

ملا محمد فدائی

در خطه اردکان یزد ساکن و با اصحاب فضل و کمال مصاحبت و مجالست
 می نماید و همواره زبان به نظم اشعار می گشاید . این غزل که از جمله منظومات
 اوست در سنه خمس و ثمانین و الف که به حسب تقدیر مسود اوراق و مومی الیه در
 حیدرآباد رحل اقامت گسترده بودیم از زبان او استماع شد، شعر:
 جگر تا بوته گاه تیر آن بر گشته مژگان شد
 دل حسرت نصیبم چون کمان از گوشه گیران شد
 علاجش جز به باغ دلگشای حسن ممکن نیست
 غمی کز روز اول قسمت محنت نصیبان شد
 [۳۳۴ الف] بیاد آوردنی امشب سوی عاشق فراموشی
 به انگشت صبا پیغام ما از رشته جان شد
 دهم از رشک جان پیش از اجل در صید گاه او
 اگر بینم که صیدی با اجل دست و گریبان شد

۱۵

۲۰

به تحريك صبا چون زلفش از عارض جدا افتد
دروغی نیست گر گوید کسی عالم گلستان شد

نهان در زیر دام زلف نتوان داشت عارض را
تواند ماه نو يك شب به زیر ابر پنهان شد
بهشتی خوشتر از دیدار در عالم نمی باشد

خوشا پیری که نقد عمر او صرف جوانان شد
مه یوسف عذارم را همین بس دعوی خوبی
که در ایام هجرانش «فدایی» پیر کنعان شد

سردفتر ارباب نظم و انشاء مولانا محمد مجیب ولد حاجی محمد حسین

جوانیست در لوازم محبت و برادری یکدل و در فنون کمالات و هنروری
کامل، شعر:

نخل بندی در گلستان وفا
شوخی چشمی نزد ارباب وفا

در گفتن تاریخ و غزلیات وقوف تمام دارد و در نظم رباعیات و اقسام اشعار
رایت بی مثلی می افرازد. در سنه ثمان و سبعین و الف که مسند وزارت خطه بهشت
منزله یزد به وجود عالیحضرت وزارت و اقبال پناه الله قلی بیك آرایش یافت آن تازه-
نهال چمن شاعری با وجود آنکه هنوز از باغ عرفان سر بر نیاورده بود این عقود در
و جواهر که «کانهن الیاقوت و المرجان» تواند بود آویزه گوش و گردن
«حور مقصورات فی الخیام» ساخته به مجالس و محافل خاص و عام فرستاد، **قطعه** :

چون ز تأیید خداوند و ز لطف پادشاه

آسمان قدری فلك شانی امیر یزد شد

منشی دوران الف گردید و گفتا عالمی

می شود آباد چون آقا وزیر یزد شد

و بنا بر آنکه آن آصف مکان از غایت علو شان به زبان اشراف و اعیان

به «آقا» اشتها را داشت لهذا در مصرع تاریخ اشاره به آن نموده و موافق تاریخ ساخته.

[۳۳۴ ب] اوجی

از مشاهیر سخنوران یزد است و این رباعی از جمله منظومات اوست ، رباعی :

زاهد ز می ناب نخواهیم گذشت

زین گوهر نایاب نخواهیم گذشت

هر چند که این آب گذشت از سرما

ما از سر این آب نخواهیم گذشت.

و دیگری از شعرای آن خطه قبولی است که به این ناقبولی گفته، شعر:

نام رقیب بر لب جانان من گذشت

واقف نشد کسی که چه در جان من گذشت.

و دیگری شوخی است که شوخانه گفته، شعر:

در واقعه دیدیم که شد یار پریشان

گشتیم ازین واقعه بسیار پریشان.

و دیگری عشرتی است که در شاعری به ساحری مشهور بود و در صنعت سخن

چون سامری مذکور. این دوبیت از جمله منظومات اوست، بیت:

دوستان در بوستان چون عزم می خوردن کنید

اول از یاران دور افتاده یاد من کنید

منه

کجاست قابل داغ غمت دل همه کس

گلیست آن که نمی روید از گل همه کس

و این بیت را به او نیز نسبت می دهند، شعر:

کسی مقید عشق بتان تواند بود

که پیش تیر ملامت نشان تواند بود.

و دیگری از صاحب طبعان این خطه محمد مؤمن است که در اوایل ایام شباب

پا در وادی غربت نهاده به‌دیوار هند شتافت و در کر ناک به تیغ ستم بیباکی کشته گشت. این بیت که از جمله منظومات اوست در حیدرآباد به نظر رسید ثبت افتاد، شعر:

هر دم رخت زجوش عرق تازه‌تر شکفت.

گل غنچه گشت و غنچه به رنگ دگر شکفت.

دیری یزدی

شاعری بود سخنور و این غزل [۳۳۵ الف] که از جمله منظومات اوست، در کلکنده به نظر رسید، غزل:

مرغ ل بی او ندارد میل بستان دگر

۱۰ بی‌رخش خارست در چشمم گلستان دگر
پر شد از خون جگر چندانکه جای اشک نیست
از کجا آرم رفیقان باز دامن دگر
در تنم جان نیست از تیر او شرم‌نده‌ام
می‌خورد از بس که پیکانش به پیکان دگر

۱۵ در میان بت پرستان باد ز نارم حرام
گر دهم غیر از تو دل بر نام‌سلمان دگر
«دیری» این طوفان ز گردابم به ساحل می‌رود
می‌برم کشتی به استقبال طوفان دگر.

محمد باقر زرکش

۲۰ طبعی موزون داشت و گاهی به نظم اشعار زبان می‌گشاد و او را خالی بود محمود شیرچی نام که از بدایت حال تا زمانی که قریب هفتاد سال از عمرش گذشته بود مضمون این مقال پیشنهاد خود ساخته بود که، شعر:

عهد کردم که نیایم به‌در از میخانه

تا بدان‌دم که مرا پر نشود پیمانه

محمدباقر که همشیره زاده او بود این بیت به رشته نظم کشیده به گوش هوش
خال رسانید، بیت:

محمود خواهی عاقبت کارخویش را

محمودوار در خم تیزاب توبه رو

آن غافل از شنیدن این بیت بهوش آمده دست در دامن توبه و انابت زد و هم
در آن سال متوجه گزاردن^۱ حج اسلام شده بعد از مراجعت به وطن مألوف در زمره
تائبان عمر به پایان رسانید.

☆☆☆

این بود شمه‌ای از احوال شعرا که برین حقیر ظاهر بود. اکنون به موجب وعده
که کرده عنان بیان به صوب احوال دیگران معطوف می‌سازد.

www.tabarestan.info
تبرستان

[۳۳۵ ب] فصل عاشر از مقاله دوم

در ذکر اشراف واعیان از خاص و عام

بر رأی عقده گشای ارباب دین و دولت مخفی نماناد که بلبلان گلستان
سخنوری و طوطیان سرابوستان فضل و هنر پروری طوایف انسان را به چهار طبقه
منقسم ساخته اند: اعلی و اشراف و اوسط و ادنی
اعلی عبارتست از سلاطین و امرا و صدور و وزرا و مقربان درگاه پادشاهی
و متصدیان اعمال سلطانی .

و اشراف کنایه است از سادات و مشایخ و علما و فضلا و قضات و اصحاب
مناصب شرعیّه و متکلفان امور دینیّه .

و مراد از طبقه اوسط دهاقین است و تجار و مهندسان هنرور و هنروران
مهارت گستر .

و مقصود از طبقه ادنی محترفاتست و صنایع و اهل بازار و مردم پیشه کار .

و از طبقات اربعه طبقه اولی و بعضی از ثانیه به دستگیری کلك وقایع نگار

مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده در این مقام بقیه از طبقه ثانیه و ثالثه و رابعه به همین

ترتیب در ضمن سه سطر مسطور خواهد گشت. انشاء الله تعالی وحده العزیز .

سطر اول

در ذکر اشراف و اکابر و اهلالی و اصحاب مکنت و ارباب ثروت

☆☆☆

[۳۳۶ الف] زبده اکابر عالیشان محمد زمان سلطان بن مراد بیک

بایندری ترکمان و اولاد امجاد و اقوام او

۵

مجمعی از احوال آن طبقه جلیله که برین حقیر ظاهر گردیده آنست که محمد زمان سلطان از اولاد سلاطین و میرزاده های بایندر ترکمان است و پدرانش از زمره ارباب عقیدت و اخلاص دودمان کرامت نشان صفوی بوده و پیوسته در نهایت اعتبار و استقلال زندگانی می کرده اند. مشارالیه به امداد بخت با سعادت و براهمنونی عقل دوراندیش از دارالعباده یزد که مسکن آن سلسله بود به اردوی معلی رفته چند گاه در ملازمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و از جمله ندما و مصاحبان مجلس اعلی بود. در ایام طغیان ترکمان و تکلو چون عفت پناه جان آغا خانم همشیره اودر حباله علیقلی خان شاملو بیگلربیکی کد خراسان بود و امر اتابکی ولله گی خاقان گیتی ستان شاه عباس بهادر خان به جناب خان تعلق داشت به آن تقریب به خراسان رفته چند گاه در دارالسلطنه هرات در خدمت آن حضرت می بود و خدمات پسندیده که از آن جناب و همشیره محترمه اش نسبت به خاقان گیتی ستان در وجود آمده در بطون کتب مبسوطه مذکور [است] [۳۳۶ ب] و برخی از آن به دستیاری کلمک حقیقت نگار در ذیل این دفتر تحریر یافته درین مکان

۱۰

۱۵

محتاج به تکرار نیست .

بالجمله بعد از قضایای خراسان به یزد رفته چند گاه در وطن اصلی می بود و از آنجا توفیق زیارت بیت الله الحرام و روضه منوره مقدسه حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه دریافت و بعد از معاودت سفر خیر اثر حجاز و یثرب به فرملازمت خسرو آفاق معزز و سرافراز گردیده در سلك ندما و مقربان خاص انتظام یافت و در سنه تسع و الف هجری که خاقان گیتی ستانی از دارالسلطنه اصفهان پیاده به اراده زیارت سلطان روضه رضا علیه التحیه و الثنا که ، شعر :

يك طواف درش از قول رسول قرشی

تا به هفتاد حج نافله یکسان باشد

- ۱۰ قدم در شاهراه اخلاص گذاشتند . آن سعادت مند از ابتدا تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقاً سواری نکرد و حسب فرمان به دستگیری مهتر سلمان رکابدار - باشی و میرزا هدایت الله نواده نجم ثانی طنابی بدست گرفته و دوازده هزار زرع را که يك فرسخ شرعی است منظور داشته راه می پیمودند و عمده المنجمین مولانا جلال الدین یزدی حساب آنرا نگاه می داشت و بدین و تیره منازل و مراحل رفته [۳۳۷ الف] تا آنکه در عرض بیست روز از اصفهان به مشهد مقدس معلی رسیده به ادراک ۱۵ سعادت طواف و زیارت روضه منوره فایز گردید ، مصراع :

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا .

- بعد از مراجعت همچنین معزز و به سعادت مجالست و هم صحبتی پادشاه کامران سرافراز و سرمست باده التفات می بود تا در شهر سنه ثمان و عشر و الف که آفتاب حیاتش روی به مغرب فنا آورده در دارالسلطنه قزوین از جهان گذران^۱ در گذشت . ۲۰ آن مغفرت پناه مرد بزرگمنش ندیم خوش صحبت شعر فهم سلیم النفس بود و در شیوه سپاهیگری از شجاعت موروث بهره تمام داشت و در خیرخواهی خلابی و القای کلمه الخیر خود را معاف نمی داشت ، لاجرم اولاد عظام و اقوام کرام او

تا غایت معزز و مکرم بروساده دولت و ابهت تمکن دارند، نظم:

هر مدتی نظر به کسی می کند سپهر

هر نوبتی زمین به کسی می دهد امان

چون کام جاودان متصور نمی شود

خرم کسی که ماند ازو نام جاودان

جان آغا خانم همشیره محترمه محمد زمان سلطان که بلقیس زمان و عقیقه

دوران و در حباله علی قلی خان بیگلربیگی خراسان بود بنابر مهربانی و سبق

خدمت که در هراة ازو نسبت به فرمانفرمای جهان صدور یافته بود [۳۳۷ ب] تا

آنگاه که ودیعت حیات را بدرود کرد در کمال حرمت و عزت در حرم علیهمی بود

در زمان اختیار در «محلله اهرستان» به این مکان که الحال به «زاویه» اشتها دارد ۱۰

عمارات عالی ساخته و بقعه در کمال تکلف و تزیین به طلا و لاجورد به اتمام رسانیده

موسوم به «بقعه زاویه» و املاک و رقبات بسیار بر آن وقف نموده .

در «تاریخ عالم آرا» مذکور و مسطور است که عصمت قباب عفت ایاب صبیئه

مرادیك بایندر تر کمان و حرم محترم امیر عالیشان علی قلی خان شاملو بیگلربیگی

خراسان بود در اوایل طفولیت خاقان گیتیستان که خان مذکور به حکومت ۱۵

دارالسلطنه هراة و به الله گی و اتالیقی آن حضرت سرافراز بود علیا جناب مشارالیه

از آن تاریخ تاسنه اثنی و ثلاثین و الف موافق تنگوزئیل که سال سی و دویم جلوس

میمنت مانوس شاهی بود که قریب چهل و پنج سال می شود متکفل خدمت آن نوباوه

بوستان سلطنت بود و از سایر پرستاران حریم عزت به دوام خدمت ممتاز و بهرتبه

بلند نه نه گی یعنی مادری سرافراز و کدبانوی حرم علیهم محل وثوق و اعتماد خاص ۲۰

بود . درین سال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رحل اقامت بر راحله فنا

بسته سفر [۳۳۸ الف] آخرت اختیار نمود. حضرت اعلی نظر بردوام خدمت آن

مرحومه فرموده نعش او را به کربلای معلی فرستاده در آن ارض مقدس مدفون

ساختند .^۱

[۳۳۹ الف] اقبال پناه میرزا اسحق بیک المخاطب به خطاب «حقیقت خانی»

آن جناب از اولاد سلاطین و میرزاده های دودمان آق قوینلو و بایندری است و چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است که در شهر سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه که معزالسلطنه ابو النصر امیر حسن بیک مشهور به حسن پادشاه وداع تاج و تخت نموده به بلاد عقبی شتافت فتور تمام به احوال آن دودمان راه یافته هر یک از فرزندان و اقوام آن امیر عدالت گستر به قطری از اقطار رفتند جدا علی آن جناب و حضرات بایندری با بعضی از فرزندان و اقوام به الهام ملهم غیبی به دارالعباده توجه نموده در «محلّه اهرستان» که در لطافت هوا ثانی اثنین فردوس برین است رحل اقامت گسترده پای در دامن فراغت کشید و به جهت این عاقبت اندیشی آفتاب عنایت پادشاهان سکندر مکان فریدون حشمت دارا کیاست صفوی بروجنات احوال آن طبقه جلیله ۱۰ تافته همگی را به سیور غالات و تیولات و انعامات سرافراز فرموده در تعظیم و تکریم ایشان ارقام و احکام مطاعه عز صدور یافته کمال تأکید فرمودند و بعضی از آن جماعت را به مناصب علیه معزز گردانیدند.

و چون میرزا اسحق بیک از سرحد طفولیت به حد رشد و تمیز رسید به حسب سرنوشت پای در وادی [۳۳۹ ب] غربت نهاده ببلاد هند توجه نمود. بعد از ورود ۱۵ بدان ملک چون از حرکات و سکناتش نسام نجات به مشام جان فرمانفرمای آنجا رسید او را طلب داشته به منصبی لایق معزز نمود. بعد از چند سال حب وطن از خاطر خطیرش سرزده بالحاح و مبالغه بسیار رخصت معاودت به بلاد ایران حاصل کرده با جمعیتی تمام از حیطة حساب و شمار بیرون بخطه بهشت قرین یزد خرامید و به الهام ملهم توفیق به ساختن عمارت خیر راغب و ساعی گردید . ۲۰

نخست به تعمیر «مصلی کبوتر خان» مقابل مزار منور سلطان العارفین شیخ جمال الاسلام که از جمله متحدثات خواجه شمس الدین محمد تازیکو بود و به سبب امتداد ایام خراب و بایر گشته بود پیشنهاد همت ساخته معماران و بنایان را طلب داشت و در ساعتی مسعود طرح عمارت انداخت و اطراف و جوانب را صفه های رفیع و ایوانهای

منیع ساخته در میان فضا طاقی در نهایت ارتفاع به اتمام رسانیدند و در طرف قبلی مسجدی عالی اساس بنا فرموده و تمامی صحن و اطراف را فرش از آجر پخته مشتمل گسترده در وسط حقیقی کوی بود بر سر آب جدید، در آنجا مسجدی عالی اساس بنا نهاد و به کاشی مزین ساخت و بر در مصلی در گاهی عالی اساس ساخته دری نصب^۱ نمود و کتابه^۵ آنرا خوشنویسان یا قوت بنان [۳۴۰ الف] به کاشی الوان تزیین نمودند و تاریخ اتمام و اسم بانی مثبت گشت . طوطی طبع مولانا حسن یزدی به نظم آن ابیات گویا گشته در حین تحریر مصرع تاریخ به خاطر بود نگارش یافت، مصرع:

کعبه ارباب حاجت سجده گاه مقابلان

و الحق که تا خسرو سیارگان به سیر در آمده هر گز چشمش بر اساسی بدین قیاس نیفتاده و تاسیهر تیزرو آغاز حرکت نموده عمارتی بدین سان مشاهده ننموده، از آوازمؤذنانش مقیمان عالم بالا را فیض و سرور و از غلغله ذکر مسبحانش ساکنان ملاء اعلی را مسرت و حضور . و ایضاً مقرر نمود تا علمای عالی مقدار بساط افادت انداخته طلبه افاضت شعار به تحصیل پردازند و وظیفه و مدد معاش به جهت آن جماعت عاقبت محمود تعیین کرده اطعام هر روزه جهت فقرا و مساکین مقرر داشت.

و در شهر و بلوکات املاک و مستغلات^۲ و قری و مزارع خریده بر آن بقعه^{۱۵} شریفه وقف ساخت و در منزل «چفته» خانقاهی بود از جمله بناهای سیدرکن الدین محمد . چون موقوفات آن سید عالیشان به عنوان ملکیت به تصرف هر کس قرار گرفته رونق از آثار خیر او روی بر تافته بود جناب میرزا اسحق بیک آنرا عمارت نموده سابطی بر در دروازه ساخت و مصنعه ای ترتیب داده مزارع حوالی را خریده داخل موقوفات اسحاقیه نمود و نیز در «انجیره» که پنج فرسخی شهر است سابطی بود^{۲۰} [۳۴۰ ب] که مسافران در آن منزل می نمودند و به سبب طول مدت خراب گشته عمارت کرده مصنعه در حوالی آن ساخت و در پای کوه که نیم فرسخی سابط است چشمه ای بود که چون چشم سنگین دلان نم بیرون نمی داد و مانند کف درم داران

گشوده نمی شد به ضرب کلنگ و تبر قطره آب بهم رسانیده به مصنعه آورد تا مترددین از آن منفعت یابند.

و چون ازین شغلها باز پرداخت دیگر باره شوق سفر هند از خاطرش خطور نموده متوجه گردید و در اکبر آباد به ملازمت حضرت پادشاه فرمانروا شهاب الدین محمد شاه جهان رسید. پادشاه جهان بر حقیقت او آفرین گفته از غایت توجه آن جناب را به خطاب «حقیقت خانی» مخاطب و به منصب دیوانی مهد علیا جهان آرای بیگم صاحب صبیئه ارجمند خود که ملکه بلاد هند و به منصب هشتاد هزاری ذات و سوار علم اقتدار می افراخت سر بلند ساخت.

و آن جناب همگی همت به خدمات سرکار شاهزادگی و ثبوت اخروی گماشته در بندر سورت که به صاحب صوبگی^۱ قیام داشت کاروانسرائی که شبیه و نظیرش [۳۴۱ الف] در مملکت هند به نظر هیچ مسافری در نیامده ساخته وقف نمود و در همان بندر و سایر بلاد هند منازل دلگشا و باغات بهشت بنیاد بنا فرمود و چون سن شریفش قریب به هشتاد سال رسید وداع ملک و مال نموده به عالم بقا شتافت. از آن جناب یک صبیئه عفت قباب ماند که به عقد ازدواج خان عالیجاه والا شان ظهیر الدلاله ابراهیم خان در آمده و حضرات عالیات زاویه بنی اعمام آن حضرت و نجابت و معالی پناه میرزا زمان بیک که حسب الوصیه آن جناب متولی «اسحاقیه» است شرف همشیره زادگی دارد.

نظارت و اقبال پناه مقرب الخاقانی شمس محمد علی بیگ

ناظر بیوتات سرکار خاصه شریفه

آن حضرت به صفت اصابت رای و صفای عقیدت و وفور حسن خلق و مروت از از باب جاه و حشمت مستثنی و ممتاز بود. در بدایت حال به امداد بخت خدا داد منظور نظر عنایت و ملحوظ تربیت و رعایت خاقان جمشید حشمت فریدون شوکت گیتی ستان گشت و به اصناف [۳۴۱ ب] انعام و احسان معزز و مفتخر شده

محسود امثال و اقران گردید و مرتبه او از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و نخست به خدمت کر کراقی به خطه یزد آمده مدت چند سال در کمال استقلال بدان مهم قیام و اقدام نموده رایت اعتبار در امر امانت و دیانت برافراخت و انوار حسن سلوک و سعی او در هر باب به پیشگاه خاطر خاقان و افراحتشام روشن گشته به نوازشات شاهانه و الطاف خسروانه سربلند گردید. تا آنکه از مهم مزبور استعفا نموده روی امید به آستان ملایک آشیان گذاشته در اندک زمان در سلك مقربان بزم اختصاص و در زمره امراء کبار انتظام یافته پای بر دروه جاه و جلال نهاد و مهم قیجاجی سر کار خاصه و ملك التجاری ممالك محروسه به قبضه اقتدار و ید اختیارش در آمد. همچنین در اوایل سلطنت و فرمانروائی پادشاه جمجاه ملایک سپاه، سزاوار تشریف خلافت و جهانداری، شایسته سریر سلطنت و کامکاری، رافع لوای عدل و احسان، مظهر قدرت رحیم رحمان سلطان شاه صفی موسوی بهادر خان پرتو الطاف شاهنشاهی بروجنات احوالش تافته به ایلچیگری هندوستان مأمور گردید، [۳۴۲ الف] رباعی:

هر کس که ز فضل ایزدی بهره ورست

بر چهره او ز نور دانش اثر است

اندر نظرش عروس اقبال ظفر

هر دم به بهانه دگر جلوه گر است

و آن جناب حسب فرمان لازم الاذعان جهان مطاع به حشمتی که چشم زمانه شبیه و مانند آن ندیده اعلام توجه مرتفع ساخت و پس از وصول به ولایت هند به نوعی در اداء رسالت قیام نمود که دستور العمل ایلچیان عظیم الشان گشت و بعد از مراجعت و تقبیل قوایم سریر خلافت خدمات شایسته او در نظر پادشاه هفت کشور درجه استحسان یافته فرق افتخار و مباهاثش را به انعام افسر زرنگار و خلع فاخره به اوج سپهر دوار رسانیده مشمول عواطف بی دریغ ساخت.

و هم در آن ایام منصب جلیل المرتبه وزارت دار السلطنه اصفهان را در عهده اهتمامش فرمود و آن وزیر عدالت تمکین به تمهید بساط عدالت و انصاف و رفع رسوم

- ظلم و اعتساف پرداخته روضه امید رعایا و متوطنان آن ملک که تشنه لبان بوادی نامرادی بودند از رشحات سحاب مکرمات انتساب آن آصف ثانی سمت نصارت گرفت و بعد از اندک زمان باز پرتو آفتاب عنایت از مطلع مرحمت شاهنشاهی طالع شده بروجنات احوالش تافته نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه که اعظم مناصب دیوان اعلی است به آن جناب مفوض گردید و پایه قدر و منزلتش از اکثر امراء عظام و مقربان بیارگاه فلک احتشام در گذشت و درگاه خلائق ملاذش آرامگاه اکابر و اشراف [۳۴۲ ب] و بی شایبه تکلف و غایله تصلف آن جناب از عنفوان اوان جوانی تا اواخر ایام زندگانی در کرم و سماحت وجود و سخاوت رقم نسخ برمکارم صاحب ری و حاتم طی کشید و هرچه از هر ممر به دستش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانید و پیوسته همت بر اشاعه خیرات و مبرات می گماشت و در باب ساختن پل و رباط و اجرای آب قنوات واحداث قری و مزارع غایت مبالغه به جای می آورد .
- در آن اوقات که کوکب اقبال آن حضرت در نقاد امر و علوشان و مزید اقتدار روی به اوج شرف و رفعت نهاد ابراز شرم ایشان دست گوهر بارش غرق عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر نمی نمود ، نظم:

هیچ سایل به خوش دلی و به خشم

لا در ابروی او ندیده به چشم

تا نیاید ز سایلان تشویر

۲۰ همه پیش از بیار گوید گیر.

ذکر قری و مزارع و عماراتی که حسب الفرموده آن حضرت در

اصل شهر و بلوکات یزد احداث گردیده

در آن اوقات که مقرب الخاقان مومی الیه به امر کر کراقی در خطه یزد بر

قالیچه استقلال نشسته بود نخست در اصل قصبه مهری مجرد قناتی حفر نموده موسوم

ساخته به میاه علیا باد .

و ایضاً به موجب اشاره آن جناب [۳۴۳ الف] استادان بنا و باغبانان دانا باغاتی دلگشا و بوستانی روح افزا در صحرایی بهشت آسابه قرب قصبه مزبوره به سر آب نعیماباد طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار برافراخته ساخت ۵ باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطر پرور معطر ساختند و در اطراف و جوانب درخت سرو و چنار و کاج غرس نمودند و آسیا و مصنعه و سرا در همانجا بنا نموده به اتمام رسانیدند و حالا آن گلشن فردوس و شهر گشته به «علیا باد» و به کمال معموری رسیده و از نزهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده ، شکوفه بساتین افلاک از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد بر آید و عندلیب خوشنواي طبع دراک در وصف گلهای بدایع آثارش نغمه روضه ۱۰ من ریاض الجنة سراید ، بنفشه مشکبوی از حوالی لاله هایش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و سنبل سلسله موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی بالعل بتان خوش بر آمده اثمار حلاوت آثارش جارش قوت روح و قوت دل و هوای فضای دلگشایش [۳۴۳ ب] در جمیع اوقات به غایت معتدل ، شعر:

۱۵ چو خط بتان سبزه اش دلگشا

ز سرگشتگانش نسیم صبا

درختان سروش همه دلپسند

چو سبزان رعناي بالا بلند

هوايش همیشه نه گرم - نه سرد

۲۰ نه در وی غم گل نه اندوه گرد

و همچنین در سنه ست و اربعین و الف در حوالی قصبه مهریجرده چشمه جاری کرده قریب به پنج فرسخ راه قنات حفر نموده آن آب را به موضع «چاهوك» آورد و در آن صحرا امر فرمود تا معماران دانا و استادان بنا طرح قریه انداختند مشتمل بر خیابان بسیار، همه متساوی الاضلاع. و مسجد و حمام و بازارچه و کاروانسرا

و باغات و عمارات رفیع الارتفاع بنا کرده به اتمام رسانیدند .

- خلف الامرای محمد مؤمن بیک ولد اکبر آن جناب در سنه ثلاث و خمسين
والف که به امر داروغگی به خطه یزد آمده بود بر سر خیابان به جهت دیوانخانه طرح
باغی انداخت و بنایان ز معماران چابک دست به اندک روزی عمارت نمودند و در
باغ دریاچه ای که طول و عرض آن چون فضاء امل پایان ندارد ساخته درختان چنار
• در اطراف نشانیدند .

- و عالی حضرت غفران پناه صفی قلی بیک ولد کهتر آن حضرت در میان همان
باغ [۳۴۴ الف] عمارتی مختصر ساخته در رونق قریه مزبوره مساعی جمیله به ظهور
رسانید و اکنون خرمی و نزهت آن محل به درجه ای رسیده که رشک فرمای فردوس
برین و از کثرت باغات و عمارات غیرت افزای طارم ارم گردیده، بیت:
۱۰ بوستان نیست که طاوس ملایک هر دم

از سر سدره نماید به هوایش پرواز

- دیگر در حوالی «سریزد» قناتی حفر نمود و از میان باغات و شارع سریزد
آب را جاری ساخت و در سفلی سریزد طرح دیهی انداخته سرا و خانه ها و باغات ترتیب
داده آن محل را موسوم ساخت به ناظر آباد و تا مدت سه چهار سال قریب چهار رقم
۱۰ آب در جریان بود بیک ناگاه آب باز ایستاد و قنات مسدود گشت و آن موضع روی
به خرابی آورد و هر چند و کلاء آن جناب در جریان آب سعی نمودند قطره ای
به کام لب تشنگان اطفال نبات نرسید .

- دیگر بر سر قبر ناظم مناظم سخندان مولانا وحشی بافقی حظیره مختصر در
نهایت تکلف ساخت و در حوالی مزار منور حضرت امامزاده واجب التعظیم شاهزاده
۲۰ فضل رضا علیه التحیه و التسلیم برجی ساخته نقاره خانه ترتیب داد و تا الیوم صبح و
شام صدای نای و نفیر به گوش ساکنان فلك اثیر می رساند .

دیگر در بیرون «درب مهریجرد» حمامی چون دل عاشقان جان سوخته گرم
سودا و مانند چهره گلرخان [۳۴۴ ب] عرق آلود حیا بنا فرمود . سقفش از

قطرات عرق چون گنبد آسمان پرستاره و چشم مهر و ماه بر گل جامش گرم
نظاره، شعر:

به جز گل جام و سقف او که دیده

• طلوع چند مهر از يك سفیده

دیگر در «عبدالملك» که محل نزول قوافل است و مصنعه و سایر عمارات آن
منهدم گشته بود عمارت نموده به حالت اصلی آورد.

برضا میر دانش مآثر از کیا ظاهر و هویدا خواهد بود که مقرب الحضرة
الخاقانی محمد علی بیک به اشاعه خیرات و ساختن عمارات به غایت مایل و راغب
بود و در ایام اختیار به بقاع خیر و رباطات مثل بقعه واقعه در بابا رکن اصفهان و
رباط ورزنه و نائین و نیستان و شاه طور و مورچه خوار و سر راه چال سیاه و خوار ری
و سایر بلاد و امصار بنا فرمود. لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند
نور آفتاب به اوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکویی بر کتابه مبانی روزگار
باقی و پایدار ماند.

و آن حضرت را دو خلف نیک اختر بود: یکی محمد مؤمن بیک نام که هم در
ایام حیات والد به عالم بقا خرامید و دیگری صفی ثانی بیک که بعد از فوت پدر
نامدار بر مسند وزارت خطه یزد متمکن گردید و شمه ای از اوصاف حمیده او در ضمن
اطوار وزرا مرقوم گشته و درین مقام متوجه تکرار آن نمی گردد.

مرحمت و غفران [۳۴۵ الف] پناه زبده الامثال آقا حاجی یزدی

المشتهر به مهتر حاجی

۲۰ والد مشارالیه مرد صالحی نیکو نهاد بود چند آنکه ولد خود را در ایام صبی
ترغیب به کسب کمال می نمود و مفید نمی افتاد و هر چند زجر می کرد آن پسر بلند
در همت اطاعت پدر نمی نمود. چون منع و زجر به سر حد افراط رسید و آقا حاجی از
پیوست والد خود به جان رسید ناچار فرار نموده از وطن مألوف اعنی دارالعباده یزد
اده و بی زاد و راحله به جانب اصفهان شتافت. و چون به شهرستانك اصفهان رسید

دید که خاقان گیتی ستان سلطان شاه عباس ماضی بهادر خان برسمند باد رفتار
هامون نورد که شمال تندرو از همراهی او بازماند و وهم تیر گرد به گرد او نمی رسد ،
شعر:

چو اشك عاشقان گمگون و خوش رو .

- ۵ جهان پیماتر از شب‌دیز خسرو
نشسته و به همراهی قاید اقبال بی جود و حشم متوجه یزد است . بی آنکه برو
ظاهر شود که آن والا جاه فرمانفرمای زمانست در جرگه شاطران رکاب فلك فرسا
به‌دوندگی در آمد . چون منزل ورزنه محل نزول خسرو جهان گردید تمامی پیاده-
روان که در رکاب سعادت انتساب بودند در عقب مانده سوای آقا حاجی دیگری
حاضر نبود. اسب را به او سپرده به استراحت مشغول شد و در وقتی که خسرو سیارگان
۱۰ [۳۴۵ ب] از راحت خانه مغرب به جانبی دیگر از افق رایت طلوع و ظهور
برافراخت خسرو ایران بر توسن گردون خرام سوار گشته روانه گردید و در آخر
همان روز آن مسافت بعید که قریب به چهل فرسخ بود طی فرموده به یزد رسید . و
چون آن خطه بهشت منزله از فر شکوه آن حضرت رشك حقیقه جنان و روضه رضوان
گردید آقا حاجی را در رکاب عالی دیده زبان به تحسین گشاده اسب را بدو سپرد و
۱۵ مشارالیه را در سلك شاطران سرکار همایون انتظام فرمود و بعد ، از مراجعت به مقر سلطنت
آقا حاجی که جوانی بود خوب روی شیرین زبان دل پادشاه زمان در اثنای محاورت
به ملاقات او مایل شد و خاطر مبارك را به ملاقات دایمی او رغبتی پدید آمد و او
روز بروز به حرکات غریب و سخنهاى عجیب پادشاه کامران را شکفته ساختی و ساعت
به ساعت ملك و افراحتشام در تقرب و تعظیم او بیفزودی تا محرم حرم سلطنت و
۲۰ جلال گشت ، مصراع :

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند.

خاقان بنده نواز رتبه تقرب و محرمیت و مجالست مجلس اعلیٰ او را اختصاص
داده به امر عظیم القدر مهتری رکابخانه خاص سرافراز ساخت و به خطاب مقرب-

الخاقانی «مہتر حاجی» معز زو ممتاز فرمود. مشارالیه زمین خدمت بوسه داده گفت،
شعر:

گل باغ شه عالم افروز باد
[۳۴۶ الف] چراغ شبش مشعل روز باد

من بنده خود را قابل این منصب عالی نمی بینم و استحقاق چنین رتبه در خود
مشاهده نمی نمایم لیکن نظر شهنشاهی کیمیایی است که خاک تیره را زر صافی سازد و
سنگ ناقص را گوهر کامل گرداند، مصراع:

خاکی که بر آن گذر کنی زر گردد.

امید که به میامن عنایت خسروانه شرایط ملازمت بر وجهی مرعی افتد که به
درجۀ استحسان اقتران تواند یافت و خدمت شهریار را به نوعی پیش گرفت که روز
به روز قربت او در حضرت شاهی زیاده می شد تا بکلی معتمد علیہ گشت و به واسطه
ملازمت گوی شرف از اقران در ربود، مصراع:
به چو گان خدمت توان برد گوی.

و چندان املاک و رقبات و زر و اسباب جمع نمود که نه پای یقین پیرامن
قیاس و تخمین می گشت و نهدست گمان به دامن حصر و شمار آن می رسید و چون
اجل مقدر در رسید به صد حسرت دل از ملک و مال برداشته به وادی عدم شتافت و در
اندک وقتی تمامی آنها در معرض تلف در آمده از دست وارث بدر رفت.

و بعد از فوت آن جناب هریک از پسران و اقوام به منصبی مقرر و ممتاز
گشتند و رفعت و معالی پناه جامع الکمالات میرزا ابراهیم که به صفت فراست و
کاردانی و سمت کیاست و فضایل نفسانی [۲۴۶ ب] اتصاف داشت و به حلاوت
گفتار و محاسن کردار و اطوار پسندیده معروف و مشهور بود و قرابت قریبه با آن
مرحمت پناه داشت در زمان سلطنت و جهان بینی اعلیٰ حضرت کیوان رفعت قضا قدرت
جمشید حشمت خاقان رضوان مکان سلطان شاه صفی بهادر خان به منصب تصدی
خالصه سرکار خاصه شریفه خطه یزد سرافراز گردیده فرق عزت به اوج مباهات رسانید

وصبیة صلیبیه خود را در عقد ازدواج اسمعیل قلی بیك ولد غفران دستگاه آقاجی
انتظام داده بعد از چند وقت درخت بختش به میوه مراد بارور گردید و در چمن
زندگانی گلی شکفته گشت، شعر:

چو بختش به اقبال منشور داد*

۵ سپهرش یکی نامور پور داد

یعنی طلوع طلعت خجسته اثر خلفی ارجمند در شهر سنه ثلاث و خمین و
الف از افق ولادت طلوع نموده موسوم گشت به میرزا نورالدهر بیك . دیده امید جد
و والد از دیدن آن قره العین روشنایی افزود، شعر:

ز نور طلعت آن دری سپهر کرم

۱۰ چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم

کلك دبیر نتیجه الوزرائی میرزا حسن مستوفی المتخلص به «واهب» در تاریخ
تولد آن مولود عاقبت محمود [۳۴۷ الف] بر لوح روزگار نگاشت، نظم :
فکر تاریخ کرد «واهب» و گفت

مردم هر دو چشم اسمعیل

۱۵ و میرزا خان مفرد نیز در رشته نظم کشیده، شعر :

بربا از قمر کلاه و بگو

از قمر آفتاب پیدا شد

و میرزا نور الدهر بیك در ایام طفولیت در مهد تربیت جد نامدار و پدر
عالیمقدار نشو و نما یافته چون به حد تمیز رسید به کسب کمال و تعلیم علم سیاق
همت گماشته در اندك زمانی سرآمد نویسندگان عطار نظیر گشت و در حسن خلق
۲۰ و خط انگشت نمای مستعدان روزگار گردید .

و بنا بر آنکه حاجی احمدخان عمش در ولایت هند منظور نظر مرحمت

فرمانفرمای آن دیار شده به منصب مناسب رسیده بود شوق ملاقات عم عنان جانش
گرفته در سنه ثمانین بعد الف به جانب هندوستان روان گردید و در اکبر آباد

به ملاقات عم رسیده در همان چند روز اول مراجعت نمود و به حسب سرنوشت کار-
فرمایان قضا و قدر آن جناب را به جانب حیدرآباد تکلیف نمودند و بعد از وصول
بدان ملك نواب نامدار عالی مکان نیکنام خان امیرالامرای ولایت کلکنده [۳۴۷ب]
که رای عالم آرایش شمع شبستان مملکت بودی و فکر صواب اندیش او بیک تأمل
۵ هزار عقدۀ مشکل بر گشودی و بیک نظر التفات آدمیزادگان سر گشته وادی غربت
را به مرتبۀ جاه و جلال رسانیدی، شعر :

همتش دست کرم چون بر گشادی روز بزم

خیره ماندی از عطایش دیده و هم و قیاس

آن جناب را منظور نظر اشفاق و مرحمت فرموده مقدم او را به اعزاز و اکرام تلقی
۱۰ نمود و ریاض امانی و آمالش را به زلال عاطفت سر سبز و شاداب گردانیده قامت
حالش را به خلعت مکرمت و افضال اعتدال سروسپی بخشید و منصب «جماعت داری» و
سرکردگی پنجاه سوار مع انعام و مواجب مناسب عنایت نمود، شعر :
به کاری که اقبال یاری دهد

از اول اساسش به خوبی نهد

و چون میرزا نورالدهر بیک به صفت فراست و کاردانی و سمت قابلیت ارثی و
۱۵ اکتسابی اتصاف دارد و به میدان دانش گوی مسابقت از امثال و اقران در ربوده
همواره تخم خیر خواهی و نیکویی و احسان در زمین دل طوایف انسان می کاشت
و شمه‌ای ازین اوصاف مرضیه در نظر بصیرت نواب حقیقت بین حشمت تمکین
روشن گردید لاجرم در ازدیاد جاهش افزود و در روز چهارم شهر مبارک رمضان سنه
۲۰ اثنی و ثمانین و الف «سرلشکری» پانصد سوار به او مفوض گردانیده [۳۴۸الف]
سرافتخارش را به اوج اعتبار و عزت رسانید .

بر ضمیر منیر ارباب استعداد مخفی و مستتر نماناد که آن جناب طبعی
نظم و وقوفی تمام در حل معما دارد و گاهی کلمک سخن گذارش به تحریر غزل و
رباعی زبان می گشاید . در سنه خمس و سبعین و الف اقامه حسن معدن باشی در

یزد آباد اصفهان به احداث مسجدی جدید موفق گشت و طوطی قلم خجسته رقم آن جامع کمال به نظم این رباعی گویا گردید، رباعی :

چون گشت به یمن شحنه ارض نجف

این تازه بنا تمام از روی شعف

از عرش مجید این ندا نازل شد

یابد ز نماز صاحب الامر شرف

غفران پناه امجد خواجه پیر احمد

از بزرگ زادگان و اشراف و اعیان مفازه^۱ و جندق بود و در علم استیفا و

سیاق بی نظیر آفاق بود. مدتی به سرانجام اعمال بزرگ و وزارت نواب بلقیس الزمانی

صفیه سلطان بیگم مشهور به شاهزاده خانم صبیئه شاه اسمعیل ثانی اشتغال داشت و در ۱۰

آن مهم پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت و به سبب عنایت آن ملکه

جهان مالک عقار [۳۴۸ ب] و ضیاع بی شمار شده رایت بی مثلی می افراخت و آن

جناب را دو خلف سعادت مند بود : خواجه محمد سعید و خواجه عبدالحی و هر دو در

کمال اعتبار و حرمت زندگانی به پایان رسانیدند و اکنون اولاد امجد ایشان در غایت

رفاه حال و نهایت عزت در خطه بهشت منزله یزد روزگار می گذرانند . ۱۵

منظور انظار حضرت ربانی خواجه محمد علمی یزدی و اولاد

امجد آن غفران پناهی

آن جناب در امر تجارت به غایت ماهر بود. از حسن طالع بعد از ترددات و

تعب اسفار روم و هند صاحب مال و اسباب حشمت گشته املاک و رقبات لاتعد

ولاتحصی درید تصرفش قرار گرفت و اجرای قنات علیاباد از طرف ولایت میبید کرده ۲۰

آب آنرا بقصبه طیبه اردکان برده در خانه ها و باغات اهالی و اشراف و رعایا جاری ساخت

و نهال امید ساکنان آنجا را سرسبز و سیراب نمود و نیز همت به جاری نمودن قنات

محمود آباد میبید [۳۴۹ الف] و احداث قریه مزبوره گماشته باغات بهشت بنیاد و عمارات

عالی اساس طرح انداخته در اندک زمان چنان آباد نمود که رشک فرمای جنان و

قصور خورنق گردید . و چون زمان اجل مقدر رسید فرزندان گرامی خود **خواجه ملك قاسم** و **میرزا محمد امین** را به ساختن سرا و پل و رباط و مصانع وصیت و امر نمود .

خواجه ملك قاسم که مهین قرزند ارجمندش بود و در امور دنیوی ید بیضا داشت از مشقت گاه و بیگاه و تعب اسفار نیندیشیده همت به امر تجارت گماشت و بعد از آنکه سالها اوقات در آن امر صرف نموده مالک ضیاع و عقار گردید، قاید قضا و قدر عنان اختیارش به جانب بلاد هند کشیده در اکبر آباد مرغ روح شریفش از قفس قالب نجات یافته به جانب فردوس اعلی در پرواز آمد. و از آن جناب خلف سعادت مندی ماند موسوم به **میرزا عسکر** [۳۴۹ ب] و آن جوان حمیده خصال به لطف گفتار و حسن کردار و صورت خوب و سیرت مرغوب اتصاف داشت و پیوسته نقش زهد و عبادت بر لوح خاطر می نگاشت . در شهر سنه ثلث و ثمانین و الف متوجه بلاد هند گردید و بعد از آنکه به احمد آباد گجرات رسید از غایت دین داری و پرهیز گاری شوق طواف بیت الله الحرام و ادراك زیارت روضه حضرت خیر الانام صلوات الله و سلامه علیه از باطن پا کیزه اش سر بر زده بودن در ولایت هند را مکر و دشمرد و از راه دریا به حجاز و یثرب شتافت و پس از شرف و سعادت طواف و زیارت و تحصیل دولت آخرت عنان عزیمت به صوب وطن مألوف انعطاف نموده چون به ارض فارس رسید داعی حق را بلیک اجابت گفته به منزلهات آن جهانی رخت هستی انداخت.

و خادم آل سید المرسلین **میرزا محمد امین** ولد خردتر ^۱ [۳۵۰ الف] **خواجه محمد علی** که به کمال مردمی و مروت و جوانمردی و سخاوت معروف و به حسن مقال و لطف گفتار و سیرت پا کیزه و خوی خوش و کردار نیک موصوف بود بعد از والد غفران پناه به فرم صاهرت، جالینوس الزمانی حکیم کاشفا محمد ا که از غایت عظم شان و سبب تقرب پادشاهان عالی مکان صفوی محتاج به توصیف نیست رسیده در نهایت اعتبار و غایت اقتدار در بلده یزد قرار گرفت و نخست حسب الوصیه والد مرحوم

کاروانسرائی در قصبه میبد و دیگری در قریه عقدا به استحکام تمام ساخت تا ملجأ مسافران ستم رسیده و پناه غریبان محنت کشیده و موجب امن و امان دارین بوده باشد و دیگر پلها بسته بر آبهای عظیم مثل «پل اجیه» و غیره تا مردمان را تردد بر آن سهل و آسان و موجب رضای حضرت رحمن و ترفیه حال مسکینان و مترددان بوده باشد و [۳۵۰ ب] دیگر در «محلّه ابوالمعالی» مصنعه ساخته که آب آن باماءمعین دم مساوات می زند و پیوسته لب تشنگان آن محلّه از زلال چشمه همت آن جناب کام امید تر ساخته سیراب می گردند .

و بنا بر آنکه میرزا محمد امین در باب ساختن قصور و منازل دلگشا و باغات فردوس نما شمع تمام داشت درین باب نهایت سعی به عدل آورده چندان زر صرف نمود که به نوشتن و گفتن در نمی تواند آمد. راقم اوراق بر بیان بعضی از آن مرقوم قلم حکایت نگار می گرداند و رجوع برخی دیگر به نظاره کردن حواله می نماید، بمنه و کرمه .

حجله آرای ابکار معانی و پیرایه بند انجمن خوش الحانی اعنی طوطی شیرین کلام قلم عشرتگاه سخن را بدینگونه آرایش داده و دارالملک معنی را بدین نمط آذین می بندد که آن جناب منزلی نزهت قرین در حوالی «خان خواجه ضیاءالدین محمد» اختیار نمود و مهندسان و معماران حسب الفرموده به بدیع تر وصفی [۳۵۱ الف] اساس انداختند و سقف و جدار به نقوش و زیب به خوبتر صورتی پرداختند چنانچه آن آرامگاه ارم آیین از طلا و لاجورد رشک نزهت سرای خلد برین گردید، شعر:

رضوان به لاجورد ابد بر کتابه اش

۲۰

تحریر کرده دام لك العز و البقا

و دیگر در سرآب گرد فرامرز طرح باغی بهشت آسا انداخته عمارتی نیکو بنا نمود و درختان سرو غرس کرده در کمال تکلف به اتمام رسانید و بعد از آنکه ازین امور فراغت یافت در سنه سبع و ستین و الف هجریه لبیک گویان به حجاز و یثرب شتافته به شرف طواف بیت الله الحرام و زیارت سید آخر الزمان علیه الصلو

والسلام مشرف گردیده عنان عزیمت به وطن، مألوف انعطاف داد و پس از ورود سالهای بسیار در نهایت عزت و اعتبار برمسند مراد تکیه داده آسوده و مرفه زندگانی نمود و به قدر مقدور در ترفیه حال فرق برآیا همت گماشت .

و بنا بر آنکه هر کمالی رازوالی متعاقب [۳۵۱ ب] و هر بهاری را خزان
 • در پی فی سنه ثمان و ثمانین بعدالف بدست تقدیر حضرت سبجانی بساط زندگانی
 آن جناب طی گردید و سه خلف نیکو خصال به یادگار ماند : میرزا کلبعلی ، میرزا
 محمدعلی ، میرزا محمد رضا .

میرزا کلبعلی جوانیست که ذات مکرمت قبایش به آب خوشگوار سرشته
 شده و نهال قامت طوبی مثالش سر به اوج خلق و احسان کشیده با وجود حسن
 ۱۰ صورت به خوبی سیرت آراسته و جمالش به ازهار بی تکلفی پیراسته، همه مردی و
 مروت و جوانمردی و فتوت و حسن مقال و لطف فعال ازو پیدا، نظم :
 ای ز سر تا پا چو چشم خویش عین مردمی

چون تواند بود چندین لطف در يك آدمی

دل دوستان در صحبت او تازه و خرم و سینه غریبان از مرهم خلقش
 ۱۵ مبتهج و بی غم. از بدایت حال تا این زمان که سن عزیزش ده مرحله از چهل گذشته
 پیوسته در دکان مصاحبت با کافه خلائق گشاده [۳۵۲ الف] وهزل و مزاح نسبت به
 خاص و عام ورد زبان کرده در سنه ثمان و ستین بعدالف هجری که جامه عمرش طراز
 شباب و موی سرش اثر پر غراب داشت متوجه مشهد مقدس معلی گردیده شرف طواف
 مزار فایض الانوار، شعر :

۲۰ دین و ایمان جهان سلطان علی موسی رضا

آنکه بی مدحش سراسر گفتگو قیل است و قال

حاصل نمود و در ماه مبارك صیام به طاعت و عبادت گذرانید و در لیالی ثلثین اصلا
 سلطان منام بر شهرستان حواس آن جناب استیلا نتوانست یافت . و بعد از چند وقت

به خطه یزد که وطن مألوفش بود مراجعت نمود و فی سنه تسع و ستین و الف قاید
قضا و قدر گریبان جانش گرفته به دیار هندی کشید . و بنابر آنکه مردم خلیق مکرم
باشند و نزد همه کس عزیز و محترم، چه حسن خلق نوریست از انوار حکمت الهی
و سری از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف دیده بصیرت منور گردد و بدان
سر عزیز معرفت حسن صفات [۳۵۲ب] [حاصل شود] و آن جناب جوانیست به کرم
مشهور به رعایت میهمانان و مراعات ایشان موصوف و به حسن خلق و مصاحبت
معروف، امرای عالیشان به صحبتش راغب گشتند و تا این زمان که سنه هجری به
تسعین و الف رسیده منظور انظار اعظام خوانین و امرای آن ملک است .

۱۰ میرزا محمدعلی به مجامد سیر و محاسن شیم موصوف و در زهد و تقوی درجه
علیا دارد و همواره به تحصیل علوم دینییه همت می گمارد. در اوایل ایام جوانی که
اوان نشاط و کمرانی است تا این اوان که چهار مرحله از مراحل عشره طی نموده
اصلا مرتکب مناهی و ملامهی نشده و روی به محراب دین داری و طاعت و عبادت
آورده از خود به تقصیر راضی نگشته .

و میرزا محمد رضا که فرزند کهنتر میرزا محمد امین و صبییه زاده بقراط-

۱۵ الدورانی حکیم کاشفا محمدا است که از غایت عظم شان محتاج به توصیف نیست
عزیز است [۳۵۳ الف] نیکو روی خوش خوی شیرین مقال . در حین تحریر
احوال خیر مآل آن جناب در دارالامان ملتان اشتیاق ملاقات از حد اعتدال تجاوز
نموده طوطی شیرین گوی بنان از جانب مسود اوراق به این مضمون مترنم گردید،
شعر:

۲۰ گر چه دوریم به یاد تو قدح می نوشیم

بعد منزل نبود در سفر روحانی^۱

[۳۵۴ الف] نجابت پناه نتیجه الحکما میرزا محمد سمیع ولد
میرزا عبدالجلیلا

آن جناب خلف سعادت مند مرحمت پناه میرزا عبدالجلیلا و برادرزاده حکمت
و غفران دستگاه میرزا کریم است و به حسب نجابت ذاتی و کمالات اکتسابی افضل
۵ اماثل و اقران بود. رخسار آفتاب کردارش چراغی بود از شبستان خاندان مجد و
کمال روشن گردیده و قامت طوبی مثالش سروی بود از بوستان حکمت اطباء عالی-
مقام سر کشیده ، شعر:

جمالش خوبتر از هر چه گویم
نمی دانم ازین بهتر چه گویم
کمالش تا به حدی بود ظاهر ۱۰

که کلمکش از بیانش گشت قاصر
و آن مجمع کمالات از طبابت که موروثی آن سلسله است استغنا زده ظاهر
همت خود را در هوای تحصیل کمالات دیگر درطیران در آورده لوای عافیت افراخت
و همواره برو سادگی تکلفی متکی بوده با حضرات عالیات عمال خجسته اعمال و
۱۵ اشراف و اهل علم و اجتهاد صحبت می داشت و چون سن شریفش قریب به چهل سالگی
رسیده ناگاه فی سنه سبع و ثمانین و الف [۳۵۴ ب] دست تقدیر ایزد قدیر تعالی
شانه و عظم برهانه بساط انبساط آن حاوی اخلاق را درنوشت و آفتاب جهان تاب
زند گانیش سر در نقاب اختفا کشید، شعر:

آن یوسف مصر عزّ و اقبال
خورشید سپهر فضل و افصال ۲۰
از اوج سریر و عزت جاه
در چاه فنا فتاد ناگاه

محل سکنی میرزا محمد سمیع درین دار فنا و منزل بی بقا خانه ای بود در «محلّه
چهار منار» مشهور به «خانه امینای فتوحا» که به عنوان ملکیت شرعی درید تصرفش

در آمده در تعمیر آن غایت سعی به جای آورده بود. و از آن جناب چند پسر نیک اختر به یادگار ماند. در سنه ثمان و ثمانین بعد الف که مسود اوراق در شاه جهاناباد بود استماع افتاد که میرزا محمد مغیظ مهین فرزندش که در عنقوان شبابست و آثار نجابت از ناصیه احوالش هویدا است به طرف حیدرآباد توجه نموده .

جامع کمالات و فضایل صوری و معنوی مولانا محمد امین قاری

- ۵ به علو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق [۳۵۵ الف]
موصوف و معروف و عالمی متبحر و فاضلی روشن ضمیر و در علم قرائت به غایت ماهر بود. از خطه یزد که محل توطن آباء کرامش بود به دارالسلطنه اصفهان رفته پرتو انوار عاطفت شاهنشاهی بروجنات احوالش تافت و بهمدد معاش و مقرری همه ساله کامروا گردیده بعد از اجازت از جانب خاقان کامران به مشهد مقدس معلى رفته ۱۰
بر سجاده تقوی و پرهیز گاری نشسته سالهای بسیار علما و اشراف هردیار از وجود فایض الجود آن منبع خلق و احسان مستظهر می بودند تا آنگاه که بهمنزلهات جنات عدن انتقال نمود .

- و از آن عالم علوم ربانی خلفی به یادگار ماند میرزا ابوالحسن نام که ذات بابر کاتش مجمع اخلاق حسنه بود. در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل فضایل نفسانی ۱۵
موفق گشته در سنه ست و ستین والف به عزم گزاردن^۱ حج اسلام و دریافت سعادت زیارت روضه مطهره ، شعر:

محمد تاجدار تخت کونین

دو کون ازوی پراز زیب و پراز زین

- ۲۰ چراغ چشم [۳۵۵ ب] چرخ انجم افروز

ز نامش حرز طومار شب و روز

توجه نمود و بعد از ادراك آن دولت عظمی و مراجعت از یثرب و بطحابه وطن مألوف در کمال اعتبار و احترام روزگار خجسته ساعات می گذراند .^۲

۱ - اصل: گذاردن

۲ - صفحه ۳۵۵ ب از ورق ۳۵۵ بهمین جا ختم میشود و صفحه الف از ورق ۳۵۶ سفید است.

[۳۵۶ ب] مرحوم سعادتمند خواجه سیف‌الدین محمود نقشبند

- آن جناب نسبت قرابت قریبه با عندلیب بوستان فصاحت و شیرین کلامی
 خواجه غیاث الدین علی نقشبند یزدی داشت و در اقسام کمالات و هنر و کیاست
 یگانه روزگار و وحید اعصار بود. در اصابت رای و وقوف و مهارت در امر نقشبندی
 شبیه و نظیر نداشت. لاجرم کمالات او در السنه و افواه دایر گشته شمه‌ای از آن
 به عرض خاقان زمان و زمین خلاصه اعظم السلاطین ابوالمظفر سلطان شاه صفی
 ماضی موسوی صفوی رسیده قامت قابلیت او به تشریف خلعت آراسته در زمره بندگان
 انتظام فرمود و به آن التفات پایه قدر و منزلت آن جناب روی در تزیید نهاده در
 اندک زمان آن مقدار املاک و رقبات و باغات بهشت بنیاد و اسباب جمع نمود که کم
 ۱۰ دولتمندی را میسر شده باشد و در «فرشاه» مزرعه‌ای احداث کرده در آبادانی آن مساعی
 جمیل به تقدیم رسانید و در «محلّه خیر آباد» اهرستان باغی که نمونه‌ای از گلستان
 ارم است [۳۵۷ الف] مشتمل بر عمارات مرغوب طرح نموده به اتمام رسانید و به
 جهت ثبوت اخروی در قنّاه سلغر آباد به رضای مالکین یک رقم آب زیاد کرده نصفی
 به صاحبان باز گذاشته نصفی دیگر از خانه‌ها و باغچه‌های «محلّه مال امیر» و «قلعه
 ۱۵ کهنه» جاری ساخته بر در «مسجد جامع کبیر» آورد و حوضی مانند فکر عقلا عمیق
 و بسان همت اهل سخا عریض و پهن‌آور ترتیب داد تا بندگان حضرت رحمان مستفیض
 گردند. و در «محلّه قلعه کهنه» حمامی نیکو ساخت. مقارن آن ذره‌ای از توفیقات
 الهی و شرمه‌ای از عنایت لایزال شامل حال خواجه مومی الیه گشته به الحاح و
 مبالغه و التماس رخصت مجاورت نجف اشرف اعلی از حضرت پادشاه دین‌دار حاصل
 ۲۰ نموده بدان مکان متبرک که قبله ارباب حاجات و محل استجابت دعوات است شتافته
 روی مسکنت به آن خاک پاک گذاشت و مدت چند سال به عبادت شبانه روزی قیام و
 اقدام نمود [۳۵۷ ب] و دست همت از آستین سخاوت بیرون آورده به درم و دینار
 به زایران و مجاوران آن ارض معلی مضایقه نکرده به دانه احسان مرغ دل همگی
 را به دام محبت خود در آورد و در صحن روضه مقدسه، شعر :

امام انس و جان شاه ولایت سرور غالب

که می زبید گدای آستانش را سلیه‌مانی

چاهی حفر نمود و عمارتی بر سر چاه ساخته مبلغی از حاصل رقبات خود معین گردانید
که هر ساله به جهت اخراجات کشیدن آب اولاد او می‌داده باشند و این خیر جاری
امید هست که نا قیام الساعة باقی و پایدار ماند و چون خواجه موفق مدتی متمادی
به طاعت و عبادت و زیارت عتبات عالیات و مجاورت روضه منوره روزگار گذرانید
جهان فانی را وداع کرده روی به عالم باقی آورد و در روضه مطهر مدفون گردید ،
شعر:

چونکه در آنجا شده مدفون تنش

۱۰ مرتبه خاص بشد حاصلش .

[۳۵۸ الف] جامع فضایل نفسانی مرجع اکابر و اهالی

مولانا عبدالحی متولی

خلف صدق عالی جناب غفران دستگاه معالی پناهی مولانا مسعود متولی است
که نسب شریفش به چند واسطه به حاوی علوم ظاهری و باطنی مولانا سعدالدین
محمد حموی می‌رسد . لمعات فضایل و کمالات مولانا سعدالدین محمد مانند فروغ
۱۵ آفتاب جهان تاب منور عرصه ربع مسکون و رشحات اقلام فیض انجام آن زبده شیخ و
شاب بسان قطرات سحاب حضرت بخش فضای جهان بوقلمون ، از جواهر کلام سحر
آفرینش صدف افلاک پر در شب افروز وازلئالی گفتارش عرصه عالم خاک جواهر اندوز ،
تصانیفش در اقسام علوم بی‌حد و در هر تصنیف خزاین معانی بی‌عد ، لاجرم حاجت
به آن نیست که خامه دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع
۲۰ نماید و به ناامل سعی واجتهاد ابواب [۳۵۸ ب] مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب
ایقان برگشاید .

و مولانا مسعود پس از وصول به سن رشد و تمیز بواسطه مناسبت اصلی و

ملایمت ذاتی به دستور آباء عظام واجداد کرام به امر تولیت «مسجد جامع کبیر»

دارالعباده یزدقیام و اقدام نموده غایت امانت و دین داری و نهایت دیانت و پرهیز گاری بجای آورد و از عهده نظم و نسق و تعمیر و رونق آن مکان متبرک کما ینبغی بیرون آمد و به جهت سکنی خود و اولاد امجاد در « محله دردمق » قصبه مهریچرد باغی بهشت بنیاد و عمارتی خورنق نژاد که رشک فرمای جنان و نگارخانه چین بود ۵ طرح انداخت و به نوعی به اتمام رسانید که سپهر برین در عرصه زمین مانند آن ندیده و موسوم ساخت آن زهت قرین را به « باغ باحرز ۱ » (؟) و در برابر باغ مسجد عالی اساس فیض بخش و مصنعه کوثر اثر حیات ۲ بخش ترتیب نمود و چون خاطر ازین امور فارغ ساخت [۳۵۹ الف] رایت عزیمت به صوب عالم آخرت برافراخت .

و ولد سعادت مند نیکو خصایل مولانا عبدالحی را به نیابت گذاشت و آن عالی ۱۰ جناب به غایت دین دار و پرهیز گار و زاهد و متورع بود و با امرا و حکام و وزرا در کمال ابهت و استغنا سلوک می نمود و بسیاری دکا کین و باغات و مزارع خریده اضافه موقوفات سرکار مسجد مزبور که نمونه ای از مسجد اقصی است نمود و باغات و مزارع وقف آن سرکار که در زمان فتن و فتور به تصرف سلاطین ماضیه و حکام سابقه در آمده بود بعد از سعی و ترددات که حقیقت آن به مسامع پادشاه جهان نافذ فرمان عرصه ۱۵ ربع مسکون خاقان گیتی ستان ، شعر :

خدیو جهان خسرو دین پناه

جوانبخت جم قدر عباس شاه

رسانید و احکام و ارقام حاصل کرده مجدداً داخل رقبات آن سرکار گردانید و موزنان و حفاظ [۳۵۹ ب] و خدام تعیین [کرده] و آشخانه ساخته اطعام یومیه ۲۰ به جهت فقرا و ایتم وضعفا مقرر نمود. و ساحت در مسجد و دهلیز و اطراف و جوانب از سنگ فرش نمود و پس از آنکه سن شریفش هشت مرحله از مراحل عشره طی نموده قریب به منزل نهم رسید عالیجناب نجابت و افادت پناه حاوی کمالات و جامع اخلاق

- حسنه شهاب مولا ناعبدالله خلف ارجمند سعادت مندش که به محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و به صفت دین داری و پرهیز گاری معروف و سیمای نجابت ذاتی از ناصیه خجسته اثرش هویدا و علامات سعادت دو جهانی از جبین مبین اش پیدا بر مسند تولیت شرعی نشانید و زمام رتق و فتق و حل و عقد و بسط و گشاد سرکار فیض آثار خانه معبود در قبضه اقتدار ولد رشید کامکار گذاشته جهان فانی را وداع کرده [۳۶۰ الف] •
- روی به عالم باقی آورد و چون آن جناب معالی قباب حسب الارث و الاستحقاق به جای آباء عظام و اجداد وافر احترام قرار گرفت نهال قامت با استقامش از جویبار رحمت الهی سر کشیده سایه مرحمت بر مفارق زهاد و عباد گسترده همت عالی نهمت بر تعمیر و رواج و رونق آن بقعه رفیع گماشته در شهر و بلوکات املاک و رقبات بی شمار خرید و اجرای قنات عباس آباد حوالی مهریجرد نموده داخل ۱۰
- موقوفات سرکار مزبور نمود و به نوعی سعی و اجتهاد کرد که زیاده بر آن مقدور اهالی روزگار سابق و لاحق نبوده و نخواهد بود . لله الحمد والمنه که بسعی آن عالی وقار الحال در کمال رونق و حاصل موقوفات آن به موجب شروط واقفین به مصرف رسیده دقیقه ای فوت و فرو گذاشت نمی شود .
- براذکیا پوشیده نماند که پادشاه بی ولد آن عالی حسب را خلف ارجمندی ۱۵
- کرامت فرموده موسوم به مولانا اسحق که نجابت ارثی [۳۶۰ ب] با کمالات مکتسبی جمع نموده و به حدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سر آمد ابنای روزگار است و پیوسته نقش رضامندی والد عالی مقدار بر لوح ضمیر نگاشته به ضبط و نسق املاک و رقبات سرکار فیض آثار مسجد مبارک که قیام و اقدام نموده متوجه احوال ضعفا و مستحقان و فقرا می شود و همگی را به درم و دینار ۲۰
- خوشدل می سازد .
- و عالیجناب شهاب عبداللہ در «باغ باحرز»^۱ که به ارث شرعی به او انتقال یافته بود عمارات عالی اساس ساخته در تزیین و تکلف آنها و آبادانی آن سعی جمیل به جای آورد . چگویم از صفا و زینت و نزہت آن ساحت جنت نشان . اگر خور العین
- ۱- دین مورد نسخه و زیری نیز «باحرز» است.

این مکان فرح افزای دیدی از رشك در كانون سینه صدهزار شعله سوزنده افروختی.
اگر فردوس برین به تماشای این بهشت مثال رسیدی از آتش غیرت چون دوزخ
تابنده سوختی، [۳۶۱ الف] شعر:

زرشك این بر و بوم خجسته

بهشت عدن در دوزخ نشسته

شمیم عنبر آمیز و نسیم عطر بیزش جان پرور روح روحانیان از هوای
دلاویزش دریوزه گر، نظم:

هوا چندان^۱ نشاط انگیز و نیکوست

که از شادی نگنجد غنچه در پوست.^۲

[۳۶۲ الف] الموفق بتایید ازلی خواجه کریم الدین براکوهی

آن جناب از جمله اشراف و اعیان قصبه براکوه من اعمال کرمان بود و
به غایت نیکو اعتقاد و پاک طینت و خجسته صفات بوده به صفت عقل و دیانت موصوف
و به زیور زهد و عبادت آراسته. در عین جوانی از وطن مألوف به خطه یزد آمده رحل
اقامت گسترده و بداد و ستد مشغول گشته به خریدن املاک و رقبات همت گماشت
و چندان از باغات بهشت بنیاد و مزارع نزهت آباد و منازل دلنشین به عنوان ملکیه
شرعی در ید تصرف قرار گرفت که از حیطة تعداد بیرون است. و مدت سی و پنج
سال در یزد روزگار گذرانید و هرگز خاطری آزرده نساخت و چون اجل موعود
در رسید در سنه ثلث و ثمانین بعد الف به ناکام دست از دنیای ناپایدار کوتاه کرده
به منزهات آن جهانی شتافت.

خواجه شمس یوسف

مشارالیه از مردم ولایت خطه میبد بود. در آغاز جلوس همیون [۳۶۲ ب]

پادشاه گیتی ستان، مصرع:

خدیو فلك رتبه عباس شاه

به حسب حسن طالع به ملازمت اشرف رسیده منظور نظر اعتبار گردید و به خدمت تصدی [خالصجات] دارالعباده یزد سرکار خاصه شریفه سرافراز شده روز بهروز آثار رشد و کاردانی و ضبط و ربط مهمات از ناصیه احوال او مشاهده خاقان بنده پرور گردیده و اعتبارش می افزود و او در مهم تصدی به وفور رشد و کاردانی مدتها در مملکت یزد حکمرانی کرده مالک باغات فردوس مانند و مزارع نزهت قرین و خانات و داکین گردید. از جمله مملکت و متحدثات او یکی «چهار سوق میرچقماق» و خان مشهور به «کاروانسرای شمس یوسف» است .

و دیگر خانه و باغچه در قصبه مهریجر د احداث نمود که صدق این مقال مناسب آنست^۱ : و از هر گوشه روضه آن نگارخانه چین - دوشیزگان و حورعین کامثال اللؤلؤ المکنون.

و خواجه شمس یوسف را پسری رشید بود [۳۶۳ الف] نورالدین محمد در کمال و جاهت و شجاعت . در اوایل جوانی و عنفوان شباب به طرف هند رفته به حسن طالع و وفور مردانگی منظور نظر التفات خان عالیشان آصف خان شده در سلك ملازمان آن جناب انتظام یافت و در زمانی اندک اموال و اسباب بسیار فراهم آورده به ولایت ایران فرستاد و خود در همانجا مانده چون اجل مقدر در رسید متوجه سفر عقبی گردید. و حال تحریر این نسخه بلاغت دثار صبیبه زاده های او خواجه شمس الدین و خواجه نورالدین محمد در فیروز آباد میبید به خوبی و خوشحالی می گذرانند .

توفیق و تایید آثار حاجی مولانا قطب الدین نقشبند

به سلامت نفس و استقامت طبع و محاسن آداب معروف و به صدق گفتار و حسن کردار موصوف. لوح ضمیر منیر را به نقوش خیرخواهی خلائق آرایش داده خود را از گفتن کلمه الحق معاف نمی دارد و در طلب رضای الهی غایت سعی نموده بر خود واجب و لازم می داند. در بدایت حال و عنفوان شباب به مضمون این مقال که،

۱- ظاهراً اینجا اشعاری ساقط شده است .

شعر:

هست طواف حرم کردگار

در دوجهان [۶۳ب] واسطه اقتدار

متوجه گزاردن^۱ حج اسلام و طواف روضه منوره حضرت خیر الانام علیه -
 ۵ الصلوة والسلام شده بعد از ادراك زیارت به وطن مألوف مراجعت نموده در کمال
 حرمت و نهایت عزت روزگار می گذرانند و در امر نقشبندی و مهارت در آن مظهر
 بدایع صورت و مظهر نوادر هنر گردیده قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و
 بیان معجز شیمش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم .

و بخشنده بی مانند آن جناب را چندولد صالح کرامت فرموده، و اکبرایشان
 ۱۰ ملا عبدالکریم است که هرگز گرد گناه بذیل جامه اش ننشسته و اراده عصیان بخاطرش
 خطور نکرده. در بدایت حال بعضی اوقات به نوشتن خط و تعلیم در آن همت گماشت
 و در خط ثلث و نسخ ید طولاً بهم رسانید .
 و جناب حاجی مولانا قطب الدین را در اصل قصبه مهریچرد به « محله دردمق »
 باغیست جنت مثال و به عذوبت ماء و لطافت هوا موصوف و به کثرت اشجار میوه دار
 ۱۵ و وفور اثمار حالات آثار معروف، نظم:

باغی چو بهشت از نکویی

چون باغ ارم به تازه رویی .

[۳۶۴ الف] زایر بیت الله الحرام خواجه محمد شفیع

ولد خواجه احمد

۲۰ در ایام شباب و عنفوان جوانی به امر تجارت قیام نموده چندین مرتبه سفر
 هند نمود و بعد از آنکه اسباب وجهاتش به سر حد نصاب و کمال رسید متوجه گزاردن^۱
 حج اسلام و طواف روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شده پس
 از مراجعت در خطه یزد پای در دامن فراغت کشیده در اصل شهر و بلوکات باغات

خوب و مزارع مرغوب خریداری کرده درید تصرفش درآمد و حال تحریر که سنه هجری به ثلاث و ثمانین و الف رسیده سن آن جناب قریب به هشتاد رسیده و اثرپیری در آن عزیز اثر کرده و حواس ظاهری خلل کلمی پذیرفته گردش آسیای چرخ دوار غبار ضعف بر فرقش افشانده و دست برد خزان و وزگار آب طراوت و آثار لطافت از نهال بوستان حیات باز ستانده، شب شباب که سراسر اسباب قوت و تابست به صبح ۵ شیب مبدل شده، شعر:

آه که ایام جوانی گذشت

عمر بدانگونه که دانی گذشت

داعیه کم گشت و ندامت فزون

۱۰ رفت ز سر باد رعونت برون

و آن جناب راولدار شدیست آقا بقا نام. [۳، ۴] جوانیست حمیده اخلاق خجسته اطوار، به سلامت نفس موصوف و به صلاح و کم آزاری معروف که در اوان شباب به دلالت هادی توفیق شرف طواف بیت الله الحرام و زیارت روضه حضرت رسول انس و جان صلوات الله الملك المنان دریافته.

۱۵ حاجی غلامرضای مال امیری

در مبادی ایام جوانی به امر تجارت که مستحسن ارباب عقولست مشغول گشته اسباب و مؤنت تمام بهم رسانید و در «محلله مال امیر» خانه خواجه قوامی که از مشاهیر منازل بهشت بنیاد است خریداری نمود و بسیاری املاک و رقبات در موضع سلغر آباد و یعقوبی و تفت بهم رسانید.

۲۰ و او را دو پسر بود صالح و عابد: یکی حاجی محمد علی نام و دیگری موسوم

به محمد حسین. در اوایل شباب متوجه عتبات عالیات شدند، در اثنای راه ناگاه از جام «کل نفس ذائقة الموت» جرعه ای نوشیده به عالم بقا رفتند. از غم و الم فراق آن دو قرة العین و سبب طول مکث درین دار ملال مقدمه سپاه مرگ که عبارت از ضعف پیری باشد بر مملکت نهادش تاختن آورد و طلایه لشکر اجل که اشاره به موی

سفید است حوالی حصار وجودش فرو کوفت، شعر:

نوبت پیری چو زند کوس درد

[۳۶۵ الف] دل شود از خوشدلی وعیش فرد

موی سفید از اجل آرد پیام

پشت خم از مرگی رساند سلام

۵

حاجی غلام رضا دانست که دم بدم کوس رحیل فرو خواهند کوفت و سرمایه حیات که متاعیست در خانه بدن و دیعت نهاده باز خواهند طلبید، در فکر کار آن جهانی افتاد و حقوق واجبی که بر ذمه داشت از خمس و زکوة^۱ به مستحقان رسانید و در « محله مال امیر » به قرب « حوض آبشور » حمامی در نهایت خوبی و وسعت و تکلف بنا نمود و اتمام آن در شهر سنه ست و سبعین و الف اتفاق افتاد.

۱۰

میر کمال بندر آبادی

اعضای تر کیب او خالی از غرابت نبود و به عظم جثه^۲ و دوره کمر و کوچکی سر و بزرگی شکم مشهور و معروف بود. در امور دنیوی ید بیضا داشت، اما از فضایل اکتسابی و نفسانی به غایت بی بهره بود، چنانچه بزرگان اشاره فرموده اند،

۱۵ مصرع:

جوی طالع ز خروار هنر به

به حسب امداد طالع و تقدیر قضا از مرتبه دکانداری به منصب نظارت خالصه خطه یزد سرکار خاصه شریفه [۳۶۵ ب] و حکومت و داروغگی مجوسیان رسیده مدت چند سال به استقلال در سرانجام امور ملک و مال دخل داشت و به شرب مدام شغف تمام داشت. مضمون این رباعی که زاده طبع عزیزی است مناسبت تمام به حال او دارد، رباعی:

شغل تو و این باده پرستی با هم

مانند بلندی است و پستی با هم

حال تو به چشم خوب رویان ماند

کانجاست همیشه نور و مستی با هم

در ایام اقتدار در کمال مغروری و بلند پروازی سلوک نموده علم کمرانی

ارتفاع داده بود تا آنکه به تصرف در اموال دیوانی و تعدی به رعایای مجوسی متهم

گشته در سنه اربع و خمسين والف معزول و محبوس گردید . چون خود را مقید

نتوانست دید افیون دوبالا برانداخته سر در نقاب تراب کشید ، شعر:

نردبان خلق از ما و منی است

عاقبت این نردبان افتادنی است

هر که او يك پله بالاتر نشست

۱۰ گردن او خورد تر خواهد شکست^۱ [۳۶۶الف]

بر پیشگاه ضمیر منیر مستعدان روزگار و صاحبان دولت و اعتبار پوشیده و

پنهان نماند که کمالات میر کمال الدین از مضمون انشاء کتابتی که زاده طبع دانش-

پذیرش بوده به افلاطون دوران و ارسطوی زمان کاشف محمدای طبیب که حکیم باشی

ایران و از جمله مقربان خاص و محرمان سرادق اختصاص سلاطین و الامکان صفوی

بنیان بود مرقوم قلم حماقت رقم گردانیده معلوم همگنان می گردد که ، شعر :

بخت و دولت به کاردانی نیست

جز به تأیید آسمانی نیست

کیمیاگر به غصه مرده و رنج

ابله اندر خرابه یافته گنج

۲۰ در آمد کتابت سعادت نصاب اعتمادی دولت ایاب اعتضادی نواب مستطاب فلك جناب

آفتاب احتجاب خورشید شعاع قمر رکاب فردوس مکانی حکمت پناه بلیقیس رتبت

جنت آشیانی جالینوس الزمانی ملایی زرین کلاهی آنکه او را به وصف حاجت نیست

ملا کاشف الدین محمد سلاما کلام عرضه می دارد.

بدان ای عزیز که چون سخن [۳۶۶ ب] بدین مقام رسید طوطی بنان از تحریر
باقی اعراض کرده در بیان احوال دیگران به ترنم درآمد.

مرحوم خواجه علمی اکبر طراح

به صنوف کمالات انسانی و فصاحت و خلق اتصاف داشت و به اوصاف ارباب
عرفان و تحقیق و استسعاد به سمات اصحاب ایقان و توفیق خیرات و مبرات امتیاز
تمام داشت. در بدایت حال به مقتضای ایام شباب پیوسته به اسباب بهجت و مسرت
پرتو التفات برعیش و عشرت می انداخت و در بزم امانی و شادمانی می نشست و
نوای مطربان خوش الحان زمزمه طرب و شادمانی در عشرتگاه ناهید می رسانید.
ناگاه ابواب عنایت ربانی بر روی روزگارش مفتوح گردید و دست در دامن توبه و
انابت زده روی به طاعت و عبادت آورد و به خیرات و مبرات راغب گشته در «محلّه
شاه ابوالقاسم» مصنعه بنا نمود و از عین فیض بحر موهبت الهی به سعی آن جناب
مصنعه ای ساخته گشت که [۳۶۷ الف] آمال تشنگان بادیّه غوایت تازه و
سیراب گردید و خواجه موفق شکر فیاض علی الاطلاق به جای آورد. آنگاه روی
ارادت به آستان ملایک آشیان، شعر:

۱۰ علی عالی الشان مقصد کل

بذیلش جمله را دست توسل

جبین آرای شاهان خاک راهش

حریم قدس دور بارگاهش

ولایش عروة الوثقی جهان را

۲۰ بدو نازش زمین و آسمان را

آورد و رحل اقامت گسترده و در آن مکن سعادت نشان به طاعت و عبادت
حضرت ذوالمنن و اقامت وظایف صیام و قیام و هر گونه فرایض و سنن می پرداخت
تا وقتی که جهان فانی را وداع کرده روی به عالم باقی آورد و در ارض مقدس نجف

اشرف معلی مدفون گردید .

و آن جناب را دو پسر بود : **خواجه محمد رشید** و **خواجه محمد مقیم** . **خواجه محمد رشید** در زمان [۳۶۷ ب] حیات ^۱ والد آفتاب حیاتش به مغرب فنا غروب نمود . و **خواجه محمد مقیم** بعد از آنکه به طواف بیت الله الحرام و زیارت روضه مطهره حضرت خیر الانام علیه السلام مشرف گردیده بود فی سنه سبع و سبعین بعد ۵ الف دست قضا و راق زندگانی او را به باد فنا داد .

بر رای اصحاب اعتبار پوشیده نماند که **خواجه علی اکبر** را **مالك الملك** قدیر **املاك** و رقبات بسیار کرامت کرده بود و آن جناب در ایام مجاورت [نجف] اشرف اقدس اعلی فروخته وجه آن در راه پروردگار عالمیان به فقرا و مسکینان ایثار نمود .

۱۰

و ایضاً مشارالیه را خانه نیکو در « محله مال امیر » بود که میاه سلغر آباد در آن جاری و در ایام اختیار عمارت عالی کرده بود و تا اکنون در ید تصرف اولادش باقی مانده ^۲ .

سطر دویم

در ذکر صلحاء و گوشه نشینان و مهندسان هنرور
و هنروران مهارت گستر



و آن مشتمل است بر دو حله .

حله اول

در ذکر صلحا و گوشه نشینان

امیر هدایت الله

حافظ قران و قاری کلام ملک علام است و سیدیست صحیح النسب به صلاح و

۱۰ تقوی آراسته و از غایت عبادت و ریاضت رنگش زرد گشته . در اوایل ایام زندگانی
شاگردان بسیار داشت که از وی قرآن آموخته تعلیم قرائت می گرفتند . در سنه
سبعین و الف در بقعه صفیه تفت قهستان رحل اقامت انداخته به عبادت پروردگار
عالمیان مشغول گردید.

و امیر نعمت الله مهین فرزندش کمر خدمتکاری والد بر میان جان بسته چنانچه

۱۵ باید و شاید به خدمت شبانه روزی قیام می نماید .

حاجی محمد زمان جندقی

آن عزیز مکرمت قباب به مکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و معروف است.

دانشمندی گفته که من در لطافت و ظرافت و استقامت عقل و روش صوفیه و لزوم

قناعت و اعتقاد پاکیزه و کثرت عبادت و وفور زهد [۳۶۸ ب] و تجرد و تفرد از علایق دنیویه و خوش بودن و خوش گذراندن بی اسباب صوری مانند او کمتر دیده‌ام و چنان خلیق و شیرین سخن و مؤدب است که راحتی از مجالست با وی می‌یابم که از مجالست هیچکس دیگر نمی‌یابم .

- سالها میانه مولانا عباس گیلانی که شمه‌ای از فضل و کمال او درین اوراق تحریر یافته رابطه محبت و اتحاد مستحکم بود . چنانچه در آن ایام کهضعفی در باصره مولانا عباس روی داده از دیدن باطل و عاقل مانده بود به منزل خود برده مدتها به تفقد حال او می‌پرداخت و سرمویی از جوانمردی و مروت فوت و فرو گذاشت نکرد و به مضمون ابیات شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل کرده نسبت به آن فاضل غریب بینوا و سایر فروماندگان رعایتها نمود، نظم:

به حال دل خستگان در نگر

که روزی تو دل خسته باشی مگر

درون فروماندگان شاد کن

ز روز فروماندگی یاد کن .

- ۱۵ [۳۶۹ الف] شیخ اسمعیل صوفی

مردیست درویش نهاد، به اخلاق پسندیده و آداب آراسته و نهال اقوال و افعالش باظهار مکارم اوصاف پیراسته و بواسطه آنکه دلی دارد به حقایق معرفت دانا اهالی شهر او را دوست می‌دارند، شعر:

آنها که کمال معرفت شد حاصل

- ۲۰ هم‌مونس جان باشد وهم مرهم دل

قریب سی سال است که در مسجد جامع کبیر گوشه خلوتی اختیار نموده و اوقات را صرف عبادات می‌نماید و به اندک چیزی قناعت کرده خود را تسلی می‌دهد و به زبان راز می‌گوید، مصرع :

هر که قانع شد به خشک و ترشه بحر و براست

و به ذکر و ذاکری کمال شغف دارد و طریقه صوفیه را نیکو می‌خواند. در

شبهای جمعه صوفیان و ارباب حال در حجره او جمعیت نموده به ذاکری قیام می نمایند و در آن حال او را حالی دست داده به سماع دزمی آید. امید که موفق بوده این غریب وادی تحسرا بدعا یاد نماید، مصراع:

شاید که باز بینم دیدار آشنارا.

خواجه محمدعلی المشتهر به حاجی ارباب

صالحیست به کمال نفس موصوف [۳۷۰ ب] و به نیکویی اخلاق معروف. مولد و منشأ او قصبه طیبه بافق است. در عنفوان جوانی و ایام شباب به خطه یزد آمده ساکن گشت و در اندک زمان اسباب و مایعرف موروثی که مبلغی کلی بود صرف صلحا و درویشان نمود و به دستیاری توفیق و به پایمردی همت دومرتبه سفر حجاز و یثرب نمود و الحال با دست تهی و توشه توکل، شعر:

بگذشته از تکلف و بنشسته گوشه ای

ز اسباب این جهان شده قانع به توشه ای

بدان ای درویش که آن عزیز مدتی متمادی در شادی گذرانید و بهار جوانی را به خزان پیری و ناتوانی رسانید. الحال آثار ضعف در اطراف بدنش پدید آمده سرور از دل و نور از بصر رخت رحیل بر بسته و نهال قوت که میوه مراد بار آوردی از سموم عجز و بیچارگی روی به پشیمانی نهاده و چراغ طربش از تندباد آفت و تعب منطفی شده و بساط نشاط به هجوم غموم منطوی گشته و زمان زمان زبان به ادای این مقال گویامی گرداند، نظم:

نشاط جوانی ز پیری مجوی

که آب روان باز نایید به جوی

بباید هوس کردن از سر به در

که دور هوس بازی آمد بسر

چو بر سر نشیند ز پیری غبار

دگر عیش و شادی توقع مدار

[۳۷۱ الف] درویش علی خان

- از طبقه اتراک است و درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات ظهور می نمود و قریب بیست سال در خطه یزد بوده اکثر اوقات در مزارات متبرکات به سر می برد و از کسی چیزی طلب نمی کرد و پیوسته به سر کار در نهایت خوبی آیات قرآنی و احادیث حضرت نبوی صلوٰة الله و سلامه علیه بر در و دیوار نقش می کرد.
- در آن حین که خسرو سکندر آیین علیین آشیان خاقان فردوس مکان ابوالمنصور سلطان شاه صفی انارالله برهانه سریر سلطنت را خالی نموده عازم مملکت بقا گردید و سر پنجه قدرت قادر کن فیکون مقالید خلافت ربع مسکون به مقتضای «ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده» به قبضه درایت خاقان سپهر منزلت خورشید رتبت قدر قدرت قضا صولات خلاصه ملوک عالم زبده سلاطین بنی آدم شاه عباس ثانی بهادرخان داده ماهیچه رأیت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرد و هنور این خبر انتشار نیافته بود و به غیر از خواص بر این معنی مطلع نبودند یکی از ارباب جاه و جلال که به سرکار آگاه شده بود درویش علی خان را دیده می گوید که از خسرو ایران چه خبرداری. [۳۷۱ ب] درویش روشن ضمیر به نور کرامت دریافته زبان به ادای این مقال می گشاید، بیت:

۱۵

یتیمی که نا کرده قرآن درست

کتب خانه هفت ملت بشت

- اگر اصحاب تفکر تأمل نمایند بکنه سخن او خواهند رسید که شاهنشاه قضا فرمان در سن طفولیت در مسند خلافت و گیتی ستانی متمکن گردید و پادشاهان جهان سر بر خط فرمان و متابعتش نهادند و آفتاب رای گیتی گشای آن حضرت از ۲۰ افق حشمت نور افشان شده ولایت شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و نا پیدا ساخت و حقیقت این که، شعر:

چو خورشید بر دارد از رخ نقاب ستاره نهان گردد اندر حجاب

به وضوح پیوست .

عارف ریاضت کش سیف‌آز زر کش

به‌جودت طبع و حدّت ذهن شهرت تمام دارد در بدایت حال چند گاه به کسب زر کشی اشتغال نموده در آن فن بی‌مثل گشت و بعد از آن اوقات به دانستن علم سیاق مصروف داشته مهارتی به هم‌رسانید و در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است از ارتکاب مناهی و ملامتی به یکبارگی در گذشت و همت به تحصیل کمالات ۵ اخروی گماشت [۳۷۲ الف] و روش صوفیه را پیشنهاد همت ساخت و در سن جوانی به سلوک طریق درویشان مایل شده به اصفهان شتافت و در آنجا دست ارادت به متابعت شیخ المشایخ خراسان شیخ محمد علی صوفی مشهدی زده در سلك مریدان آن جناب انتظام یافت و بعد از فوت شیخ تقوی دثار به مشهد مقدس معلى رفته چند گاهی در آن ارض مقدس در خدمت درویشان و گوشه نشینان به سر برده بالاخره به مقتضای ۱۰ حب الوطن متوجه دیار خود گشت و به اداء طاعت و عبادت مشغول گردید. ۱

[۱۳۷۳ الف] حله دویم

در ذکر مهندسان هنرور و هنروران مهارت گستر



نادر العصري محمودا نقاش

۵ آن عزیز در چرب دستی انگشت نمای جهان شده و در نقاشی دلپذیر اهل
زمان گشته از خامه چهره گشای او جان صورتگران چین در وادی غیرت حیران
و از طبع رنگ آمیزش دل نقش پردازان خطا به بادیه حیرت سرگردان، شعر:
به چابك دستی آن فرزانه استاد

کشیدی نقشها بر آب چون باد

۱۰ چو زلف و روی خوبان دل افروز

به بستی زلف شب بر تخته روز

چو او بر لوح صورت کلك راندی

چو صورت عقل بر جا خشك ماندی

و او را ولد رشیدیست خواجه مسعود نام که پیوسته به قلم اندیشه امور غریبه

۲۰ و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر می نماید و در فن تصویر مهارت تمام دارد،
شعر:

تا خامه تقدیر شده نقش نگار

همچون تو مصوری نیاورده به کار

هر چهره که تو گشایی از نوک قلم

از غمزه کند خاطر یوسف افکار

استاد محمد صالح ولد استاد شهاب

قدوة مهندسان زمان و مرجع معماران دوران بود. از جمله آثار آن استاد

• نادره کار در خطه یزد عمارت «دارالفتح» است و آن چنان بنائیسست که قوت ناطقه از توصیف آن به عجز قایل و زبان قلم در تعریف آن به قصور مایل. در رفعت به مرتبه ایست که مرغ تیز پر تا به سقف آن می رسد چند جای توقف می نماید، [۳۷۳ ب] شعر:

پر از نقش و نگار از فرش تا سقف

مهندس را برو فکر و نظر وقف

ز عالی غرفه هایش چشم بد دور

مقرنس طاقها چون ابروی حور

انهدام بناء حیات استاد محمد صالح در شهر سنه اربع و ستین و الف اتفاق

افتاد .

۱۰ «باغ استاد شهاب» که نمونه ای از روضه ارم و در «محلّه خلف باغ عز آباد»

واقعست از آثار استاد شهاب معمار والد مشارالیه است .

آقا ملک قصاع

در فن کاشی پختن ذوفنون زمان خود بود و پیوسته به قلم اندیشه امور غریبه

و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر می نمود . چند گاه همت بر پختن چینی

۲۰ فغفوری گماشت . بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بی شمار جسم ظروف و اوانی

که به اتمام رسانید با چینی بغایت شبیه گشته اما رنگ و صفایش چنانچه می بایست

نبود . منزل و محل سکنی پدران آقا ملک در «محلّه خلف باغ عز آباد» بوده و او

نیز منزلی به بغایت دلنشین ساخته تادر قید حیات^۱ بود در آنجا به عشرت گذرانید.

آقا سلیمان و آقامعز ولدان مشارالیه اند^۲ که شغل والد از دست نگذاشته به^۳ همان

امر مشغولی دارند .

[۳۷۴ الف] خواجه سمیع زرگر

به حودت طبع وحدت ذعن شهرت تمام داشت. در اوایل حال چند گاه به کسب علوم پرداخته در علم نجوم و ریاضی ماهر گردید. بالاخره به جهت وجه معاش کسب زرگری اختیار نموده در اندک زمان چنان استاد گشت که کوره تفتان آفتاب برای گداز زر او لایق و بوثه رخشن ماه کارگاه سیمپالای او را موافق . در جوهرشناسی به مثابه ای که به مجرد دیدن صدف قیمت دری که درون او بودی بدانستی و در عیار گرفتن به منزله تجربه محک از غش و صفای زر خبر دادی، نظم:

روز و شب کوشش هنر کرده

وز هنر کار خود چو زر کرده

۱۰ هرچه بتوان زسیم و زر پرداخت

ساختی آن چنان که نتوان ساخت

و در سنه سبع و سبعین و الف به حجاز و یثرب شتافته بعد از گزاردن^۱ حج

اسلام و طواف مرقد مطهر [۳۷۴ ب] حضرت خیرالانام به وطن مراجعت کرد و هم در آن ایام پهاو به بستر ناتوانی نهاده رخت هستی به باد فنا برداد .

۱۵ نادر الزمان والاعصار استاد محمد صادق معمار

قدوة مهندسان و مرجع معماران دوران است و از جمله آثار آن استاد نادره-

کار در خطه فردوس نمای یزد تعمیر عمارت «چهارسوق اعظم» است که بین الجمهور مشهور و منظور اقطار نظاره گیان اکناف و اقطار است .^۲

www.tabarestan.info

تبرستان

تألیف جامع مفیدی در سه مجلد با تمام رسیده
است و مجلد سوم که درین روز گار بطبع میرسد
مشمول است بر پنج مقاله و یک خاتمه که در دو
جلد تنظیم و چاپ میشود. اینک نخستین
جلد آن که دو مقاله را در بردارد در اینجا
با تمام رسید و دنباله آن در جلد دوم چاپ
خواهد شد.

هفتم بهمن ماه ۱۳۳۹

www.tabarestan.info

تبرستان

دنیالہ مجلد سوم

جامع مفیدی

مشمول بر سه مقاله

ویک خاتمه

www.tabarestan.info

تبرستان

[۲ الف] بر رای مطالعه کنندگان مخفی‌نماد که چون برید خامه تیزتک پاره‌ای در عرصه مقاله ثانیه تک‌دو نمود الحال عنان بنان[را] بصوب تحریر مقاله ثالثه که مصدر خواهد بود بذکر مالکان والامکرمات امامزادگان عظیم‌الشان ومشایخ والامکان وبعضی از مریدان اخلاص نشان وبرخی از غریب حالات ایشان انعطاف میدهد. انشاءالله تعالی وحده العزیز .

[۲ ب] مقاله سیوم از مجلد ثالث

در ذکر صادرات افعال امامزادگان ومشایخ و بیان احوال بعضی از مریدان اخلاص نشان

- برضمیر خورشید آثار موالیان اولیاء ولایت دثار مخفی نخواهد بود که این صحایف موفوره اللطایف مقاله سیوم از مجلد ثالث کتاب جامع مفیدی است مشتمل ۱۰ بر تبیین احوال امامزادگان واجبالاحترام ومشایخ لازم الاکرام و ایضاً محتوی است به ذکر بعضی از خوارق عادات ایشان . اگر چه لازم آن بود که بنا بر اعزاز واحترام این طایفه جلیله المرتبه احوال خیر مآل آن زمره برگزیده^۱ در صدر این صحیفه رقمزده کلمک وقایع نگار گردد چون نخست در فهرست دیباچه غفلت ورزیده هر مقاله به ذکر جمعی مثبت ساخته بود لهذا خامه سخن گذار درین مقام بیان ۱۰ احوال ایشان را گزارش داده^۲ در مقالات دیگر شروع می‌نماید، مثنوی :

کار بسیار است در پیش قلم

گشته لیکن قوت تحریر کم

باد الطاف الهی رهبرم

خامه توفیق بادا یاورم

تا دهم این داستان را اختتام

رو نهم سوی دگر^۱ حسب المرام

امامزاده واجب التعظیم والتکریم سلالة آل طه ویس

امامزاده ابو جعفر محمد علیه التحیه والتسلیم

- آن سلالة سلسله رسالت خلف صدق سید بزرگوار امام زاده علی است، و آن فروغ خانواده سیادت نور باصره شمع شبستان هدایت امام زاده عبدالله است، و آن فارس براق توفیق [۳ الف] نقاوه دودمان عارج معارج عرفان امام زاده احمد است، و آن گوهر صدف مکرمات حاصل نیسان بحار حقایق و ایقان امامزاده علی العریضی است، و آن زلال چشمه سار ولایت فرزند صلبی امام واجب التعظیم لازم التکریم امام ناطق جعفر بن محمد صادق است، و آن جناب در زمان خلافت متوکل عباسی که از اعوجاج دوحه اعتقاد در زمین موات دل قساوت نهاد غرس نهال کینه و عناد مستوی قامتان حدایق امامت و رشاد می نمود و قطع اغصان شجره طیبه نبوت را دعایم کاخ دولت بی بنیاد خویش تصور می کرد از طغیان بیداد آن محیی مراسم فرعون و شداد مقدس تباران علوی لقب و فرشته عیاران حسینی نسب حلق گیسویان مشکفام که نشان سیادت و علامت اهل بیت طهارت است نموده نسب نامه های شرافت بنیان که مبین نسبت نبوت اشرف خاندان امکان بود از خوف عباسیان پنهان ساخته بمقتضای الفرار مما لا یتطاق من سنن المرسلین از مدینه مشرفه سید النبیین و مشاهد مقدسه آباء طاهرین به اطراف و اکناف روی زمین مهاجرت می فرمودند، آن مهر سپهر هدایت خورشید صفت از افق دیار غربی به بلاد شرقی حرکت نموده چون ساحت دارالعباده یزد از اشراقات مقدم مسعودش سمت اضاعت و انارت [۳ ب] گرفت چند روزی از رنج راه آسوده بنابر احتیاج به تغذیه در «کوچه حسینیان» بهدکان آهنگری رفته به دمیدن دماشتغال نمود و از این جهت آتش غیرت در کانون طاقت کون و مکان افروخت. و در آن وقت یزد در تصرف فخرالدوله دیلمی بود و از جانب او امیر او جش که امیری عادل پسندیده صفات و از اقرباء فخرالدوله

بود به حکومت اختصاص داشت.

شبی والی دارالملک توفیق حضرت خیرالبشر علیه الصلوة والسلام من الملک الاکبر را در واقعه دید که فرمودند که یکی از فرزندان ما به این شهر آمده و اراده الهی به توطن او درین سرزمین تعلق گرفته، او را رعایت نموده گرامی دار. والی بعد از تیقظ هر چند تفحص نمود اثری از مقصود نیافت.

- شبی دیگر مثل رؤیای سابقه دیده درین مرتبه از مقام ومسکن آن مسافر قدسی وطن او را آگاه ساختند. صبحدم که قافله نسیم در بندر مشام مسافران شهرستان منام بارگشود و حاکم اقلیم چهارم سموات به حکم فرمانروای قلمرو کاینات از خوابگاه تحت الارض قدم به ایوان مینارنگ افق نهاد امیر صافی ضمیر به جان و دل فرمان پذیر گشته به تلقین معبر عقل صاحب تدقیق و اشاره والی دارالملک توفیق میهمان - ۱۰
- سرای اخلاص فضای دل را به جاروب اعتقاد از غبار ارباب رفت و رو داده به مصباح زجاجة موالات تنویر نمود. بسیط خاطر موالات مناظر را بصفا ده محبت [ءالف] صفاداده بساط عبودیت و بندگی گسترانید. اعوان و انصار مدرکات وقوی را ازدروب خسته حواس به اتفاق کارکنان جوارح و اعضا به میقات ملاقات که در عالم واقعه استعمال نموده بود روان ساخت. بعد از سیر رسته بازار تفحص و سراسر میدان تجسس پیک ۱۰
- دوربین نظر بر همقدمان سبقت گرفته در گلشن دکان حداد که از فیض قدوم گل گلزار ابراهیم در نظر تماشائیان بوستان حقیقت صفت «یا ناز کونی بردا و سلاماً علی ابراهیم» گرفته بود شامۀ رفقا به استشمام نسیم خلق محمدی تسابق نمود. والی بی اختیار خود را در قدوم مبارک آن شهریار انداخت و هر چند در استکشاف نام و نسب همایونش مبالغه نمود آن جناب از خوف و هراس بنی عباس حجاب از چهره ۲۰
- استظهار نگشود. بالاخره حقیقت رؤیای صادق را عرض نمود. حضرت امام زاده ایمن گشته نسب نامه شرافت ترجمه را که در جوف مطهره آب تعبیه نموده بود ظاهر ساخت.

والی سعادت موالی مقدم گرامی آن عطیة الهی را فوزی عظیم دانسته سرمایه

مفاخرت دارین و وسیله حصول مواهب منزلین شناخت و از روی حسن عقیدت و اخلاص کمر عبودیت بر میان جان بست و حلقه متابعتش بر گوش روان کشید و منزلی مرغوب و سرایی خورنق اسلوب [ع ب] در «کوچه حسینیان» که از آن تاریخ به این نام اشتهار یافته بجهت سکنی آن اختر برج هدایت و رشاد تعیین نمود و صبیۀ خود را که بلقیس پرده عصمت و ملکه سبای طهارت بود در سلك ازدواج سلیمان بارگاه تجرید در آورد و فهرج و طرز جان را که از قرای^۱ معتبره یزدند به جهت صرف معیشت آن حضرت مقرر کرد و تا غایت تسوید این اوراق که ثلث و ثمانین بعدالف است آن منزل فردوس مماثل از برکت قدوم آن فرشته شمایل به حالت عمارت باقی است و مقامی که مزار کثیر الانوار آن سلاله اطهار است تا قریه ابراند آباد جنگلی بوده مشبك از درختان که مجال دخول پيك تیزرو وهم محال بود . و در آنجا شیری که ثور گردون از مهابت آن در صیدگاه فلک روز مخفی می بود مسکن داشت و از بیم سطوتش طریق تردد خلائق مسدود و از نهیب صولتش پیوسته آرام و اطمینان از حواشی ضمائر و حوالی قلوب همگنان مفقود و مطرود بود. تا آنکه روزی سباع ضاره خوف و هراس بر بیشه خواطر سکن آن بلده عبادت اساس هجوم آورده به والی استغاثه نمودند . امیر معدلت کیش در دفع آن سبع خون آشام بفرزند شیر یزدان و بر گزیده حضرت بیچون استعانت نموده در رکاب ظفر انتسابش بکنار بیشه رفت . آن شیر از دور تفرس نمود که شیر بیشه ولایت بسر منزل او می آید. از مکان خود [ه الف] بیرون آمده خلائق متوهم گشته متفرق گردیدند. جناب امامت نژاد به تقویت الهی و قوت سرپنجه شجاعت ارثی بی ملاحظه متوجه شده شیر خود را به خاک مذلت افکند و روی در پای فرقدسای آن حضرت نهاد. آن جناب دست مبارک بر سر او کشیده فرمود که دیگر کسی را اذیت مرسان و هر روزه جگر گوسفندی به جهت طعمه اش تعیین نمود .

در «تاریخ جدید یزد» مرقوم گردیده که آن شیر به مثابه [ای] با آدمیان

انس گرفته بود که اطفال خردسال^۱ بر پشت او سوار شده بازی می کردند و او اذیتی به احدی نمی رسانید .

- چون زمانه بسی اوراق سفید و سیاه لیل و نهار در نوشت روزی آن شیر بخدمت آن سرور آمده سر بر قدم مبارکش گذاشته نقد حیات^۲ را ایثار مقدم همایونش نمود .
- حسب الإشارة لازم البشاره شیر را تغسیل و تکفین نموده در همان مکان دفن نمودند .
- بدان ای عزیز که بخشنده بی منت به آن حضرت فرزندان سعادت مند کرامت فرموده در نسل ایشان برکت نمود و در حال تحریر از اولاد امجد جناب امامت ثراد در دارالعباده یزد دواختر برج سیادت و دین داری در غایت اعزاز و نهایت احترام برمسند مراد و کامرانی تمکن دارند : یکی سید ستوده حسب حسینی نسب، قدوة فضلاء ذوی المکارم، زبده سلسله اعالی و اعظام، عارف رموز مسایل شرعی، واقف علوم عقلی و نقلی امیر محمد جعفر مفتی که نیر رای عالم آرایش [ه ب] خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صواب بنمایش چون ماه شب چهارده در شب دیجور لامع ، طبع پاکش دراک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی ، ذات کامل الصفاتش منبع فنون فضایل و معانی و محکمه حقانیت اساسش مرجع اشراف و اکابر و اعالی . در علم فقه و حدیث کمال تققه دارد ، چنانچه اهالی این دیار پیوسته از رای متینش استفتا می نمایند و در معضلات مسایل از ذهن وقادش انحلال میجویند .
- درا کثر علوم متداوله خاصه در فن طب ید طولی دارد، اما از غایت دین داری متوجه معالجه مرضی از امراض جسمانی نگشته سوداوی مزاجان علة تنازع را به داروی سودمند نصایح مداوا می نماید. به ظرافت طبع و جودت ذهن و سرعت قریحت اتصاف [دارد] و جمهور عقلا به تدابیر صائبه و صحت آراء ثاقبه اش اقرار و اعتراف دارند و
- ۲۰ از کمال وثوق و اعتقاد همه روزه صغیر و کبیر در مهام کلیه و امور جزئی بر رای رزینش تقضی میمانند . در تحریر سجلات و صکوک شرعیه متوحد زمان و منفرد عصر است ، چنانچه بر محررات مهره این فن همیشه نقطه شک گذاشته خط بطلان

می کشد و پیوسته فیصل معاملات شرعیه و قطع منازعات کلیه در خدمت شریفش می شود [الف] و آباء و اجداد گرامش نیز در اعصار خود مشارالیه و مرجع الیه طوایف خلائق بوده اند .

دیگری حضرت سعادت منقبت نقابت مرتبت عالی نسب گرامی حسب، گوهر درج سعادت و بزرگواری سلاله سلسله امامزاده عریضی میرزا رفیع الدین محمد الحسینی است که در نسبت نسب عالی و رتبت حسب متعالی از فرق سادات ذوی المعالی امتیاز دارد و صغار و کبار آن دیار به علو شان و سمو مکان آباء و اجداد عظامش اقرار و اعتراف دارند . پدر فرخنده اختر آن قدوة اولاد خیر البشر امیر وجیه الدین فضل الله است ، و آن ثمره نخیل سیادت فرع اصل اصیل امیر صفی الدین محمد است . و آن ستوده خصایل متصف به اوصاف ملکی و متخلق به اخلاق قدسی نژادان بشری بوده بل فرشته ای بوده به صورت آدمی . ذکر ثروت و مکنت آن ملکی ملکات بر زبانهای خواص و عوام دایر و از آثار ابنیه و عماراتش صحت این قول هویدا و ظاهر ،

شعر :

از نقش و نگار در و دیوار شکسته

آثار پدید است صنادید عجم را

والحال میرزا رفیع الدین محمد از معارف و اعیان خطه فردوس نمای یزدو صاحب تجمل و مکنت است و نسبت مواصلت به حضرت قدوة السادات والنجباء امیر سید محمد مستوفی کل موقوفات ممالک محروسه که از اجله سادات امامی دارالسلطنه اصفهان و از اولاد امامزاده واجب التعظیم [۶ ب] امامزاده زین العابدین است درست نموده و سید مستغنی الاوصاف منظور نظر کیمیا اثر خاقان سلیمان بارگاه،

شعر :

خدیو جهان بخت فرخ لقا

معلی سریر مظفر اوا

گردیده در سلك نقباء با حشمت و در زمره مقربان با رفعت انتظام دارد .

حاصل که خلاصه امامزاده امجد میرزا رفیع الدین محمد در اتصاف به اوصاف حمیده تشبه تام بآباء کرام و اسلاف عظام نموده بحسن خلق و درویش نهادی و سخاوت و سماحت و پاکیزه وضعی ازا کفاو اقران منفرد و ممتاز و پیوسته سرخوان احسان برروی خاص و عام گشوده خلایق از نعمت الوانش التذاز می یابند .

- و بخشنده بی ولد آن حضرت را خلفی گرامی که هم از عهد خردی آثار سعادات دو جهانی در ناصیه حالش هویدا و کوکب میمنت انجامش در نظر ارباب بینش پیدا ، شعر:

بالای سرش ز هوشمندی می تافت ستاره بلندی

- کرامت فرموده موسوم به میرزا محمد غنی و بی شائبه تکلف و سخنوری آن دوحه چمن مصطفوی بواسطه توفیق سرمدی از مبادی ایام سببی اوقات خجسته ساعات را ۱۰ به تحصیل فضایل و کمالات مصروف داشته در اندک زمانی سرآمد ابنای روزگار گردیده از اقسام کمال بهره تمام ییافت و در خط ثلث و نسخ رایت خوشنویسی افراشت و به سبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره با ارباب دانش و حال مصاحبت و مجالست نموده لوازم توقیر [۷ الف] و احترام هریک به جای آورد. و به حسب شروط واقف تولیت مزار کثیر الانوار امامزاده عالی مقدار به میرزا رفیع ۱۵ الدین محمد تعلق دارد و آن حضرت مرتضوی خصال از فرط خویشتن داری بسید صافی سمیم ظهیرا میرزا ابراهیم که نسبت قرابت قریبه به آن جناب دارد تفویض نموده و حقاً که موافق شروط مقرر سید مشارالیه حاصل موقوفات سرکار مزبور را آنچه الحال در تصرف متولی است و از دست انداز متغلبه مصون و محروس مانده به مصارف معینه صرف می نماید و همه روزه فاضل متورع مولانا وجیه الدین^۱ فضل ۲۰ الله عقدایی که از فحول علماء آن ولایتست و در علوم معقول و منقول کمال تبحر و مهارت دارد در آستانه مقدسه فرزند حضرت خیر البریه به مباحثه علوم دینیّه اشتغال دارد و از برکات انفاس شریفش تلامذه مستفیض و بهره ور می گردند.



برمرایای خاطر حقایق مظاهر بینادلان روشن روان حقیقت این بیان ظاهر و مبرهن خواهد بود که از بدو ظهور عالم تکوین و ایجاد تا اختتام جهان کون و فساد هر موجودی که از کتم عدم قدم به سرای [۷ ب] وجود نهاده چند روزی برسم عاریت درین منزل فانی اقامت نموده به حکم کریمه « ارجعی الی ربک راضیه مرضیه » به خانه اصلی مراجعت فرموده و جمعی را که رایحه گلشن تحقیق به مشام جان رسیده باشد معلوم است که دنیای دنی در نظر بالغ نظران نفوس قاده سجنی است مظلّم کما ورد فی الحدیث « الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر » و تنگنای پیکر هیولائی بر طایر قدس آشیان روح قفسی است تنگ فضا و مقامیست ظلمت افزا ، درین صورت نفوس کامله را مفارقت قالب عنصری استخلاصی است از وحشت آباد زندان و خلاصی است از قفس تنگ ابدان . ملخص کلام آنکه در سنه اربع و عشرين و اربعمائۀ امامزاده ولایت مرتبه راشوق ملاقات آباء عظام که انجمن آریان محافل ملکوت اند غالب گشته روح قدسی فتوحش به حظایر قدس ارتحال فرمود و حسب الوصیه جسد مطهرش را قریب به مدفن شیرمدفون ساختند و بعد از زمانی که حرم عفت خیمش به جهان باقی شتافت پیش روی آن حضرت در حجله تراب نقاب احتجاب بر چهره افکند .

در سنه ست و سبعین و سبعمائۀ صاحب اعظم خواجه ابواسحق بن خواجه حسن ساروج خوارزمی قبر منور آن امامزاده اطهر را [۸ الف] کاشی نمود و سنگی که تاریخ رحلت آن سرور بر آن ثبت نموده بودند برداشته لوح کاشی به جای آن نصب نمود و آیات بینات کلام ملک علام « انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت یتطهروا » بر آن نقش کرد و بالفعل به حالت اصلی باقیست و معمار همت عالی نهمت مرتضی الطف امیر معین الدین اشرف سابطی بلند اساس که با محدب فلك زحل مماس بود بر در مزار جنت آثار بنا نموده وقایع آن نقاوه طاهرین را بر کتبه نقش نمود . و در ثمان و تسعین و سبعمائۀ امیر بی نظیر امیر صدر الدین قنبر وزیر قطعه

زمینی که در جنب مزار بود خریده داخل صحن نمود. و چون پسر ابوسعید طبسی آن جناب را به تیغ ظلم به درجه شهادت رسانید در آن زمین مدفون گشت. و بعد از او خلف ارجمندش مشمول رحمت نامتناهی امیر قطب الدین که قدوه اکابر زمان خود بود آن زمین را داخل مزار و افرالانوار نموده صفه کوچکی مقابل قبله طرح انداخت و اطرافش را فخر مدنی نموده در یک ضلع پنجره از آجر ساخت و به جانب پیش رو اساس طنبی عالی نهاده سقفش را با طارم هفتم برابر نمود و در سمت شمالی صفه بلند رواق به رسم مسجد احداث کرد و خواجه پیر محمد قمی در پایین مرقد منور صفه منقش ساخته قنادیل نصب کرد [۸ ب] و خلف الاولیاء المحققین برهان الملة والدين امیر شیخ دادائی در جانب تحتانی مرقد صومعه مروح ساخته و محرابی از سنگ مرمر نصب کرد و بر بالای آن صفه منقش به اتمام رسانیده درها بر جوانب گشود.

در سنهٔ اربع و خمسين و ثمانمائۀ خواجه احمد فراش که از ملازمان امیرزاده سلطان محمد تیموری بود قطعه زمین خلف سابط را داخل نموده عمارات امیر معین الدین اشرف را منهدم ساخته طرح مدرسه عالی بشکل مسدس انداخت و در را بر شاه نشین مفتوح ساخت و دو در دیگر یکی به جانب شرق و دیگری بطرف ۱۵ غرب گشاد و حجرات به جهت سکنی خدام و فقرا بنا نموده آشخانه ساخت. و در شهر سنهٔ تسع و تسعين و ثمانمائۀ قدوة السادات العظام الممجد امیر جلال الدین محمد قطعه زمینی از جانب قبلی داخل نموده صفه مرتفع و طنبی وسیع مروح بنا نمود.

و هم درین سال دستور الوزرائی خواجه معین الدین علی المیبدی که جد ۲۰ اعلیٰ عالی جناب استاد المنجمین و برهان المدققین میرزا رشید الدین محمد میبدی است پایایی وسیع مشتمل بر حیاض و خلوات و صفه برسم مسجد از آجر احداث کرده «آب جدید» در آن جاری ساخت و در خارج مزار محاذی آن مکان قدسی بنیان مدرسه برسم حظیره به اتمام رسانید [۹ الف] و صبیۀ خود را در آنجا دفن کرد. و در اربع و خمسين و ثمانمائۀ شیخ حاجی محصل بطمع استروای کوثر و

سلسبیل بر شرقی مزار مصنعه حفر نموده به آجر بر آورد و از آب تفت مملو گشته
 سکنه آن محله تمتع می یابند و ثواب آن در نشاء ثانیه به روح بانی متواصل میگردد.
 و در « تاریخ جدید یزد » مرقوم است که در سیوم فروردین ماه جلالی موافق
 سنه ستین و ثمانمائه هجری بنا بر مصلحت کامله الهی که قوه درّا که بشری از درك
 آن عاجز و قاصر است سحاب غمام قهرقهاری در فضای کاینات الجو متراکم
 گشته قطرات امطار از دیده سحاب مانند اشك عاصیان بر صفحه رخسار ارض فرو
 ریخت و در اندك زمان آبهایی که در مغاك جبال و منافذ احجار جمع شده بود
 مجتمع گشته از قلل جبال متوجه صحرا و نشیب شد و از دشت ورود گذشته در طرق
 و شوارع روان گشت. از صدمات شدید و غرش عنیفش علامت صور اسرافیل و غوغای
 روز رستاخیز ظاهر شده لرزه در اندام قصور افتاده روی به انهدام نهادند. ابنیه رفیعہ
 و عمارت عالیہ با خاک یکسان گشته اجزاء تر کیب و گل و آجر از هم پاشید و بطرفه
 العینی اکثر محلات با ساحت غیر سمت تساوی و تشارك [۹ ب] پذیرفت. حاصل
 که بمرتبه ای طغیان نمود که ذکر طوفان نوح از صحایف خواطر متتبعان آثار سلف
 و مستخبران اخبار فرو شست. چون ساقی ابراز ساغر حباب جام پیا پیش می داد
 مزاجش از اعتدال طبیعی انحراف یافته بیحوصلگی آغاز نمود و دیوانه وار بحریم
 حرم محترم شهریار علویین حشم قدم نهاده از غایت بیخودی نصف صفة جدید و
 صومعه و صفة پایین پا و مدرسه و پایاب را بابر ساخته به حول مرقد منور و مقبره
 اولاد خیر البشر رسید. صیحه ای از محیط به گوشش رسید که ای سرمست باده جوش
 و خروش هشیار باش و از سوء ادب بیدار باش که مبادا گستاخانه قدم پیش نهی و تا
 قیامت خال انفعال بر رخساره ما و خویش نهی و ازین جسارت ذکر فضیلت این
 عنصر شریف که « ومن الماء کل شیء حی » از السنه و افواه بر اندازی. آن بی خبر
 از استماع این نصیحت هشیاری اثر بهوش آمده قدم فراموش نهاد و از روی اعتذار بر حول
 مرقد آن بزرگوار دوران نموده پیروی فرات نمود.



بیان این مقال آنکه ثانی نمرود و شداد مقلد عبیدالله زیاده متوکل مفقود

- المتوکل فاسد اعتقاد از غایت بغض و عناد که با اهل بیت قدسی نژاد هادی سبیل رشد و رشاد [۱۰ الف] وقائد طریق رسالت و ارشاد خصوصاً با حضرت امیرالمؤمنین و امام‌المتقین اسدالله الغالب و اولاد امجاد آن صدرنشین انجمن ایجاد بل‌عالم کون و فساد داشت ساکنان امصار و بلاد و طوائف محبان عباد را از طواف آستان جبرئیل -
- آشیان فردوس بنیاد منع کرد و نفرین زهاد و عباد را زاد سفر نموده اندیشه عقوبت و تعذیب اولاد آن حضرت کرد و به این امر مذموم و فعل میثوم نیز اکتفا ننموده حکم به تخریب مرقد فرشته معبد سرخیل شهیدان آل محمد و سیله تبسم غنچه صبح شفاعت، واسطه گشایش ابواب رحمت، علت تموج دریای مغفرت سلطان نبوت و دودمان امامت لواء، تکیه ده بستر ارض مقدس کر بلا علیه التحیه و الثنا فرموده فی -
- الحقیقه مخرب بنای عمر و دولت خود گردید، چنانچه در ذیل مرقوم قلم وقایع رقم ۱۰ خواهد گشت، انشاءالله تعالی و حده العربی.
- تفصیل این اجمال آنکه اعوان بی‌ایمان و انصار نامسلمان متوکل که جنود شیطان و مردودان نظر رحمت یزدان بودند به فرمان آن سالک طریق بغی و عدوان آب فرات را بر روضه عرش قبه ملائک صومعه بستند که با زمین یکسان نموده [۱۰ ب] آن ارض مقدس را مزروع نمایند و ندانستند که ازین گستاخی درین نشاء آبروی ایمان را ریخته در عالم باقی از فیض زلال کوثر و سلسبیل محروم می‌گردند.
- فرات از عرق خجالت آب گشته غریق بحر تحیر و گرداب اضطراب گردیده و قریب به مشهد قدس نشان که رسید از روی ادب ایستاده حیران کار خود گشت که گاهی قوم بد کر دار یزید پلید بر روی امام مظلوم شهیدش بندند که مقربان بارگاه ملک حمید تشنه و دلخسته به دیوان قهرمان قهر قهار شدید لب به شکایت
- کشانید و زمانی به انهدام روضه مقدسه اش مأمور ساخته گل آلود عصیان و طغیان می‌نمایند. کلاب کوی ضلالت و خنازیر وادی غوایت از مشاهده این حالت با وجود کمال قساوت و عدم بصارت بر کرامت سلطان سریر شهادت واقف گشته از ارتکاب آن شناعة متقاعد گردیدند.

بعد از این واقعه شنیعه آن غدار نابکار تمتعی از چشمه حیات^۱ نیافته دار-
الخلافة جهان محسوس را بدرود کرده به تسخیر اقالیم سبعة نیران شتافت .



مقصود از تحریر این حکایت که به مطلب مربوط بود آنکه اگر آب رود
اقتدا به فرات نموده نسبت بمناسبان دودمان امامت رعایت ادب نگاهداشته در حریم
حرم اولاد آن حضرت قدم جرأت پیش نهاد مقام استعجاب نیست و همچنین اگر
اجساد طاهره موالیان و محبتان خاندان ولایت که از بیم عذاب روز محشر و خوف
عقاب عرض اکبر به پناه مقربان در گاه دادار داور و نزدیکان بارگاه خالق البشر
گریخته اند از آفت سیلاب محروس گردد محل ارتباب و شك نیست و نخواهد بود.
و در همین سال پیشقدمان وادی توفیق سید امجد سید جلال [الدین] محمد و سلاله
سلسله سلطان متعالی برهان الدین امیر شیخ دادایی و مسند آرای دیوان تدبیر خواجه
معین الدین علی وزیر هر يك عمارتی که معمار همتشان احداث کرده بود و از نزول
نازله سیل تخریب یافته تجدید عمارت نمودند و دستور اخلاص کیش خواجه معین-
الدین علی از روی ارادت و اخلاص به احداث عمارت جدید پرداخته [۱۱ الف] به اتمام
رسانید، شعر:

چنان بنای عمارت نهاده اند وسیع

که هست مطلع خورشید از درون حصار

نه دیر زود که محو قمر ستوده شود

که رخ بساید در برج و بام در ادوار

و حسب المقدور بعضی از املاک و رقبات بر موقوفات آن سرکار افزود و
حالت تحریر که سه مرحله از سنه ثمانین و الف هجریه گذشته بعضی از عمارات
منهدم شده و کسی را بنای چابک دست توفیق رفیق نگشت که به استحداث آن در
دار باقی طرح قصور عالی افکند.^۲

[۱۲ب] شاهزاده بلند قدر عالی مقام شاهزاده فضل بن امام موسی کاظم

علیه السلام

شهریاران فلک قدر ، اولیاء نامدار

جمله هستند از عنایات الهی تاج ناز

هر مرادی را که خواهی همت از ایشان طلب

تا همه مقصود تو حاصل شود بوی انتظار

هر که از بی اعتقادی پیرو ایشان نشد

تا ابد مردود گشت و در دو عالم ماند خوار

مورخان بلاغت آثار و ناظران فصاحت شعار به قلم اعجاز کردار بر صفحات

۱۰ اوراق لیل و نهار [۱۳ الف] نگاشته کلمک بدایع نگار گردانیده اند که سلطان ممالک

فتح و ظفر امیر مبارزالدین محمد مظفر در زمان سلطنت و فرمانروایی به عمارت

«حصار» و حفر «خندق» کهنه آباد یزد امر فرموده حسب فرمان فرمانبران بدان

مهم شروع نمودند ، چون بدان مکان که الحال مقام آسایش شاهزاده واجب الاحترام

است رسیدند به سبب حفر خندق قبری ظاهر گردید و شخصی با هیبت با جامه های

۱۵ سبز و سفید و مصحفی بر سینه گذاشته و جراحته بر اندام و پنبه بر جراحته

گذاشته بنظر بینندگان در آمد. حفّار دست جرأت دراز کرده پنبه از روی جراحته

برداشت، فی الحال خون تازه از زخم جریان یافت و آوازی به گوش حفّار رسید

که دست خود نگاهدار. حفّار از مشاهده آن حال و شنیدن آواز بیهوشوار افتاد.

پادشاه اخلاص شعار ازین حال اطلاع یافت. چون روزبه آخر رسیده بود زیارت کردن

۲۰ قالب مطهر آن شهید را بروز دیگر گذاشت. در آن شب چند علم نور از قبر

آن جناب افرخته گشته مشاهده اولوالابصار گردید. روز دیگر که شهسوار عظیم القدر

آفتاب بیرق زرنگار افراخت [۱۳ب] جناب امیر مبارزالدین محمد پای سعادت بر کاب

اشهب مراد در آورده بدان مکان شریف شتافت و مقرر فرمود تا قبر آن جناب را

بسته «فصیل» بدان طرف قبر کشیدند و صومعه ای ساختند و جناب امیر مبارزالدین محمد

مظفر سر خدمت بر آستان سعادت نشان امامزاده والا گهر گذاشتند، مضمون این
ابیات به او رسانید، بیت :

ای شرف گوهر آدم به تو
روشنی دیده عالم به تو

دولت آن سر که برو پای تست
بخت بر آن دل که درو جای تست
تا مگر از دوستی رای تو

سر نهم آنجا که بود پای تو
گرد تو گیرم که به گردون رسم
تا نرسانی تو مرا چون رسم
دزه صفت پیش تو ای آفتاب

باد دعای سحر مستجاب

از کرامات شاهزاده فضل رضا علیه التحیه والثنا که در آن اوان مشاهده مردم
آن دیار گردید آن بود که شبی مرد و زنی بدکار در صومعه امامزاده عالیه مقدار
رفته به فساد مشغول شدند . به قدرت کامله قهار شدید الانتقام آتشی در ایشان افتاده
هر دو خاکستر شدند . بامداد که خدام در گشودند توده خاکستر [۱۴ الف] و کفش
مرد و زنی دیدند و از حقیقت حال آگاه گشتند و بعد از آن کرامات بسیار در آن
مزار به نظر خدام در آمده و از آن تاریخ تا حال به جهت زیارت امامزاده واجب-
التعظیم شب جمعه که شریف ترین ایام است اختیار کرده حاجات و ملمات خود
عرض می نمایند و البته به مراد می رسند .

ظاهر شدن قبر امامزاده و صومعه ساختن امیر مبارز الدین محمد بن مظفر
در سنه سبع و اربعین و سبع مائه بود و چون سنه اربع و اربعین و ثمانمائه در رسید
امیر قطب الدین خضر شاه خلف مرحوم سعید شمس الدین محمد خضر شاه قطعه
زمین از شهر داخل صومعه کرده بقعه ای در کمال زینت و تکلف و صفا بساخت و
فرش گسترده قبر را از کاشی ترتیب داد و قبرپوش زربفت بر آن انداخت و درهای

خوب به تکلف نصب نمود .

- بدان ای عارف هوشمند که در زمانی که رایات جاه و جلال پادشاه ملکستان شاه اسمعیل بهادر خان به جهت دفع فتنه رئیس محمد کره و تسخیر ولایت یزد عنان عزیمت به جانب خطه یزدان عطف فرمود ، و چنانچه در ذیل [۱۴ ب] این دفتر مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده به فتح و ظفر اختصاص یافتند در حین محاصره کراماتی از امامزاده عالی تبار مشاهده پادشاه عدالت شعار گردید . بنا بر آن مبلغی از بابت وجوهات بلده بهشت منزله یزد به رسم سیورغال متولی آستانه عرش درجه مقرر فرمودند و تا این اوان استمرار دارد و برقرار است و نیز جمعی که سرارادت و اخلاص به آستان ملایک پاسبان دوحه چمن رسالت نهاده بودند دکان بسیار و اراضی بیشمار بر بقعه شریفه وقف کردند . الحال قلیلی نام وقف بر آن باقیست و حاصل آن قلیل نیز ۱۰ متغلبه به علت وظیفه بر خود مباح دانسته متصرف می شوند و چیزی صرف سرکار مزار منور نمیشود ، و جزا لله خیرا .

- و در بیرون مزار فایض الانوار شاهزاده کرامت دثار تالاری از چوب ساخته اطراف آنرا محجر نموده اند و شیخ بزرگوار مشهور به « پیر برج » در آنجا آسوده در ایامی که مقرب الحضرة العلیة العالیة محمد علی بیگ ناظر بیوتات کرکراک ۱۵ خاصه شریفه و دارالعباده یزد می بود برجی رفیع اساس که از قدیم الایام در آنجا ساخته بودند عمارت کرده نقاره خانه را از « میدان خواجه ضیاء الدین محمد » بدانجا نقل نمود و در زیر برج آشنخانه سرکار امامزاده واجب التعظیم است که در آنجا هر روزه آش طبخ نموده به فقرا و مساکین میرسانند .

۲۰ سید حسین گل سرخ رحمة الله علیه

آن دوحه چمن امامت و نور با صرة سیادت در بدایت حال در « محله سرچم » در دکان خبازی به امر نان پزی قیام داشت و با وجود مشغله تمام پیوسته به عبادت حی قیوم پرداخته قدم از جاده شرع شریف فراتر نمی نهاد و همچنین شخصی [۱۵ الف] در بازار داخل شهر به امر خمیر گیری در دکان خبازی مشغول بود و از راه سلوک درجه

عالی یافته- صاحب حال شده بود . نوبتی دست در میان خمیر برده شاخ نرگسی بدر آورد و به نزد سید حسین فرستاد . سید از مشاهده آن رخسار همایونش مانند گل سرخ شکفت و دست مبارك به میان آتش تنور برده گل سرخی بر آورده نزد خمیر گیر فرستاد و پیغام فرمود که، بیت:

سرخ گل و غنچه مثالم هنوز

منتظر باد شمالم هنوز

شخص خمیر گیر از اجتماع این پیغام دست از شغل خود کشیده در گوشه زاویه به عبادت پروردگار اشتغال نمود ، تا آنگاه که به عالم جاوید شتافت و بدین سبب به « پیر خمیر » اشتهار یافت. مدفن او حوالی « حمام شاه » به قرب « جلو خانه » واقعست. ۱۰
خمیر گیران و سایر خدمه خبازان آن جناب را پیر طریقتی خود می دانند و به اخلاص تمام به زیارت مزارش می روند .

بدان ای عزیز که در میانه خاص و عام این ولایت چنان اشتهار یافته و بصحت رسیده که در اوان زمان سلطنت پادشاه کشور گیر شاه اسمعیل جهانگیر به فرمان پادشاه اوزبك جمعی از طرف تر کستان به اراده [۱۵ ب] تاخت و تاراج خطه امن آباد یزد بدان ولایت آمدند و چون به مقام « زنگیان » که بیرون شهر است رسیدند عجزه و بیچارگان از راه خوف و دهشت نه به اراده جنگ و جدال از شهر بیرون آمدند و چون فوج بی باک اوزبك را دیدند سرها برهنه کرده نجات خود و سایر مسلمانان را از حضرت مجیب الدعوات مسئلت نمودند . سید حسین که در دکان خبازی به نان پختن مشغول بود بیرون آمد و جامه که پوشیده بود بیرون کرده افشاند، به قدرت باری تعالی شرارهای آتش از جامه او شعله ور گشته بعضی از لشکر اوزبك که پیش آمده بودند به آتش غضب حضرت قهاری سوختند و مابقی روی به جانب فرار آورده تا تر کستان در هیچ مکان توقف نکردند ، شعر:

آتش سوزان نکند با سپند

آنچه کند آه دل مستمند

فوج اوزبك كه به خدمت پادشاه خود رسیدند چنانچه كرامات سید دیده بودند به عرض رسانیدند . پادشاه از استماع آن خبر اخلاص و ارادتى به خدمت سید بهم رسانید و شخصى را با تحف و هدایا به نزد سید فرستاد . چون فرستاده به یزد رسید سید نقد جان بقابض ابواح سپرده بود .

- بعد از اطلاع، پادشاه اوزبك مقرر فرمود كه آن وجه را صرف بقعه و مزار و خانقاه نمایند. به موجب اشاره مزار سید تعمیر نموده و مسجدی در پیش روی ساخته خانقاه عالی در بالای سر طرح انداختند و پایایی از آجر پخته بر سر آب فیروزآباد حفر نمودند و به جهت فقرا و مساكین هر روزه طعامی مقرر کردند و موقوفاتی بر آن قرار دادند .
- در حین تحریر این دفتر كه سه مرحله از سنه ثمانین و الف هجریه گذشته ۱۰ خانقاه بایرو مزار منور خراب و موقوفات سرکار از تصرف متولی بیرون رفته .

[۱۶ الف] سیدالعارفین امیر علی قوام الدین علیه الرحمة

- برخواطر فیض مظاهر دوستان آل عبا مخفی و مستور نخواهد بود كه آن جناب به صفت زهد و عبادات معروف و به اظهار كرامات و خوارق عادات مشهور بود.
- در ایام حیات پیوسته اهالی بلده یزد به صحبت شریفش رسیده مشاهده كرامات ۱۰ می نمودند ، چون ازین دار غرور به سرای راحت و سرور انتقال فرمود در مقبره «نظامیه» كه در «محلّه میر چقماق» به جنب «دارالسلخ» واقعست و بانى آن بقعه شریفه سید نظام الدین والد بزرگوار سید ركن الدین محمد قاضی بود مدفون گردید و از آن وقت تا حال كه سنه ثلث و ثمانین و الف هجریه رسیده متوطنین بلده طیبه یزد به جهت زیارت مرقد منور آن سید ستوده سیر روز نهم شهر ذی حجة الحرام كه یوم العرفه ۲۰ است مقرر نموده اند و از «میدان میر چقماق» تا حوالی مزار منور آذین بسته تجار و اهل محترفه دكا كین آراسته مردم شهر و بلوكات از ذكور و اناث در آن محل حاضر می شوند و به بیع و شری اشتغال می نمایند ، نظم:

پیر ز نعیم است دکانهای او

پیر و جوان مایل سودای او

بس که بهم ریخته همیان زر

گشته دکانها همگی کان زر

اطلس رومی و قماش فرنگ

مانده بهر خانه ازو تنگ تنگ

رومی و هندیست که با یکدگر

کرده مواسات چو شیر و شکر

کیسه برانند درین رهگذر

هر که تهی کیسه تر، آسوده تر

هست بسی نیز ز وارستگان

فارغ و آسوده ز سود و زیان

گرچه تهی دست زسیم وزرند

جان بفروشد و غم دین خرنند

جنس نفیس است خریدار کو

رونق این گرمی بازار کو

از دل ایشان شده بازار گرم

آیدشان از در و دیوار شرم

و چنان به خود شگون ساخته اند که بعضی از اجناس و امتعه و اشر به را که

۲۰ در آن روز خریداری می نمایند [۱۶ ب] تا سال دیگر همانوقت در منزل خود نگاه می دارند .

سید قطب الدین

نیر از جمله اهل الله بود . در « تاریخ جدید یزد » مذکور است که خواجه

اوجی در سلك مریدان عاقبت محمود آن سید عالی حسب انتظام داشت . نوبتی

به اتفاق جمعی از خطه بهشت منزله یزد متوجه تبریز گردید . در اثنای طریق

جماعت قطاع الطريق بر قافله زده اهل قافله متحیر و سراسیمه گشتند . خواجه

اوجی ازسید قطب الدین اعانت و از آن بلیه نجات طلب نمود. مقارن آن ازبرابر کردی نمایان شده سید ظاهر گردید برشیری سوار و بجای تازیانه ماری در دست. دزدان چون این حال مشاهده نمودند دست از کاروانیان داشته متفرق گردیدند و اهل قافله بسلامت از آن مهلکه نجات یافتند. خواجه اوجی بعد از مراجعت از سفر به خدمت سید قطب الدین رسیده خواست که آن حکایت غریب به سمع سید و حضار رساند، زبانش از تکلم باز ماند و چندانکه خواست سخن نتوانست گفت. بعد از تفرقه اهل مجلس زبان خواجه گشاده گردیده سید فرمود که ای خواجه [۱۷ الف] از ما امانت نیست نزد تو باید که تا من در قید حیات^۱ باشم زبان به اظهار این راز نگشایی و چون ثبات و درام در عالم محنت فرجام هیچ فرد از طوایف انسان را میسر نیست لاجرم آن سید بزرگوار متابعت قدما نموده از عالم محنت انجام رحلت نموده به عالم جاودان شتافت و حسب الوصیه در بقعه منوره سید امیر علمی قوام الدین مدفون گردید.

مرتضی اعظم سعید قطب الاولیا و قدوة العلما سید نظام الدین

حیدر المقلب به سید روح الله

- ۱۰ آن جناب از اکابر سادات آل نظام و صاحب کشف و کرامات بود و پیوسته به گفتن وعظ و ارشاد خلائق همت عالی نهمت مصروف می داشت. نوبتی در اثنای موعظه ساعتی خاموش گشته بعد از آن سر بر آورد و به حضار گفت که از عالم اسرار بما ندا کردند که به جانب کازرون حرکت نمای و در همان روز روانه کازرون گردید و آن بلده را به نور قدوم مزین ساخته علما و فضلا و مشایخ به مجلس شریفش تردد آغاز کرده التماس موعظه نمودند و روز جمعه به مسجد تشریف داده بعد از ادای ۲۰ نماز حسب الاستدعای [۱۷ ب] علما و صلحا بر فراز منبر بر آمده شروع در موعظه نمود. خطیب کازرون که در پای منبر حاضر بود درباره سید چیزی به خاطر رسانید. آن جناب بنور ولایت دریافته فرمود که ای آن کس که انکار ما به خاطر رسانیده ای

اراده ازلۃ بآن تعلق گرفته که درین نزدیکی به عالم آخرت شتابی و منکوحه تو به عقد ازدواج من قرار یابد و از وی پسری متولد گشته به سرالله موسوم گردد و این زمان آن نطفه در پشت من بذکر الهی اشتغال دارد. خطیب در همان روز بر بستر بیماری افتاده بعد از سه روز به عالم عقبی شتافت. بعد از انقضای مدت زوجه خطیب در حباله نکاح سید در آمده از وی پسری متولد گردید و حسب اشاره ملقب به سرالله گردید.

آن جناب بعد از مدتی از کازرون به دارالعباده یزد تشریف آورده در سنه ثلاث وثلثین و سبعمائه در «کوچه دیگ بندان» طرح مسجد عالی انداخته در جنب مسجد به جهت مدفن خود مقبره بساخت و صنفه و طنبی نیکو ساخته پنجره آهنین بطرف شارع نصب نمود و به ارشاد خلائق مشغول گردید [۱۸ الف]. [نقل است که] چون شیخ نظام الدین دهلوی که [از] اولیای وقت و مقتدای عصر بود و امیر خسرو دهلوی دست ارادت به دامن شیخ زده بود و شیخ نظام الدین باسید روح الله معاصر و فیما بین ایشان محبت بسیار بود، سید مکتوبی به شیخ نظام الدین نوشته از رحلت خود اظهار نموده بود و آن نامه را به مریدی داده به طرف دهلوی فرستاد و چون در دهلوی قاصد به خدمت شیخ نظام الدین رسید مکتوب را سپرد و بعد از دوروز التماس نوشتن جواب نمود.

شیخ نظام الدین دست آن شخص را بدست گرفته فرمود که نظر کن. آن شخص چون نظر کرد جمعی را دید با جنازه و مصاحف و علم بسیار در «مدرسه رکنیه» که واقع است در دارالعباده یزد. آنگاه شیخ نظام فرمود که این جنازه سید روح الله است که از دارغور بر سرای سرور انتقال فرموده و آن شخص را رخصت مراجعت داد. چون مرید به یزد رسید و حقیقت رحلت سید بر او ظاهر گردید موافق تاریخی بود که در دهلوی مشاهده نموده بود. وفات آن سید بزرگوار در سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بوده.

[۱۸ ب] گوهر صدف امامت و دوحه چمن مكرمت سيد
تاج‌الدين جعفر مشهور به سيد پنهان عليه الرحمة والغفران
از آن وجه اوليای حضرت حق .

ز چشم مردمان باشند پنهان

که تا وقت شهود و کشف اسرار

کسی جز حق نداند حال ایشان

بر ضمير انوار ارباب معارف و خاطر ازهر اصحاب عوارف ، مصراع :

که مهر و ماه از آن اقتباس نور کنند

روشن و مبرهن خواهد بود که سلسله نسب عالی حسب قرة العين باصرة امامت
و شهباز اوج هدايت و نور انوار سيادت و دوحه چمن ولايت، مثنوی :

۱۰

سرو بن روضه صدق و صفا

تازه نهال چمن مصطفی^۱

قـرة عينين نبی و ولی

۱۰

میوه بستان بتول علی

سيد تاج‌الدين جعفر عليه الرحمة والغفران به امامزاده واجب التعظيم والتكريم
سلاله آل طه و يس امامزاده ابو جعفر محمد عليه التحية والتسليم انتظام دارد و آن
گوهر صدف كرامت در «محلّه شهرستان» داخل شهر در زاویه خلوت معتكف گردیده
بعبادت پروردگار انس و جان روز بشب و شب بروز می آورد و در هر جمعه به نماز
جماعت حاضر گشته به آداب فرایض می پرداخت . اهالی دارالعباده از لمعات انوار
فايض البرکاتش بهره ور گردیده مشاهده [۱۹ الف] كرامات که از آبای عظام
به یادگار داشت می نمودند و معتقدان خانواده رسالت را اعتقاد براءتقاد افزوده به
برکت وجود فایض الجود آن زلال چشمه سار ولايت ابواب فتوحات دوجہانی دریافته
زنگ هموم از صفحات قلوبشان زدوده می گردید . چنانچه فرموده اند ، شعر:

هر که باشد مؤمن روشن دل نیکو نهاد

باشدش با اولیاء الله صفای اعتقاد

مؤلف « تاریخ جدید یزد » بنقل صحیح آورده که در زمان اتابکان یزد یکی از ملازمان والی در حالت مستی از منزل خود بیرون آمده بجستجوی شرابخانه پای در وادی طلب نهاد و بهر کوچه و محله میشتافت . اتفاقاً گذارش^۱ به منزل سید افتاده بنای کار به اشتلم نهاده سید را طلب نمود . چون آفتاب هدایت از گوشه افق مشرق عبادت طلوع نمود آن مست باده غفلت چوبی حواله فرق مبارک سید نمود . بقدرت کامله یزدانی دست آن شخص همچنان در بالامانده خشک گردید . جرعه نوش باده بیهوشی [۱۹ ب] سردر قدم آن حضرت نهاده به زبان نیاز عرض نمود ، مصراع :

عهد کردم که دگر باده گلگون نخورم

۱۰

آن جناب متبسم گشته نجات دارین او را از درگاه قاضی حاجات مسئلت نمود . در همان ساعت دست آن شخص به حالت اصلی معاودت نموده حلقه اخلاص در گوش جان جای داد و در سلك مریدان سید انتظام یافته مدّة العمر از جاده متابعت وشاهراه اخلاص سرنتافت ، نظم :

بیا و محض کرامت ببیین و سرّ حمایت

۲۰

چگونه دفع بلا کرد ازو بدست ولایت

و چون سنه ستمائه رخ نمود آن جناب را اشتیاق ملازمت آبای عظام از خاطر عالی سرزده حفّار و غسّال را بمنزل شریف طلب داشته امر فرمود که در همان خانه که معبد او بود حفر قبر نمودند و بیست درهم به جهت اجرت داده به غسل و تکفین امر کرد و چنانچه عادت اولیای کرامت قباست پای بسمت قبله دراز کرده بگفتن کلمه طیبّه شهادتین زبان گشاده مرغ روح شریفش به ساحت وسعت آباد دار جنان در طیران آمد و الحال [۲۰ الف] مرقد منور آن سید کرامت نسب مطاف طوایف امم و معبد علمای بنی آدم است ، مثنوی :

خاك رهش هست به از تيوتيا

ديده جان را بود از وي جلا

خار و خس او گل [و] ريحان بود .

مردمك ديده اعيان بود

رايحه اش زنده كند مرده را

راحت از آن خاطر افسرده را

هر کس که به اعتقاد تمام به جهت مرادات دنیوی و آخروی در شب جمعه بدان مکان شریف بخواندن یک هزار مرتبه سوره اخلاص موفق گردد به مطالب دو جهانی فایض می گردد و به جهت صحت بیمار بکرات تجربه شده که یک مرتبه سوره فاتحه الکتاب و سه مرتبه سوره توحید خوانده دوازده بار صلوات باید فرستاد .

والد مسود اوراق در باب کرامات و خوارق عادات آن سید ستوده خصال حکایات غریب نقل می نمود، بتوهم آنکه شاید جمعی انکار نمایند خامه وقایع - نگار از اظهار آن خاموشی گزیده بذکر دیگری می پردازد

سید سرچم

- ۱۵ در ایام حیات و بعد از ممات آن سید مجذوب کرامات بسیار مشاهده مردم گشته و وفات او در سنه ست و خمسين و ثمانمائه اتفاق افتاده مدفن او در «محلّه سرچم» به حوالی «برج اولیا» است. هر کس را توفیق رفیق گشته به زیارت سید توجه نماید بمرادات دارین کامیاب می گردد .

سادات عریضی مشهور بسادات قل هو الله

- ۲۰ احوال این [۲۰ ب] زمره عظیم الشان چنانچه باید بر مسود اوراق ظاهر - نگشته که به شرح بر صفحه بیان تواند آورد. مزار متبرك آن بزرگان دین مقابل «باغ کمال کاشی» مشهور به «گنبد هشت در» واقعست و درین مزار بطرف قبله صفه ایست و در آنجا سه قبر است . در «تاریخ یزد» مذکور است که هر درمانده به غم گرفتار که در آن مکان شریف یک هزار مرتبه سوره اخلاص به اخلاص بخواند به

مطالب خود فایض می گردد و بکرات تجربه شده .

صاحب خط سبز

مؤلف « تاریخ جدید یزد » مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده که در آن ایام که ولایات فارس و عراق به تحت تصرف جناب مبارزالدین محمد بن مظفر درآمده ۵ عرصه جنت فضای یزد پای تخت همایون بود به عمارت حصار و حفر خندق امر فرمود . در اثنای حفر خندق قبری ظاهر گردید و شخصی را دیدند که اعضای او درست و دوپاره حریر سبز که خطی سبز بر آن نوشته بود در دست و مصحفی حمایل داشت . پادشاه عدالت دستگاه از آن حال اطلاع یافته به آن محل آمد و امر فرمود که دو پارچه حریر از دست میت گرفته بر آن خط اطلاع یابند . چندانکه سعی کردند . از دست او بیرون نتوانستند آورد . [۲۱ الف] پادشاه حواله آن کار بوقت دیگر کرده بمنزل معاودت نمود . شبانگاه در واقعه آن شخص را دید نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده و زبان به شکایت گشاده می گفت که می خواستند خط آزادی مرا باز ستانند . پادشاه از هیبت این واقعه از خواب در آمد ، بیت :

روز دیگر که باز چرخ بلند

۱۵

پرتو مهر بر جهان افکند

پادشاه امر فرمود تا آن شخص را با آن دوپاره حریر در همان مقام دفن کردند و صومعه ای بر بالین اوساختند . مردمان علامات بسیار که دلالت بر کرامات می کند در آن مکان متبرک دیده اند و بر همان حوالی که مشهور است به « غازیان » ۲۰ بسیاری از علما و صلحا آسوده اند ، مثل مولانا شمس الدین محمد واعظ و مولانا نور الدین خطیب که از جمله اولیا بود .

در آن هنگام که یزدجنز [د] شهریار در قادسیه از لشکر اسلام منهزم گردیده راه فرار پیمود و از راه یزد متوجه خراسان شد لشکر اسلام به تعاقب تا به یزد آمدند و چنانچه در مجلد اول اشاره به آن شده اهالی فهرج که به دین مجوس بودند شبیه خون

بر آن لشکرزده بسیاری را [۲۱ ب] شهید ساختند. به جهت بازخواست این حرکت به امر سردار عساکر مسلمانان که در مداین بود لشکری متوجه یزد و دفع فتنه مجوسیان فهرج گردید . بعد از قتل و قمع مجوسیان و فتح قلعه فهرج جمعی از لشکر اسلام که در آن حربگاه زخمدار شده بودند به یزد آمده به عالم جاودان شتافتند . اجساد مطهر آن جماعت در آن زمین به ودیعت به خاک سپردند . بنا بر آن آن مقام به «غازیان» اشتهار یافت .

سید نصر

در «محلۀ سلغر آباد» به مقام «کشخوان آشور» مدفون است. مزار فایض الانوار او مطاف طوایف انام و موضع استجابت دعای انسان است .

سید صحرا

در حوالی سرچشمه کثنویه حومه مدفون است و الحق که مزار منور آن سید به غایت با فیض است و اثر استجابت دعا به زوار آن بقعه شریفه ظاهر می گردد.

مرتضی اعظم امجد سید رکن الدین محمد

جوهر بان رسته بازار معانی و صرافان دارالعیار سخندان و چهره گشایان

- ۱۵ غرایب حکایات و صورت آرایان عجایب روایات عنوان جراید اخبار ساللۀ حضرت سید ابرار و دوحه چمن [۲۲ الف] ابن عم پیغمبر اطهار سید رکن الدین محمد را باین گونه آرایش داده اند و دیباچه صحایف احوال آن عالی مقدار را باین نمط توشیح و تزیین نموده اند که سلسله نسب آن جناب به چند واسطه به حضرت ابی عبدالله صلوات الله و سلامه علیه می پیوندد ، و آن سید با وجود این نسب عالی به زیور فضل و کمال آراسته و گوی ولایت در میدان کرامت از چابک سواران معرکه ولایت ربوده بود .
- ۲۰ و مسند قضاء دارالعباده یزد به وجود فایض الجود اوزیب و زینت داشته در ایام اختیار بل زمان اقتدار در «محلۀ وقت [و] ساعت» در جنب «مدرسه صفویه» که آنرا «مدرسه محمود شاهی» می نامند طرح مدرسه عالی بنا و گنبد رفیع ارتفاع انداخته بنایان چابک دست را بکار باز داشت .

و در آن ایام حکومت خطه ارم بنیاد یزد در حوزه تصرف اتابک یوسف شاه بود و بنا بر آنکه «مدرسه محمود شاهی» از آثار اجداد او بود بر خاطرش گران آمد که سید در حوالی آن طرح این قسم عمارتی انداخت. توسن کینه در زیرین انتقام کشیده در پی سید میتاخت. [۲۲ ب] ناگاه از نهانخانه چرخ شعبده باز شعبده بازی آغار کرده امری غریب واقع گردید و بدان سبب حکم شقاوت شعار بر آن جناب دست یافت.

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در آن زمان ترسایی با جمعیتی از حیطه ضبط بیرون از دیار کفر بدارالعباده یزد آمده ساکن گردید و در «محلّه فهادان» باغی مشجر و مکروم ساخته در اهرستان باغی مشهور به «باغ ترسا» و آسیایی احداث نمود و چون آوازه تمول او در السنه و افواه افتاده بود طراران خانه برانداز در شبی با کمند حیل به خانه او داخل شدند و به خنجر بی رحمی سر او را از بدن جدا کردند و از جواهر و نقود آنچه دست یافتند بردند. اتابک یوسف شاه که نهال کینه سید در فضای سینه نشانیده به آب شقاوت و حسد پرورش میداد و این معنی بخاطر نمی آورد، بیت:

حسد هر جا که آتش بر فروزد

هم از اول حسودان را بسوزد

این امر شنیع را به سید نسبت داد و دامن طهارت آن حضرت را بلوث خیانت آلوده ساخت و بی آنکه گناه بر آن عزیز ثابت گردد او را ذلیل کرده بزرشکنجه کشید و قریب هزار تازیانه و چوب بر اعضای او زد و بعد از فضاحت بسیار و عقوبت بی شمار [۲۳ الف] که هیچ دیده را تاب مشاهده و هیچ گوش را قوت استماع آن نبود در «چاه قلعه خورمیز» با سلاسل و اغلال مقید و محبوس ساخت و زبان زمانه این ابیات باین ترانه بگوش آن حاکم ظالم شعار می رسانید، شعر:

هر که آیین ظلم پیش نهاد

بند بردست و پای خویش نهاد

چند روزی اگر سر افرازد

دهرش آخر زیا در اندازد

وهاتف غیبی ندای این مقال در میداد، نظم:

که کرد درهمه عالم کمان ظلم به‌زه

۵ که تیر لعنت جاوید را نشانه نشد

که در زمانه بی اعتبار طرح ستم

خیال بست که خود غیرت‌زمانه نشد

و مضمون این قطعه غرّا از زبان سید به‌گوش هوش اهل دنیا می‌رسید، قطعه:

در باب من ز روی حسد یک‌دو ناشناس

۱۰ دمها زدند و کوره تدبیر تافتند

و اندر شب ضلال به‌سعی گمان نگذر

موی غرض به ناوک حیلت شکافتند

ز اعمال آن مهم‌همه نیکی به‌من رسید

ایشان جزای فعل بد خویش یافتند

۱۵ و حاکم به‌جست و جوی خلف ارشد سعادت‌مند آن‌سید که گلی بود از جویبار

سیادت رسته و دوحه [ای] بود سر از باغ فضل و کمال بالا کشیده و چهارده مرحله

از مراحل زندگانی طی نموده و اسم سامیش میر شمس‌الدین محمد بود، درآمد و

چندانکه به‌پای طلب رسید بسر کوی مقصود نرسید [۲۵ ب] و آن عندلیب بوستان

جلالت در «محلّه‌نایینایان» مشهور به «کوچه نو» در خانه حاجی علی استرآبادی در

۲۰ قفس خفا و زاویه اختفا خود را محبوس ساخته بود و آن خادم اولاد رسالت پناه

صلوات الله و سلامه علیه کمر خدمت و بندگی بر میان جان بسته به تعهد و تفقد

حالش می‌پرداخت.

و در همان کوچه شخصی بود خواجه علی‌شاه نام که گرد گناه به پیرامن جیبش

نرسیده و دود کدورت عصیان بر عرصه خاطرش راه نیافته. در شبی از شبهای جمعه

سرفراغت بر بستر استراحت نهاد و خیل خواب بر پیشگاه عرصه دماغش مستولی شد، در عالم رؤیا به خدمت حضرت با رفعت نبی آخر زمانی علیه صلوٰۃ الله الملك المنان رسید و از جانب آن حضرت با و اشاره گردید که فرزندم شمس الدین در خانه حاجی علی در زاویه اختفا از نظر اغیار غایب است . به نزد او رفته استری به جهت سواری و یک هزار دینار آقچه برسم خرجی با و ده که متوجه دار السلطنه تبریز گردد و اجر آن در روز جزا از من بازخواه، نظم:

خاطر محنت زندگان شاد کن

وز شب محنت زندگان یاد کن

خواجه مشارالیه انگشت قبول بدیده گذاشته عرض نمود، مصراع:

[۲۴ الف] هر چه فرمایی بجان فرمان برم.

و چون از خواب درآمد با خود گفت، مصراع:

این که می بینم به بیداریست یارب یا به خواب

و ساعتی چون شمع افروخته بیا دل سوزان اشک خوشحالی بارید و پروانه.

صفت از آرزوی شعله شوق سید زاده اضطراب نمود و بعد از آن روی به خانه حاجی

علی نهاد و شرح حال باز نمود. بعد از اجازه به خدمت سید شمس الدین رسیده روی

نیاز در پای آن سید ستوده خصال نهاد و گفت، شعر:

بگذشت شام محنت و صبح طرب رسید

گم شد خزان هجر و بهار عجب رسید

و نقدی که اشاره شده بود با استری تیز رفتار هامون نورد که شمال تندرو

۲۰ از همراهی او بازماندی و وهم تیز گرد بگرد گردش نرسیدی پیشکش کرد و مضمون

این بیت ادا نمود، بیت:

در بیابان چون ز شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

و حاجی علی نیز به تهیه اسباب ارتحال اشتغال نموده شرایط مبارکباد سفر

بادا رسانید و به تکرار این بیت غلغله از گنبد دوار در گذرانید ، بیت:
کرده ای عزم سفر لطف خدایار تو باد

همت اهل نظر قافله سالار تو باد

[۲۴ ب] و در همان شب در وقتی که خوانسار قدرت طبق سیمین ماه بر روی خوان
آسمان بجلوه در آورد ، شعر:

چون نافه گشاد گیسوی شام

مه جلوه کنان بر آمد از بام

بآن هنگام که مرکز ماه بدایره نصف النهار نزدیک رسید و شعاع نیمه اصغر بر
اطراف بساط غیرا منتشر گشت و روی زمین به جمال جهان آرای آن شمع جان-
افزای چون زاویه نهی دستان روشن شد آن جناب، مصراع :

چنانچه مرغ مقید برون پرد ز قفس

بر غبته تمام و میلی صادق پای در رکاب اشتهب مراد در آورده روی بسمت تبریز
نهاد. علی الصباح که بفرمان خالق الاصباح آفتاب عالمتاب از افق مشرق طلوع نمود
بصحرای «نه گنبد» رسید و آن بادیه ای بود پرتاب و بی آب، ابر بهاری در فضای آن
از غایت تشنگی بسوختی و پیک تیز گام ماه از صعوبت آن بیابان بر آسمان راه گم
کردی، وهم جهان پیمای از مضایق آن بیرون آمدن نتوانستی و خیال عالم گرد از
منازل او راه بیرون شدن ندانستی . سمو می در آن بیابان می وزید که [۲۵ الف]
اثر آن بهر که رسیدی فی الحال آب گشتی و ریگ و خاک را چون کوره آهن گران
تفتان ساختی و به سبب سموم هیچ گیاه در آن صحرا و شوره زار مردم خوار نرستی،

نظم :

بیابان وسیعی پر مخافت

بهر گامی درو صد گونه آفت

هوایش آتش و آتش هوا بود

زمینش سنگ و سنگ آهن ربا بود

و آن سید عالی‌مقدار همچنان می‌رفت تا وقتی که آفتاب بسمت الرأس رسید
و از حرارت آفتاب بمثابه‌ای افروخته گشت که هر که در هوا نظر کردی چون پروانه
بسوختی و هر که قدم بر زمین نهادی چون موم بگداختی، شعر:

ز گرما آن چنان می‌شد نفس گرم

که لب از تاب او چون شمع می‌سوخت

ز باد گرم پنداری که تقدیر

بدنیا دوزخ دیگر بر افروخت

کار آن جناب باضطرار کشید و از تشنگی جگرش کباب گردید، آنگاه
پیاده شده روی نیاز بر زمین نهاد و بیچارگی و تشنگی خود را معروض رأی مقرران
در گاه احدیت نموده در آخر گفت، بیت:

آنرا که بدست لطف برداشته‌ای

بنواز و به یکبار می‌فکن بر خاک

[۲۵ ب] ناگاه فراش سبک سیر باد بامر خالق عباد سایه بان سحاب در

فضای هوا بر افراشت و از فیض فضل نامتناهی قطرات امطار از ابر رحمت بازیده
کام امید آن جناب سیراب گردید. آن حضرت عهد نمود که چون بر اسباب و

اموال دنیوی دست قدرت یابد در آنجا قلعه ساخته چشمه آب جاری سازد. و بعد
از آنکه بمنت‌های مطلب خود کامجوی شد بعهدی که کرده بود وفا نموده در همان

صحرا طرح قلعه رفیع بنا انداخت مشتمل بر چهل خانه و حمام و مسجد و بازار و
دکاکین و مصنعه و برج‌های عالی و دری از آهن بجا گذاشت و آن را موسوم نمود به

«نه گنبد» و آن چنان قلعه ایست که بروج آن در بلندی با شرفات فلک اعظم لاف
برابری زدی و عقاب سپهر بقوت طیران به کنگره پست آن نتوانستی پرید و نسر

طایر با وجود بلند پروازی به پیرامن خا کریز آن نتوانستی رسید، مصرع:

قلعه چون قلعه سپهر بلند

و در چهار فرسخی دهی بوده اهر کان نام، خریداری نموده آب آن را در میان

قلعه جاری ساخت و باغات و بساتین احیا نموده چهل نفر را در آنجا به توطن امر فرمود و به جهت هر يك مرسوم و مواجب مقرر داشت و قری و مزارع و بساتین خریداری کرده بر آن وقف ساخت و مقرر کرد که حاصل آنها صرف [۲۶ الف] اطعام فقرا و ابناء السبیل گردد و موقوفاتی که مقرر کرده بود در کتابه مسطور و مرقوم گردانید.

۵

در تواریخ مبسوطه مسطور و مرقوم است که آن حضرت بقیه آن روز و آن شب در آن مکان توقف نمود و بامداد که کبوتر سفید بال صبح از آشیانه سپهر پر زدن گرفت و زاغ شب سیاه فام عنقا صفت از نظر پنهان شد ، نظم:

به فال همایون چو طاوس مهر

۱۰

خرامان شد اندر ریاض سپهر

آن جناب پای مبارك بهر کاب سعادت در آورده عنان عزیمت به جانب آذربایجان اعطاف فرمود و در مدت شش روز از یزد به اوجان رسیده در منزلی قرار گرفت .

در آنوقت پادشاه سعید سلطان ابوسعید در اوجان بر سریر سلطنت متمکن و آوازه عدالتش در اطراف و اکناف جهان منتشر گردیده بود و آن حضرت چنان

۱۵

پادشاهی بود که عنان تسخیر بر سر توسن سبز خنگ فلک کرده و کمند تصرف در گردن روزگار سرکش افکنده، از بیم آتش شمشیر برق آتارش باد را زهره آن نبود که مخالف صورت راستی تواند وزید و از هیبت سنان [۲۶ ب] جان ستان صاعقه کردارش آب قوت آن نداشت که بر روی خاک کج تواند رفت ، شعر:

جهان را خلعت امن آن چنان داد

۲۰

تیغ که از ننگ عریانی شد آزاد

ز عدلش جان مظلومان سحر گاه

فرامش کرده تیر اندازی آه

و مسند وزارت اعظم به وجود فایض الجود دستور نصف آثار و وزیر عدالت.

شعار خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید الدین فضل الله آرایش داشت. آن

جناب دستوری بود که رای منیرش در شب هر حادثه آفتاب‌یست روشنی افزای و پرتو
شمع ضمیرش در تیرگی هر واقعه نور یست ظلمت زدای، نظم:

بی دستیاری قلم بی قرار او

تخت ملوک را نبود پای بر قرار

آن جناب در شبی از شبها بعد از آداب فرایض و عبادات و ادای دعا و تسبیحات
سر بر بالین فراغت نهاد. در عالم نوم چشمش بر جمال جهان آرای سلطان سریر رسالت
و صاحبقران ممالك جلالت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات روشنایی یافته
سر بر پای آن حضرت گذاشته زبان ثنا بگشود و نقش این ابیات از صحیفه منقبت--
گستری فرو خواند، [۲۷ الف] بیت:

کای مبارک پی شهنشاهی که حاصل می کند

اختران در آسمان از طلعتت نیک اختری

مورد دولت شود چون سایه فرّ همای

بر همان بومی^۱ که تو ظلّ همایون گستری

من چه گویم در کمال کبریای حضرت

آفرین باد آفرین کز هر چه گویم برتری

آن حضرت بر زبان معجز بیان فرمود که ای غیاث الدین فرزند من شمس-
الدین بدین ملک آمده از حال او باز رسیده قصه او را به پادشاه ابو سعید بگوی و
به ملاحظت و دلجویی او تقصیر منمای. خواجه انگشت قبول بر دیده اخلاص بین
گذاشته گفت، مصراع:

بهر چه حکم کنی نافذست فرمانت.

و از خوشحالی آن واقعه از خواب در آمد و بقیه شب را به عبادت و طاعت
گذرانید تا وقتی که عارض صبح روشن از شکن [زلف] شب تار درخشیدن آغاز کرد
و شما مهای کافوری به عوض غالیه های عنبر تر بر اطراف چرخ اخضر پدید آمدن گرفت.

بیت :

چو رست از سایه شب شاهد روز

دمید از چرخ صبح عالم افروز

چنانکه دست تقدیر نقاب ظلمت از پیش جمال روز جهان آرای برداشت و

- ۵ شاه سیارگان بالای تخت مینا کار سپهر بر آمده آوازه عدل روشنی بخش به مسماع
عالمیان رسانید [۲۷ ب] وزیر در تفحص و تجسس در آمده به منزل سید شمس-
الدین راه یافت و به اعزاز و اکرام تمام او را به بارگاه پادشاه زمان در آورده حقیقت
واقع به آنها رسانید . سلطان از روی تلافی و دلجویی به سید متوجه شده کیفیت آن
حال و سبب انتقال از فرح آباد یزد به سریر عزّ و اقبال استفسار نمود . آن جناب
بعد از عرض این مضمون که ، شعر :

۱۰

بر خور ز حیات ابد و عمر مخلّد

کانست دعا شام و سحر پیر و جوان را

گفت ، نظم :

از ما مپرس کاتش دل تا چه غایتست

- ۱۵ از آب دیده پرس که آن ترجمان ماست

- پس قصه ظلم اتا بک یوسف شاه والی یزد و محبوس گردانیدن والد بزرگوار
خود به تفصیل عرض نمود و گفت آن حاکم شقاوت شعار گردن از حکم قضا جریان
پادشاه عالم پناه پیچیده و دست جور و ستم به عرض و مال رعایا و زیردستان گشاده
وسلوک او نه طریق عدالت و نه لازمه ملک داریست . پادشاه چون سخنان آن جناب
شنید و آثار صدق و صواب بر صفحات آن مقالات معاینه دید ایلچی به جانب یزد
۲۰ روانه نمود که بعد از تنبیه و تأدیب حاکم سید رکن الدین محمد را از چاه خمول
بیرون آورده بر مسند قضا نشاند و تمامی همت و الانهت به تر بیت سید شمس الدین
محمد [۲۸ الف] مصروف داشته قامت قابلیت آن سرو بوستان سیادت را به خلایع لایقه
بیاراست و منصب جلیل القدر عظیم الشأن صدارت ممالک محروسه و نیابت عامه و

قضای کل ولایات را به او تفویض فرمود ، بیت:

بالید ازین نشاط تن تخت بر زمین

بگذشت ازین نوید سرتاج از آسمان

و به وسیله وزیر عطار د نظر هر روز جاه و رفعت و عظمت و ابهت آن جناب
 ۵ زیاده می شد و ساعت به ساعت قرب و منزلتش در حضرت شاهنشاهی می افزود و به حدی
 رسید که شاهزادگان کامکار و امراء رفیع مقدار و وزراء کفایت شعار و اشراف و
 اعیان اقطار و امصار حلقه اطاعتش بر گوش کشیده غاشیه فرمان برداریش بردوش
 گرفتند و نیز دستور اعظم صبیئه^۱ محترمه خود که بلقیس سرادق عصمت و طهارت
 و سرو بوستان وزارت و حشمت بود به عقد ازدواج آن جناب در آورد و ازین جهت
 ۱۰ پایه قدر و منزلت آن سید عالیشان از ایوان کیوان در گذشت .

نجات یافتن سلاله آل طه ویس سیدر کن الدین از محبس

چاه و برمسند قضا و چاه تمکن یافتن

مورخین [۲۸ب] صادق الاخبار در صحایف آثار چنین نگاشته بیان نموده اند
 که چون سید عالی تبار یک چندی در چاه «قلعه خور میز» با سلاسل و اغلال بسربرد
 ۱۵ و زمانه بسی روزنامه چاه سیاه و سفید لیل و نهار طی نمود و زبان او بدتکرار این مضمون
 گویا بود، بیت:

ای دل صبور باش بر آفات روزگار

نیکو شود به صبر سرانجام کار تو

ناگاه نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده سلطان ابو سعید خان فرمانفرمای
 ۲۰ ایران چنانچه در صدر این صحیفه مرقوم گردید از احوال سید رکن الدین و ظلم
 و تعدی حاکم یزد نسبت به آن جناب اطلاع یافت. ایلچی از پایه سریر خلافت-
 مصیر به جانب خطه یزد ارسال داشته حکم قضا جریان به استخلاص سید عالیشان
 عز صدور یافت . چون ایلچی بدان ولایت رسید اتابک یوسف شاه والی قوت خلاف
 و سرکشی در حیطة اقتدار خود ندیده لاعلاج انگشت قبول بردیده بی دانشی نهاده

جمعی را به جهت بر آوردن یوسف ثانی از چاه به جانب «قلعه خور میز» فرستاد .
فرمانبران چون به چاه در آمدند دیدند که ماری تیره صفت جوشن پوش و تیز -
خشم کینه کوش ، الفی که به وقت سکون به شکل دایره متشکل گردد ، خدنگ
رفتاری که [۲۹ الف] گاه گاه چون کمان کجک^۱ سر به سر آرد ، نظم:

۵ گهی شده چوسپر گرد و گه چوتیر دراز

گهی نموده ز تن حلقه ها کمند آسا

نه ابر لیک دو برق اندرو شده پنهان

نه بحر لیک بر آن موج بیکران پیدا

در نزد فرزند حیدر کرّار حلقه کرده سر بردامن آن جناب نهاده چون چشم
حیّه بر آن جمع افتاد روانه گردید و از نظر بینندگان ناپیدا گشت . آنگاه سید ۱۰
رکن الدین را از چاه بر آورده متوجه یزد شدند ، نظم :

خورد بسی پیچ و تاب دلو ملمع رسن

تا به در آمد ز چاه یوسف گل پیرهن

کرد زلیخای صبح پیرهن صبر چاک

۱۵ راز دلش فاش گشت بر سرهر انجمن

داد به زال سپهر طرفه ترنجی ز مهر

طرفه که شد هم ترنج بر کف اوتیغ زن

سادات عالی درجات و اکابر خجسته صفات به استقبال شتافته گوهر شاهوار

سخن از درج لب بگشاده نثار نمودند ، مثنوی:

۲۰ شکر کز دور چرخ و گردش ماه

یوسف ما نمود جلوه ز چاه

یمن اقبال شاه یاور شد

ساغر کام پر ز گوهر شد

گردش چرخ کارساز آمد

آب رفته به جوی باز آمد

و یکی در مقام مدح گستری در آمده گفت خلاصه دوحه چمن رسالت را از
حسد دشمنان و مکر حسودان چه باك ، بحمدالله كه سخنان دروغگویان و حيله
بی خردان در جنب پاك دامنی و فضایل . آن جناب چون سها باتاب آفتاب تاب نیاورد
و به عیب بدگویان غباری بردامن طهارت او ننشست ، بیت :
گر بدی گفت ترا دشمن دون با کی نیست

مس نه آنست كه او مرتبه [۲۹ ب] زر شكند

طعن خفاش كجا رونق خورشید برد

سنگ بد اصل كجا قیمت گوهر شكند ۱۰

القصه سید ركن الدین در ساعت سعد كه ، مصراع :

[به ساعتی كه] تفاخر كند بدان ایام

در مدرسه ركنیه مجلسی عالی آراسته حسب فرمان پادشاه زمان برمسند
قضا نشست و ایلچی سلطان ابوسعیدخان دشمنان و معاندان و حاسدانی كه این گرد
فتنه انگیزه آن امرشنیع را به سید نسبت داده بودند جدا جدا طلبیده دراستشكاف ۱۵
خفیات و استخراج غوامض آن حيله مبالغه به حد افراط رسانید و به آن وعده كه اگر
بیان واقع باز نمایند صحایف جرایم ایشان به آب غفوشسته گردد و در این باب تا كیدات
فراوان نمود آخر بعضی از ایشان اعتراف نمودند و دیگران نیز به ضرورت اقرار
كرده صورت واقعه برآستی در میان آوردند . بنابر آن آفتاب عصمت جناب سیادت -
۲۰ قباب از زیر ابر شبهت بیرون آمد و غبار شك از پیش دیده یقین مرتفع شد ،
مصراع :

امتحان كرديم و حال هر كسی معلوم شد .

آن سید به موقع اتمام شكر گزاری^۱ و منت داری گفت المنه لله كه بهمیامن

توجهات پادشاه عالم پناه ، بیت:

راه تاریک گشته روشن شد

کار دشوار مانده آسان گشت

[۳۰ الف] و چون بر من روشن و مبرهن است که هر عفو که از کمال استیلا

- و قدرت واقع گردد همه هنر است با وجود قدرت بر خصمان از سر جریمه ایشان در
گذشتم، چه قدرت یافتن بردشمن نعمتی است بی کران و شکر گزاری^۱ آن نعمت جز
به عفو و اغماض نتواند بود ، شعر:

بر گنه کار چون شدی قادر

عفو را شکر نعمت خود ساز

- و همگی را به خلعت و درم و دینار نواخت و به ملاطفت قلوب انام را صید
کرد و به دانه احسان و اکرام مرغ جان خاص و عام به دام مودت آورد و در همان
چند روز آرزوی حج که عبارتست از استیناس «ان اول بیت وضع للناس فمن دخله
کان» از زاویه دلش ظهور نموده صدای داعی «واذن فی الناس» را لبیک اجابت
زنان عزیمت احرام زیارت کعبه مصمم گردانید ، نظم:

- امید طواف حرم کوی تو افکند

در وادی غم طایفه بی سر و پا را

لبیک زنان بر عرفات سر کویت

صد قافله جان منتظر آواز در را

- بعد از آنکه از جانب پادشاه دستوری یافت طبل رحیل کوفته در اندک فرصتی
قطع مسافت نموده به مکه معظمه رسید و لوازم وارکان حج به جای آورده توجه به
آستان بوسی روضه مقدسه [۳۰ ب] حضرت سلطان تخته گاه رسالت و خاقان
بارگاه عزت و جلال، بیت:

آن شہسوار گرم عنان بلند سیر

کز نہادیم چرخ دوال رکاب ساخت

صلی اللہ علی محمد المختار و آلہ الاطہار نموده به سعادت تقبیل عتبہ علیہ نبویہ
مستسعد گشت ، شعر:

ای خاکبوسی درت مقصود هر صاحب دلی

بردن به خاک این آرزو مشکلترا زهر مشکلی

بعد از فراغ از آداب مراسم زیارت عنان عزیمت به جانب وطن مألوف انعطاف

نمود و چون به حوالی بلدہ جنت صفات یزد رسید سادات و قضا و اکابر و اشراف
رسم استقبال به جای آورده بعد از ہدیہ دعا گفتند ، شعر:

امروز بخت نیک بشارت رسان ماست

اقبال را به پردہ امید صد نواست

روزیست اینکه دل به هزاران دعاش جست

عیدیست اینکه جان به هزار آبروش خواست

چون سید رکن الدین محمد چند روزی از رنج راه آسوده گشت معمار ہمت

بلند نہمتش به ساختن عمارات خیر و اجراء قنوات اقتضا نمود و نخست امر کرد تا

در «فرشاد» قناتی جاری نموده چند آب از سهام قنوات دیگر به عنوان ملکیت

خریداری کرده به یکدیگر ممزوج ساختند و از میان شهر و محلات [۳۱ الف] در

مسجد جامع آورده از آنجا به «مدرسہ رکنیہ» و «میدان وقت» [و] ساعت گذرانیدہ از

«درب کوشکنو» بیرون برد و به خانہ محمد یعقوب معلم خود جاری ساخت و آنرا

«آب وقف آباد» نام نهاد . و بعد از آن «حمام سوچہ» و «خان ند آفان» بساخت ، و بر

بیرون «درب کوشکنو» مدرسہ و خانقاہ و مصنعه و بازاری مشتمل بر دکانین بسیار

ساخت . و در اندرون «دروازہ کوشکنو» دو حمام یکی بہ رسم رجال و دیگر بہ جہۃ نسا

و خانقاہ و بازاری بنا نہادہ بہ اتمام رسانید . و در «سر ریگ» دو کاروانسرا یکی مشہور

به «خان نو» و دیگری موسوم به «خان چہانوک» و بازاری مشتمل بر دکانین ساخت و

«آب‌هرستان» در میان بازار جاری فرمود .

مسود اوراق از سند معتبر ملاحظه نموده و الحال در نزد خود دارد که در سنه ستین و تسعمائه هجریه نبویه مصطفویه میرزا شاه حسین که از اولاد اناث سید شمس الدین بود کاروانسرای که الحال موسومست به «کاروانسرای آقا شمس» بمبلغ یک هزار و دویست تنگه دوازده دیناری فلوس عراقی با جاره نود ساله به مقرب الحضرت آقا شمس الدین محمد برادرزاده وزیر عدالت شعار مهتر جمال به اجاره داده بود [۳۱ ب] و آقا شمس الدین محمد آن را تعمیر نموده به اسم خود موسوم ساخته و الحال به «خان آقا شمس» اشتها دارد و به عنوان ملکیت در تصرف جمعی است .

و همچنین سید رکن الدین در حوالی مزار منور شیخ الاسلام سعید قطب- الاولیاء المحققین سلطان تقی الدین دادا محمد علیه الرحمة باغی بقرب پنجاه قفیز ۱۰ مشجر ساخت و بر در باغ ساباطی رفیع ارتفاع بنا فرمود و موسوم گردانید به «ساباط نقشین» .

در تواریخ مبسوطه به نظر رسیده که خانقاه ابرند آباد و خانقاه مجومرد و خانقاه اشکذر و خانقاه عقدا و خانقاه هفتادر و خانقاه چفته و خانقاه نیستانه از جمله عمارات آن سید ستوده خصال است و بر هر یک از خوانق املاک و رقبات بسیار وقف نموده و اطعام ۱۵ به جهت فقرا و مساکین مرتب داشته الحال به جز نامی از آنها نمانده . و نیز مسجد جامع کبیر و مسجد مصلی عتیق از جمله عمارات آن جناب است .

بر ضمایر ارباب توفیق پوشیده نخواهد بود که آن حضرت آن مقدار بقاع نفاع و عمارات فلک ارتفاع که معمار همت عالی نهمتش در اطراف جهان از مدارس و خوانق و مساجد و دارالشفاء و اربطه و غیرها ساخته و پرداخته [۳۲ الف] که هرگز هیچ ۲۰ پادشاهی دوشوکت صاحب حشمت به عمارت عشر آن موفق نگشته ، بهت :

ساخت عمارات بسی در جهان

پی نبرد وهم به تعداد آن

تنگ شد از وسعت آنها زمین

رفعتشان غیرت چرخ برین

و بنا بر آنکه حکیم علی الاطلاق از دارالشفای « ویشف صدور قوم مؤمنین » کلیات شفاء مرضی بستر حرمان را به حذاقت طبیب لبیب مرحمت آن جناب تفویض فرموده و اسباب حصول اغراض معلولان مختلف المزاج را به انقباس عیسوی اقتباس عاطفتش حواله نموده بود ، در جنب «مدرسه رکنیه» «دارالشفایی» در کمال تکلف و تزیین ساخته و پرداخته نسیم عنبر بیزش مانند دم مسیحا روح پرور و خاک مشک آمیزش چون هوای اردیبهشت روح گستر و اطبای مسیحادم خضر قدم از صبح تا شام در آن خجسته مقام به معالجه مرضی و تداوی امراض غربا و فقر اقیام و اقدام می نموده اند .
الحال آن عمارت حکم سایر عمارات دارد و از مفارقت آن طایفه خاک نا کامی بر سر می کند.

و چون آن سید عالی نسب از ساختن عمارات فارغ گردید به حسب تقدیر مفتوح الابواب تزلزل در بنیان قصر حیاتش افتاد و اطبا از معالجه [۳۲ ب] عاجز آمده مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب به فضای عالم ارواح طیران نمود و آن واقعه عظمی در شهر سنه اثنی وثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد .
نخش مغفرت اندازه اش را در «مدرسه رکنیه» ب خاک سپردند .

بقیه احوال اختر نوربخش برج سیادت و دین داری و گوهر درج سعادت و بزرگواری امیر شمس الدین محمد و انتقال آن حضرت از دارملال به سرای آن جهانی

سابقاً رقمزده کلك وقایع نگار گردیده که آن جناب حسب فرمان پادشاه سعید سلطان ابوسعید بر مسند صدارت قرار یافت و آوازه ابهت و عظمتش در ربع مسکون شایع گردید و دلهای خاص و عام به محبتش مایل شد . در سنه سبع و عشرين و سبعمائه امر فرمود تادر دارالعباده یزد در «محلّه چهار منار» طرح مدرسه و دارالسیاده و بازار و حمام و کاروانسرا انداخته تمامی به طلا و لاجورد و کاشی تزیین نمودند و

ساباطی در نهایت ارتفاع بردر مدرسه ساخته موقوفات را در کتابه به کاشی ثبت گردانیدند و چهار منار که پیک دوربین و هم بهمراهی دیده خیال بقبضه آن نتواند رسید در چهار رکن [۳۲ الف] بر افراخته بکاشی سبزترین نمودند و «آب اهرستان» در میان بازار و ساباط و «آب نرسوباد» در «دارالسیاده» جاری گردانیده باغات مشجر در جنب مدرسه احیان نمودند و وظیفه به جهت طلبه علوم و مرسوم به جهت فقرا و ابناء السبیل مرتب^۵ داشتند و همچنین آن حضرت مقرر فرمود تا و کلا و معتمدان اوا از خاص مال سرکار در یزد و اصفهان و قم و کاشان و ساوه و همدان وری و قزوین و سلطانیه و تبریز و شیراز و ابرقوه و کازرون مدارس و مساجد و بقاع و رابطه و کاروانسرا و حمام ساخته و به جهت هریک قری و مزارع و املاک و رقبات علیحده مقرر و غلامان خریده به جهت خدمت بازداشت.

۱۰

و بعد از آن امر نمود تا در موضع جوگند و قریه نیستانه و عقدا و مجومرد و چاهوک سر راه مهریجرد رباطها ساخته موقوفات به جهت هریک مقرر نمود . چون از این اشغال فراغت یافت بتهیه زاد سفر آخرت پرداخت و در شهر سنه ثلث و ثلاثین و سبعمائنه طبل رحیل کوفته از دار غرور و منزل پرتعب به سرای سرور و قصور راحت انتقال فرمود [۳۳ ب] ، شعر:

۱۵

دریغا که خورشید روز جوانی

چو صبح دویم بود کم زندگانی

بعد از این واقعه حرم محترمه آن حضرت که صبیّه صلیبه وزیر عدالت شعار خواجه رشید بود صندوق و محجر مرقد سید شمس الدین را از چوب صندل و آبنوس ترتیب داده و محرابی از مرمر تراشیده بانعش آن جناب از تبریز به یزد فرستاد تا^{۲۰} در گنبد «مدرسه چهار منار» گذاشتند .

در «تاریخ جدید یزد» مذکور است که هر درمانده دلریشی که در روز شنبه بر سر مرقد آن حضرت به تلاوت چهل مرتبه سوره اخلاص قیام نماید به مطالب دارین کامیاب مراد می گردد.

از آن سید عظیم الشان همین يك صبيه بود که در عقد ازدواج سید معین الدین اشرف بن سید شرف الدین حسین عریضی بود .

امیر معین الدین اشرف

آن جناب از اعظم سادات عریضی بود و با این نسب عالی به زیور فضایل آراسته و به شرف مصاهرت سید شمس الدین محمد ممتاز گردیده بود . در ساختن عمارات بسی مشعوف و به رفاه حال مسلمین بسیار راغب بود . در «محلّه کوچّه حسینیان» منزلی به تکلف ترتیب داده [۳۴ الف] در آنجا میبود و «مسجد جامع سرریگ» و «مسجد جامع سرآب نو» مشهور به «محلّه شیخ دادا» از آثار اوست و املاک و رقباتی که بر آنها و سایر بقاع وقف نموده بسیار و بیشمار است . اکنون بجز نامی باقی نمانده و چون آن جناب موافقت قدما نموده سفر عقبی اختیار نموده حسب الوصیه در گنبد «مدرسه کوچّه حسینیان» که از آثار والد بزرگوارش بود مدفون گشت .

امیر معین الدین اشرف را از صبیّه سید شمس الدین محمد سه خلف نیک اختر در وجود آمده بود : یکی امیر رکن الدین شاه حسن و دیگری امیر شرف الدین حسین و ثالث امیر کمال الدین شاه علی .

امیر رکن الدین شاه حسن وزیر اعظم پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع مظفری بود و چنانچه در ضمن احوال پادشاه مرحوم سمت گزارش یافته به درجه بلند شهادت رسید .

سید ابو الفتح المشتهر به سید فتح

آن جناب مردی بود مصلح و پرهیزگار و موفق و دین دار . بر وظایف عبادات مدامی می پرداخت و مراسم طاعات شبانه روزی بر وجه اخلاص به جای می آورد و صفای صفوتش اثر کدورت علایق را زایل می ساخت و پاکیزگی فطرتش پرده ظلام عوایق را از پیش [۳۴ ب] نظر ارباب بصیرت بر می داشت . لاجرم بعد از رحلت او متوطنین آن ملک به پای صدق آثار و بادل اخلاص شعار به زیارت مرقد منورش رفته به مطالب می رسند و هر تمنائی که از روح پرفتوحش نمایند به کام دل فیض می گردند ، شعر :

هر که بدین جاره و رویافته

فیض دل از درگه او یافته

حضرت ولایت پناه کرامت دستگامه سلطان شیوخ ایام مظهر سر

ملك علام، نقطه دایره کشف حقایق، قطب قاطبة الاقطاب، مونس الاولیاء

والاحباب شیخ نقی الدین دادا محمدا نورالله مرقدہ

مرشد صافی درون کز پرتو ارشاد او

خانقاه وبقعه وملك وملل معمور شد

فیض انوارش منور کرد عالم را تمام

ظلمت وشرائ و نفاق از طبع دوران دور شد

۱۰ رتبه قدر و منزلت آن شهباز اوج حقیقت و عرفان از آن والاتر است که طایر اندیشه به هوای ادراکش طیران تواند نمود و ساحت معرفت و ایقان آن سلطان قلمرو تجرید و شحنة مدینه ایمان از آن وسیع تر است که جواد قلم در عرصه بیانش جولان تواند کرد. خوارق عادات آن جرعه نوش [۳۵ الف] مصطفی تحقیق مشاهده دور و نزدیک گردیده و صیت کرامات و کمالاتش به مسامع قریب و بعید رسیده، مرقد

۱۵ فیض بخشش مطاف خلایق و محل انجام مرادات ارباب حوایج، شعر:

به کوی مشک فروشان کسی که کرد گزند

اگر چه خواجه عطار بسته باشد در

نسیم نافه خوشبوی از ورای حجاب

به هر دمش برساند ز عطر خویش اثر

۲۰ مولد شریف آن حضرت از فروزان اصفهان است و در زمره مریدان سالک

مسالك ایقان شیخ محمد اندایان که از ارباب کشف و شهود بود انخراط داشتند و شغل شریفش «بارپازی» بود. و آنچه از آن ممر را کتساب می کرد به فقرا و درویشان بذل و عطا می فرمود و خود به نخاله شعیر قناعت می فرمود، نظم:

نشان اولیاء حق همین است

به نزد هر که او اهل یقین است

همواره به صیام دهر و قیام لیل تهذیب اخلاق و تنزیه صفات نمودی تا آئینه دل
را به صیقل معرفت جلا داده دانه اخلاص در زمین دل می کاشت ، تا آنکه کشتزار
اعمالش از چشمه سار فیض هدایت دهقان مزرعه رسالت سیراب گشته از حاصل خرمن
اعتقاد به تناول لقمه معرفت [۳ د ب] مرتزق گردید . تصریح این مضمّر و تفصیل
این مجمل آن که، شعر :

شاه اقلیم هدی اعظم تقی دین حق

نامور دادا محمد مقتدای انس و جان

روزی خرمنی پاك نموده صاحب خرمن غله را به انبار برد . مقارن آن علوی ای
پیدا شد . چون از خرمن اثری و از صاحبش خبری ندید و نشنید آتش در خرمن
طاقتش افتاد و خاطر محزونش چون گیسوی عنبر افشانش پریشان گردیده گرد
ملال بر صفحه رخسارش نشست . آن جناب چون در ناصیه خلف دودمان رسالت آثار
ملال مشاهده کرد فرمود که ای مخدومزاده عالمیان و ای فرزند اشرف بنی نوع
انسان سبب حزن و اندوه چیست . سید فرمود که مرا هر ساله بر صاحب مزارع و وظیفه
مقرر بود که در سر خرمن ادا فرمودی تا من آن را صرف معیشت عیال و اطفال نموده
از مخافت جوع ایمن و از آفت تقاضای ایشان فارغ و مطمئن خاطر می بودم . امسال
به جز دانه یأس و حرمان در خرمن امید حاصلی نمی یابم و از خجالت اطفال روی رفتن
به منزل ندارم ، بالضروره تخم اراده غربت در مزرعه اندیشه می کارم . حضرت شیخ که
خوشه چین خرمن توفیق بود فرمود که [۳۶ الف] غبار غم از ساحت ضمیر پاك نمای که
صاحب خرمن وظیفه معهود را به ودیعت به من سپرده که به وثاق تو رسانم و غله که
به اجرت گرفته بود به دوش اخلاص کشیده به منزل سیدزاده رسانید و در وقتی که نیر اعظم
بیت الشرف خویش را به یمن مقدم همایون مشرف گردانیده به شبستان مغرب خرامید
به محل قرارگاه خود مراجعت نمود و بعد از اداء فرایض و سنن جنود خواب بر روزنه

حواس آن شب زنده دار استیلا یافته سر بر بستر آسایش نهاد در چپه‌ای از عالم مثال بر روی دیده دل آگاهش گشوده گشت و در شهرستان منام به خدمت اقدس حضرت سید انام علیه الصلوٰۃ والسلام مشرف گشت . آن حضرت به جانبش التفات فرموده گفتند که ای تقی الدین محمد چون توفرزند ما را از خرمن احسان خویش خوشدل ساختی مانیز از حاصل مزرعه ولایت ترا بهره ور گردانیدیم . علی الصباح که دهقان قدرت گل صد برگ آفتاب رادر چمن افق بصد آب و رنگ می نمود و سنبل غالیه بار شب تار از بنفشه زار سپهر پرده خفا در روی کشید ، مصراع :

چو لاله چهره مهر از سپهر تابان شد

شیخ ولایت دستگاه [۳۶ب] از صومعه مبارک قدم بیرون گذاشته به خدمت شیخ

اندایان^۱ شتافت . پیر در بشره مرید نور ولایت مشاهده نموده گفت، مثنوی:

کای شده پاک از همه آلودگی

دردی دل رفته به پالودگی

داده جلا آینه خویش را

ساخته مرهم جگر ریش را

۱۰ شهد وجود تو مصفا شده

بلکه ز هر صافتر اصفا شده

و از حقیقت حال استکشاف فرمود. شیخ کیفیت احوال و سرگذشت رؤیا عرض نمود .

پیر حقیقت بین فرمود ، مثنوی :

ظلمت زنگ از دل آئینه رفت

۲۰ از ته دل محنت دیرینه رفت

تیرگی شب به سحرگه رسید

صبح مراد تو ز مطلع دمید

ماه برون آمد از ابر سیاه

گشت شب تیره از آن جایگاه^۲

پرده مانع ز نظر چاك شد
 چشم جهانبین ز سبل پاك شد
 رنگ خسوف از رخ مه دور گشت
 سر بسر از پرتو خور نور گشت
 خواب كه دیدست كه غفلت برد
 صحت تن آرد و علت برد
 باد صبا برد حجاب از میان
 بر همه شد شاهد معنی عیان

ای تقی الدین محمد دادی دادند مبارکت باد، بگیر این دستار الجهرا [۳۷ الف]
 كه شعار تو و اولاد و مریدانت اینست و آن جناب را به ارشاد اهل یزدمأمور ساخته گفت،
 مثنوی:

پای تجرّد به سر خویش نه
 خویش رها کن قدمی پیش نه
 سكه زن این نقد كه آورده ای
 ورنه زر آورده و مس برده ای

شیخ تقی الدین دادا محمد كه حدیث فراق از پیر عالی مقدار شنید به زبان حال
 مضمون این مقال ادا فرمود، مثنوی:

روز جدایی كه نبیند کسی
 تیره تر است از شب هجران بسی
 كس نكند محنت هجر اختیار
 مرگ جدائیست میان دو یار
 جان جهانی وبه از جان بسی
 قطع ز جان چون كند آسان کسی
 عاشق دل سوخته در هجر یار
 آورد انجم همه شب در شمار

کرده به‌راه طلبت جان فدا

می‌شود اکنون به ضرورت جدا

دوری من از تو ضروری بود

ورنه کرا طاقت دوری بود

- و چون از فرمودهٔ مرشد تجاوز نمی‌توانست کرد بنابر اشارهٔ متوجه یزدشودو در قریهٔ اردکان که مجمع علماء دانشور و موطن فضلاء فطانت اثر است رحل اقامت گستردهٔ همت به ارشاد خلائق مصروف داشت و هم‌در آن زودی [۳۷ب] طرح خانقاهی وسیع انداخته سفرهٔ احسان بر روی خاص و عام گسترانید. اهالی آنجا بسی خوارق عادات از آن جناب مشاهده نموده حلقهٔ ارادتش به گوش جان کشیده غاشیهٔ متابعتش بردوش روان افکندند. رفته رفته صیت مقامات علیّه‌اش به مسامع قریب و بعید رسیده ۱۰ خلائق از اطراف و اکناف باستلام عتبهٔ علیّه رفیع‌اش شتافتند و از مواهب ذات قدسی سماتش فواید دنیوی و عواید اخروی می‌اندوختند. چون سدهٔ سنیهٔ آن عارف معارف یقینی مهبط رجال طوایف و معارف گردید بمقتضای جبلت بشریت که در هر عصری از اعصار که یکی از مقربان بارگاه کبریا تشریف شریف هدایت پوشیده مردم را به متابعت شریعت کامله که نسخهٔ جامعهٔ طب و روحانی خاتم اطبا نفوس ناطقهٔ ۱۵ انسانیت دلالت می‌نماید و منحرف مزاجان نفوس ناقصهٔ بشری را به جلاب مناصحت که موجب صحت کامل نفس انسانی است امر می‌فرماید، طایفه‌ای که مرض جهل در مزاجشان مزمن گشته از معالجهٔ آن حکیم کامل الصناعه سر بازده در مقام عناد و افساد در می‌آیند و از عدم بصیرت آن طبیب حاذق را [۳۸ الف] به جهالت منسوب می‌سازند. مصداق این مقال آنکه چون در آن اوان آن سجاده نشین محراب زهدات و ۲۰ عبادت و تاجدار ایوان ولایت کشف و کرامت از فارسان میدان ولایت قصب السبق ربود و گوشهٔ تاج کش بر تارک ذروهٔ سپهر برین سود، مثنوی :

آن به ولایت شده سلطان پناه

ساخته از ترك دو عالم کلاه

رخش زمیـدان ازل تـباخته

گوی به چوگان ابد بـباخته

طنطنه کراماتش در اطراف روم و دیار مغرب سایرو دبدبه مقاماتش بر
ساکنان اطراف مصر و شام و حجاز و یمن ظاهر گردیده غربای عراق چون ظرفای
خراسان سر بر خط محبتش نهادند و صادقان ترکستان چون عاشقان هندوستان
دست خلوص در دامن ارادتش زدند. جمعی از ناپاکی دل مغشوش که در کوره ریاضت
تابی نیافته بود سکه کم عیاری بر نقد شیخ می زدند و از حال جناب ولایت مآب
بیخبر اعتراض ناموجه می کردند، شعر:

ای مدعی که میگذری بر کنار آب

مارا که غرقه ایم چه دانی چه حالتست

و در خدمت قاضی شهاب الدین مسعود [۳۸ ب] که در آنوقت بروساده
قضای خطه یزد تمکن داشت مدمت و منقصت شیخ نمودند. قاضی با فساد مفسدان
فاسد المزاج علیل النظر آن برگزیده خالق خیر و شر را احضار فرمود. چون
مجلس دارالقضا از پرتو نور حضور آن شمع هدایت لکن مانند محافل فردوس-

۱۰ مماثل خواطر قدسی مظاهر روشن ضمیران خوانق تقرید و تجرید نوربخش جرم

قمر و اضاعت گر جمال خورشید گردید قاضی در خلوتسرای خاص بود، او را از
ورود مقدم آن مبارك قدم آگاه ساختند. درینوقت شیطان نفس امّاره فرصت دخول
در خلوت ضمیرش یافته آغاز وسوسه و تشکیك نمود که هر جاهلی که عارف به
آداب طهارت خود نباشد چگونه متصدی تکمیل خلائق تواند شد. سخن مدعی در

۲۰ مزاج قاضی مؤثر افتاده بعد از زمانی به مجلس آمد. چون نظرش بر بشره آن مظهر

جمال افتاد آثار جلال در وی اثر کرده اساس طاقتش متزلزل گردید و بتقبیل انامل
آن قدوه افاضل مبادرت نمود. حضرت شیخ متبسم گشته فرمود کی روا باشد که

قاضی مسلمانان دست جاهلی را بوسه نماید. از استماع این سخن لرزه بر اندام

[۳۹ الف] قاضی افتاده بی اختیار خود را در پای آن مقتدای ارباب طریقت و

رشاد انداخت. سر کرده اصحاب کشف و شهود بدست مبارك سر آن سراپا ندامت را از خاک خجالت برداشته به صحبت مشغول شدند. در اثنای محاورات قاضی بنا بر بقیه اشتباهی که در خاطرش مابقی بود گفتگوی علمی به میان آورده آن عالم ربانی به جوابهای شافی رفع شبهه او فرمود. قاضی دست ارادت به دامان متابعتش زده به تعمیم دستارالجه که کسوت آن جناب بود سر تفاخر و تمایز به اوج مهر و ذروه ماه رسانید و شوق منصب دارالریاضه طریقت به ترك فضاء دارالعباده اش تحریر ص نمود در سلك مریدان راسخ الاذعان شرف انسالک یافت ، نظم:

هر آنکه یافت نصیب از عنایت ازلی

زمان زمان رسدش جذبه های لم یزلی

۱۰ اگر چه مبدأ این ره ریاضت است ولی

به يك كرمه زالطاف او شوند ولی

بعد از آن شیخ عالیشان بحکم کارفرمایان دیوان ازل به ارشاد سکنه یزدماهور گشته در «مجله سر آب نو» اقامت فرمود. از طراوت فیض قدوم میمنت لزومش آبروی آن مکان افزود. و در این مقام که الحال مزار سعادت انوار آن بزرگوار است بستانی بود آنرا خریده به قاضی وصیت فرمود که زمان رحلت من [۳۹ ب] نزدیکست، چون ۱۵ ازین دارفانی بسر منزل باقی ارتحال نمایم مرا درین مکان دفن نمای و حسب الاشاره غیبی شیخ ولایت قباب به موضع بندر آباد توجه فرموده به ارشاد متوطنین آنجا و سایر حوالی و نواحی اشتغال میفرمود.

در اول فصل بهار موافق شوال سنه سبعمائه که سبزه چون دل غمزدگان از

۲۰ جای برخاست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست حضرت ولایت- منقبت را شوق ملاقات قدسیان و مجالست روحانیان بر خاطر مقدس غالب گشته روح پرفتوحش از تنگنای بقعه قالب عنصری به خوانق دلگشای دارالارشاد عالم قدس توجه نمود ، شعر:

عارفانی که اهل ایقانند

عاشقان را به‌مردگی خوانند

جان عاشق زوال‌گی بیند

غیر نور وصال‌گی بیند

• اخلاف ستوده اوصاف جسد مطهر آن برگزیده‌اله را در گنبد خلف خانقاه بندر آباد دفن نمودند . قاضی شهاب‌الدین مسعود بعد از سه روز به اتفاق سادات و اکابر و اهالی در لباس سوگواری مقارن فریاد و افغان و زاری به جانب بندر آباد رفت [۰. الف] و به حکم وصیت جسد مطهر آن مقرب در گاه صمدیت را به شهر آورده در مکان مسعود که امروز محل آسایش آن حضرت است مدفون ساخت .

۱۰ ذکر عمارت نمودن مزار منور سلطان دارالعبادة ولایت و بقعه و مدرسه و غیر ذلک به سعی و همت ارباب توفیق و سعادت

مورخین بلاغت قرین چنین بیان نموده‌اند که در سنه ۸۰۰ و سبعمائه قاضی شهاب‌الدین مسعود به استصواب معمار توفیق صفة عالی که با قبة جوزالاف مساوات و دم از محاذات می‌زد بر سر مدفن آن فردوس وطن بنا نمود و در شهر ثمان و اربعین و سبعمائه ترازل بنای قصر بنیان حیات قاضی افتاده به جانب قصور جنان خرامیده رحل بقا گسترد و در قفای مرقد شیخ فردوس مکان مدفون گردید ، شهر :

هر کرا دل متعلق به مقام اصلیت

یک زمانش نبود صبر و قرار و تسکین

و در سنه ۸۰۰ ست و ثمانین و سبعمائه مهد علیا خانداده خاتون که از بنات مکرمات

۲۰ سلطان مبارزالدین محمد مظفر است به مساعدت همت و مظاهرت نیت در جنب مزار کثیر الانوار مدرسه وسیع هشتتمل بر چهار صفه و حجرات طرح افکنده محاذی مرقد آن فردوس لحد گنبد و صفه مرتفع که با محدب فلک مساوی و موازی بود احداث نمود و مخدرات خانواده^۱ مظفری خانداده خاتون و سلطان پادشاه صبیّه

- شاه شجاع [۴۰ ب] و ابنای ایشان سلطان ابراهیم و سلطان بایزید درین صغه به حجله خانه خاک متواری گردیده اند و همچنین مهندسان دارالملک توفیق طرح عمارتی رفیع و شکل مدرسه وسیع که به مرور اعوام و دهور از حادثه تزلزل و انهدام مصون بوده باشد مشتمل بر صغه عالی و حجرات تحتانی و فوقانی و حیاض واسعه و حجره واقع در صحن سراچه و درگاه متصل به شرقی مزار بر تخته اندیشه سلاله المشایخ والای عالی امیر شیخ دادایی که از نبایر عظام و اولاد فخام شیخ عالی مقام است کشیده در سنه^۱ بچابک دستی معمار جهد و نازک کاری بنای سعیش صورت فعلیت پذیرفته اشکال موهومه به صورت خشت و گل تصویر و تکوین یافت و دری از صغه سپهر درجه بر مزار مفتوح ساخت و آب خوشگوار اهرستان که در مذاق سیاحان ربع مسکون هم مشرب فرات و دجله بغداد است در حیاض کوثر مثال جاری ساخت ۱۰ تا در جنت اعلی از چشمه و نهر سلسبیل انتفاع تواند یافت و باز باغبان حسن نیتش با مهندسی اندیشه طرح مشارکت افکند تا درین طرفه بنا مدخلی داشته باشد. ازین رو در سراسر خیابان درگاه نهال سرو [۴۱ الف] و کاج غرس نمود و در اندک زمانی سایه ور گردیده باعث تظلیل طوبی و اشجار جنت اعلی گردید و در سایه درختان سایه گستر و صغه و گنبد و اصل مزار منور بسی از مشایخ نامور و اکابر ۱۵ دانشور سر در نقاب تراب کشیده در جوار آن حضرت آسوده اند، مثنوی :

بوی مسیحا دمد از خاکشان

نور فروزد ز دل پاکشان

فسحت آن زینت با زیب و فر

۲۰ وسعت آن عرصه جنت اثر

هست زمین شرف آن خاک در

نور ده دیده اهل نظر

کوچه آن تربت عنبر سرشت

سنبل مشکین ریاض بهشت

هست زیارتگه اعیان بسی
لیک نهان از نظر هر کسی
جمله در آن امکنه آسوده‌اند
روی به خاک در او سوده‌اند
منتظر رحمت پروردگار
خاطر شاد و دل امیدوار
هر که در آنجا شده مدفون تنش
مرتبه خاص شود حاصلش

دیده معنی بگشا و ببین
هر طرفش روضه خلد برین
بوی دل سوخته در این مقام
می‌شنود هر که ندارد زکام

۱۵ و حالت تسوید اوراق که روز شنبه سلخ شهر شعبان المعظم سنه اربع و ثمانین و الف هجریه [۱۰۴۱ ب] بود و راقم حروف در دارالخلد حیدرآباد بهشت بنیاد رحل اقامت گسترده کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان عرض حال حضرت ولایت منقبت به جولان در آورده بودا کابرواهالی و خردا و بزرگ سکنه یزد در مزار فایض الانوار شیخ عالی مقدار به ادای زیارت و عرض حال اشتغال می نمودند و این ضعیف از شرف زیارت و ملازمت روضه فردوس منزله آن قدوة اهل ایقان محروم و در بادیه غربت گرفتار بود، این چند بیت که از نتایج طبع حضرت مولوی معنوی مولانا عبدالرحمن جامی است به گوش هوش زوآران عتبه علیه می‌رساند ، مثنوی:

ای قدم از سر به رهش ساخته
پا ز سر از دغدغه نشناخته
بی، سر و بی پا شده بشتافتی
ره به حریم حرمش یافتی

من به جفای فلک و چرخ پیر

مانده به صحرای جدایی اسیر

هر که جدا ماند ز کوی حبیب

در همه جا هست اسیر و غریب

غمزده و بی سرو سامان بود

وز الم هجر پریشان بود

در غم این گلبن رضوان اثر

لاله صفت داغ غم بر جگر

ای گل مشکین به نوای عجیب

ترك وصال تو کند عندلیب

شوق تو اش سوخت به داغ جگر [۲:الف]

تا دگرش هجر چه آرد به سر

روز جدایی که خرابم ز تو

کافر از روی بتابم ز تو

گر ز توام دور کند بخت بد

مهر توام باز کشد سوی خود

بیان بعضی از کرامات و خوارق عادات شیخ ولایت مآب

اگر چه خوارق عادات و ظهور کرامات آن بزرگوار زیاده از آنست که

قلم حقایق رقم از عهده تحریر آن بیرون تواند آمد لیکن این صحیفه را به ذکر

مجموعی از آن تیمناً و تبرکاً مذیل میسازد تا بینادلان ازمنه و آیندگان دهور

مستقبله که شرف حضور نیافته اند فی الجمله معرفتی به حال ولایت و کرامت آن

قدسی مرتبت حاصل کرده در تحصیل گوهر مرادات و تفتیح ابواب فیوضات به قدم

صدق مجاورت مزار کثیر الفتوحات اختیار نمایند و ملازمت بقعه سپهر قبه را واجب

و لازم شمرند . و هر گاه گوهر مقصود در کف تمناشان قرار گیرد و باب فتوح بر

روی دیده مطلوبشان مفتوح گردد مسود اوراق را به دعای خیر یاد نمایند تا از برکت روح آن قدسی مرتبت این غریق دجله معصیت به ساحل مغفرت آرام گیرد .

در تذکره مجرم اسرار ملک دیان شیخ زین الدین محمود مشتهر به علی بنیمان منقولست که سیار قلمرو ازل وابد [۴۲ ب] شیخ تقی الدین دادا محمد نوبتی به حدود ابرقوه تشریف داد. از استماع این بشارت اکابر و اصغر آن ولایت استبشار نموده به استقبال آن سرمایه سعادت و اقبال استعجال نمودند. اگرچه نقد جان و سرمایه حیات^۱ جاویدان را از غایت اخلاص نثار مقدم گرامی شیخ حقیقت اختصاص می نمودند ، لیکن می خواستند که هر يك به قدر ممکنت و توان تحفه به رسم ارمغان در نظر انوار آن مهر معرفت سپهر برده بگذرانند. از جمله حاجی فخرالدین ابن حسین بن ابوالقاسم مروسی^۲ که صوفی صاف اعتقاد و در گنجوری نقود محبت وولای ارباب قلوب محل وثوق و اعتماد بود شوق ملازمت غالب گشته مانند دیگران خواست که هدیه با خود داشته باشد. به منکوحه خود گفت که آنچه در خانه موجود است بیاور که شاید در نظر سلطان قلمرو فقر درجه قبول یابد . آن صالحه گفت سوای سه قرص نان ذرت و قدری دنبه چیزی دیگر نیست و این محقر قابل مجلس آن حضرت نیست . درویش اخلاص احتشام به مبالغه تمام اقراص و دنبه را گرفته به خدمت آن جناب شتافت . بر آن صاحب کرامت به نور ولایت صورت حال منکشف گشته بعد از تصافح اشراف و اعیان و شرف دریافتن پای بوس شیخ عالیشان در دامن دشت [۴۳ الف] طیلسان مبارک افکنده نزول فرمود . خوانسالا را از ارباب ثروت سفره گسترده اطعمه لذیذه در طبق اخلاص نهادند . درویش اخلاص اندیش از حقارت هدیه خویش در گوشه خزیده عرق انفعال می ریخت . حضرت ولایت قباب رغبت به آن ماکولات نفرمودند. اصحاب التماس نمودند که قدری تناول فرموده خاطر ارباب اخلاص را شاد نمایند. شیخ فرمود که این مطعومات همه مرغوبست ،

۱ - اصل : حیوة ۲ - [مروستی =] منسوب به ده مروست از آبادیهای میان یزد به شیراز است . اما مؤلف جامع مفیدی نام این ده را از جمله در صفحه بعد - سطر پنجم «مروس» می آورد.

- لیکن ملایم مذاق درویشان نان زرت حاجی فخر الدین است که از روی اخلاص آورده و از خجالت به مجلس نمی آورد. درویش شرمگین و حزین از روی فرح و کمال استبشار اقراص را بنظر انور گذرانیده شیخ و اصحاب تناول نمودند. بعد از آن معارف و صنادید استدعاء توجه آن ملاذ به شهر نمودند، به عزّ اجابت مقرون نگشته
- ۵ در قریه مروس سعادت نزول ارزانی داشتند. چون ساحت آن موضع دلگشا از فیض قدوم میمنت انجام آن حضرت مماثل وادی ایمن و با طور سینا توأم گشت از پرتو نور هدایت آن فروزنده چراغ انجمن طریقت و ارشاد محافل خواطر تاریک درونان ناقص معرفت روشنی یافته به دیده عیان مشاهده جمال تازه رویان شواهد کرامات می نمودند و به چشم باطن [۴۳ ب] در چهره عرایس حجله حقایق می نگریستند و
- ۱۰ ساکنان آن ولایت به قدم ارادت همه روزه در خدمت شریفش حاضر می شدند. یکی از قضایا به اراده استفاضه انوار مشکوه ولایت عزیمت زیارت آن سر حلقه سالکان مسالک طریقت نمود. در اثنای طریق ابلیس نفس امّاره آغاز و سوسه نمود که مردی که مردمک دیده اش از مشاهده سواد خط و خال بری بوده باشد چگونه به اداء فرایض و سنن مواظبت می نماید. چون به شرف بساط بوسی جناب ارشاد پناه فایض شد صورت اندیشه اش در مرآت خاطر حقایق نما که محل تجلیات صور غیبی است انعکاس یافته فرمودند که قاضی می خواهم که دو گانه بگذارم^۱ و تو احتیاط صحت و بطلان آن نمایی. چون حضرت شیخ در ظاهر مشغول وضو و در باطن متوجه شستن صفحه دل تاریک دلان گردید به تغسیل هر عضوی که می پرداخت عرق انفعال مانند رود آب از همان عضو آن غریق بحر ندامت روان می گشت. بعد از تغسیل جسد و تطهیر قلب به گفتن اذان و اقامت پرداخته بر قاضی کمال برهان و حجت اقامت نمود. از
- ۲۰ صدای تکبیرة الاحرام آن مؤحد پاک اعتقاد غلغله تکبیر قدسیان به گوش هوش آن محروم نشاء سروش رسیده ارکان ثبات و قرارش متزلزل شده عمامه از سر بینداخت [۴۴ الف] و بیخود گشته در گوشه ای بیفتاد.

- چون آن جناب از نماز فارغ گردیده قاضی را بدان حال دید دستار خاصه که شرف قرب مفارق فلک سایش یافته بود بر فرق افتخار قاضی نهاد و آن تبرک تا در شهر سنه^۱ در بلد ابرقوه در مزار متبرک شیخ ربانی شیخ عبد الله محفوظ و مضبوط بود .
- و نیز در همان نسخه شریفه مسطور است که چون مدت سکون آن قدسی نفس در قریه مروس متمادی شد از ازدحام خلایق خاطر مقدس مایل به انزوا گشته به حاجی فخرالدین فرمودند که خانه تعیین نمای تا یک اربعین در آنجا منزوی گردیم ، و در حجره را به خشت و گل مسدود ساز تا راه دخول و خروج انسداد یابد . قاضی عرض نمود که درین صورت چگونه اکل و شرب میسر می گردد . فرمودند که هر روز هشت عدد مغز بادام . و حسب اشاره حاجی فخرالدین سیصد و بیست عدد مغز بادام حاضر ساخت . و آن مربع نشین خلوتخانه عرفان داخل خلوتخانه شده راه دخول و خروج مسدود ساختند . قطب محیط تجرید مرکزوار قدم در دایره تقرید نهاد و به صیقل سلوک نقوش علایق و عوایق از صفحه خاطر زدوده به تصفیه باطن و تزکیه نفس و تجلیه قلب و تخلیه ضمیر پرداخت . بعد از انقضاء مدت وعده مواسلت قاضی با همتاد نفر از اصحاب و متابعان به عزم تقبیل آستان هدایت .
- بنیان به در معبد آن مسافر اقلیم تجرد شتافته در خلوت سرارا [۴۴ ب] مفتوح ساختند و دری از گلشن ریاض فیض بر روی دیده آگاه دلان گشودند . دیدند که هفتاد و یک عدد مغز بادام مانده ، به عدد جمعی که در خدمت قاضی حاضر شده بودند در میانه قسمت نمودند و این کرامت نیز باعث مزید رسوخ عقیدت همگنان گشت .
- و هم در رساله شیخ زین الدین [ین] علی بنیمان علیه الرحمه منقول است که حضرت کرامت دستگاه شیخ دادامحمد در فیروزان اصفهان بود . اتفاقاً رئیس آن موضع متوفی شده از وی دو پسر مانده بود و به جهت اسباب و اموال و املاک و منصب پدر فیما بین ایشان به نزاع و جدال انجامید . اصحاب صلاح خیال بستند که آن دو جاهل را به خدمت آن پیر کامل باید برد ، شاید به صیقل نصیحت سریع الاثر آن

- جناب غبار کدورت از صفحات مرآت قلوبشان زدوده گردد . قبل از اظهار قوم حضرت شیخ بزرگوار به فراست بدانست و فرمود امروز ایشان را در مجلس ما راه نیست. روز دیگر که اصحاب سعادت فرجام به دولت ملازمت مفتخر شدند حضرت شیخ فرمود که پسران رئیس را طلب کنید. چون به دولت پای بوس سرافراز گشتند جناب ارشاد پناه فرمود که برادران با هم صلح نموده خصومت و نزاع مکنید، یکی ۵
- پیشوای موضع باشید و یکی متابعت نمائید تا بواسطه تفرقه شما این جمع پریشان نباشند [۴۵ الف] و از ترکه پدر به کم و بیش بایکدیگر مضایقه مکنید که صلاح دارین و فلاح منزلین شما درینست و نجاح اصحاب و رعایت رعیت باین معنی قرین. برادر بزرگ گفت پدر مرا کدخدا کرده و مال بسیار به من انعام فرموده به همان قانعم و دیگر احتیاج نیست، آنچه مانده برادر کوچک متصرف شود و هم او ۱۰
- به امر ریاست قیام نماید . چنانکه در ایام حیات والد من هر روز به سلام پدر می رفتم تصور می کنم که ربه حیاتش انقطاع نیافته به همان قاعده و دستور به خانه پدری رفته برادر عزیز خود را هم ملازمت می کنم ، چه حطام دنیوی را بقایی مقدر نیست و از سلام بزرگ بر کوچک خطایی مقرر نمی. من که به سن ازو بزرگترم اگر غیر از این کنم لایق برادری و مروت نباشد . ۱۵
- برادر کوچک گفت برادر بزرگی می کند و کمال خود می نماید، فاما تا پدر زنده بود بنده در امر ریاست دخیل نبودم . برادر بزرگ به منزله پدر است به مهم ریاست قیام نماید و چنانچه من به خدمت پدر اقدام می نمودم به ملازمت او تقصیر نخواهم کرد و موجب مفاخرت و مباهات می دانم. اصحاب و رعایا را از آن دفع جدل و رفع مضرت نفع مسرت حاصل آمد. خادم از حضرت سلطان سؤال کرد که چه حکمت ۲۰
- بود امتناع اول روز [۴۵ ب] و امروز طلب داشتن و دردل هیچ يك ازین دو اثر کدورت نمانده و صفائی بدین مرتبه حاصل شده. فرمود روز اول در خاطر مخطور کرد که

مبادا غباری از کسی در ضمیرم باشد و سخنی که در حق ایشان بگویم قبول نیابد. اول با حضرت عزت تعالی مناجات کردم و آن حضرت [را] که احکم الحاکمین است بر خود گواه گرفتم که فردای قیامت بنده را با هیچ آفریده بحثی نیست و بر هیچکس حقی نی . هر کس هر چه کرده یا بکند از ایذاء و آزار و ظلم به صدق او را حلال کردم، ازین سبب نصیحت مؤثر افتاد ، نظم:

در حق کسی که صد بدی با ما کرد

گر دست دهد هزار نیکی بکنم

بدان ای عزیز که صیت کمالات و کرامات سلطان ولایت دستگاه از شرق

به غرب رسیده و خوان نعمت الوانش بر روی فقر او مساکین کشیده، هر که به اخلاص

روی ارادت به عتبه علیه اش آورد از محنت دارین خلاصی یافت و هر که گردن از

متابعت آن حضرت و اولاد عظام و مریدانش پیچید دیگر سر امید بر نیافت ، بیت :

هر که خاک مرقد پاک تو تاج سر ساخت

دست بر سر برد تا دستار جوید سر نیافت

لاجرم سلاطین جم آیین و خواقین بهرام تمکین و امراء اخلاص قرین [۴۶

۱۵ الف] و اشراف و اعیان ممالک ایران و توران حلقه ارادت آن حضرت در گوش جان

جای داده ربقه اطاعتش بر دوش اخلاص گرفته قری و مزارع و مستغلات^۱ بشمار که

از حیطة ضبط مستوفیان عطا شد نشان بیرونست بر مزار فایض الانوار سلطان-

المشاخ و اولاد امجاد و مریدان آن حضرت وقف نموده مدارس و خوانق و مساجد

ساخته و پرداخته به جهت سر کار هر يك مبلغی کرامند تعیین و آشنخانه ها و

۲۰ دارالضیافه مرتب داشتند، مقرر فرموده اند که وظیفه سالیانة علما و طلبه و راتبه هر

روژه فقرا و غربا و درویشان و مستحقان از حاصل آنها سرانجام و مرتب گردد و

مدارس به وجود شریف علماء دانشور و فضلاء فضیلت سمر و طلبه توفیق اثر رواج

و رونق داشته به افاده و استفاده قیام و اقدام نمایند و تا مدتی به سعی و اهتمام

عالی جناب مغفرت ایاب شیخ الاسلام اعظم سعید خلف الاولیاء الحمید امیر شیخ

[۴۶ب] دادایی و حضرت سیادت منقبت و غفران پناه سلاله الاولیا الواصل الی رحمة الله امیر سلطان احمد که از اعظم اولاد امجاد سلطان المحققین و افتخار المدققین شیخ تقی الدین دادا محمدا علیه الرحمہ والغفران اند به شروط مقرر صرف گشته سر کارات در کمال نسق و رونق بوده و روز به روز موقوفات مزبور در تزايد.

- درین اوقات بنا بر جهاتی که خامه فصاحت قرین را یارای اظهار و بیان کشف
گفتار حقایق آن نیست عمارات وی به خرابی آورده و چراغ مساجد خاموش
گشته و مدارس از مفارقت علما و طلبه خاك اديار بر مفارق خویش پاشیده و دود
حسرت از روزنه دماغ آسرخانه ها متصاعد گردیده و رسم راتبه و صادر و وارد از خوانق
و مزارات متبر که بر افتاده و بنا بر اقتضای حکمت الهی تا غایت هیچ صاحب دولتی
را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و معموری و آبادانی آن سر کار سعی نماید.
انشاء الله تعالی من بعد به یمن [۴۷ الف] کمال معدلت و نصفت خاقان فریدون
حشمت کیخسرو کیاست سکندر شوکت دارا پناه سلیمان بارگاه ، نظم :
شه کامران عدالت نهاد خدیو جهانگیر والا نژاد

- ابواب این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش بر گشاید . والتوفیق من الله تعالی
وهو القادر علی ما یشاء .

- بر ضمیر منیر ارباب معارف و خاطر ازهر اصحاب عوارف واضح ولایح خواهد
بود که حضرت سیادت منقبت افادت و افاضت پناه حقایق و معارف آگاه افتخار
آل سیدالوری زبده گزیدگان «زیطهر کم تطهیراً» شمس میرزا محمد کاظم از طرف
پدر نیک اختر سلاله دودمان حضرت رسالت و اختر نور بخش برج ولایت است، شعر:
ای نور سیادت از جبینت روشن

- از طور تو ظاهر است اخلاق حسن
و از جانب والدۀ ماجده خلف دودمان طاوس ریاض ارشاد و عندلیب حدایق
رشاد مؤمل الاولیاء والاقطاب المستغنی باعتلاء جنابه عن الاطناب فی الالقاب
مطلع انوار الهدی السلطان الشیخ تقی الحق والدین دادا محمدا است والحق طبع

کامل کیاست [۷۴ب] آن زبده و خلاصه نبی و ولی به وفور فضیلت موصوف و ضمیر
وافر فراستش به صفت نصف معروف، آفتاب طالعش چون اقبال آفتاب بی زوال و
کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبه کمال، مثنوی :

سپهر فضل و مهر اوج افضال

نهاد مثمر گلزار اقبال

آثار تصفیة باطن در ناصیه خجسته میامنش ظاهر و انوار تزکیه نفس نفیس از
مطلع جبین مبینش باهر، نظم :

نوری که جهان ز پرتوش بهره ور است

تابان ز فروغ روی خیرالبشر است

در حسن سیرت و نقاء سیرت دست پرورد عنایات سبحانی و به جودت طبیعت
و وحدت قریحت جامع انواع فضایل نفسانی، ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم به
درجه کمال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از
قضا ربوده، رباعی :

ای گشته کلامت از حقایق مخبر

از کلك تو اسرار دقایق ظاهر

ز الفاظ تو انوار معانی روشن

از خط تو نامه فضایل فاخر

در سنه ثمان و سبعین و الف دست عنایت بخشنده بی منت زمام اختیار تولیت
سرکار فیض آثار سلطان المحققین به حسب ارث شرعی به کف کفایت خدام قدوه
سادات عالی مقام بهاد. بنا بر آن آن حضرت از دار السلطنه اصفهان عنان توجه به
خطه یزد انعطاف فرموده در اهرستان جنت نشان در باغی که معمار همت عالی نهتمش
عمارت فرموده بود رحل اقامت گسترده. همواره خوان خلق و احسان بر روی
روزگار فروماندگان و فقرا و درویشان گشاده زنگ زدای دل متقیان می گردد.
[۴۸ الف] و در اوایل سنه تسع و سبعین و الف عنایت بی غایت حضرت سبحانی

نسبت به اولاد مصطفوی در تزايد آمده از مطلع مراد کو کب سعادت اثر بلکه
آفتاب نور گستر از افق سیادت طلوع نمود، اعنی سرو گلزار نیکو اختری و شکوفه
باغ مرتضوی میرزا جمال الدین محمد در ساعتی محمود به طالعی مسعود از کتم عدم
قدم به عرصه عالم نهاد و چشم والد بزرگوار به جمال قره العین روشنی پذیرفت و
زبان زمان ندای این مقال به گوش هوش آن حضرت رسانید، مصراع: ۵

دلت هر دم به فرزند دگر شاد

امیدواری به کمال کرم باری آنکه، مصراع:

تا جهان را بقا بود ممکن

آن قدوه اولاد سید المرسلین مقرون به حصول انواع امالی و امانی در غایت
کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و آن مولود خجسته مسعود در خدمت والد ۱۰
عالی مقدار بر مدارج دانش ترقی نماید، بمنه و کرمه.

حضرت فلك بسطت آسمان رفعت شهباز هوای هدایت و عنقای

قاف قربت و سیمرغ اوج وحدت و عندلیب حدایق ارشاد

الهدای الی منهج الحق و طریق الصواب

سلطان حاجی انجم الدین محمود شاه قدس الله روحه ۱۵

آن ملك قدری که او از بحرو بر و شرق و غرب

عالمی هستند بر خوان عطایش میهمان

تا به اسم او نباشد خانقاه از هر دیار

چرخ نیلی پوش هستش مفردی از خادمان

سایه اولاد او هم اولیا هم اتقیا ۲۰

هم مریدان را محب هم مخلصان را مهربان

هم ولایت هم هدایت هم عطا و هم کرم

از کمال مکرمات او را مقیم آستان

ذوالجلالا بی زوالا کردگارا قادرا

روح ایشان را مدام از حضرت روحی رسان

مقصود از جمع این کلمات و ضبط قراین ابیات که عارفان را مونس جان و صلحا را روح روانست آنست که آن حضرت از عواطف و هـاب بی منت و فیاض بی ضنت به مواهب عالیۀ منیعۀ و مراتب عالیۀ رفیعۀ اختصاصی تمام دارد و از منظور آن [۴۸ب] انظار عواطف سبجانی و ملحوظان لواحق ربانی بوده انوار تجلیات در خلقت میمونش ظاهر و باهر و در سیمای همایونش ساطع و لامع و انشراح صدر به مرتبه‌ای داشت و به مثابه‌ای رسانیده بود که از بسیار امور گذشته و خطور آینده اخبار می‌فرمود. و آنچه من حیث الشرع بروی واجب بوده و از تعلیم آن ناگزیر بر لوح رای انورش نقش کرده و نموده لاجرم ملوک و سلاطین جهان و اشراف و اعیان انسان از روی خلوص نیت منطقه‌ارادتش بر میان جان بسته‌اند. در زمان حیات به ملازمت خدامش مباحثات و بعد از رحلت به زیارت روضۀ مطهره و مرقد منوره‌اش کامیاب مطالب دوجہانی می‌گردند.

نقل فضلاء دانشور و سخنوران بلاغت گستر در کتب متعدده به نقل معتبره مرقوم نموده‌اند که یکی از ملوک روم را پسری بود و حاشا عن المؤمنین علت برص او را طاری شده بود و در آن اوان کرامات و خوارق عادات سلطان اولیا در جهان اشتہار یافته بود. یکی از مریدان [۴۹الف] آن حضرت را در آن ملک عبور افتاد و دستارچہ نشان آن جناب در سرداشت. پادشاهزاده آن شخص را دیده از حقیقت استفسار نمود و حال بیماری خود را با او در میان نهاد. مرید صادق گفت دفع رنج و رفع مرض توبه دعای سلطان حاجی محمودشاه خواهد بود. پادشاهزاده پرسید در کجا دولت خدمت سلطان در توان یافت. گفت در بُندر آبار یزد. شاهزاده به خدمت پدر رفت و کیفیت ماجرا تقریر نمود و گفت به طبیب می‌روم. پدر گفت هر جا طبیبی هست به جهت تو طلب کنم. پسر گفت این طبیب خود نیاید. قیصر فرمود چگونه میتوان که لشکری را در خدمت تو بدان ملک فرستاد. جوان گفت جایی

- که عرض حال عجز بود کثرت جنود و غلبه جیوش به کار نیاید، از راه مسکنت و طریق مذلت احرام خدمت ولی با سعادت می بندم و پیاده به حضرت اومی شتابم . عاقبت با یکنفر ملازم و سه سراسب احرام عتبه علیه آن حضرت بست و بعد از قطع منازل و طی مراحل در سر راه ندویشن به سه فرسخی بندر آباد رسیدند . مقارن آن شخصی آمده گفت حضرت سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه می فرماید به تعجیل آمده در آنجا توقف مکنید . شاهزاده فرمود سلطان حال ما از کجا دانست . آن شخص گفت که هرگاه سلطان بر حال شما اطلاع ندارد و نمی داند که از کجا می آئید و کی به این مکان رسیده اید چرا می آمدید . قیصرزاده با رفقا همراه آن شخص شده به مزرعه ای که مشهور بذروک و در حوالی بندر آباد واقع است آمدند . آن شخص گفت سلطان می فرماید در اینجا برهنه گشته غسلی بجا آر و همچنان ایستاده باش تا آهویی بیاید و سر تا قدم ترا نظر کند . پادشاهزاده با خود اندیشید که درین صحرا آهو از کجا خواهد آمد . مرد صاحب خبر گفت تو غسل کن که آهو می رسد . چون پادشاهزاده از غسل فارغ شد آهویی پیدا شده نظر به جانب او انداخت ، به قدرت کامله حی قدیر علامات برص از بدن پادشاهزاده برطرف گردید [۵۰ الف] و صحتی کامل روی نمود . باز آن مرد گفت سلطان می فرماید که آمدن شما به موضع بندر آباد مصلحت نیست ، به موضعی که مشهور است به «باغ عیسی» فرود آیید . حسب اشاره بدان موضع نزول نمودند . حضرت سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه تشریف فرمود و تفقد نمود و ماحضری انعام کرد و گفت زمانی استراحت کنید که مادر و پدر انتظار می کشند . پادشاهزاده فرمود تا حیات باقیست از جمله خادمان و غلامان بوده کمر خدمت بر میان جان خواهم بست و از ملازمت شریف دوری اختیار نخواهم کرد . سلطان مبالغه فرمود که در حالت بیماری از دیار خود بیرون آمده و خاطر والدین تو متعلق است ، مراجعت باید نمود . آن روز و بعضی از شب توقف کردند . چون وقت شبگیر در رسید سلطان اولیا شاهزاده را سوار کرد و پیاده در رکاب او روان شد . شاهزاده چندانکه التماس و مبالغه نمود که آن حضرت سوار شود و یا باز گردد راضی نشد و پادشاهزاده را به حکایات مشغول داشت تا بعضی

راه رفتند. آنگاه فرمود اگر صبحگاه آواز نقاره و طبل بشنوید [۵۰ ب] خوف مکنید و پادشاهزاده را دعا نموده باز گشت. ایشان همچنان می رفتند تا وقتی که شهسوار عظیم القدر آفتاب بیرق زرنگار افراخته از در دروازه افق شهرستان آسمان درآمد. سواد شهری که وطن مألوف و مسکن معهود ایشان بود به نظر در آوردند و آواز نقاره و طبل و دهل استماع نمودند. چون داخل بارگاه قیصر شده چشم پادشاه روم بر جمال قره العین^۱ افتاد فرمود چرا اراده که کرده بودی به تقدیم نرسانیده باز گشتی. پسر گفت رفتیم و شرف خدمت دریافته صحت یافتیم و آمدمیم. قیصر از سخن شاهزاده متعجب شده گفت در روزی که اراده آن ولایت نمودی اگر مانند فلك الافلاك از حرکت نیا سوده بودی یحتمل که در بن روزها به ولایت یزد که انتهای بلاد عراقست می رسیدی. پسر حقیقت رفتن و رسیدن و شفا یافتن و باز گشتن چنانچه بود به عرض رسانید. پادشاه از استماع آن امر غریب اخلاصی کامل به خدام آستان ملایک آشیان سلطان بهمرسانیده مقرر فرمود تا چهارده خانقاه بر چهارده شهر از اطراف ولایت روم به اسم حضرت سلطان مشایخ ساخته اطعام به جهت [۵۱ الف] فقرا و مساکین تعیین فرمود و معتمدی با تحف و هدایا به خدمت آن جناب ارسال نموده اظهار ارادت و اخلاص و مریدی عرضه داشت کرد.

نقل - محمد بن حسن بن حسین بن علی الشریف که از علمای کبار است در تذکره شیخ کرامت دثار شیخ زین الدین علی بنیمان مرقوم خامه بلاغت نشان گردانیده که حسین ابراهیم بیداخویدی چنین نقل کرده که در وقتی که در موضع بندر آباد به خدمت حضرت سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه می بودم روزی آن حضرت فرمود ای حسین بیا تا به صحرا رویم. در خدمت آن جناب متوجه شدم. چون مقدار یک دو فرسخ در میان ریگ بر فتمیم، فرمود در همینجا بنشین تا من باز گردم. بعد از آنکه چند قدمی رفت دیدم از هوا دو مرغ نزد سلطان آمدند. چون خوب نظر کردم دو مرد بودند و با هم سخنی و بحثی داشتند. بعد از ساعتی پرواز کرده از نظر غایب شدند. سلطان باز گشت. خواستم از آن حال غریب و عجیب سؤال

کنم ، شرم داشتم. آن جناب فرمود بسیار می خواهی از سرّ این امر اطلاع یابی ؟ گفتم بلی . فرمود دو شیخ بودند و با هم گفته گویی داشتند . حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم [۵۱ ب] جواب ایشان بهمن رجوع فرموده بودند .

منقول و مشهور است که یکی لولی در راهی می رفت و کمانچه می نواخت.

- ۵ صدای غریب از آن به مسامع علیه حضرت سلطان العرفا حاجی نجم الدین محمود شاه آمد و حالی عجیب ظاهر شد و به غایت خوشوقت گشت . در آن زمان عالی - جناب ولایت مآب شیخ زین الدین علی بنیمان حاضر بود . سلطان در اثنای جذبه از لولی پرسید که چه می خواهی ؟ کمانچه ای گفت دراز گوش دارم پاره ای کاه می خواهم و به جهت صرف معاش مقداری ذرت . عالیجناب شیخ زین الدین علی گفت ای سلطان صورت و معنی آنچه به خاطر مبارک رسیده که به کمانچه سرای انعام فرمایی به علی بنیمان بخشش کن که آنچه او خواست این فقیر به او دهد . سلطان حاجی محمود شاه فرمود گنج توفیق یافتی که قابلی نه کابلی . بدان ای محقق که محققان راهر صدایی که به گوش می رسد ضمیمه کشف حقایق و موجب ازدیاد دقایق می شود و ارواحشان به ترقی عالم علمی فایز و فایق و مقلدان مقتدی را که میلان خواطر جز به لذات نفسانی و راحت ابدانی نیست از نغم نعم به التذاذ نفس اماره طالب و راغب اند سبحان الله در يك جمال [۵۲ الف] هر باصره را علیحده اثری و از هر مثال هر سامعه را خبری، بیت:

این طرفه که از يك خم، هريك ز می می مستند

وین طرفه که از يك ره، در هر قدمی خاری

- ۲۰ عالیجناب بابا شیخ علی بیداخویدی فرموده که يك نوبت سلطان اکبر اولیا سلطان حاجی محمود شاه فرمود که ای علی بنیمان با هوی^۱ و هوس چه می کنی . گفتم باز حمت از خود دفع می کنم. آن حضرت دو انار بهمن عطا کرد و گفت یکی هوی^۱ و یکی هوسست ، بخور تا تمام دفع و رفع شود. چون تناول کردم به قدرت الله

تعالی تمام مرفوع و مدفوع گردید .

- و فور کرامات و خوارق عادات و فضایل و کمالات آن حضرت به مثابتی بوده که اگر از هزار یکی و از بسیار باند کی در معرض افشا و انشا آید اذهان و افکار اولی الابصار از احصاء و ادراک طول آن متحیر مانند و این مختصر گنجایش شرح آن نیاورد . لاجرم خامه مشکین عمامه سر به جیب تفکر فرو برده زبان در کام کشید و باز عتابانه با سینه چاک زبان گشاد و از اشک خونین صفحه رخساره را رنگین ساخته چنین ادا نمود که چون شهباز بلند پرواز روح کثیر الفتوح سلطان المشایخ عالم ازین نشیمن فانی ملول گردیده عازم ریاض [۵۲ ب] رضوان گشت و به جانب اعلا علیین طیران نمود حسب الوصیت در بقعه شریفه بندر آباد مدفون گشت . الحال آن مکان متبرک قبله دعوات و کعبه حاجات خاص و عام است . اکابر و اصاغر و مقیم و مسافر بدین بقعه منوره تبرک و تیمن می جویند . و اولاد امجاد آن حضرت خصوصاً عالیجناب معالی مآب شیخ الاسلام ممالک عجم هادی قاطبه ام سلطان شمس الحق والدين دادا محمد واعظم المشايخ والا کابر برهان الملة والدين امیر شیخ دادایی که از اولاد ذکور و حضرت سیادت منقبت غفران پناه الواصل الی رحمة الله الملك الصمد میر سلطان احمد که زبده و خلاصه اولاد آن حضرت بود معمار همت عالی نهمتشان مزار منور و خانقاه مطهر و مسجد رفیع الارتفاع در اطراف وجوانب مرقد آن حضرت ساخته و پرداخته اند . و از جمله ابنیه رفیعه و عمارات منیعه مدرسه عالی است و الحق آن مدرسه به وضع غریب و طرح بدیع ساخته شده ، طاق سپهر آسایش در معموره جهان جفت ندارد و ایوان فلك فرسایش در مطموره خاک نظیر آن نیامده و هوای فضای روح افزایش لطیف تر از نسیم جنان و هشت صغه اطرافش [۵۳ الف] از غایت تکلف و تزئین غیرت هشت بهشت رضوان ، از زمزمه قرائت حفاظ فصاحت شعارش معتكفان عالم بالا مبتهج و مسرور و از غلغله تسبیح و اذان مؤذنانش مسبحان ملاء اعلی بروح و حضور ، نظم :

فرخنده بقعه‌ای و مبارک عمارتی

در نیکویی بدیع و به پا کیزگی سمر

با سقف او سپهر بلند است بی محل

با صحن او بهشت برین است بی خطر

- ۵ بر ضمیر منیر جمعی از اصحاب اعتقاد که به صیقل ریاضات و مجاهدت مصقل گشته و پرتو لمعات آفتاب اشراق الهی بر صفحه سینه ایشان تافته ظاهر و باهر خواهد بود که سلاطین ذوی الاقتدار و حضرات مشایخ ولایت شعار و اولاد امجاد با عز و اعتبار قری و مزارع و باغات و صحاری و حقایق و دکانین و طواحین از بلده و بلوکات یزد و اصفهان و ابرقوه بر بقعه شریفه و مزار منوره و خانقاه و مدرسه سرکار سلطان المشایخ عالم شیخ تقی الدین دادا محمد و سرکار حضرت ۱۰ ولایت مرتبت کرامت منقبت سلطان المحققین سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه وقف نموده اند و در «محلله شیخ داد» و موضع بندر آباد و اشکندرو عز آباد و بیده و عقد او هفتاد و اردکان خوانق و بقاع ساخته [۵۳ ب] املاک و رقبات بسیار بر هر یک وقف کرده اطعام به جهت فقرا و مساکین مرتب داشته اند و آن موقوفات را «موقوفات دادائیه» موسوم نموده اند . و موقوفات آن سرکارات به حدی رسیده بود که محاسب ۱۵ و هم از تفصیل و تعداد آن به عجز و قصور اعتراف داشته و دارد و با آنکه بسیاری از آن به تصرف اهل تغلب در آمده و مابقی خراب و بایر و ارحاصل افتاده درین تاریخ که چهار مرحله از سنه ثمانین و الف هجریه هجرت کرده از نقد و جنس هر ساله قریب به مبلغ هشتصد تومان تبریزی شاهی حاصل آن سرکارات می شود . و با وجود آنکه حضرت سیادت منقبت نجابت مرتبت افادت و افاضت رتبت حقایق و ۲۰ معارف آگاه خلف السادار العظام المشرف بطواف رکن والمقام نظاما میرزا محمد کاظمای دادایی زبده و خلاصه اولاد امجاد سلطان المشایخ است و تولیت شرعی به خدام معظم الیه نسبت دارد عمال و مباشرین اوقاف آن سرکارات با برکات را ملک [۵۴ الف] طلق خود دانسته حصه اناث را به علت مواجب و حق التصدی و رسومات متصرف می گردند و رسد ذکور را ارباب وظایف ابرام شعار به ضرب

تازیانه [و] شاقشانه و شلتاق بازیافت می کنند و بدین جهات عمارات روی به خرابی گذاشته و مزارات و مساجد از مفارقت حفاظ شیرین کلام و مؤذنان خوش الحان مهجور و مدارس از مصاحبت طلبه علوم محروم مانده و آسوخانه ها را دود حیرت از سر متصاعد گشته و فقرا و مساکین آواره دیار ناکامی گردیده اند . امید به کرم حضرت قادر مختار آنکه رشحات سحاب مکرمت خاقان کامکار افسرد گیهای جهان بی آب و رنگ را طراوت و نظارت بخشد و چشمه سار دین و دولت به آبیاری مرحمتش تشنه لبان بادیه ناکامی را سیراب امید سازد و از فیض فضل معدلتش عرفات مدارس رشک روضات هشت بهشت شود و به دستیاری سیاستش دست متغلبه از تصرف مال وقف

کوتاه گردد ، رباعی:

ای مقتخر از لطف تو شاهان جهان

[۴۵ب] احکام جهان مطاع توفتنه نشان

معمور ز تدبیر تو شد کشور دل

آباد ز رای روشنت عالم جان

در خلال این مقال و در اثنای این حال ناگاه هاتف غیبی ندای این مقال بگوش

۱۵ هوش مسود اوراق رسانید که ، مصراع :

ای ز خدا غافل و از خویشتن

چه می گویی و چه می سرایی ، شعر:

پیر و جوان در خطر از کار تو

شهر و ده آزرده ز پیکار تو

۲۰ نه تو مدتی بنابر حب جاه و دولت اختیار نظارت موقوفات خطه یزد نموده

پشت برمسند جلالت گذاشتی و از حال فقرا و درویشان غافل بودی و مال اوقاف

بر خود مباح دانسته صرف اسباب و تجملات می نمودی تا زبردستی روزگار ابواب

تفرقه و پراکندگی بر روی دولت تو گشاد و ابواب طریق حصول آمال و امانی

انسداد یافته تا پای در وادی غربت و سرگردانی نهاده در حیرت آباد هند افتادی

و زبان زمانه ندای این ادا به گوش هوش رسانید ، نظم:

هر دم صور تفرقه گوناگون

آمد ز پس پرده تقدیر برون

جان گشت ز بسیاری اندوه زبون .

- دل نیز ز زخم غصه شد غرقه به خون

اکنون خود را ناصح امین تصور کرده [۵۵ الف] آنچه بر زبان بنات می آید
بر صفحه تقریر می نگاری و مضمون این بیت خواجه شمس الدین محمد حافظ
شیرازی به خاطر نمی آری ، بیت:

مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی

- ۱۰ چرا مذمت رند شرابخواره کنم

حاجی زین الدین علیشاه

مورخین بلاغت شعار در کتب معتبره روایت کرده اند که بخشنده بی منت
جهانبین حضرت شیخ تقی الدین دادا محمد را به جمال چهار قره العین روشنایی داده
بود که هر يك در میدان ولایت گوی کرامت ربوده بودند .

- ۱۵ نخستین سلطان المحققین سلطان حاجی محمودشاه است که مجملی از اوصاف
حمیده و کرامات پسندیده آن جناب رقمزده کلك بیان گشت .

و دیگری حاجی زین الدین علیشاه است که در ملازمت والد غفران مآب
به سفر خیر اثر بیت الله الحرام رفته و در اثنای راه از قافله جدا مانده بود و
چندانکه طلب نمودند آن در گرانمایه را نیافتند . بعد از ده روز که به ذات العرق

- ۲۰ رسیدند در حالت احرام حاجی علیشاه در صحرا پیدا گشت برشیری سوار . اهل
قافله از مشاهده آن امر غریب تعجب کنان پیش رفتند و از حال پرسیدند . فرمود
چون راه گم کرده در بیابان تنها ماندم به خدمت حضرت [۵۵ ب] خضر نبی علمی
بنینا و علیه السلام رسیده ده روز در ملازمت آن حضرت بودم و به اشاره راه نماینده
فقیران بر شیر سوار گشته بدین مقام آمدم . چون از شیر فرود آمد آن سبع

باز گشت .

و دیگری حاجی ابوبکر شاه بود ، و او را حالی عجیب بوده و با مردمان اختلاط و مجالست نمی کرد و از مافی الضمیر هر کس خبر می داد .

و خلف چهارم سلطان حاجی محمد شاه است که سلاطین آل مظفر غاشیه مبارکش

- دردوش و حلقه ارادتش در گوش داشتند ، و بهیمن همت آن جناب موقوفات سرکار دادایی افزوده بقاع و مدارس و خوانق رونق تمام یافت . و به تفقد احوال عجزه و درویشان می پرداخت . اکابر و اهالی به ملازمت او مفتخر و مباهی می بودند . و چون به حسب تقدیر مفتاح الابواب جناب ولایت مآب را عارضه ای دست داد که اطبا از معالجه و مداوای آن عاجز آمدند مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب به فضای عالم ارواح پیران نمود .

[۵۶ الف] عالیجناب ولایت مآب هدایت قباب شیخ الاسلام

بزرگوار شیخ زین الدین علی بن محمود بن بنیمان مشهور به

بابا شیخ علی بیداخویدی

گر نبودی پرتو ارباب صدق و انتباه

کشتی عمر جهان گشتی به یک ساعت تباہ

و زنبودی دولت تقوای اصحاب صلاح

قهرها نازل شدی بر مجرمان پر گناه

اولیا فضل اله اند ای برادر جهد کن

تا که یک لحظه نمائی غافل از فضل اله

۲۰ علو منزلت و سمو مرتبت و صیت کرامات و خوارق عادات عالی جناب ولایت-

مآب شیخ الشیوخ ایام ، مظهر سر ملک علام ، نقطه دایره کشف حقایق ، شعر:

گوهر دریای وحدت عین اعیان زمان

کو کب افلاک عزت بی خلاف و بی گمان

شیخ الاسلام ممالک تاج دین حق علی

ابن محمود بنیمان ناشر امن وامان

- از فروغ شمس و قمر اشهر و اظہرست و این ضعیف را حد آن نیست کہ از عہدہ بیان عشری از اعشار آن بیرون تواند آمد و راضی بہ آن ہم نمیشد کہ صحایف این اوراق از ذکر احوال خیرمآل آن جناب خالی ماند . بنا بر آن از ارواح مقدسہ •
- حضرات ائمہ معصومین صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین استدعای ہمت نمودہ مجملی از آن کہ محمد بن حسن [۵۶ ب] بن حسین بن علی الشریف بہ اقلام صحت اثر در مؤلفات خود مرقوم خامہ بلاغت نشان گردانیدہ مبین می گردد ، بمنہو کرمہ .
- نقل است کہ چون مغفور مبرور مسعود نجم الدین محمود علیہ الرحمۃ
- ۱۰ والمغفرہ من اللہ الودود کہ پدر نسبی عالیجناب ولایت مآب بود والدہ سعیدہ غنیفہ اش
- غفر اللہ لہا را بہ نکاح در آورد و مواصلت واقع شدہ مادہ خلقت میمون و نسبت ہمایون عالی جناب ہدایت شعار از مستودع صلب نقل کردہ در مستقر رحم قرار گرفت یک روز درویشی صاحب حال بہ رسم شی اللہ بہ در دولت سرای ایشان رفت . والدہ صالحہ اش چنانچہ رسم عفاف خیرات می باشد ما حضری بہ درویش رسانید . درویش سائل
- گفت ای عزیزہ حضرت عزت جلت عظمتہ فرزندی بزرگ بشما حوالہ فرمودہ ، ۱۵
- زینہار حاضر باشید و از لقمہ شبہہ اش نگاہدارید کہ دولتہای دو جہانی سر نوشت ویست . عزیزہ کہ درج آن گوہر گرانمایہ و برج اختر بلند پایہ بود سمعاً و طاعتاً
- گفتہ تقبل و تعہد نمود و بعد از آن از ہمہ وجہ بہ نوعی کہ توانست محافظت بجای آورد [۵۷ الف] ، و چون آن عاقبت محمود از کتم عدم قدم بہ صحرای وجود نہاد
- حضرت سلطان الاولیاء والاقطاب شیخ تقی الدین دادا محمد رفعہ اللہ مکانہ ۲۰
- فی دارالسلام در موضوع محمد آباد میبید بر نجم الدین محمود کہ پدر نسبی عالی - جناب قدس سرہ بود التماس تشریف حضور حضرت شیخ بزرگوار کرد کہ بہ ضیافت برد . حضرت شیخ از راہ کرم قدم در خانہ آن مرد عاقبت محمود نہاد و فرمود

که ای محمود پسر را بیاور . چون بیاورد و به نظر کیمیا خواص آن حضرت سراز شد طعام در میان بود. طفل به سوی طعام دست دراز کرد. چون طعام حرارتی داشت دست مبارك شيخ على متألّم شده گریان گردید . حضرت شيخ دست مبارك کش را به دهان برد و بمکید تا وجع ساکن شد و پیشانی نورانی را ببوسید و آن مقدمه فتوحات بود ، چنانچه عالی جناب ولایت مآب همیشه فرمودی که بجبهت آن همه کس دست مرا می بوسند که حضرت قطب الاقطاب ضریحه دهان مبارك بدان رسانیده و مکیده و از آن وجه جبین من روشن و درخشنده و تابنده است که حضرت قطب عالم اعلى در جبهه فی علیین مقبول و مقبل فرموده ، [۵۷ ب] نظم :

هر که يك لحظه بیا بد نظر اهل کمال

۱۰ هر دم افزون شودش مرتبه جاه و جلال

بدان ای عزیز که بدایت حال عالی جناب قدس سره آن بود که چون ولدان مغفوران و ابوان مرحومان او به حکم کریمه « کل نفس ذائقة الموت » از دار فنا ارتحال به عالم بقا نمودند او را دو همشیره بوده و گوسفندی چند موروثی داشته اند.

۱۵ عالی جناب قدس سره فرموده که حضرت شيخ عالم و قطب الاقطاب امم شيخ تقی الدین دادا محمد از این نشیمن افنی به مقام « والاخرة خیر و ابقى » انتقال فرموده بود و مرا داعیه ملازمت حضرت سلطان عرفا حاجی نجم الدین محمود شاه افاض الله انواره علیه بود و چنان والّه بودم که گوسفندان را از جهت چرانیدن به صحرا بردمی و بداشتمی و خود در مقابل بندر آباد نگرستمی و یکدم نبودى که زار زار نگرستمی .

۲۰ روزی با خواهران گفتم شما گوسفندان را متصرف شوید و مرا رخصت دهید تا به ملازمت سلطان حاجی محمود شاه روم که کار دینی و عقبی مرا در آن جا ترقی خواهد بود . و خواهران گفتند اگر رغبتی و داعیه داری حالیا اظهار نمی باید کرد و به حال خود و مامشغول می باید بود. عالی جناب مشارالیه را از منع ایشان [۵۸ الف] شوق و شغف ازدیاد می یافت . چرا که گفته اند، شعر :

عشقش به قول مدعی پنهان نشاید داشتن

سر چشمه خورشید را نتوان به خاک انباشتن

او بامن ومن با غمش خو کرده ایم ای مدعی

لطفی بیايد کردن و ما را بهم بگذاشتن

خواهران سخنی بگفتند که مخالف عقل و مناقض شرع بود و بغير اختيار از لفظ ایشان صادر شد. عالی جناب قدس سره فرمود آتش غيرت شعله زد و باد

- بی نیازی به وزیدن در آمد و به يك هفته هر دو به عالم آخرت رفته بخاکشان سپردم و با اغنام به ملازمت سلطان اکابر اولیا حاجی نجم الدین محمود شاه مشرف شدم. آن حضرت عمدة السالکین شیخ ضیاء الدین یوسف چوپان طلب را فرمود و گفت پدر بزرگوار ما نورالله مرقدہ این پسر را نظر فرموده است و آنچه حضرت عزت جل عظمتہ بمن حواله فرمود نصیبی باوداده ام، مصاحب تو باشد و خدمت تو بکند و تو هم او را نظر فرما. مدتی باشی ضیاء الدین یوسف بودم روزی در صحرائی تلی بود و شیخ یوسف در بالای آن تل مرا به جانب خود خواند و به قدر يك گز ريسمان بمن بخشش فرمود و گفت که این سر رشته است که [۵۸ ب] بدست توداده شد. در لحظه بقدرت کامله ربانی دل من گشاد و کارم نوع دیگر گشت و آن قطرات عبرات که در ابتداء حال از دیده ها باران می شد ضایع نماند و نافع آمد، نظم:

۱۵ هر کرا باشد به دولتهای جاوید اشتیاق

اول آب دیده سازد تحفه از راه وفاق

نالہ اش آید برید و گریه اش باشد شفیع

تا مگر این مقصد اعلى نماید اتفاق

هر که در این ره ندارد آه سرد و اشک گرم

۲۰ کی میسر می شود او را خلاص از افتراق

از عالی جناب هدایت مآب شیخ زین الدین علی بن محمود منقولست که

حضرت سلطان حاجی محمود شاه بعد از وفات شیخ کامل و اصل ضیاء الدین یوسف مرا

به پیداخوید حواله کرده فرمود آن موضعی محقر [است] و آب شور و زمین شوره دارد

به یمن مقدم تو معتبر و با تزئین و آب شیرین خواهد شد. چون به آنجا رفته مدتی

بودم ملول گشته متوجه بندر آباد گشتم . حضرت سلطان حاجی محمود شاه را در
واقعہ دیدم کہ کتابی بدست من داد و فرمود بخوان . گفتم امی آم . گفت بہ من ده
کہ بخوانم . کتاب از ہم باز کرد و فرمود حق تعالی می فرماید کہ ہر کس را کہ
من کاری حوالہ کنم [۵۹ الف] دست در گردن آن باید کرد . باز گرد کہ حوالہ
تو آجاست و اراضی آن آباد و آب آن شیرین می شود ، و فی الواقع از میان برکات
آن حضرت بوماً فیوماً این معنی متضاعف و این صورت متزاید می گردد ، شعر :

ہر آن زمین کہ بود شورہ زار اول حال

بہ آب تربیت اولیا شود شیرین
و گر بہ بی خبری التفات فرمایند
دلش تمام منور شود بہ نور یقین
ہر آن فتادہ کہ یابد نظر ز اہل اللہ

۱۰

رسد مراتب او تا بہ اوج علیین

نقل است کہ روزی جناب ولایت پناہ جایی بہ جہت گوسفندان می ساخت و
حضرت سلطان حاجی محمود شاه حاضر بود . اتفاقاً سنگی بردست مبارک شیخ علی
آمد و خون روان شد . حضرت سلطان فرمود دست او را ببندید تا خون نیاید .
مربدان گفتند چہ حاجت ، خود داند . حضرت سلطان فرمود کہ این دست را کہ شما
می بینید چندان ببوسند و بر جہانبین گذارند کہ حضرت عزت جل جلالہ حساب
آن داند ، بیت :

۱۵

سرفرازان کز ارادت دست او بوسیدہ اند

پایہ ایشان گذشتہ از سپہر زرنگار

۲۰

بدان ای درویش کہ آن عالی جناب [۵۹ ب] در زمان صغر سن ملازم و
مصابح اخلاص الاولیاء الدین یوسف شبان علیہ الرحمۃ والغفران بہ عمل چوپانی
• شتغل بود . روزی بہ خانقاہ متبر کہ بندر آباد رفت کہ راتنی کہ بہ جہت او مقرر بود
بستاند . دید کہ مردی بزرگ بر دکانچہ ای کہ نزد خمرہ سقایہ عام بستہ اند نشسته

و بخیه بر خرقه می زند . اثر بزرگی تمام و فربهی مالا کلام در وی مشاهده بود . به واسطه ضخامت بدن و جسامت جسم اندیشه عجیب و غریب در خاطرش خطور کرد . بعد از مراجعت چون به شیخ یوسف رسید ، شیخ یوسف درو نظر کرده نوری که همواره از بشره مبشره او احساس می کرد مختلفی گشته بود . فرمود نقدی که به تو داده بودند چه کردی . در جواب گفت هیچ نکردم . شیخ یوسف فرمود راست بگو که تا رفتی و آمدی چه دیدی و کرا به نظر در آوردی و در دل چه گذرانیدی . بعد از مبالغه بسیار در جواب گفت مردی برد کانه در مطبخ دیدم نشسته به غایت بزرگ و فربه ، دروی نگاه کردم و چیزی به خاطرم گذشت . شیخ ضیاء الدین یوسف فرمود به تعجیل باز گرد که هنوز آنجاست ، چون برابر او رسی هیچ سخن مگو و به هر دو قدم برابرش بایست [۶۰ الف] و هر دو گوش خود به دست بگیر و انگشتان ۱۰ پایها بر سر هم نه و سر پیش انداز تا زمانی که ترا روان کند . عالیجناب ولایت مآب باز گشت نمود و به موجبی که شیخ بزرگوار ضیاء الدین یوسف فرمود به تقدیم رسانید . بعد از زمانی طویل آن بزرگ دنیا و آخرت فرمود : سبحان الله کبر الله سبحانه و تعالی ؛ دولتی به کسی حواله فرمود به خدمت استادان و پیران چنین دانایش می فرستند و اگر عنایت ازلی قریب و رقیب بنده شد گاه باشد که يك گناه ۱۵ موجب چندین ترقی شود . القصه آن بزرگ صاحب کمال به مقتضی آیه «والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس» بعد از عفو به افاقت نظری کریمانه در خور بزرگی خویش اضافت احوال عالی جناب ولایت مآب قدس سره فرمود .

مشهور و معروفست که آن بزرگی حقیقی حضرت با نصرت صلاح العالمین و فلاح المسلمین خضر نبی علیه السلام والتحیه والا کرام بود که به آن صورت در آن ۲۰ مقام جلوه فرمود . و بعد ذلك مدت ها آفتاب صفت [۶۰ ب] سایه عنایت بر مفارق رعایت جناب ولایت مآب می فرمود و آن جناب به خدمت مبارك آن حضرت سرافراز می گشت و بسیاری از خدام و ندما این معنی مشاهده نموده اند ، نظم :

هر که از خضر نظر یافت به عمری يك بار
 پادشاهان جهانند گدای در او
 وانکه زو یافته باشد نظر بی پایان
 در علو درجه کس نبود همسر او
 التفاتش نه به دنیا بود و نی عقبی

زانکه جز لطف الهی نبود در خور او

شیخ مغفور قطب الدین ابراهیم علیه الرحمہ نقل کرده که روزی عالی جناب ولایت مآب فرمود که خانه من دوازده در دارد. اگر یکی ببندند دیگری گشاده باشد. و مرا پوشش صد مرد هست. پرسیدم که مخدوما این دورمز که فرمودند چه معنی دارد؟ فرمود که صد کس از اولیاء الله مرا نظر فرموده اند و دوازده کس از اولیا و اقطاب که ازین عالم رحلت فرموده اند نقد ایشان به من حواله شده.

نقل است که عالیجناب بابا شیخ علی بنیمان مدت سی سال چوپانی گوسفندان مزار متبر که بندر آباد می نمود و هر گز میخی آهنین بر پا افزا نزد. همین که شیب آن مندرس شدی پاره بر آن نهاده، میخ چوبین بزدی جهت صرفه و غبطه خانقاه [۶۱ الف] و مزید کفایت فقر او ارباب استحقاق.

منقولست که آن جناب که کمر بسته عبودیت حق بود محافظت گوسفندان خانقاه بندر آباد می کرد هر گز میان مبارك به فوطه و ریسمان و غیره نبستی و نان با خود برنداشتی، قدری آرد جو در دامن کردی و احیاناً به جهت سد رمق اندکی تناول فرمودی.

ای درویش از رفعت درجات و علو منازل آن جناب یکی آن بود که مدت چهل سال که در پیداخوید مقام فرمود هر چند مریدان و معتقدان به مبالغه التماس نمودند که خانه از جهت شما بنا کنیم تا در خانه دیگری توطن نباید نمود، فرمود که من مدة العمر کار گل نکرده ام و نکنم و نفرموده و نفرمایم. عرض که در

مستقری که در ملکیتش متعلق بوده التفات وسکون ننموده، شعر:

کسی که خانه دلها ازو بود معمور

درین جهان نکنند رغبت عمارت گل

بنای دنیی دون کی ثبات خواهد داد

که هست سیل فنا را گذر بدان منزل

مکان اصلی عشاق عالم علویست

جز آن مقام گر گوشه هاست بی حاصل

نقل است از شیخ قطب الدین ابراهیم که روزی عالیجناب ولایت مآب بابا-

شیخ علی فرمود ای ابراهیم امروز هزار بار و یک نوبت سوره [۶۱ ب] قل هو الله

۱۰ احد خواندم به نیت آنکه حق سبحانه و تعالی برادر ترا عماد الدین پسری کرامت

فرماید . من گفتم ای شیخ مطایبه می فرمایی، فرزندی که در رحم هشت ماهه شده

باشد اگر پسر بوده خود پسر هست و اگر دختر بوده چگونه این تغییر خواهد

بود . در آن حالت دانه چند زردالودر گوشه ای ریخته بود . فرمود ابراهیم آن چیست

که در آن کنج ریخته . گفتم دانه تلخ زردالوست . فرمود قدری بیاور و به من

ده . دانه [ای] چند به دست مبارکش دادم . زمانی نگاهداشت . بعد از آن فرمود

۱۵ بیا و بستان . چون آمده نظر کردم بادام دیدم به دست مبارک آن جناب . عجب

ماندم و گفتم ای شیخ امروز لطفی و کرامتی فرمودی . گفت ای ابراهیم قادری که

دانه تلخ زردالو را در دست این ضعیف بادام شیرین تواند کرد دختر به دنیا نیامده

را پسر تواند کرد . شیخ قطب الدین ابراهیم گفت مرا حالی عجب دست داد ، رقت

۲۰ کنان در قدمش افتادم و گفتم از برای خدا بفرما که این منزلت از کجا یافتی .

گفت ای ابراهیم به عزت ذی الجلال که مدت هشتاد سال از فرموده حضرت عزت

یک سرموی تجاوز نکردم تا اکنون الله سبحانه و تعالی آنچه رفیع می کنم در اتمام

آن انعام می فرماید ، بیت :

[۶۲ الف] بی ترش رویی بدل هر کس که شور عشق یافت

همتش زن مرد سازد تلخ از شیرین شود

ور بود ابرو ترش هر جا بود شیرینی

تلخ گردد بروی و بیقدر و بی تمکین شود

از دعای اولیا گر دختری گردد پسر

نی عجب از صدق اهل الله، دو صد چندین شود

ایضاً از شیخ قطب الدین ابراهیم مرویست که فرمود روزی به خلوت عالی جناب

ولایت مآب رفتم، دیدم که کسوت مبارکش تر بود. گفتم ای شیخ چه حالتست

که جامه مبارک شما به آن می ماند که آبی به آن رسیده باشد. فرمود در فلان

دریا در فلان موضع فلان کشتی غرق می شد، مسلمانان که در آن کشتی بودند

از خاندان حضرت شیخ عالم تقی الدین دادا محمد مدد طلب کردند و استعاذه

نمودند. من رفتم و مدد حالی کردم و به عنایت الله تعالی به راه آوردم و از

غرقاب نجات یافتند، نظم:

هر که شد مستغرق دریای وحدت يك نفس

یا بود ملاح بحر فکرت از چندین جهات

در جهان هر جا که باشد کشتی از بیم غرق

همت او آردش تا ساحل امن و نجات

ایضاً شیخ سعید قطب الدین ابراهیم علیه الرحمه نقل کرده که عورتی نابینا

که در نابینایی چند فرزند زاده بود نزد جناب ولایت مآب آمده [۶۲ ب] التماس

کرد که دعا کن تا چشم بینا شود. آن جناب فرمود من بنده ضعیفم، چگونه حق

تعالی را امر توانم کرد که چشم نابینا را بینا کند. آن عاجزه الحاح و شفاعت

کرد و گفت اعتقاد این شکسته آنست که دعای تو مستجاب خواهد بود. شیخ دعا

کرد. آن عورت به قدرت الله تعالی بینا گردید و باقی عمر به ملازمت آن جناب آمدی

و از زمره صالحات شد، بیت:

هر کرا روی دل بود به خدا
چون برآرد به صدق دست دعا
روشنایی جاودان یابد
دیده‌هائی که بوده ناینا

ایضاً

- شیخ قطب‌الدین ابراهیم روایت کرده که جمعی از ناحیتی به زیارت عالی جناب ولایت مآب آمدند. آن جناب فرمود که به چه کار آمده [اید]. گفتند به زیارت خدام. فرمود کسی که عزم زیارت کند چراغ‌تگر باشد و رو به یکی کرده فرمود تو در مسجد فلان، موضع گیوه کهنه خود را گذاشته در عوض گیوه نو برداشتی و در پای کرده به زیارت من آمدی. آن شخص گریان گشته تائب گردید.
- ۱۰ روزی جمعی از ابرقوه به زیارت آن جناب می آمدند. یکی از آن جماعت به فالیز خبر بزه رسیده یک خبر بزه بی اجازت صاحب برداشت. چون به خدمت شیخ [۶۳ الف] سرافراز گشتند هر کس تبرکی که داشت به نظر رسانیده به درجه قبول آمد. آن مرد خبر بزه که غارت کرده بود به نظر رسانید. شیخ قبول نکرده فرمود شرم نداشتی که به زیارت ما می آمدی و خبر بزه دیگری را برای ما می آوری. آن شخص
- ۱۵ منفعل شده توبه نمود.

ایضاً

- شیخ قطب‌الدین ابراهیم روایت نموده که شخصی از سخوید پیامد و دو نیمه گوشت گوسفند فربه جهت جناب شیخ بیاورد. من رفته به خدمت عرض نمودم. فرمود قبول نمی کنم که شخص مهمی دارد و به جهت آن آورده که سخنی در باره
- ۲۰ او بگویم و شایبه رشوه دارد. ما اگر سخنی از برای خدا توانیم گفت می گوئیم، اما چیزی از او قبول نمی کنیم. شیخ ابراهیم گفت من با خود قرار دادم که اگر شیخ قبول نمی کند حاکمست، به جهت کار کنان بستانیم و بپزیم تا بخورند. بعد مقداری از آن پاره کرده در دیگ انداختم و چندانکه آتش در زیر آن افروختیم به حال

اول بود . دیگ را برداشتم که در تنور گذارم که تنور افروخته بود . با خود گفتم شیخ علمی این چه مبالغه است که می کنی ، تا این معنی به خاطر من خطور کرد . دیگ که در دست داشتم و در تنور می نهادم از گل بود شکسته شد [۶۳ ب] و آب و گوشت همه در تنور رفت و بخاری عظیم از تنور بر آمد و هر دو دست و ساعد من و اکثر بشره از حرارت آن بسوخت . متألّم و دردمند شدم و از غایت وجع دل بر موت نهادم . خبر به عالی جناب قدس سره بردند . آن جناب به رسم عیادت تشریف فرمود و نزد من نشسته گفت ای ابراهیم نگفتم که خیر گی مکن ، و قدری آب دهان مبارک در روی و دستهای من بمالید ، به عنایت الله سبحانه و تعالی به طرفة العين آن الم به صحت مبدل گردید ، نظم :

۱۰ دردم از یارست و درمان نیز هم
دل فدای او شد و جان نیز هم
این که می گوید که آن خوشتر از حسن
یار ما این دارد و آن نیز هم
ایضا

۱۵ شیخ قطب الدین ابراهیم علیه الرحمہ نقل نموده که برادر من خواجه عماد الدین عزیمت سفر سمرقند و طرف ماوراءالنهر داشت . به عزم زیارت به ملازمت جناب باباشیخ علی رفت . عالی جناب شیخ فرمود هر گاه که ترا مهمی افتد آوازی بهما رسان . در وقت معاودت از آبی که مشهور است به آب آمویہ گذشته به جانب خراسان می آمد . قضا را مر کبی که داشت با تمام اثقال و احوال به میان جنگلی رفت و گم گشت . ۲۰ مضطرب شده ناگاه به خاطرش آمد که [۶۴ الف] عالی جناب شیخ در وقت وداع فرموده بود که هر گاه ترا مهمی پیش آید ما را به مدد طلب . بنابر آن استمداد همت از آن عالیجناب نمود . در زمان گردی نمایان شد و از میان گرد مردی سواره بتاخت و از میان جنگل مر کب او را گرفته بیاورد و به او رسانید . چون به ملازمت عالی جناب ولایت مآب رسید آن جناب فرمود عماد الدین دراز گوش گم کرده بودی ؟ عماد الدین گفت مخدوما در چنان وقتی فریاد رسی از جانب شما بود . شیخ فرمود

من مردی خسته حال که به دست دیگری طعام و آب تناول می کنم با اسب و سواری چه مدخل سازم ، این سرها که از اسرار الله است فاش نباید کرد و با خود باید داشت ، بیت :

خاکساران جهان را به حقارت منگر

- تو چه دانی که درین گرد سواری باشد
- نقل است که در آن اوان که شاه محمود بن امیر مبارزالدین محمد مظفر تخت سلطنت عراق بوجود او آرایش داشت به اراده تسخیر شیراز لشکری فراهم آورده متوجه آنجا گردید . شاه شجاع برادر او که فرمانفرمای ولایت فارس بود چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است شکست یافته [۶۴ ب] متوجه ابرقوه شد و از آنجا احرام زیارت عالی جناب بابا شیخ علی بسته در مزرعه « اشترک » به خدمت شیخ ۱۰ مشرف گردید و در پای آن جناب افتاده گفت که دشمنان مرا از خانه خود بیرون کرده اند . شیخ فرمود که از همینجا متوجه کرمان شو و از آنجا عنان عزیمت به جانب دارالملک سلیمان علیه التحیه و الغفران منعطف ساز که ولایت فارس تعلق به تودارد . شاه عالم مطاع شاه شجاع گفت سیصد نفر در رکاب من حاضر اند و در کرمان لشکر مخالف بسیار و از اطاعت من سر باز زده اند . فرمود که فرصت نراست ۱۵ و نشانه آنکه اول تیری که به جانب تو اندازند بی پیکان باشد . شاه شجاع خرم گشته به جانب کرمان نهضت فرمود ، و اهالی آنجا سپر مخالفت بر روی کشیده به استحکام برج و باره پرداختند . پادشاه در برابر شهر و قلعه صف آراسته مقرر فرمود که اهل قلعه تیری که در اول بیندازند باید که به نزد من آورید . حسب الفرموده تیر را به نظر رسانیدند . چون ملاحظه نمود پیکان نداشت . شاه شجاع به فتح و ظفر ۲۰ امیدوار گشته ، اهل حصار [۶۵ الف] از مخالفت پشیمان گشته به خدمتش شتافتند و بعد از آنکه زمان از کرمان با عسا کر نصرت مآثر متوجه شیراز گشته ولایت فارس نیز به تصرفش قرار یافت .

از شیخ قطب الدین ابراهیم منقول است که فرمود شخصی آمده گفت می خواهم

که از جمله مریدان جناب شیخ بوده چوپانی گله ایشان کنم . من به عرض رسانیدم .
آن جناب فرمود او لایق این کار نیست . چون مبالغه نمودم فرمود که این شخص
رفیق خود را کشته و گریخته است . روز دیگر جمعی به طلب آن مرد آمده او را
گرفتند . حقیقت گفته آن جناب ظاهر گردید .

آورده اند که در زمان سلطنت شاه شجاع شخصی میبیدی مباشر مراعی قهستان
بود و سرشمار گوسفندان می کرد . عالی جناب ولایت مآب او را نصیحت کرده
گفت این شغل به غایت بد است و عاقبت آن واصل گشتن به نارجحیم . آن شخص در
جواب گفت سخن سلطان حکمست . آن جناب فرمود که اگر نصیحت قبول نمی کنی
به گوش استر بگویم که سزای تو بدهد . آن سیاه روز چشم سفید [ی] کرد و
قبول نصیحت نکرد و روانه محل دیگر شد . چون در میان شعب در آمد سبعی پیدا
شد . استرش رم کرد و او را بینداخت . [۶۵ ب] افتادن همان و جان دادن همان .
شمس شجاع توران پشته نقل نموده که روزی از جهت آوردن هیمه به صحرا
رفتم . سیاه گوشی در آمد و آهوئی بگرفت . پیش رفته از سیاه گوش باز گرفتم .
چون کاردی با من نبود که ذبح کنم گفتم ای شیخ علی اگر کاردی به من رسانی
مزید درجات تو و اعتقاد من خواهد بود . دیدم که شخصی ظاهر گشته کاردی به
من داد و گفت در خانه بودم کلاغی آمده گفت پسر شجاع آهوئی گرفته و کارد
می خواهد . کارد از او گرفته آهو را ذبح کردم . دیدم که آتشی افروخته بود .
آن شخص گفت آتش نیز با خود آوردم که شاید خواهی که گوشت آهو کباب
کنی ، و از چشم من ناپیدا گشت .

منقول است که شمس محمد و فخر احمد در زمان صغر سن به موضع
بیداخوید تشریف دادند . بعد از چند روز که اراده رفتن نمودند جناب شیخ فرمود
امروز دیگر مروید و به صحرا روید که من از حضرت عزت درخواست کنم تا
شما را گوسفندی صحرایی کرامت فرماید . ایشان توقف کرده به صحرا رفتند .
دیدند که گوسفندی به درختی محکم شده آن را بگرفتند . روز دیگر عزیمت

رفتن نمودند . و شیخ فرمود امروز دیگر مروید که در مناجات از قاضی حاجات بخواهم تا شما را حمار وحشی با کره بدهد . ایشان به عزم طواف به صحرا رفتند . بهادر نام غلامی همراه ایشان بود ، گور خری را شکار نمود . اتفاقاً کره داشت . از حوالی [۶۶ الف] مادر دور نمی رفت . او را هم بگرفتند ، بیت :

- بازی که همه جهان شکارش باشد بر جمله عالم اختیارش باشد
 آرد به دعا طایر قدسی در دام حیوان بر او چه اعتبارش شد
- شیخ ابراهیم رحمه الله علیه نقل نمود که روزی عالی جناب ولایت مآب فرمود ابراهیم حلوائی ترتیب ده که شجاع می آید و از من حلوائی گرم طلب کرده . من از عالم گستاخی گفتم ای شیخ پیر شده ای و هر چه به خاطرت می آید می گویی . شاه شجاع در شیراز است و مثل او پادشاهی که به جایی آید هیچ آوازه نباشد ؟ فرمود تو حللوا راست کن و به اینها کار مدار . چون حللوا ساخته شد پنج سوار بر در خانه حاضر شده رخصت زیارت شیخ طلب نمودند . چون باریافتند عالی جناب شیخ فرمود از کجا می آید و حال آنکه در آنوقت جهت مصلحتی چند با صرة مبارك از نظر اعتبار پوشیده بود . شاه شجاع خود گفت ما را شاه شجاع نزد شما فرستاد . جناب شیخ فرمود شاه شجاع امتحان به درویشان مکن ، تو در راه حلوائی گرم طلب کردی و ما مردم درویشیم ، شاید که دوشاب یا روغن نداشته باشیم و حللوا نساریم و تو منکر درویشان شوی . شاه شجاع پیش آمده عذر خواست . من که خادمم رفتم و حللوا آوردم ، بیت :

ای برادر امتحان بر اولیاء الله مکن

- ۲۰ [۶۶ ب] کامتحان کردن به درویشان ز کومه همیتست

فیض ایشان بیحد است و لطف و همت بی قیاس

لیک از آن هر کس که حرمان یا بد از بی دولتیست

دیده ایشان به انوار الهی روشن است

گوهر اسرارشان در هر دو عالم قیمتیست

ایضاً

شیخ مغفور قطب الدین ابراهیم و بمان بیداخویدی که او هم از مریدان بود نقل کرده اند که شاه شجاع از شیراز عزیمت یزد نمود، اولاً اراده زیارت جناب شیخ کرده به موضع بیداخوید رفت. چون به صومعه در آمد، آن جناب تکیه فرموده روی از وی بگردانید و رخساره مبارک بر زمین نهاد. پادشاه همچنان ایستاده بود. بعد از آن شیخ سراز زمین برداشته روی به وی کرد. پادشاه سلام کرد و دست شیخ ببوسید. آن جناب فرمود که این یزد به تو حواله نیست، باز گرد. پادشاه مطاع فرمود عهد کردم که دیگر باره به یزد نیایم. عالی جناب ولایت مآب فرمود بعد از این ترا روزی نخواهد بود که به یزد روی و آن خود هم چنان شد. شاه شجاع عرض کرد که درد شکم دارم، فاتحه بخوانید تا خدای تعالی صحتی دهد. شیخ فرمود چندین هزار کس از تو درد دارند، تو نیز داشته باش. دیگر باره پادشاه التماس نمود. عالی جناب ولایت مآب خادم را گفت اگر نان گندم هست بیاور. در آن لحظه حاضر نبود، نان جو تر کرده بیاورد و پادشاه [۶۷ الف] گرفته تناول نمود، و حق تعالی شفا فرمود.

ایضاً

شیخ مغفور قطب الدین ابراهیم نقل نموده که روزی دیدم که دست مبارک جناب شیخ بزرگوار زخم تیر داشت. پرسیدم این چه حالت است. فرمود که شاه منصور در فلان معرکه گریخت و جمعی از عقبش تاخته تیر بدو انداختند. من دست خود پیش آن تیرها می داشتم تا بروی نیاید. این زخم آن تیر است. در ساعت زخم دست آن جناب بر گشته اثری نماند، بیت:

ایا به جان شده خواهان فیض و لطف و عنایت

بیا و محض کرامت ببین و سرّ حمایت

کسی که مخلص او بد چومی زدند به تیرش

چگونه دفع بلا کرد از و بدست ولایت

نقل است که پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع از محبّان و مخلصان عالی-

جناب شیخ هدایت شعار بود. نوبتی به فرمان پادشاه لشکری به اراده تسخیر بلده یزد

- از دارالملک شیراز متوجه یزد گردیده به ابرقورسیده بودند. اعیان و اهالی دارالمتحیرین یزد به خدمت جناب شیخ آمده التماس کردند که شما را به ابرقوه می باید رفت و سردار لشکر را منع می باید کرد تا باز گردد و بعد از آن به شیراز رفته شاه شجاع را به فسخ اراده تسخیر یزد امر فرموده والا ولایت یزد از ورود [۶۷ ب] آن لشکر خراب می گردد . حسب التماس آن جماعت خطه ابرقوه به میامن قدوم مبارك
- شیخ مزین شد . پهلوان خرم که سردار لشکر بود به ملازمت شیخ آمد و چون پهلوان خرم منع نموده بود که غله از اطراف وجوانب به یزد نیاورند و در یزد بدان سبب تنگی بهم رسیده بود آن جناب به پهلوان خرم گفت که منع غله از یزد نمی باید کرد . در جواب گفت فرمان از حضرت شیخ است و در همان ساعت فرمود تا چند خروار غله به جانب یزد روانه سازند . یکی از ندما و مقر بان با پهلوان خرم گفت
- ۱۰ در روز چرا اجازت می دادی . او گفت اگر سخن شیخ رد می کردم بلایی به من میرسید . آن جاهل دوش پیش داشت و گفت هر بلایی که از جانب شیخ بیاید من دوش پیش آن دارم . همان لحظه دردی دردست و دوشش گرفت و فریادمی کرد و جمعی به شفاعت به خدمت شیخ رفتند . فرمود او خود دیروز دوش پیش می داشت ، جرم از طرف مانست و قضا کار خود کرده . باری آن شخص در همان روز راه عدم پیموده
- ۱۰ و عالی جناب ولایت مآب روانه شیراز گردید . [۶۸ الف] چون به منزل مهیار رسیدند ، صبح گاهی بود . شیخ اشاره به شیخ احمد که از جمله رفقا بود کرده فرمود شجاع به دیدن من می آید و در همان لحظه شاه شجاع در رسید و خواست که پای شیخ ببوسد . آن جناب فرمود تو عالمی و فاضل و درجه علم بلند است . شاه شجاع گفت به عذر خواهی آن که شما این همه راه آمده اید نذر کرده ام که پای شما
- ۲۰ را ببوسم و الحاح نمود تا به این دولت سرافراز گردید . بعد از آن گفت متحمل زحمت نمی بایست شد . هر گاه مهمی و خدمتی باشد یکی از مریدان را ارسال فرمایید که سخن شما بر بنده حکم است و سمعاً و طاعتاً هر چه اید علیه باشد به تقدیم رسانیده آید ، عالی جناب شیخ فرمود مهم آن است که به یزد نیایی که خراب است و خراب تر

گردد . شاه شجاع گفت هر چه اشاره و امر عالی باشد اطاعت و انقیاد داشتن دولت دو جهانی است . خواجه قوام الدین صاحب عیار که از جمله حضار بود نقود خالصه و عیون رایحه کرامات و ولایات عالی جناب شیخ بر محك امتحان نزده بود ، گفت چگونه چندین مبلغ خرج کنند و اراده تسخیر مملکتی نمایند و آوازه در تمام ولایات افتد [۶۸ ب] اکنون فسخ عزیمت کنند . عالی جناب ولایت مآب به زبان ولایتی سؤال کرد که چه می گوید . آنچه او گفته بود عرضه داشتند . آن جناب فرمود اورا لای آخرینست به اصطلاح مردم دهات . خواجه قوام الدین گفت «لای آخرین» چه باشد . گفت آنکه ترا پاره پاره کنند . بعد از اندک روز گاری حرکتی و تقصیری عظیم از وی در وجود آمد و اسباب قتل او آماده گشته پادشاه مطاع شاه شجاع فرمان داد تا او را پاره پاره کردند .

نقل کرد استاد شمس الدین از استاد یوسف که او گفت فخر یوسف هر و کی دشتبان موضع هر مز آباد هر وک بود و نعوذ بالله من غضبه علت برص به هم رسانید ، چنانچه در يك لحظه تمام مویهایش ریخته شده و رنگ بدن متلون گشت . همان روز متوجه موضع مبارك پیداخوید گشت . گفت چون بدانجا رسیدم عالی جناب قدس سره در بیرون حصار نشسته بودند . فرمود فخر ترا چه می شود . گفتم ای سلطان شمارا معلوم است ، چه حاجت که عرضه داشت کنم . آن جناب قدری محلوج طلب فرمود و آب دهان مبارك خویش تر کرد و فرمود تا به من دادند و فرمود که این را خط خط بر اعضای خود بکش و برو به در آسیا و غسلی بکن و باز گرد . فخر مذکور گفت به موجب فرموده به عمل آوردم [۶۹ الف] ، به عنایت الله تعالی و بهیمن همت شیخ صحت تمام روی داد . چون مراجعت نمودم رخصت زیارت فرمود و گفت فخر می دانی که این واقعه از کجا روی داد ؟ گفتم هر چه حضرت شیخ بفرمایند . فرمود که از آن جهت که دشتبانی می کردی و مال مردم می خوردی و از آن باک نمی داشتی ، لاجرم دورنگی از آن حاصل شد . اکنون به اخلاص توبه کن . فخر مذکور گفت تایب شدم که فیما بعد صحرا بانی نکنم و مال مردم نخورم .